

علم الانسان المعقود

کتب خانہ

جامعہ طیبہ اسلامیہ

دہلی

۹۵۷

شعبہ

کت ۵۷ ف

شمارہ

۱۷۹۲۸

جلد دسواں

سلسلہ مطبوعات انجمن ترقی اُردو (ہند) نمبر ۲۰۸

تاریخ مگدھ

(یعنی صوبہ بہار کی مکمل تاریخ)

جس میں سلسلہ قبل مسیح علیہ السلام سے ۱۹۴۳ء (۱۳۶۲ھ) تک
تمام تاریخی واقعات و حالات مستند کتب تواریخ سے اخذ کر کے
مائل اور مکمل طور پر اصل ماخذ کے حوالوں کے ساتھ تفصیل وار
درج کیے گئے ہیں۔

مرتبہ

مولوی فصیح الدین بلخی صاحب عظیم آبادی
ریونیوا فسر و مجسٹریٹ ریاست سرگئیلا (اڑیسہ)

شائع کردہ

انجمن ترقی اُردو (ہند) دہلی

مطبوعہ دیال پرنٹنگ پریس دہلی
منیجر انجمن ترقی اُردو (ہند) نے دہلی سے شائع کیا

طبع اول ۱۰۰۰ ۳۳۷۱۷

قیمت مجلد ۳۷۱۷
بلا جلد ۱۱۲

سلسلہ مطبوعات انجمن ترقی اردو (ہند نمبر ۲۰)

تاریخ بنگالہ

RARE BOOK

(یعنی صوبہ بہار کی مکمل تاریخ)

جس میں ۶۴۲ قبل مسیح علیہ السلام سے ۱۹۴۳ء (۱۳۶۲ھ) تک
تمام تاریخی واقعات و حالات مستند کتب تواریخ سے اخذ کر کے
سلسل اور مکمل طور پر اصل ماخذ کے حوالوں کے ساتھ تفصیل اور
درج کیے گئے ہیں۔

مرتبہ

مولوی فصیح الدین بلنجی صاحب عظیم آبادی

ریونیوا فسر و مجسٹریٹ ریاست سرگڑھ کیلا (اڑیسہ)

شائع کردہ

انجمن ترقی اردو (ہند) دہلی

۱۹۴۳ء

ہرست مضامین

نمبر شمار	مضمون	صفحہ	نمبر شمار	مضمون	صفحہ
	مقدمہ	۷	۸	راجا اجات سترہ ۵۵۳ ق م تا	
	باب اول		۱۸	۵۲۶ ق م	
	ابتدائی حالات اور ۶۳۲ ق م تک		۲۰	پاٹلی پتر کی بنا اور وجہ تسمیہ	
	نند خانہ دان کی حکومت ۳۱۱ ق م تک		۲۴	راجا در سک ۵۲۴ ق م تا	
۱	ابتدائی حالات	۹	۲۴	۵۰۳ ق م	
۲	گندھ کے راجا جراجن کے متعلق		۲۴	راجا اور ۵۰۳ ق م تا	
	ہما بھارت کا بیان		۲۴	۶۹ ق م	
۳	مسلمانوں کی تاریخوں میں بعض روایتیں		۲۸	راجا اندری و رودھنا اور مہاندری	
	راجا سین ناگ ۳۳۲ ق م		۲۸	۳۱۲ ق م تا ۳۱۳ ق م	
۵	راجا بھیم پار ۵۸۲ تا ۵۵۳ ق م		۲۸	نند خانہ دان کا حال ۳۱۳ ق م	
۶	ہما ناگ کو تم بدمہ		۲۹	۳۲۱ ق م	
۷	بین، ہرم کے بانی ہما بیر جی			نندراجا کے متعلق یونانی تاریخ کا بیان	
	اکا حال				
	یود اور چین و ہرم کا اختلاف				

نمبر	مضمون	صفحہ	نمبر	مضمون	صفحہ
	باب دوم			باب سوم	
	موریا خاندان کی حکومت			موریا خاندان کے زمانے	
	۳۲۲ ق م تا ۳۲۱ ق م			۳۲۱ ق م تا ۳۱۷ ق م کے بعد	
۱	راجا چندرگپت موریا	۳۱۷		۳۱۷ ق م تا ۳۱۵ ق م	
	۳۲۲ ق م تا ۳۲۱ ق م			۳۱۵ ق م تا ۳۱۲ ق م	
۲	پالی پٹر کے متعلق یونانیوں کا بیان	۳۳		۳۱۲ ق م تا ۳۰۹ ق م	
۳	۱۰۔ اور حکومت پالی پٹر کا انتظام			۳۰۹ ق م تا ۳۰۵ ق م	
	اور چندرگپت کے بانی حالات	۳۳		۳۰۵ ق م تا ۳۰۲ ق م	
۴	راجا بندوسرا امرا گھاٹ			۳۰۲ ق م تا ۲۹۸ ق م	
	۲۹۸ ق م تا ۲۹۷ ق م	۳۷		۲۹۸ ق م تا ۲۹۷ ق م	
۵	راجا اشوک ۲۹۷ ق م تا ۲۷۲ ق م	۳۹		۲۹۷ ق م تا ۲۷۲ ق م	
۶	اشوک کی یادگاریں	۴۲		۲۷۲ ق م تا ۲۷۱ ق م	
۷	اشوک کی مدت حکومت کے			۲۷۱ ق م تا ۲۷۰ ق م	
	متعلق ایک نکتہ	۴۳		۲۷۰ ق م تا ۲۶۹ ق م	
۸	اشوک کے ورثہ جانشین	۴۸		۲۶۹ ق م تا ۲۶۸ ق م	
۹	راجا دسرتھ سہتی اور برہمدرتھ			۲۶۸ ق م تا ۲۶۷ ق م	
	۲۶۷ ق م تا ۲۶۶ ق م	۴۵		۲۶۶ ق م تا ۲۶۵ ق م	
	۲۶۶ ق م تا ۲۶۵ ق م			۲۶۵ ق م تا ۲۶۴ ق م	
	۲۶۴ ق م تا ۲۶۳ ق م			۲۶۳ ق م تا ۲۶۲ ق م	
	۲۶۲ ق م تا ۲۶۱ ق م			۲۶۱ ق م تا ۲۶۰ ق م	
	۲۶۰ ق م تا ۲۵۹ ق م			۲۵۹ ق م تا ۲۵۸ ق م	
	۲۵۸ ق م تا ۲۵۷ ق م			۲۵۷ ق م تا ۲۵۶ ق م	
	۲۵۶ ق م تا ۲۵۵ ق م			۲۵۵ ق م تا ۲۵۴ ق م	
	۲۵۴ ق م تا ۲۵۳ ق م			۲۵۳ ق م تا ۲۵۲ ق م	
	۲۵۲ ق م تا ۲۵۱ ق م			۲۵۱ ق م تا ۲۵۰ ق م	
	۲۵۰ ق م تا ۲۴۹ ق م			۲۴۹ ق م تا ۲۴۸ ق م	
	۲۴۸ ق م تا ۲۴۷ ق م			۲۴۷ ق م تا ۲۴۶ ق م	
	۲۴۶ ق م تا ۲۴۵ ق م			۲۴۵ ق م تا ۲۴۴ ق م	
	۲۴۴ ق م تا ۲۴۳ ق م			۲۴۳ ق م تا ۲۴۲ ق م	
	۲۴۲ ق م تا ۲۴۱ ق م			۲۴۱ ق م تا ۲۴۰ ق م	
	۲۴۰ ق م تا ۲۳۹ ق م			۲۳۹ ق م تا ۲۳۸ ق م	
	۲۳۸ ق م تا ۲۳۷ ق م			۲۳۷ ق م تا ۲۳۶ ق م	
	۲۳۶ ق م تا ۲۳۵ ق م			۲۳۵ ق م تا ۲۳۴ ق م	
	۲۳۴ ق م تا ۲۳۳ ق م			۲۳۳ ق م تا ۲۳۲ ق م	
	۲۳۲ ق م تا ۲۳۱ ق م			۲۳۱ ق م تا ۲۳۰ ق م	
	۲۳۰ ق م تا ۲۲۹ ق م			۲۲۹ ق م تا ۲۲۸ ق م	
	۲۲۸ ق م تا ۲۲۷ ق م			۲۲۷ ق م تا ۲۲۶ ق م	
	۲۲۶ ق م تا ۲۲۵ ق م			۲۲۵ ق م تا ۲۲۴ ق م	
	۲۲۴ ق م تا ۲۲۳ ق م			۲۲۳ ق م تا ۲۲۲ ق م	
	۲۲۲ ق م تا ۲۲۱ ق م			۲۲۱ ق م تا ۲۲۰ ق م	
	۲۲۰ ق م تا ۲۱۹ ق م			۲۱۹ ق م تا ۲۱۸ ق م	
	۲۱۸ ق م تا ۲۱۷ ق م			۲۱۷ ق م تا ۲۱۶ ق م	
	۲۱۶ ق م تا ۲۱۵ ق م			۲۱۵ ق م تا ۲۱۴ ق م	
	۲۱۴ ق م تا ۲۱۳ ق م			۲۱۳ ق م تا ۲۱۲ ق م	
	۲۱۲ ق م تا ۲۱۱ ق م			۲۱۱ ق م تا ۲۱۰ ق م	
	۲۱۰ ق م تا ۲۰۹ ق م			۲۰۹ ق م تا ۲۰۸ ق م	
	۲۰۸ ق م تا ۲۰۷ ق م			۲۰۷ ق م تا ۲۰۶ ق م	
	۲۰۶ ق م تا ۲۰۵ ق م			۲۰۵ ق م تا ۲۰۴ ق م	
	۲۰۴ ق م تا ۲۰۳ ق م			۲۰۳ ق م تا ۲۰۲ ق م	
	۲۰۲ ق م تا ۲۰۱ ق م			۲۰۱ ق م تا ۲۰۰ ق م	
	۲۰۰ ق م تا ۱۹۹ ق م			۱۹۹ ق م تا ۱۹۸ ق م	
	۱۹۸ ق م تا ۱۹۷ ق م			۱۹۷ ق م تا ۱۹۶ ق م	
	۱۹۶ ق م تا ۱۹۵ ق م			۱۹۵ ق م تا ۱۹۴ ق م	
	۱۹۴ ق م تا ۱۹۳ ق م			۱۹۳ ق م تا ۱۹۲ ق م	
	۱۹۲ ق م تا ۱۹۱ ق م			۱۹۱ ق م تا ۱۹۰ ق م	
	۱۹۰ ق م تا ۱۸۹ ق م			۱۸۹ ق م تا ۱۸۸ ق م	
	۱۸۸ ق م تا ۱۸۷ ق م			۱۸۷ ق م تا ۱۸۶ ق م	
	۱۸۶ ق م تا ۱۸۵ ق م			۱۸۵ ق م تا ۱۸۴ ق م	
	۱۸۴ ق م تا ۱۸۳ ق م			۱۸۳ ق م تا ۱۸۲ ق م	
	۱۸۲ ق م تا ۱۸۱ ق م			۱۸۱ ق م تا ۱۸۰ ق م	
	۱۸۰ ق م تا ۱۷۹ ق م			۱۷۹ ق م تا ۱۷۸ ق م	
	۱۷۸ ق م تا ۱۷۷ ق م			۱۷۷ ق م تا ۱۷۶ ق م	
	۱۷۶ ق م تا ۱۷۵ ق م			۱۷۵ ق م تا ۱۷۴ ق م	
	۱۷۴ ق م تا ۱۷۳ ق م			۱۷۳ ق م تا ۱۷۲ ق م	
	۱۷۲ ق م تا ۱۷۱ ق م			۱۷۱ ق م تا ۱۷۰ ق م	
	۱۷۰ ق م تا ۱۶۹ ق م			۱۶۹ ق م تا ۱۶۸ ق م	
	۱۶۸ ق م تا ۱۶۷ ق م			۱۶۷ ق م تا ۱۶۶ ق م	
	۱۶۶ ق م تا ۱۶۵ ق م			۱۶۵ ق م تا ۱۶۴ ق م	
	۱۶۴ ق م تا ۱۶۳ ق م			۱۶۳ ق م تا ۱۶۲ ق م	
	۱۶۲ ق م تا ۱۶۱ ق م			۱۶۱ ق م تا ۱۶۰ ق م	
	۱۶۰ ق م تا ۱۵۹ ق م			۱۵۹ ق م تا ۱۵۸ ق م	
	۱۵۸ ق م تا ۱۵۷ ق م			۱۵۷ ق م تا ۱۵۶ ق م	
	۱۵۶ ق م تا ۱۵۵ ق م			۱۵۵ ق م تا ۱۵۴ ق م	
	۱۵۴ ق م تا ۱۵۳ ق م			۱۵۳ ق م تا ۱۵۲ ق م	
	۱۵۲ ق م تا ۱۵۱ ق م			۱۵۱ ق م تا ۱۵۰ ق م	
	۱۵۰ ق م تا ۱۴۹ ق م			۱۴۹ ق م تا ۱۴۸ ق م	
	۱۴۸ ق م تا ۱۴۷ ق م			۱۴۷ ق م تا ۱۴۶ ق م	
	۱۴۶ ق م تا ۱۴۵ ق م			۱۴۵ ق م تا ۱۴۴ ق م	
	۱۴۴ ق م تا ۱۴۳ ق م			۱۴۳ ق م تا ۱۴۲ ق م	
	۱۴۲ ق م تا ۱۴۱ ق م			۱۴۱ ق م تا ۱۴۰ ق م	
	۱۴۰ ق م تا ۱۳۹ ق م			۱۳۹ ق م تا ۱۳۸ ق م	
	۱۳۸ ق م تا ۱۳۷ ق م			۱۳۷ ق م تا ۱۳۶ ق م	
	۱۳۶ ق م تا ۱۳۵ ق م			۱۳۵ ق م تا ۱۳۴ ق م	
	۱۳۴ ق م تا ۱۳۳ ق م			۱۳۳ ق م تا ۱۳۲ ق م	
	۱۳۲ ق م تا ۱۳۱ ق م			۱۳۱ ق م تا ۱۳۰ ق م	
	۱۳۰ ق م تا ۱۲۹ ق م			۱۲۹ ق م تا ۱۲۸ ق م	
	۱۲۸ ق م تا ۱۲۷ ق م			۱۲۷ ق م تا ۱۲۶ ق م	
	۱۲۶ ق م تا ۱۲۵ ق م			۱۲۵ ق م تا ۱۲۴ ق م	
	۱۲۴ ق م تا ۱۲۳ ق م			۱۲۳ ق م تا ۱۲۲ ق م	
	۱۲۲ ق م تا ۱۲۱ ق م			۱۲۱ ق م تا ۱۲۰ ق م	
	۱۲۰ ق م تا ۱۱۹ ق م			۱۱۹ ق م تا ۱۱۸ ق م	
	۱۱۸ ق م تا ۱۱۷ ق م			۱۱۷ ق م تا ۱۱۶ ق م	
	۱۱۶ ق م تا ۱۱۵ ق م			۱۱۵ ق م تا ۱۱۴ ق م	
	۱۱۴ ق م تا ۱۱۳ ق م			۱۱۳ ق م تا ۱۱۲ ق م	
	۱۱۲ ق م تا ۱۱۱ ق م			۱۱۱ ق م تا ۱۱۰ ق م	
	۱۱۰ ق م تا ۱۰۹ ق م			۱۰۹ ق م تا ۱۰۸ ق م	
	۱۰۸ ق م تا ۱۰۷ ق م			۱۰۷ ق م تا ۱۰۶ ق م	
	۱۰۶ ق م تا ۱۰۵ ق م			۱۰۵ ق م تا ۱۰۴ ق م	
	۱۰۴ ق م تا ۱۰۳ ق م			۱۰۳ ق م تا ۱۰۲ ق م	
	۱۰۲ ق م تا ۱۰۱ ق م			۱۰۱ ق م تا ۱۰۰ ق م	
	۱۰۰ ق م تا ۹۹ ق م			۹۹ ق م تا ۹۸ ق م	
	۹۸ ق م تا ۹۷ ق م			۹۷ ق م تا ۹۶ ق م	
	۹۶ ق م تا ۹۵ ق م			۹۵ ق م تا ۹۴ ق م	
	۹۴ ق م تا ۹۳ ق م			۹۳ ق م تا ۹۲ ق م	
	۹۲ ق م تا ۹۱ ق م			۹۱ ق م تا ۹۰ ق م	
	۹۰ ق م تا ۸۹ ق م			۸۹ ق م تا ۸۸ ق م	
	۸۸ ق م تا ۸۷ ق م			۸۷ ق م تا ۸۶ ق م	
	۸۶ ق م تا ۸۵ ق م			۸۵ ق م تا ۸۴ ق م	
	۸۴ ق م تا ۸۳ ق م			۸۳ ق م تا ۸۲ ق م	
	۸۲ ق م تا ۸۱ ق م			۸۱ ق م تا ۸۰ ق م	
	۸۰ ق م تا ۷۹ ق م			۷۹ ق م تا ۷۸ ق م	
	۷۸ ق م تا ۷۷ ق م			۷۷ ق م تا ۷۶ ق م	
	۷۶ ق م تا ۷۵ ق م			۷۵ ق م تا ۷۴ ق م	
	۷۴ ق م تا ۷۳ ق م			۷۳ ق م تا ۷۲ ق م	
	۷۲ ق م تا ۷۱ ق م			۷۱ ق م تا ۷۰ ق م	
	۷۰ ق م تا ۶۹ ق م			۶۹ ق م تا ۶۸ ق م	
	۶۸ ق م تا ۶۷ ق م			۶۷ ق م تا ۶۶ ق م	
	۶۶ ق م تا ۶۵ ق م			۶۵ ق م تا ۶۴ ق م	
	۶۴ ق م تا ۶۳ ق م			۶۳ ق م تا ۶۲ ق م	
	۶۲ ق م تا ۶۱ ق م			۶۱ ق م تا ۶۰ ق م	
	۶۰ ق م تا ۵۹ ق م			۵۹ ق م تا ۵۸ ق م	
	۵۸ ق م تا ۵۷ ق م			۵۷ ق م تا ۵۶ ق م	
	۵۶ ق م تا ۵۵ ق م			۵۵ ق م تا ۵۴ ق م	
	۵۴ ق م تا ۵۳ ق م			۵۳ ق م تا ۵۲ ق م	
	۵۲ ق م تا ۵۱ ق م			۵۱ ق م تا ۵۰ ق م	
	۵۰ ق م تا ۴۹ ق م			۴۹ ق م تا ۴۸ ق م	
	۴۸ ق م تا ۴۷ ق م			۴۷ ق م تا ۴۶ ق م	
	۴۶ ق م تا ۴۵ ق م			۴۵ ق م تا ۴۴ ق م	
	۴۴ ق م تا ۴۳ ق م			۴۳ ق م تا ۴۲ ق م	
	۴۲ ق م تا ۴۱ ق م			۴۱ ق م تا ۴۰ ق م	
	۴۰ ق م تا ۳۹ ق م			۳۹ ق م تا ۳۸ ق م	
	۳۸ ق م تا ۳۷ ق م			۳۷ ق م تا ۳۶ ق م	
	۳۶ ق م تا ۳۵ ق م			۳۵ ق م تا ۳۴ ق م	
	۳۴ ق م تا ۳۳ ق م			۳۳ ق م تا ۳۲ ق م	
	۳۲ ق م تا ۳۱ ق م			۳۱ ق م تا ۳۰ ق م	
	۳۰ ق م تا ۲۹ ق م			۲۹ ق م تا ۲۸ ق م	
	۲۸ ق م تا ۲۷ ق م			۲۷ ق م تا ۲۶ ق م	
	۲۶ ق م تا ۲۵ ق م			۲۵ ق م تا ۲۴ ق م	
	۲۴ ق م تا ۲۳ ق م			۲۳ ق م تا ۲۲ ق م	
	۲۲ ق م تا ۲۱ ق م			۲۱ ق م تا ۲۰ ق م	
	۲۰ ق م تا ۱۹ ق م			۱۹ ق م تا ۱۸ ق م	
	۱۸ ق م تا ۱۷ ق م			۱۷ ق م تا ۱۶ ق م	
	۱۶ ق م تا ۱۵ ق م			۱۵ ق م تا ۱۴ ق م	
	۱۴ ق م تا ۱۳ ق م			۱۳ ق م تا ۱۲ ق م	
	۱۲ ق م تا ۱۱ ق م			۱۱ ق م تا ۱۰ ق م	
	۱۰ ق م تا ۹ ق م			۹ ق م تا ۸ ق م	
	۸ ق م تا ۷ ق م			۷ ق م تا ۶ ق م	
	۶ ق م تا ۵ ق م			۵ ق م تا ۴ ق م	
	۴ ق م تا ۳ ق م			۳ ق م تا ۲ ق م	
	۳ ق م تا ۲ ق م			۲ ق م تا ۱ ق م	
	۲ ق م تا ۱ ق م			۱ ق م تا ۰ ق م	

صفحہ	مضمون	نمبر شمار	صفحہ	مضمون	نمبر شمار
۴۷	بت شکن برہمن راجا ساسانی کا کے حملے ۶۰۰ء	۱	۵۵	راجا سمد گپتا ۳۳۰ء تا ۳۷۵ء	۳
۴۸	راجا ہر شادور دھنہ ۳۷۵ء تا ۴۰۰ء	۲	۵۷	راجا چندر گپتا بکر اجیت ۳۷۵ء تا ۳۳۵ء	۴
۴۹	یوان چوانگ مینی یا تری کا بیان	۳	۵۸	فابیان چینی جاتری کا بیان ۳۳۵ء تا ۳۱۲ء	۵
۵۰	پالمی پیر کا آخری منظر	۴	۶۳	راجا کمار گپتا اول ۳۱۲ء تا ۳۵۰ء	۶
۸۱	اشوک کا جہنم	۵	۶۴	راجا سمد گپتا ۳۵۰ء تا ۳۷۵ء	۷
۸۲	راجا ار جن ۳۷۵ء اور جین ۵	۶	۶۵	راجا پور گپتا ۳۷۵ء	۸
۸۳	دوسرا دند	۷	۶۵	راجا نرنگہ بالاہ ت کپتا ۳۷۵ء تا ۳۷۲ء	۹
۸۳	ترہیت کا محاصرہ ار جن کی گرفتاری	۸	۶۶	انندہ کی تعلیم گاہ	۱۰
۸۴	اور نیپالیوں کا راج	۹	۷۰	راجا کمار گپتا ثانی اور بدھ گپتا ۳۷۲ء تا ۳۳۵ء	۱۱
۸۴	۶۵۰ء سے ۳۷۵ء عام کیفیت	۱۰	۷۰	گپتا خاندان کا آخری دور دورہ	۱۲
	باب ششم		۷۱	مگدھ شہنشاہ جین کا دند ۳۳۹ء	۱۳
	پال خاندان کی حکومت ۳۳۰ء تا ۱۱۹۷ء			باب پنجم	
۸۶	راجا گوپال ۳۳۰-۳۲۰ء	۱		بت شکن برہمن راجا ساسانی کا کے حملے اور ۴۲۰ء تک تشریق حالات	
۸۶	مگدھ کا نام بہار ہونا	۲			
۸۸	راجا دھرم پال ۴۹۶ء تا ۵۳۹ء	۳			

مہرند	مضمون	صفحہ	نمبر شمار	مضمون	صفحہ
۳	راجا دیو پال اور اس کے دربار	۸۹۰	۳	قائم از رومی ۱۲۰۵ء تا ۱۲۰۹ء	۱۰۳
	۱۲۰۵ء تا ۱۲۰۹ء	۸۹۰	۵	علی مردان خلجی ۱۲۰۶ء تا ۱۲۱۲ء	۱۰۳
۵	کبیر جہا جا	۸۹۰	۶	حسام الدین: عیوض حسین نقشب	۱۰۵
۶	مہی پال اول ۱۲۰۹ء تا ۱۲۱۲ء	۹۰		قیات الدین ۱۲۱۲ء تا ۱۲۱۶ء	۱۰۵
۷	راجا نیپال اور درگہ پال	۹۰	۷	علاء الدین جانی ۱۲۳۵ء	۱۰۶
	۱۲۰۳ء تا ۱۲۰۸ء	۹۰	۸	ناصر الدین التمش اور سلطان	
۸	مہی پال دوم ۱۲۱۲ء تا ۱۲۱۶ء	۹۱		غیاث الدین غوری ۱۲۱۶ء	۱۰۷
۹	راجا رام پال ۱۲۱۶ء تا ۱۲۲۰ء	۹۱		۱۲۲۶ء تا ۱۲۲۸ء	
۱۰	پال خاندان کے آخری راجاؤں کا حال	۹۲	۹	عز الملک طغرل الدین جانی ۱۲۲۸ء تا ۱۲۳۱ء	۱۰۸
۱۱	ہنگلے کے سین راجاؤں کا مختصر حال ۱۲۰۵ء تا ۱۱۹۹ء	۹۳	۱۰	ملک سیف الدین ابک ۱۲۳۱ء تا ۱۲۳۳ء	۱۰۸
	باب ہفتم		۱۱	یقان تہ ۱۲۳۱ء تا ۱۲۳۳ء	
	تقلع بہاریں اسلامی حکومت کا آغاز		۱۲	عز الدین طغرل طغرل خان ۱۲۳۱ء تا ۱۲۳۲ء	۱۰۹
۱	نیو بہاریں مسلمانوں کی آمد	۹۵	۱۲	قمر الدین قیون قرخان ۱۲۳۳ء تا ۱۲۳۵ء	۱۱۱
۲	استیاد الدین محمد بن بختیار چھی	۹۶		۱۲۳۵ء تا ۱۲۳۸ء	
	۱۱۹۲ء تا ۱۲۰۳ء	۹۶	۱۳	اختیار الدین یوبک طغرل ۱۲۳۸ء تا ۱۲۳۹ء	۱۱۳
	عز الدین محمد شیل ۱۲۰۳ء تا ۱۲۰۴ء	۱۰۳	۱۴	جلال الدین سہو جانی عز الدین ۱۲۳۹ء	۱۱۳
۳				ابن ارسلان خان خوار و تاراخا	

نمبر شد	مضمون	صفحہ	نمبر شمار	مضمون	صفحہ
۱۵	نبوت الدین طغرل ۶۹۵ھ تا ۱۲۸۱ھ	۱۱۶		باب نہم	
	بہار و بنگالے میں خانان طہین کی حکومت			بہار و بنگالے میں خانان طہین کی حکومت	
۱	سلطان ناصر الدین بغرا خاں ۱۲۸۲ھ تا ۱۲۹۱ھ	۱۱۹	۱	ملک بیدار طہین ملقب بہ قدغان ۱۳۲۵ھ تا ۱۳۲۸ھ	۱۳۰
۲	ناصر الدین بغرا کی اولاد و اخلاص	۱۲۲	۲	علاء الدین علی شاہ ۱۳۲۹ھ تا ۱۳۳۵ھ	۱۳۱
۳	حکومت بنگالہ کے متعلق ابن بطوطہ کا بیان	۱۲۳	۳	موزوں کا اختلاف	۱۳۲
۴	رکن الدین کیکاؤس ۱۲۹۲ھ تا ۱۳۰۲ھ	۱۲۵	۴	شتر گریہ کی کیفیت	۱۳۴
۵	شمس الدین فیروز ۱۳۰۲ھ تا ۱۳۲۱ھ	۱۲۵	۵	علی مبارک اور حاجی الیاس کے متعلق ریاض السلاطین کا بیان	۱۳۸
۶	ناصر الدین کا ذکر اور ایک تاریخی غلطی کا ازالہ	۱۲۶	۶	حاجی الیاس ملقب بہ سلطان شمس الدین بھنگرہ ۱۳۳۵ھ تا ۱۳۵۸ھ	۱۳۹
۷	غیاث الدین بہادر شاہ بھونرا ۱۳۱۰ھ تا ۱۳۲۳ھ	۱۲۸	۷	ملک ابراہیم تیمور ۱۳۵۲ھ تا ۱۳۵۴ھ	۱۴۳
۸	ترہیت کے سفرے ایک شہر	۱۲۹	۸	سکندر بن الیاس شاہ ۱۳۵۵ھ تا ۱۳۹۰ھ	۱۴۴
	محاورے کا تعلق		۹	سلطان فیروز تغلق کا بہار کی راہ سے سفر کرنا	۱۴۶
			۱۰	بہار کا سلطان دہلی کے زیر حکومت رہنا	۱۴۷

نمبر شمار	مضمون	صفحہ	نمبر شمار	مضمون	صفحہ
۱۱	سلطان غیاث الدین اعظم شاہ	۱۳۷	۷	حسین شاہ شرقی اور سکندر لودی	۱۶۶
	۱۳۹۰ء تا ۱۳۹۸ء			۸۹۲ء تا ۹۰۱ء	
۱۲	سلطان غیاث الدین اور	۱۳۸	۸	زکوۃ اور زیارت مدینہ کے متعلق	۱۶۹
	حافظ شیرازی			سکندر لودی کا حکم	
۱۳	اعظم شاہ اور قاضی سلج الدین	۱۳۹	۹	حسین شاہ شرقی کا باقی حال	۱۷۰
۱۴	غیاث الدین اعظم شاہ کی اولاد	۱۵۰	۱۰	سکندر لودی کے زمانے کے	۱۷۰
۱۵	راجا کانس اور اعظم شاہ کے	۱۵۱		بعض قابل ذکر واقعات	
	متعلق سرٹیشلسن کا بیان				
۱۶	ملک کافی - ضیاء الحق اور	۱۵۲			
	خواص الملک کا ذکر				
	باب دوم			باب یازدہم	
	بہار میں سلطان شرقی کی حکومت		۱	بہار میں پٹھانوں کی حکومت	۱۷۱
	۱۲۹۹-۹۳			پٹھان کی وجہ تسمیہ	
	ملک لاشی خواجہ جہاں		۲	دریا خان لوحانی	۱۷۲
	۱۳۹۹-۹۳			۱۵۱۶ء	
۱	مبارک شاہ شرقی	۱۵۳	۳	بہادر خان ملقب بہ محمد شاہ	۱۷۳
۲	۱۳۹۹ء تا ۱۴۰۱ء			۱۵۱۷ء تا ۱۵۲۱ء	
۳	ابراہیم شاہ شرقی	۱۵۵	۴	بابر شاہ کی آمد اور جنگ	۱۷۴
۴	۱۳۹۹ء تا ۱۴۰۱ء			جلال خان لوحانی	
۵	محمد شاہ شرقی	۱۵۹	۵	۱۵۲۱ء تا ۱۵۲۹ء	۱۷۵
	۱۴۰۱ء تا ۱۴۰۸ء				
۶	حسین شاہ شرقی	۱۶۱	۶	فرید الدین خان ملقب بہ	۱۷۶
	۱۴۰۸ء تا ۱۴۱۵ء			شیر شاہ	
				۱۵۲۹ء تا ۱۵۳۷ء	

نمبر شمار	مضمون	صفحہ	نمبر شمار	مضمون	صفحہ
۷	شیر خان، جالوں، محمود لودی	۱۸۱	۵	سنگم خان خان خانان	۱۳۶
	اور سلطان محمود الی بھگاز			۱۵۷۳ء تا ۱۵۷۵ء	
۸	قلعہ پٹنہ کی تعمیر ۱۵۳۵ء	۱۸۵		داؤد خان اور خان خانان	۲۰۹
۹	شیر شاہ کی موت اور اس کے			کی ملاقات اور صلح	
	ورثہ کا حال	۱۸۶	۷	خان خانان کی موت	۲۰۹
۱۰	شجرہ خاندان شیر شاہ سوز	۱۹۱	۸	حسین قلی خان خان جہان	۲۰۹
	فتح علاقہ اور فتح بڑے طبیب			۱۵۷۵ء تا ۱۵۷۸ء	
۱۱	کا ذکر	۱۹۳	۹	مظفر خان تربتی	۲۱۲
۱۲	سلطان خان کرارانی ۱۵۴۲-۴۳ء	۱۹۳	۱۰	صوبہ بہار و بنگالہ میں	۲۱۳
۱۳	بایزید خان ۱۵۷۲ء	۱۹۷		بغاوت	
۱۴	داؤد خان ۱۵۷۳ء تا ۱۵۷۶ء	۱۹۷	۱۱	محمود خان کابلی کی بغاوت	۲۱۴
			۱۲	راجا ٹوڈر مل ۱۵۸۱-۸۰ء	۲۱۶
	باب دوم از دہم		۱۳	خان اعظم مزاعفر کوکر	۲۱۸
	بہار میں شہنشاہ اکبر کی حکومت			۱۵۸۳-۸۰ء	
	۱۵۷۳ء تا ۱۶۰۵ء		۱۳	شہباز خان ۱۵۸۸-۸۳ء	۲۲۰
۱	پٹنہ میں اکبر کی آمد اور فتح	۲۰۰	۱۵	ریلف فتح امریزی تل بھاکر	۲۲۱
	۱۵۷۳ء		۱۶	راجا مان سنگھ ۱۵۸۹ء تا	
۲	حاجی پور کی فتح ۹۸۲ھ	۲۰۱		۱۶۰۵ء	۲۲۲
۳	داؤد خان کا فرار اور اکبر کا قتل	۲۰۲	۱۷	سعید خان منل کا ذکر	۲۲۳
۴	فتح بہاری کا ذکر	۲۰۳	۱۸	آصف خان جعفر ۱۵۸۰ء	۲۲۴

نمبر شمار	مضمون	صفحہ	نمبر شمار	مضمون	صفحہ
	باب سیزدہم		۱۳	شہزادہ برید ۲۲-۱۹۲۵ء	۲۳۹
	جہاں گیر بادشاہ کا دور ۱۱۳ھ		۱۵	صوبہ بہار پر شہزادہ خرم کا بغاوت	۲۳۱
	۱۱۳۹ھ تا ۱۱۴۵ھ تا ۱۱۶۵ھ			تقدیر ۱۹۲۳ء تا ۱۹۲۵ء	۲۳۱
	قطب الدین کو کلتاش ۱۱۹۰ھ	۲۲۵	۱۶	مرزا رستم صفوی ۱۹۲۰ء	۲۳۲
۱	شرف خان ۱۱۹۰-۱۱۹۳ھ	۲۲۶		باب چار دہم	
۲	جہاں گیر قلی خان لؤل ۱۱۹۰-۱۱۹۵ھ	۲۲۷		شاہ جہاں کا دور ۱۶۲۷ء تا ۱۶۵۷ء	
۳	نواب اسلام خان ۱۱۹۰ھ	۲۲۸		۱۶۵۷-۱۶۵۹ء	
۵	افضل خان ۱۱۹۱ھ	۲۲۸	۱	خان عالم مرزا محمد دار ۱۹۲۶ء	۲۳۵
۶	پٹنہ میں حملی خسرو کا ہنگامہ		۲	سیف خان مرزا صافی ۱۹۲۶-۱۹۲۷ء	۲۳۵
	۱۱۹۱ھ	۲۳۰	۳	قرہ بے کے دو عجیب برہن شاہ	۲۳۶
۷	خضر خان ۱۱۹۳-۱۱۹۴ھ	۲۳۱	۴	عبد اللہ خان فیروز جنگ	۲۳۷
۸	ابراہیم خان فتح جنگ ۱۱۹۳-۱۱۹۴ھ	۲۳۲		۱۹۳۸-۱۹۳۱ء	
۹	راجا راجو زافروں پر سنگرام	۲۳۳	۵	فتح بھوج پور ۱۹۳۹ء	۲۳۹
۱۰	فتح ولایت کو غفرہ اور ہیرے		۶	پٹنہ میں پڑھندی تاجر کی آمد ۱۹۳۱ء	۲۵۱
	کی کان	۲۳۳		نواب شایہ خان ۱۹۳۱-۱۹۳۸ء	۲۵۲
۱۱	جہاں گیر قلی خان دوم ۱۱۹۸-۱۱۹۹ھ	۲۳۶	۸	نواب افتخار خان ۱۹۳۵-۱۹۳۲ء	۲۵۲
۱۲	مقرب خان ۱۱۹۹-۱۲۰۰ھ	۲۳۷	۹	اعظم خان میر محمد باقر خان ۱۹۳۷-۱۹۳۷ء	۲۵۴
۱۳	پٹنہ میں انگریزی تاجروں کی آمد ۱۹۲۰ء	۲۳۸			

نمبر شمار	مضمون	صفحہ	نمبر شمار	مضمون	صفحہ
۱۱	سعید خان ۱۶۳۸ء	۲۵۶	۹	تربیت خان ۱۶۴۴-۴۵ء	۲۸۰
۱۲	عبداللہ جعفر خان ۱۶۵۳-۵۱ء	۲۵۷	۱۰	شہزادہ محمد اعظم ۱۶۴۸-۴۷ء	۲۸۱
۱۳	اخلاص خان ۱۶۵۸-۵۵ء	۲۵۸	۱۱	سیف خان وصفی خان ۱۶۶۳-۶۹ء	۲۸۱
۱۴	صوبہ بہار میں دارا شکوہ شجاع اور ادو رنگ زیب کے مورکے	۲۵۹	۱۲	بزرگ امید خان ۱۶۹۰-۸۵ء	۲۸۲
			۱۳	فدا تی خان ۱۶۹۵ء تا ۱۷۰۰ء	۲۸۳
			۱۴	شمشیر خان ۱۷۰۱ء تا ۱۷۰۳ء	۲۸۴
			۱۵	شاہ نادر محمد عظیم ۱۷۰۲ء تا ۱۷۰۵ء	۲۸۴
			۱۶	پٹنہ کا عظیم آباد نام ہونا ۱۷۰۲ء	۲۸۶
				باب شانزدہم	
				دافعہ خان قزوینی ۱۶۶۵-۶۰ء	۲۶۳
۲	پلاموں کی فتح ۱۶۶۱ء	۲۶۴			
۳	دافعہ خان کے زمانے کے قابل ذکر واقعات	۲۶۸	۱	حسین علی خان بہادر اور فرخ سیر ۱۷۱۱-۱۷۱۰ء	۲۸۷
			۲	فرخ سیر کا عظیم آباد پٹنہ میں جلوس ۱۷۱۱ء	۲۸۸
			۳	میر جملہ قاضی عبداللہ تھورانی ۱۷۱۲-۱۷۱۳ء	۲۹۲
۴	لنگر خان ۱۶۶۸-۶۶ء	۲۶۶	۳	سر بلند خان ۱۷۱۸-۱۷۱۵ء	۲۹۳
۵	ابراہیم خان ۱۶۶۲-۶۰ء	۲۶۷			
۸	امیر خان ۱۶۷۵-۷۳ء	۲۶۸			

نمبر شمار	مضمون	صفحہ	نمبر شمار	مضمون	صفحہ
۵	دھیر زمین دادو سو عظیم آباد کی بغاوت اور قتل	۲۹۴	۷	مرہٹوں کا زہ اور ہیبت جنگ کا بنگالے جانا ۱۷۳۰ء	۳۰۵
۶	نظام الملک کا نام زد ہونا	۲۹۵	۸	مہاراجہ بدھ دے سنگھ کی رنجیت	۳۰۵
۷	عقیدت خاں ۲۱-۱۷۳۲ء	۲۹۶	۹	عظیم آباد میں صفدر جنگ کی آمد ۱۷۳۷ء	۳۰۶
۸	نواب نور الدین ۱۷۳۵ء تا ۱۷۳۹ء	۲۹۶	۱۰	بالاجی راؤ مرہٹہ کی آمد اور اہل شہر کا ہراس	۳۰۸
۱	باب ہفت و ہم		۱۱	ہیبت جنگ کی واپسی اور نوابی ہدایت علی خاں کا بھڑکا ہونا	۳۰۹
۲	بہار کا بنگالے کے شامل ہونا اور صوبے داروں کی منصوبے بازی		۱۲	عظیم آباد کے حصار بگی کی موت ۱۷۳۳ء	۳۱۰
۳	شجاع الدین محمد خان اسد ۱۷۳۱ء تا ۱۷۳۹ء	۲۹۹	۱۳	مصطفیٰ خاں ببر جنگ کی بغاوت ۱۷۳۵ء	۳۱۱
۴	نواب محمد علی وردی خان ۱۷۳۰ء تا ۱۷۳۵ء	۳۰۰	۱۴	کرشنی ضلع آ رہ میں دوسری جنگ اور مصطفیٰ خاں کا مارا جانا	۳۱۵
۵	ہمایوت جنگ ۱۷۳۵ء تا ۱۷۳۸ء	۳۰۱	۱۵	جنگ محب علی پور ۱۷۳۵ء	۳۱۶
۶	ہمایوت جنگ کی فوج کشی اور سر فرار خاں کا قتل ۱۷۳۸ء	۳۰۱	۱۶	پٹھانوں کی شورش اور ہیبت جنگ کا قتل ۱۷۳۸ء	۳۱۶
۷	نواب زین الدین احمد خاں ۱۷۳۸ء تا ۱۷۴۰ء	۳۰۲	۱۷	جنگ مقام رانی سرائے ۱۷۳۸ء	۳۲۰
۸	بھوج پور کی بد امنی اور ہیبت جنگ کی فوج کشی	۳۰۳			
۹	رودن خان قمر آبادی کا قتل	۳۰۳			

نمبر شمار	مضمون	صفحہ	نمبر شمار	مضمون	صفحہ
۱۸	آمنہ یگم زو جریبیت جنگ کی رہائی	۳۲۲	۲	انگریزی فوج کا عظیم آباد آنا	۳۲۰
۹	شیر خاں کے اہل و عیال کے ساتھ ہلبت جنگ کا سلوک	۳۲۳	۳	میر جعفر کی امانت	۳۲۱
۲۰	لالہ جاکھی راجہ نائب صوبہ دار	۳۲۳	۴	میر جعفر اور راجا رام نرائے نائب ناظم	۳۲۸
۲۱	عظیم آدمی سراج الدولہ کا ہنگامہ	۳۲۵	۵	بعض خیر و لا خیریت کا ذکر	۳۲۹
۲۲	راجا رام نرائے کی صوبہ داری	۳۲۵	۶	مرزا شمس الدین اور کلاپو کے گدھے کا لطیفہ	۳۳۰
۲۳	نواب سراج الدولہ کی حکومت	۳۳۰	۷	شہزادہ عالی گوہر اور جنگ عظیم آباد	۳۳۱
۲۴	شوکت جنگ کی شکست اور قتل	۳۳۲	۸	شہزادہ کا بادشاہ ہونا اور راجا رام نرائے اور انگریزوں کی شکست	۳۳۵
۲۵	باب سیزدہم		۹	قلعہ عظیم آباد پر شاہ عالم کا دوسرا حملہ اور شکست	۳۳۸
	حکومت میں انگریزوں کی دخل دہی		۱۰	بیرونیوں کی جنگ امینہ حسین خاں کی شکست	۳۴۰
	سراج الدولہ کی شکست اور ظالمانہ قتل	۳۳۳	۱۱	خادم حسین کا تعاقب اور میرن کی موت	۳۴۱
			۱۲	میر جعفر کی معزولی اور میر قاسم کی امانت	۳۴۳

نمبر شمار	مضمون	صفحہ	نمبر شمار	مضمون	صفحہ
۱۳	جنگ سیوان اہل ہندو عظیم آباد	۲۲	۲۱۴	انگریز امیروں کا قتل ۱۷۶۳ء	۳۰۸
	میر شاہ عالم کی تخت نشینی	۲۲	۳۵۵	عالی جاہ کا مصوبہ بہار سے	۳۰۸
	۱۷۶۱ء			کلکتہ ۱۷۶۳ء	
۱۳	رام نرائن جنرل کورٹ اور	۲۳		عالی جاہ کو باب وزیر اور	۳۹۹
	میر قاسم کا معاملہ	۳۵۴		بادشاہ کا متحد ہونا ۱۷۶۳ء	۳۹۹
۱۵	مصوبہ بہار کے جنوبی علاقے	۲۵		آخری جنگ عظیم ۱۷۶۳ء	۳۷۰
	اور بھوج پور کا انتظام	۲۵۸	۳۶	بکسہ کی جنگ ۱۷۶۳ء	۳۷۱
۱۶	میر قاسم کی طر حکومت اور	۲۷		عالی جاہ کی تباہی و رعبوت	۳۷۲
	حسن تدبیر	۳۵۹	۲۸	میر جعفر کی وفات اور اس	۳۷۲
۱۷	بتیا سے نیپال کی طرف فوج	۳۶		کے جانشینوں کا حال	۳۷۲
	کشی ۱۷۶۳ء				
۱۸	عالی جاہ اور انگریزوں کی	۳۶۱		انگریزی حکومت بحیثیت شاہی	
	مخالفت ۱۷۶۳ء			دلیوان ۱۷۶۵ء تا ۱۸۵۷ء	
۱۹	قلعہ عظیم آباد پر انگریزوں کا قبضہ	۳۶۳		انگریزی کمپنی کو دیوانی ملنا	
۲۰	میر جعفر کی دوبارہ مندر نشینی اور	۳۶۵		اور لارڈ کلایو کا نظم	۳۷۵
	عالی جاہ اور انگریزوں کی جنگ	۳۶۵		۱۷۶۵ء تا ۱۷۶۷ء	
۲۱	راجا رام نرائین اور جنگ سیٹھ	۳۶۶	۲	مصوبہ بہار میں دیوانی کا نظم	۳۷۷
	وغیرہ کا قتل ۱۷۶۳ء		۳	کونسل کا انتظام ۱۷۶۵ء تا ۱۷۸۰ء	۳۷۸
			۳	تخت ۱۷۷۰ء	۳۷۹

نمبر شمار	مضمون	صفحہ	نمبر شمار	مضمون	صفحہ
۵	انتظام کے متعلق کونسل کی	۲۸۰	۱۶	ضلع بہار مقرر ہونا شروع	۲۹۲
۶	تحقیقات	۲۸۰	۱۷	صوبہ بہار میں زمین داریاں	۳۵۲
۷	دیوانی کا براہ راست انتظام	۳۸۱	۱۸	اور بندوبست دواچی	۳۵۲
۸	اور مظفر جنگ اور بہار اچا	۳۸۱	۱۹	پروٹیکشن کورٹ آف اپیل	۳۵۲
۹	نصاب کے پر الزام	۳۸۱	۲۰	ترہت و چپارن کی طرف سے	۳۵۲
۱۰	رائے مایان کلیان سنگھ نائب یو	۳۸۲	۲۱	اور گورکھوں کا معاملہ	۳۵۲
۱۱	کونسل کا درخواست ہونا اور	۳۸۲	۲۲	۱۸۹۰ء تا ۱۸۹۱ء	۳۵۲
۱۲	صوبہ بہار کا تعہد	۳۸۲	۲۳	کاشت کاری اور عام اقتصادی	۳۵۲
۱۳	راجا بیت سنگھ والی نارس	۳۸۳	۲۴	حالات کی تحقیقات	۳۵۲
۱۴	کی بغاوت	۳۸۳	۲۵	۱۸۹۰ء تا ۱۸۹۱ء	۳۵۲
۱۵	ولندیزیہ راجہ کے رائے کی	۳۸۳	۲۶	فارٹ صاحب کے چشم دید	۳۵۲
۱۶	ضبطی	۳۸۳	۲۷	حالات	۳۵۲
۱۷	سکر اور خزانہ	۳۸۴	۲۸	ضلع پٹنہ مقرر ہونا	۳۵۲
۱۸	غلہ اور ابناس کا نرخ	۳۸۸	۲۹	۱۸۹۳ء کا زلزلہ	۳۵۴
۱۹	ترہت میں نیل کی باقاعدہ	۳۹۰	۳۰	فارسی زبان کا رواج اٹھایا	۳۵۸
۲۰	کاشت	۳۹۰	۳۱	جانا	۳۵۸
۲۱	تعہد ٹوٹنے پر علاقوں کا	۳۹۲	۳۲	پٹنہ کے دہائیوں کی سرگزشت	۳۵۹
۲۲	بندوبست	۳۹۲	۳۳	ایر خان جوشت لٹو خان کا مقدمہ	۳۶۲
۲۳	قحط کے آثار اور گولہ گھر کی	۳۹۳	۳۴	خواجہ حسین علی خاں پر بغاوت	۳۶۵
۲۴	تعمیر	۳۹۳	۳۵	کا الزام	۳۶۵

نمبر شمار	مضمون	صفحہ	نمبر شمار	مضمون	صفحہ
۲۸	صوبہ بہار میں تاریہتی اور	۳۱۶	۶	۱۹۰۱ء کا سیلاب	۳۲۹
۲۹	ڈاک خانے کی ابتدا ۱۸۵۳ء	۳۱۶	۷	چٹنہ میں لارڈ کورزن کی آمد	۳۳۰
۲۹	چٹنہ میں باغیوں کی ایک	۳۱۶	۸	نیکل سلور کے نئے پتے	۳۳۱
	شورش ۱۸۵۰ء	۳۱۶		۱۸۵۰ء تا ۱۹۲۰ء	۳۳۱
۳۰	داروغہ وارث علی اور مولوی	۳۱۶	۹	نظف پور میں بمبک واقعہ	۳۳۲
	علی کریم کی گرفتاری	۳۱۶		۱۹۰۰ء	۳۳۲
۳۱	صوبہ بہار میں ۱۸۵۰ء کے	۳۱۸	۱۰	صوبہ بہار کا بنگالے سے جدا ہونا ۱۹۱۱ء	۳۳۳
	خدر کے واقعات	۳۱۸			۳۳۳
۳۲	صوبہ بہار میں ایسٹ انڈین	۳۲۳	۱۱	جدول نمبر ۱۰ اسمار گورنر بنگالہ	۳۳۳
	ریلوے ۱۸۶۲ء	۳۲۳		۱۸۵۲ء تا ۱۹۴۳ء	۳۳۳
	باب بستم		۱۲	جدول نمبر ۱۰ اسمار گورنر گوڈر	۳۳۳
				جنرل ۱۹۴۳ء تا ۱۸۵۳ء	۳۳۳
	سلطنت برطانیہ کی بلوہ رست		۱۳	جدول نمبر ۱۰ اسمار لفٹنٹ	۳۳۵
	حکومت ۱۸۵۰ء تا ۱۹۳۰			گورنر بنگالہ و بہار ۱۸۵۳ء تا ۱۹۱۱ء	۳۳۵
۱	انگریزی کمپنی کا انجام	۳۲۳	۱۴	شہنشاہ جاریہ پنجم کی آمد	۳۳۵
۲	قسط ۴۳-۴۴ء	۳۲۴		۱۹۱۲ء	۳۳۵
۳	پرنس آف ویلز دلی عہد	۳۲۸	۱۵	۱۹۱۲ء کا سیلاب	۳۳۶
	برطانیہ کی آمد ۱۸۴۶ء	۳۲۸	۱۶	عدالت عالیہ اور دارالعلوم	۳۳۶
۴	قسط ۱۸۹۰ء	۳۲۸		کا افتتاح ۱۹۱۰-۱۶ء	۳۳۶
۵	۱۹۰۰ء کا طاعون	۳۲۹	۱۷	ضلع شاہ آباد کا بلوہ ۱۹۱۴ء	۳۳۷

نمبر شمار	مضمون	صفحہ	نمبر شمار	مضمون	صفحہ
۱۸	پرنس آف ولز اشنہوڈلی میں کی آمد ۱۹۲۱ء	۳۳۸	۲۷	کانگریس گروہ کا علی الرغم دوسرا حلقہ	۳۳۸
۱۹	۱۹۲۳ء کا سیلاب	۳۳۹	۲۸	مردم شماری ۱۹۲۱ء	۳۳۸
۲۰	۱۹۱۲ء سے ۱۹۳۰ء تک گورنروں کا ذکر	۳۴۰	۲۹	درجہ نگین زینار بندی کی تقریر ۱۹۲۱ء	۳۳۹
۲۱	بعض حادثوں کا ذکر	۳۴۱	۳۰	قصیدہ بیاض شریف، اطراف میں خدیوہ فساد ۱۹۳۱ء	۳۳۹
۲۲	شدید زلزلہ	۳	۳۱	جدید نکاحات ۱۹۳۲ء	۳۳۵
۲۳	تبدیل و ملامت ۱۹۳۶-۲۳	۳۳۲	۳۲	کانگریس، سینڈوں کی گرفتاری پر باغیانہ فساد ۱۹۳۲ء	۳۵۱
۲۴	جدید اصلاحی قانون کا آغاز اور کانگریس حکومت کا آغاز ۱۹۳۹-۱۹۳۶ء	۳۳۳	۳۳	موجودہ حالات ۱۹۳۳ء	۳۵۰
۲۵	صوبہ بہار میں آل انڈیا مسلم کابینہ ۱۹۳۸ء	۳۳۴	۳۴	خاتمہ	۳۵۹
۲۶	رام گڑھ میں آل انڈیا کانگریس کابینہ ۱۹۳۰ء	۳۳۵			

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مقدمہ

کسی مقام کی عظمت اس کی تاریخی قدامت یا کسی مذہبی یا سیاسی اہمیت کے سبب ہوتی ہے، اور اس اعتبار سے گدھ (محبوب بہار) کی سرزمین جس پر گیری راج "قلعہ راج گیرا" پاملی پتر، پٹنہ، و عظیم آباد کی بنیادیں قائم ہوئیں ہندستان کی تاریخ میں نہایت عظیم الشان مقام ہے۔

رامائن اور مہابھارت کے بیان کے مطابق اس زمانے میں یہاں صرف آبادی ہی نہ تھی بلکہ ایک ذی اقتدار راجا کی باقاعدہ حکومت موجود تھی۔ راج گیر میں بن گنگا نالے کے متصل جو قدیم قلعے کی سنگین فصیل کے آثار پائے جاتے ہیں ڈاکٹر س ڈیوڈس کی تحقیق میں سارے ہندستان میں یہی قدیم ترین سنگیں دیوار ہے جس کا وجود اب تک باقی ہے۔

مذہبی حیثیت سے دنیا کے دو مشہور مذاہب (یعنی بودھ و ہرم اور جین دھرم) کا آغاز اور ان کی نشو و نما اسی سرزمین میں ہوئی اس لیے کڑوڑوں نفوس اس کو مقدس و متبرک مقام مانتے ہیں۔

تاریخی اور سیاسی طور پر ہندستان میں اول اول یہیں ایک باضابطہ اور منظم حکومت ۳۲۰ قبل مسیح کے قریب راجا چندر گپت نے قائم کی جس نے ہندستان کے اور راجاؤں کو بھی مطیع کر لیا تھا۔ اس کے بعد اس کے پوتے اشوک اعظم

۱۔ بدھت انڈیا صفحہ ۳۸

کی طرز حکومت بھی دنیا کی تاریخ میں حدیم المثال ہو۔ اور اسی کے عہد میں پانچویں صدی
ایسی وسیع مملکت کا دار الحکومت تھا جس کی حدود جزیرہ نمائے ہند سے سرحد ایران
تک پھیل ہوئی تھیں۔

اس گلدھ دیں کا نام آٹھویں صدی عیسوی کے آخر زمانے میں تبدیل ہو کر
بہار ہو گیا جس کی کیفیت باب ششم میں ایک عنوان کے تحت میں درج کی گئی
ہو۔ اس ملک میں اسلامی حکومت قائم ہونے سے پہلے ہی گلدھ کا نام بہار
ہو چکا تھا اس لیے مسلمان مورخوں نے سلطان شہاب الدین غوری کے عہد
سے سوری پٹھانوں کے زمانے تک اپنی تاریخوں میں اس سرزمین کو بہار یا غلدھ
بہار یا دلایت بہار سے تعبیر کیا ہو۔ سلاطین مغلیہ کے دور میں اکبر شاہ نے
اسی کو ”سرکار بہار“ سے موسوم کیا اور اس کے بعد اس کے بیٹے جہانگیر نے
اول اول صوبے کا لقب ایجاد کیا جو بہار کے ساتھ ضم ہو کر اب تک زبان زد ہو۔
مردم خیزی میں اس سرزمین کو ایک امتیازی رتبہ حاصل ہو جس طرح
مسلم ق م کے قریب چند رگپت موریہ نے ایک معمولی شخص کی حیثیت سے
ترقی کر کے گلدھ سے سرحد ایران تک اپنی سلطنت قائم کی اسی طور پر سولھویں
صدی عیسوی کے وسط میں یہاں کا ایک باشندہ فرید خاں لقب بہ شیر شاہ
معمولی جاگیر دار کی حیثیت سے ترقی کر کے سارے ہندستان کا بادشاہ ہوا۔

گزشتہ تین صدیوں کے اندر سلاطین مغلیہ کے آخری دور میں یہی صوبہ مغل
بادشاہوں اور شہزادوں کی جہاں گاہ رہا ہو۔

شاہ جہاں نے ایام شہزادگی میں اپنے باپ جہاں گیر سے باغی ہو کر بہار و
بنگالہ پر قبضہ کیا۔ چنانچہ اسی ہنگام میں قلعہ رہتاس (صوبہ بہار) میں شاہ زادہ
مراد پیدا ہوا۔ شاہ جہاں کی زندگی کے آخری دنوں میں اورنگ زیب کے نامی

جنرل مظہر خاں میر جلد اور شاہ زادہ شجاع کے معرکے بھی اسی صوبے بہار سے شروع ہوئے۔ سلطنت مغلیہ کے آخری دور میں فرخ سیر کی تاج پوشی اول اول عظیم آباد یٹن ہی میں ہوئی۔ مغلوں کی حکومت کا آخری جلوہ بھی صوبہ بہار میں شاہ عالم کی معرکہ رانیوں پر تمام ہوا۔

پیش نظر کتاب میں ۱۷۷۲ء قبل مسیح سے ۱۹۴۷ء تک اس سرزمین کے متعلق تمام تاریخی واقعات و حالات مستند تواریخ کتب سے اخذ کر کے سلسلہ مکمل طور پر اصل ماخذ کے حوالوں کے ساتھ تفصیل وار درج کیے گئے ہیں۔ سلسلہ بیان میں گدھ و بہار کے علاوہ بنگالہ اور بعض حصے ہند کا ذکر بھی نمٹا آگیا ہے اس لیے بعض زمانوں میں عموماً سارے ہندستان کی تاریخ اور بالخصوص بنگالہ کی تاریخ اس سرزمین کی تاریخ سے وابستہ رہی ہے۔

۱۷۷۲ء ق م تک گدھ کے حالات اہل ہند کی مذہبی اور بعض مقبول عام کتب میں خصوصیت کے ساتھ مذکور ہیں۔ اس کے بعد سے موریا خاندان کی حکومت شروع ہوئی اور اس زمانے میں گدھ کا دارالحکومت سارے ہندستان کا دارالحکومت تھا اور یونانیوں کے بھی اس ملک سے سیاسی تعلقات تھے اس لیے ان کی تاریخوں میں بھی پائلی پتر اور اس کے حکمران کے حالات واضح طور پر مذکور ہیں۔ موریا خاندان کے بعد ۱۸۵ء ق م سے ۱۷۷۲ء ق م تک سولنگا خاندان اور ۱۷۷۲ء ق م سے ۲۷۰ء ق م تک کالوا خاندان نے گدھ میں حکومت کی اور ان کی تباہی پر تخمیناً تین صدیوں تک گدھ مختلف فاتحوں کی جولان گاہ نظر آتا ہے۔ اس مدت میں نہ صرف گدھ بلکہ سارے ہندستان کی تاریخ بڑی چھان بین اور چھان پھسک کی محتاج ہے۔

تیسری صدی عیسوی کے اختتام کے قریب گدھ میں گپتا خاندان کی حکومت

شروع ہوئی۔ اس خاندان کا تیسرا راجا سمدر گپتا جس کو ڈاکٹر اسمتھ نے ہندستان کا پہلیں قرار دیا ہے، عظیم الشان راجا تھا۔ اس کے عہد میں مگدھ کی قسمت نے پھر کروٹ لی۔ مگر اس کے بیٹے نے بعض وجوہ سے بجائے پاٹلی پتر کے ابودھیا کو دار الحکومت بنایا۔ اس وقت سے پاٹلی پتر کی رونق میں کمی آگئی۔ اتفاقاً اسی زمانے سے مگدھ میں چین کے جاتری آئے گئے جن میں فاہیان اور یوان چوانگ (ہیونگ ٹسانگ) خاص طور پر قابل ذکر ہیں کیوں کہ بیشتر انھیں سیاحوں کی تحریر سے آثار قدیمہ کا سراغ پایا گیا ہے، گپتا خاندان ہی کے عہد میں پانچویں صدی عیسوی میں نالندہ کی مشہور و معروف درس گاہ قائم ہوئی جو بودھ دھرم کی تعلیم کے لیے ہندستان سے چین تک علوم کا مرکز اور طالب علموں کا مریضہ تھی۔ گپتا خاندان نے ساتویں صدی عیسوی کے کچھ بعد تک حکومت کی لیکن ان کی حکومت کا آخری زمانہ کچھ بے رونق سا نظر آتا ہے۔ سنہء کے قریب کارن سوارن (بنگالہ) کے راجا ملابنگا نامی نے مگدھ پر چڑھائی کر کے بودھ دھرم والوں کی عبادت گاہوں اور زیارت گاہوں کو خاک میں ملا دیا اور اس مذہب کی ایسی بیخ کنی کی کہ بودھ گیا کے مقدس درخت کو جس کے سائے میں حضرت گوتم بدھ کو حقانیت اور روشن ضمیری حاصل ہوئی تھی۔ جڑ سے کاٹ کر جلوادیا۔

سنہء کے قریب بنگالہ کے پال نامی راجا نے مگدھ پر قبضہ کر لیا۔ راجا پال کے بعد اس کے ورثہ نے چار صدیوں سے زیادہ حکومت کی۔ لیکن اس خاندان کے آخری راجا حکومت کے اہل نہ تھے اور اسی زمانے میں سلطان فاتحوں کا سیلاب ہندستان کے مشرقی علاقوں تک پہنچ گیا تھا۔ سنہء کے قریب اختیار الدین محمد بن بختیار خلجی نے بہار فتح کر کے اسلامی حکومت کی بنیاد ڈالی جو پچیس سو برس سے زیادہ مسلمانوں کے قبضہء اقتدار میں رہ کر سلاطین مغلیہ کے

ال کے بعد بالآخر انگریزوں کے ہاتھ آئی۔

فاتح بہار محمد بن، بختیار نے بہار فتح کرنے کے چند سال بعد بنگالہ فتح کر کے
تھر بھنونی (گورنر) کو بہار، بنگالہ کا دار الحکومت بنایا۔ ۱۲۲۷ء تک بنگالہ کے ساتھ
بہار کا پیوند قائم رہا مگر حکام بنگالہ کی خود سری کے سبب ۱۲۲۵ء میں سلطان آتش
نے بہار کو بنگالہ سے جدا کر کے ولایت بہار کے لیے علیحدہ حاکم مقرر کیا لیکن یہ نظم
چند دنوں سے زیادہ قائم نہ رہ سکا، اور حاکم بنگالہ نے پھر بہار کو بنگالہ کے شامل کر لیا،
سی طہ پر ۱۲۲۲ء میں غیاث الدین تغلق نے تربہت پہنچ کر بہار و بنگالہ کے لیے
علیحدہ علیحدہ حکام مقرر کیے لیکن یہ نظم بھی ناپائیدار ٹھہرا اور امرائے بنگالہ کی بغاوت
اور خانہ جنگی حاجی الیاس کی خود سر حکومت کا پیش خیمہ ثابت ہوئی حاجی الیاس
نے بنگالہ کے علاوہ تربہت اور بعض حصے بہار پر بھی قبضہ کر لیا تھا اس کے
ورثا نے تخمیناً ۱۲۹۶ء تک آزادانہ حکومت کی۔ انھیں میں اس کا پوتا غیاث الدین
اعظم شاہ تھا جس کے دوبارہ کے اشتیاق میں بلبل شیرازیوں زمزمہ پرداز ہو۔

مانظہ رشوق مجلس سلطان غیاث دین خاص مشوکہ کار تو از نالہ میرود
تغلق خاندان کے آخری بادشاہوں میں سلطان محمود نے ۱۳۹۶ء میں جوہور
سے بہار تک تمام مشرقی علاقوں کی حکومت اپنے معتمد خاص ملک سرور ملقب بہ
سلطان الشرق کو تفویض کی۔ سلاطین شرقیہ نے ایک صدی کے قریب صوبہ بہار
پر حکومت قائم رکھی۔ ۱۴۹۵ء کے قریب سلطان سکندر لودی نے حسین شاہ
شرقی کو شکست دے کر بہار کی حکومت ایک پٹھان سردار کے سپرد کی۔ سکندر لودی
کے بعد ابراہیم لودی کے عہد سے صوبہ بہار کے پٹھان حکام نے خود سر ہو کر
حکومت کی۔ انھی میں صوبہ بہار کا باشندہ (سردار خاں) شیر شاہ، سور تھا جس نے
سلطان بنگالہ کا استیصال کر کے ہمایوں پسر بار شاہ کو شکست فاش دی اور انرا

سارے ہندستان کا بادشاہ ہوا۔ ابراہیم لودی کو شکست دینے کے بعد بابر شاہ کا صوبہ بہار میں قصبہ میڑنیک آنا تاریخ میں صریح طور پر مذکور ہے۔

بہر کیف سوریوں کا دور ختم ہونے پر ۱۵۶۶ء کے قریب سلیمان خاں کرارانی نے خود مختار ہو کر بہار و بنگالہ میں آزادانہ حکومت شروع کی لیکن اُس زمانے میں سلطنتِ مغلیہ کا عروج شروع ہو گیا تھا اس لیے سلیمان خاں کا بیٹا داؤد خاں خود مختارانہ حکومت کو قائم نہ رکھ سکا اور ۱۵۸۵ء میں اکبر شاہ نے خود چٹہاگرہ اور کوٹکست فاش دی اور بالآخر تمام بہار و بنگالہ سلطنتِ مغلیہ کی قلمرو میں شامل ہو گیا۔ سلاطینِ مغلیہ میں اکبر نے بہار کو بنگالہ کے شامل رہنے دیا لیکن جہاں گیر کے عہد سے صوبہ بہار کے لیے علیحدہ صوبے دار مقرر ہوتے رہے اور یہی نظم اور نگ زیب کے آخری زمانے تک کم و بیش قائم رہا۔

۱۶۰۳ء میں محمد شاہ بادشاہ نے صوبہ بہار کو پھر بنگالہ کے شامل کر دیا اسی وقت سے صوبے داروں نے اپنی منصوبے بازی سے بہار و بنگالہ کی حکومت کو ذاتی و موروثی حکومت بنانے کی کوشش کی اور سلطنتِ مغلیہ میں بھی اتنا دم نہ تھا کہ ان کی مدافعت کرتی۔

اٹھارہویں صدی کے وسط میں ایسٹ انڈیا کمپنی نے تجارت کے علاوہ ملک کے سیاسی و فوجی امور میں بھی حصہ لینا شروع کر دیا تھا۔ حکومتِ بنگالہ نے اس کو رد و رکھنا کسی طرح گوارا نہ کیا اس لیے انگریزوں سے خواہ مخواہ مقابلہ کی نوبت آئی۔ کلایٹون نے نواب سراج الدولہ کے مخالفوں سے خفیہ ساز باز کر کے نواب کو شکست دی اور اس وقت سے بہار و بنگالہ کے نظم میں انگریزوں کا ہاتھ کام کرنے لگا۔ لیکن جن نوابوں کی حکومت کا دار و مدار انگریزوں کی پشت پناہی پر منحصر تھا انہیں میں میر قاسم ایک ایسا خود سر حکمران نکلا جس نے کسی

طرح انگریزوں کے بے جا تسلط کو پسند نہ کیا۔ اور بہ زور ان کے استیصال کا قصد کیا۔ چند مہر کوں کے بعد میر قاسم کے شکست کھانے پر ۱۷۶۵ء میں لارڈ کلایو نے ایسٹ انڈیا کمپنی کے لیے شاہ عالم سے دیوانی کا فرمان لکھوایا اور اس زمانے سے ۱۷۵۷ء کے خدر تک کمپنی نے حکومت کا نظم جاری رکھا۔ خدر کے بعد کمپنی کے ماتم بقیتاً براہ راست سلطنت برطانیہ کے قبضے میں لے لیے گئے۔ انگریزوں نے سابق نظم میں کسی تبدیلی کو مناسب نہ سمجھا اس لیے ۱۷۹۱ء تک بہار جنگاؤں سے شامل ، بالیکن جنگالہ میں سیاسی رجحان پیدا ہونے کے سبب شہنشاہ بارج پنجم نے اپنی تاج پوشی کے موقع پر سیاسی اصلاحات کے سلسلے میں یہ بھی اعلان کیا کہ صوبہ بہار جنگالہ سے جدا ہو کر بہار و اڑیسہ ایک علیحدہ صوبہ قرار دیا گیا۔ لیکن یہ تبدیلی بھی کچھ پائدار ثابت نہ ہوئی اور ۱۹۳۵ء کی اصلاحات کے نفاذ کے ساتھ اڑیسہ ایک جداگانہ صوبہ قرار دیا گیا۔

بہر کیف اس مختصر دیباچہ میں اجمالی طور پر تاریخی واقعات و حالات کا ذکر کر کے اصل کتاب سے ناظرین کا تعارف کرنا مقصود ہے۔ تفصیل کے لیے اصل کتاب کے تمام صفحات اہل شوق کی توجہ کے محتاج ہیں۔

پیش نظر کتاب کے علاوہ اسی سلسلے میں دو کتابیں اور بھی زیر ترتیب ہیں جو عنقریب انشاء اللہ ناظرین کی نظر سے گزریں گی۔ اول الذکر کتاب میں مگدھ پاٹلی پتر بہار و عظیم آباد پٹنہ کے جغرافی حالات سرزمین کی ہیئت آثار قدیمہ اور عمارات کی کیفیت اور سینکڑوں کتبہ جو بڑی جستجو اور محنت سے حاصل ہوئے ہیں درج کیے گئے ہیں اور آخر الذکر کتاب میں تمام شاہیر طعن کے حالات مرتب کیے گئے ہیں۔

احوال ماز حوصلہ نامہ ہمیش بود لختے ز حال خویش بہ میا نوشہ ایم

بخشی محلہ پٹنہ سٹی۔ راقم فصیح الدین الجنی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

تاریخ مگدھ، پانلی میٹر، بہار، وعظیم آباد پٹنہ
یعنی صوبہ بہار کی مکمل تاریخ

باب اول

(ابتدائی حالات اور ۶۳۲ء قبل مسیح سے نند خانہ ان
کی حکومت ۱۹-۳۲ء قبل مسیح تک)

(۱) ابتدائی حالات

کسی مقام کی تاریخ کا آغاز اس زمانے سے ہونا چاہیے جب سے وہاں
انسان کی آبادی پائی گئی ہو لیکن انسان کب اس سرزمین میں آباد ہوا، اس کا
سراغ لگانے کے لیے اس وقت کے قلم بند کیے ہوئے تاریخی حالات تو کہیں
موجود نہیں۔ اب جو کچھ کسی پرانی کتاب یا قدیم آثار کو دیکھ کر قیاس کیا جائے
اسی سے ابتدا ہو سکتی ہو۔

عام طور پر خیال کیا جاتا تھا کہ ہندوستان میں علم و تہذیب اول
اول ایریں یعنی ہندوؤں کے آنے پر شروع ہوئی لیکن حال میں سر جان مارشل

(MA ERNEST اور سٹرانسٹ میکے (SIR JOHN MARSHALL) نے دریائے سندھ کی ترائی کے قریب ہنودارد (سندھ) اور ہرتا (MACKAT) میں قدیم شہر اور آبادی کے آثار کھود کر نکالے ہیں جن میں مرد و عورت کی تصویریں، خوش نما اینٹیں، کھلوئے، برتن، جہریں اور بعض چیزیں جن پر کچھ عبادت بھی لکھی ہوئی ہے۔ دو منز لے اور سو منز لے مکان، پختہ راستے، بڑے بڑے زمین دوز نا لے وغیرہ وغیرہ اتنی کافی چیزیں منظر عام پر آگئی ہیں جن سے شہر اور اہل شہر کی طرز معاشرت کا پورا اندازہ ہو سکتا ہے۔ اور یہ بات صریح طور پر ثابت ہو گئی ہے کہ یہ چیزیں پانچ ہزار برس سے کم کی نہیں ہو سکتیں۔ اور ایرین قوم کے یہاں آنے سے پہلے مصر، فلسطین اور عراق کی طرح یہاں بھی تہذیب و شائستگی کا ایک دور گزر چکا ہے۔

ڈاکٹر س ڈیوڈس نے لکھا ہے کہ "ایرین لوگوں کو بتدریج ہندستان فتح کر لینے میں جن قوموں سے سروکار رہا ان کو وحشی سمجھ لینا قدیم ہندستان کے متعلق تاریخی نتائج پر پانی پھیرنا ہے، بعض قبیلے ایسے بھی تھے مثلاً پہاڑی قبیلے۔ خانہ بدوش لوگ جنگل کے شکار پر گزارا کرتے والے وغیرہ، لیکن ان کے علاوہ تمدن فرستے بھی موجود تھے جن کی سوشل حالت اعلیٰ درجے کی منظم تھی اور مال و دولت بھی اس قدر کافی رکھتے تھے کہ فالتوں کی حرص کو ابھار سکے۔ ان میں اکثر اس قدر آسائش کی زندگی کے ایسے خواگر ہو گئے تھے کہ جنگ کی صورت میں طوالت پیدا ہونے پر زیادہ عرصے تک تاب مقاومت نہ لا سکتے تھے لیکن بایں ہمہ اتنے طاقت ور ضرور تھے کہ بعض صورتوں میں اپنی آزادی کو ایک حد تک قائم رکھ سکیں

اور بعض حالتوں میں اس نئی قوم پر جو اس مقاومست کے بعد پیدا ہوئی اپنے خیالات، دستور اور آئین کو جاسکیں گے۔

قدیم ہندو راجاؤں کے عہد کی کوئی باقاعدہ تاریخ موجود نہیں لیکن ان کی مذہبی کتابوں میں ضمناً مگدھ دیس کے بعض راجاؤں کے نام اور بعض مقاموں کے حالات پائے جاتے ہیں اور بعض فلسفے کی کتابوں میں بھی ایسے قصبے مذکور ہیں جن کا جوڑ توڑ درست کرنے پر ایسی کڑیاں تیار ہو گئی ہیں جو ابتدائی تاریخ کے سلسلے سے وابستہ کی جائیں۔

جس طرح برہمنوں کی کتابوں میں حکومتوں کا ذکر آگیا ہو جین دھرم اور بودھ دھرم کی کتابوں میں بھی مگدھ کی تاریخ کے متعلق حالات خصوصیت کے ساتھ پائے جاتے ہیں اس لیے کہ ان دونوں مذاہب کا ایجاد اور ان کی نشوونما خاص مگدھ ہی میں ہوئی۔ قدیم ترین تحویریں یا کتابے جو ابتدائی حالات کے لیے ماخذ قرار دیے جاسکتے ہیں۔ بیشتر بودھ دھرم والوں کی سنی کا نتیجہ ہیں۔ چناں چہ ڈاکٹر رس ڈیوڈس لکھتے ہیں کہ ”غالباً یہ سمجھنا غلط نہ ہوگا کہ برہمن تحویروں کے ذریعے اپنی کتابیں شائع کر دیئے کو جن سے وہ ذاتی طور پر منتفع ہوتے تھے بعض لاپرواہی ہی سے نہ دیکھتے تھے بلکہ ایک ایسے طریقے کے جو ان کے غیر مشترکہ حقوق کے لیے خطرناک تھا سختی کے ساتھ مخالف تھے اور ہمارے لیے کوئی تعجب کی بات نہیں کہ قدیم ترین تحویریں جو درخت کی چھال یا نار کے پتوں پر ہندستان میں پائی جاتی ہیں وہ بدھسٹ لوگوں کی ہیں، اور تمام قدیم ترین تحویریں جو پتھر یا کسی دھات پر کندہ کی ہوئی ملی ہیں وہ سب بھی بدھسٹ لوگوں کی ہیں اور ان ہی نے اول اول اپنے مذہبی احکام کے لیے تحریر سے کام لینا رائج کیا۔“

بدرہٹ جا ملک (کتاب پیدائش) کے متعلق ڈاکٹر موصوف لکھتے ہیں کہ سیاسی مذہبی اور تمدنی حالات جو ان میں مذکور ہیں وہ صاف طور پر تند اور موریا خاندان کی حکومتوں کے زمانے سے جب کہ پٹلی پتر سارے ہندستان کا دارالحکومت تھا قبل کے ہیں چنانچہ ان کتابوں میں ان دو حکومتوں کا کہیں ذکر نہیں اور ان میں کسی ایسی بڑی حکومت کے متعلق جس میں سارا ہندستان یا اس کے بیشتر حصے شامل ہوں، کوئی واقفیت نہیں پائی جاتی۔

۲۱) مگدھ کے راجا جراسنڈہ کے متعلق مہا بھارت کا بیان

کتاب مہا بھارت بھاپرب باب ۲۱۷ میں مگدھ کے راجا جراسنڈہ کا ذکر ہے اس میں ایک روایت یہ ہے کہ ”سری کرشن جی سے ساتھیوں نے عرض کی کہ ہنس ڈبنک دنت بکرا - کروش - میگ یاہن اور پنڈروک جراسنڈہ کے ساتھ ہیں اور اس کی طاقت اور عالی خاندانی کے قائل ہیں اور بھوج ہنس کے اٹھارہ راجا اس کے رعب سے اترے سچم بھاگ گئے ہیں، اور ہنس اور ڈبنک جب تک اس کے ساتھ ہیں اس کو شکست دینا دشوار ہے۔“

راجا جراسنڈہ کی پیدائش کے متعلق یہ روایت ہے۔

”راجا برہدرتھ اس کا باپ تھا۔ اس نے کاشی میں راجا کی دولہا کیوں سے شادی کی تھی لیکن کسی سے اولاد نہ تھی۔ آخر یہ ان دونوں کو لے کر کسی فقیر کامل کے پاس پہنچا۔ فقیر نے ایک آدم دیا کہ نصف نصف ہر ایک عورت کو کھلا دیا جائے۔“

(صفحہ ۲ کا بقیہ نوٹ ۱ بدرہٹ انڈیا صفحہ ۱۱۹)

۱۵ بدرہٹ انڈیا صفحہ ۲۰۳

اس کے بعد وہ دونوں حاملہ ہوئیں لیکن بچے جو پیدا ہوئے ہر ایک کا نصف دھڑ تھا اس لیے یہ پھکوا دیے گئے۔ ان کو جرات نامی ایک دیوتے اٹھالیا اور دونوں دھڑوں کو ملایا تو ایک سموچا لڑکا بن گیا جو نہایت دزنی تھا۔ دیوتے اس کو گھونسا مارا تو لڑکا ذرے سے چلا اٹھا۔ اُس کی آواز سن کر راجا نے اُس کو گھر میں بلوایا۔ جرات دیوتے سارا ماجرا بیان کیا اور اُس لڑکے کا نام جڑا سنڈھ رکھا (یعنی جڑا کا بنایا ہوا) جب لڑکا جوان ہوا اس کا باپ اپنی رانیوں کو لے کر جنگل میں چلا گیا اور راج جڑا سنڈھ کے سپرد کیا۔ مہابھارت میں لکھا ہے کہ جڑا سنڈھ کو بھیم پنڈہ نے مارا

(۳) مسلمانوں کی تاریخوں میں بعض روایتیں

مسلمان موزخوں میں البیرونی (البوریجان محمد بن احمد) جو محمود غزنوی کے زمانے میں ہندستان آیا تھا سنسکرت زبان کا زبردست عالم اور بہترین موزخ گذرا ہے۔ اس کی کتاب الہند سے ہندوؤں کے عام طرزِ معاشرت اور علوم و فنون پر کافی روشنی پڑتی ہے لیکن خاص گدھ کے سیاسی حالات لکھنے کے لیے چنداں مفید نہیں۔ اس فخریہ روزگار موزخ کے علاوہ اکثر موزخ سنسکرت زبان سے نابلد تھے۔ ان کو جس قسم کی روایتیں ملیں سلسلہ بیان میں داخل کرتے رہے اور ان کے بعد دوسرے موزخوں نے اُس زمانے کے حالات کے لیے انہی کی تحویروں پر انحصار کیا۔

بہر حال تاریخ فرشتہ میں گدھ کے جڑا سنڈھ راجا کو "ولایت بہار و پنڈہ" کا راجا جڑا سنگ لکھا ہے اور ہندستان کی آبادی کے متعلق حام بن نوح کی اولاد

ہندو مندے کے نام و نسل سے ملک کا آباد ہونا اور ہند کے بیٹے پورب و بنگلہ پورب و بنگالہ کو آباد کرنا مذکور ہے اور پورب کی نسل میں کش نامی کے بیٹے مہراج کا بہار کو آباد کرنا اور اس کے بیٹے فیروز رائے کا دوبارہ بار میں بے شمار خیرات کرنا اور قصبہ منیر آباد کرنا لکھا ہے اور ان میں سے اکثر کی مدت حکومت کئی کئی سو برس لکھی ہے اور فیروز رائے سے تین راجاؤں کے بعد کیدار برہن کے زمانے میں شنگل نامی پہلوان کا جو افریاب کا ہم عصر تھا نواح کوچ سے خروج کر کے بنگالہ و بہار پر قابض ہونا درج ہے۔ حقیقتاً یہ مختلف زمانوں کی مستند و غیر مستند روایات ہیں جن کو ناموں کے آٹ پھیر اور تبدیلی و تہج کے بعد انتہائی مبالغے کے ساتھ تاریخ میں شامل کر دیا ہے اور ان کے بعد دوسروں نے اس بارے میں محض تقلید سے کام لیا ہے یہاں تک کہ تاریخ ریاض السلاطین میں جو ۱۲۰۲ھ میں لکھی گئی اسی روایت کو نقل کیا ہے۔

۱۴۱) راجا سیس ناگ ۶۴۲ء قبل مسیح

ڈاکٹر ونسنٹ اسمتھ لکھتے ہیں کہ ”تیس پران اور والیو پرائیج جو قدیم حکمرانوں کی فہرست ہے اس میں سب سے پہلا خاندان جس کی کچھ اصلیت معلوم ہوتی ہے سیس ناگ ہے۔“

”بانی خاندان سیس ناگ نامی بظاہر ایک معمولی سا راجا معلوم ہوتا ہے۔ جس کی حکومت اضلاع پٹنہ و گیا تک محدود تھی۔ اس کا دار الحکومت رنج گیر تھا۔“

۱۴ تاریخ فرشتہ صفحہ ۱۲ تا ۱۳

۱۵ دیکھو صفحہ ۵۶ ریاض السلاطین

۱۶ اری ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۲۲ و صفحہ ۴۶ تا ۵۱

اس کے متعلق کوئی تاریخی واقعہ معلوم نہیں۔ صرف اس قدر مذکور ہے کہ اس نے اپنے بیٹے کو بنارس میں رکھا اور خود گیری درج (راج گیر) میں قیام کیا۔ اس کی مذمت حکومت صحیح طور پر معلوم نہیں۔ ڈاکٹر موصوف نے اس کی تخت نشینی کا زمانہ ۱۳۲۱ قبل مسیح قیاس کیا ہے۔ بیس ناگ کے بعد تین راجا اور ہوئے جن کے نام (۱) کاکٹ (۲) کھ۔ (۳) حرسن (۴) کھیم اجیت یا کھتراؤ جس تھے۔ ان کے کارنامے کچھ معلوم نہیں۔

(۵) راجا بھیم بسار ۵۸۲ تا ۵۵۳ قبل مسیح

بیس ناگ خاندان کا پانچواں حکمران بھیم بسار (سرنیکا) زیادہ مشہور ہوا۔ اس نے ملکہ کی حکومت کو وسعت دے کر (نگا) ضلع بھائل پور اور غالباً مونگر) تک بڑھا لیا اور راج گیر کے پڑائے قلعے کے باہر اتر جانب ایک نیا شہر آباد کیا۔ جس کا نام کونگر پور یعنی کوس گھانس والا شہر تھا۔

بھیم بسار نے کوسلا (۱) اودھ کے راجا پارنجیت کی بہن کو سلا دیوی سے شادی کی تھی اور دوسری شادی ویدیرہا (ترہت) میں لچھادی خاندان کے راجا کی لڑکی سے کی تھی۔ بھیم بسار نے اٹھائیس برس حکومت کر کے راج اپنے بیٹے اجات سترو کے جو ویدیرہا کی رانی کے بطن سے تھا سپرد کیا۔ اس کا سبب یہ ہوا

۱۔ نگا اور چپا ضلع مونگر و بھائل پور کے قدیم نام ہیں جو مہا بھارت اوی پر پ صفحہ ۱۰۴ میں بھی مذکور ہیں۔ جرنل سنگھم کی انشینٹ جیوگرافی آف انڈیا صفحہ ۵۳۶ و ۵۳۷ میں بھی یہی لکھا ہے۔

۲۔ ارلی ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۳۲۔

۳۔ کوسلا اودھ کا قدیم نام جو دیکھو انشینٹ جیوگرافی آف انڈیا صفحہ ۷۰۸۔

۴۔ ویدیرہا ترہت کا قدیم نام جو۔ دیکھو انشینٹ جیوگرافی آف انڈیا صفحہ ۷۱۸۔

کہ کو سگر پور میں آئے دن آگ لگنے سے سخت نقصان پہنچتا تھا۔ بھیم بار نے یہ قاعدہ مقرر کیا کہ جس کسی کے گھر سے آگ پیدا ہو اس کو شہر سے نکال کر سنان میں جگہ دی جائے۔ اتفاقاً خود بھیم بار کے گھر میں آگ لگی اس لیے اس کو اپنے بنائے ہوئے قاعدے کی پابندی کرنی پڑی اور حکومت بیٹے کے سپرد کر کے سنان میں رہنا پڑا۔

آجائے ستر وے نلتے دے کر باپ کا کام تمام کیا اور اسی غم میں اُس کی سوتیلی ماں کو سلا دیوی نے بھی جان دے دی۔

بھیم بار ہی کے زمانے میں بودھ دھرم اور جین دھرم کی بنا گدھ میں قائم ہوئی، اس بدب سے گدھ کو خاص عظمت حاصل ہو کر کڑوڑوں آدمی اس کو مقدس و متبرک مقام جانتے ہیں۔ ان مذاہب کے بانیوں کے حالات، جہاں تک ہماری تاریخ سے تعلق ہے، مختصر بیان کیے جاتے ہیں۔

(۶) ہما تمنا گوتم بدھ

گوتم بدھ ساکیہ قوم کے راجا کی نسل سے تھے، اپنے باپ کی حکومت کیپیل دستھو (جو ضلع بیتیا کے مضافات میں تھا) اور تمام علاقوں کو ترک کر کے حقانیت کی جستجو شروع کی تو پہلے راج گہر کے پہاڑوں پر فقیرانہ زندگی بسر کی اور الرا اور اڈکا نامی دو برہمنوں کی شاگردی اختیار کی۔ لیکن ان کی تعلیم سے تشفی نہ ہوئی تو بودھ گیا کی طرف چلے گئے۔ عرصہ دراز تک گدھ کے جنگلوں میں رہنے کے بعد بودھ گیا

لے آن دی ٹرے ڈس آف یوان چوانگ صفحہ ۱۶۲۔

۲۵ بدھٹ انڈیا صفحہ ۳۔

میں ایک درخت کے نیچے ان کو حقانیت یا روشن ضمیری حاصل ہوئی۔ اس کے بعد انھوں نے پھر راج گیری کی طرف مراجعت کی اور گردھا کوٹا (یعنی گدھ دسلے پہاڑ کی چوٹی) اور بانس کے جنگلوں میں راہبانہ زندگی بسر کرنے لگے اور یہیں سے اپنے وعظ و نصیحت کا آواز بلند کیا۔ بہت لوگ اس نئے مذہب کے معتقد ہوئے یہاں تک کہ راجا بھیم ہمار اور بالآخر اس کے بیٹے آجات سترونے بھی اس دھرم کو قبول کیا۔ گوتم بدھ کی پیدائش اور نردان (یعنی انتقال یا فانی الحی) کے زمانے میں اختلاف ہے۔ برہما اور سیلون کی روایتوں کے مطابق ۵۴۳ء قبل مسیحؑ نزوان ثابت ہوتا ہے۔ اور ڈاکٹر اسمتھ نے بھی اسی کو تسلیم کیا ہے۔ اور روایتوں کے حساب سے ۵۶۸ء قبل مسیحؑ پیدائش اور ۴۸۳ء قبل مسیحؑ نزوان معلوم ہوتا ہے۔

بودھ دھرم کی مقدس کتاب کا نام تری پٹاکا ہے جس کے معنی تین سبديا ٹوکروں کے ہیں۔ اس دھرم والوں کے اعتقاد میں چوبیس بدھ یعنی سراپا حقانیت بزرگ گزرے ہیں۔ ان کے ہاں بدھ کو جانتا۔ دھرم یعنی شریعت سے واقف ہونا اور سکھ یعنی رہبانیت مدارج کو پہنچانا فرض اولین ہے۔ یہ برہمنوں کی فضیلت کے قائل نہیں اور خدا کے وجود کو نہیں مانتے۔ ان کے یہاں اہمسا کی تعلیم ہے یعنی کسی ذی روح کو قتل کرنا یا ایذا پہنچانا سخت ممنوع ہے۔ ان میں دو فرقے ہوئے ہیں۔ ایک کو مہایانہ اور دوسرے کو ہنایانہ کہتے ہیں۔ گدھ دیس یعنی صوبہ بہار میں اب اس مذہب کے ماننے والے موجود نہیں لیکن تبت، چین، جاپان، برہما، سیلون وغیرہ میں ان کی تعداد کثیر ہے۔

۱۔ جنرل ٹنگم اس کو راج گیری کی سیلاگیری پہاڑی بتاتے ہیں۔ صفحہ ۵۳۲ اینڈینٹ جیوگرافی آف انڈیا
 ۲۔ اری ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۵۱۵ -

۱۷) جین دھرم کے بانی مہابیر جی کا حال

مہابیر درودھان گوتم بدھ کے ہم عصر تھے۔ ابتدا میں انھوں نے پارس ^۱ ناطقہ نامی ایک مذہبی پیشوا کے اصول کی پیروی کی لیکن اس کو ناقابلِ تقلید سمجھ کر خود ایک مذہب ایجاد کیا اور اس کی اشاعت و تلقین شروع کی۔ مہابیر جی کی ماں نگدھ اور چچا (بھانگل پور) کے راجا سے قربت رکھتی تھی، اس سبب سے ان کو اپنے دھرم کی اشاعت میں خاطر خواہ مدد ملی۔ تیس سال اسی نگدھ میں گزار کر مہابیر جی نے ۵۲۷ء قبل مسیح میں سقام اپاپ پوری (جس کے معنی بے گناہی کی جگہ کے ہیں) اور اب پاوا پوری کے نام سے مشہور ہوئے۔ قصبہ بہار سے چند کوس پر گرگ سے تین میل اتر مرگ کے پورب جانب واقع ہوا انتقال کیا۔ ^۲

بودھ دھرم والوں کی طرح جین دھرم والے بھی برہمنوں کی فضیلت کے قائل نہیں اور وہ ان کی کتابوں کے متعلق بھی ان کے عقائد برہمنوں سے مختلف ہیں۔ ان کے ہاں بھی چوبیس جین گزرتے ہیں اور حق شناسی اور اخلاقی برتاؤ کی تعلیم ہے۔ ان میں دو فرستے ہوئے ہیں (ایک کو سوئمتر یعنی سفید پوش اور دوسرے کو دگمبر یعنی برہمن یا آسمان پوش کہتے ہیں) اور اہسا کی بھی تعلیم ہے۔

بودھ اور جین دھرم کا اختلاف

باد جودان مناسبتوں کے بودھ دھرم اور جین دھرم ایک دوسرے کے

^۱ پارس ناطقہ مہابیر جی سے ڈھائی سو برس قبل ایک مذہبی پیشوا گزرتے ہیں۔

۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰

مخالف ہیں۔ مثلاً دگبروں کا طریقہ اختیار کرنا اور فاقہ کشی یا نفس کشی سے خود کو ہلاک کرنا جینیوں کے ہاں افضل تر ہے اعمال سے ہر لیکن بڑودھ دھرم میں نہایت شدت سے اس کی ممانعت ہے۔

(۸) راجا اجات سترو ۵۵۲ء قبل مسیح تا ۵۲۶ء قبل مسیح

اوپر مذکور ہو چکا ہے کہ بھیم ہار نے اپنی زندگی ہی میں حکومت اجات سترو کے سپرد کی تھی اور اس نے فاقے دے کر باپ کو مار ڈالا اس کا سبب یہ تھا کہ گوتم بدھ کا ایک رشتے دار دیودت نامی بڑودھ دھرم کا سخت مخالف اور خود ایک مذہبی فرقے کا موجد تھا۔ اسی نے اجات سترو کو پدر کشی پر آمادہ کیا۔ اس وقت تک اجات سترو خود بھی بڑودھ دھرم کا مخالف تھا۔ ڈاکٹر رس ڈیوڈس نے اپنی کتاب ڈائلوگس آف بدھ (یعنی بدھ کی گفتگو) میں کتاب سامنہ پھل ستر کی روایت کا جو ترجمہ لکھا ہے اس سے معلوم ہوتا ہے کہ اجات سترو نے اپنے باپ کو فاقے دے کر مار ڈالا۔ کیا اقرار کیا اور تو بہ کر کے گوتم بدھ کو اپنا رہبر بنایا۔ لیکن جین دھرم والوں کی روایت میں اس پدر کشی کے واقعے سے انکار ہے اور راجا گونیکا (یعنی اجات سترو) کو جین دھرم کا بڑا حامی بیان کیا ہے اور بھائل پور وغیرہ کی طرف کئی جین مندیر کا بانی اسی کو قرار دیا ہے۔

بھیم ہار کے حالات میں اوپر مذکور ہو چکا ہے کہ اس کی رانی کو سلا دیوی نے

۱۵ پدھٹ انڈیا صفحہ ۱۴

۱۵ ڈائلوگس آف بدھ مطبوعہ ۱۸۹۹ء صفحہ ۹۴

۱۵ راجا ہری آف انڈیا صفحہ ۳۶

شوہر کے غم میں جان دی۔ اس کے مرنے پر کاشی کے محاصل جو اس رانی کے ذاتی مصارف کے لیے دیے گئے تھے اس کے بھائی پارنجیت نے ضبط کر لیے۔ اجاتسرو نے کوسلا کے راجا پارنجیت سے جنگ چھیڑ دی۔ ابتدا میں اس کو کسی قدر کام یابی ہوئی لیکن چوتھے حملے میں اجاتسرو خود گرفتار ہو گیا۔ بالآخر کاشی کے محاصل سے دست بردار ہونے پر صلح ہو گئی اور اجاتسرو کے رہا ہونے پر پارنجیت نے اپنی لڑکی وجرا نامی کو اس سے بیاہ دیا اور وہی کاشی کا گائو جس کی بدولت یہ جنگ ہوئی تھی، وجرا کے چہیز میں دے دیا۔ اس کے تین برس بعد پارنجیت کے بیٹے ویرودھ کالے باپ سے بنارت کی، یا رنجیت پریشان ہو کر راج گیری کی طرف روانہ ہوا لیکن یہاں پہنچنے کے قبل ہی مر گیا۔

اس کے بعد اجاتسرو نے ویسالی کی پچھاوی قوم پر حملہ کیا اور ان پر فتح پائی۔ اسی زمانے میں اجاتسرو نے اُجین کے راجا پجوتہ کے حملوں کے انہیٹے سے راج گیری کے قلعے کو مستحکم کیا اُجین سے جنگ ہونے کے متعلق کوئی حال معلوم نہیں اگرچہ بعد کے شواہد سے معلوم ہوتا ہے کہ چوتھی صدی قبل مسیح میں اُجین مگدھ کی حکومت میں شامل تھا۔

اجاتسرو نے سون اور گنگا کے ملاپ کی جگہ کے قریب ایک قلعہ بنایا۔ یہ قلعہ غالباً پچھاوی قوم کے حملے روکنے کی غرض سے تعمیر کیا گیا تھا۔ اسی کی پناہ میں بعد کو مختلف زمانوں میں کوسم پورہ، پٹنپورہ اور پٹلی پتر آباد ہوا۔ کوسم پورہ اور پٹنپورہ دونوں

۱۔ بدھٹ انڈیا صفحہ ۲

۲۔ موجودہ نام بارڈر جو آئین الہری صفحہ ۱۹۸ میں بھی مذکور ہے اور اینڈلٹ جیو لرائی آف انڈیا صفحہ ۵۰۸ میں بھی یہی لکھا ہے۔ یہ جگہ حاجی پور سے دس کوس اتر ہے اور یہاں بعض قدیم آثار بھی پائے جاتے ہیں۔ ۳۔ بدھٹ انڈیا صفحہ ۱۲۔

کے معنی پھول والے شہر کے ہیں جو اس شہر کے شاعرانہ نام تھے۔

(۹) پاٹلی پتر کی بنا اور وجہ تسمیہ

جس طرح اکثر واقعات کے متعلق مافوق الفطرت اور خلاف عقل باتیں بیان کی جاتی ہیں، پاٹلی پتر کی بنا کے متعلق بھی بہت سے افسانے ہیں۔ یونان چوانگ نے اس کی وجہ تسمیہ کے متعلق لکھا ہے کہ "ایک برہمن گرو کے چیلوں کی ایک جماعت صحرائوں کی کرتی تھی۔ اتفاقاً ان میں ایک نوجوان افسردہ نظر آئے لگا، اس کے ساتھیوں نے اس کو خوش کرنے کو کھیل کے طور پر اس کی شادی رچائی۔ وہ شخص اس فرضی دُلہا کے والدین بنے اور اسی طور پر فرضی دُلہن کے بھی والدین ٹھہرا لیے گئے۔ یہ سب پاٹلی درخت کے قریب جمع ہوئے تھے اور اس درخت کے نام میں لفظ سوٹ کی علامت تھی، اس لیے اسی کو دُلہن قرار دیا۔ شادی کی رسومات کے بعد خیالی دُلہن کے باپ نے دُلہن کے عوض پاٹلی درخت کی شاخ توڑ کر دُلہا کے حوالے کی، اس کے بعد لوگ روانہ ہونے لگے اور اس دُلہا کو بھی ساتھ لے جانا چاہا لیکن یہ چل گیا اور اور اسی درخت کے پاس ٹھہرا رہا۔ شام کے وقت ایک پیر مرد اپنی بیوی اور نوجوان لڑکی کے ساتھ ظاہر ہوا اور لڑکی کو نوجوان کے سپرد کیا کہ اس کو دُلہن بنائے۔ نوجوان چیلہ ایک برس تک اس لڑکی کے ساتھ یہاں رہا اور اس مدت میں ایک لڑکا پیدا ہوا۔ اب اس نوجوان نے بیابان کی تنہائی سے گھبرا کر گھر جانا چاہا لیکن اس کے بورجہ سر نے اس جگہ عمارتیں بنا دیئے گا دعدہ کر کے اس کو روک رکھا اور مستعدی کے ساتھ ایفائے وعدہ بھی کیا۔ بعد کو جب دارالحکومت یہاں منتقل ہوا تو اس کا نام

پاٹلی پتھر رکھا گیا، اس لیے کہ دیوتاؤں نے اس کو پاٹلی درخت کے لڑکے کے لیے تعمیر کیا تھا۔^{۱۵}

یونان چوانگ کے اس بیان سے تاریخی واقعے کے متعلق صرف اس قدر معلوم ہوتا ہے کہ یہ جگہ پہلے آباد ہو چکی تھی لیکن اس کا نام پاٹلی پتھر اس وقت ہوا جب دارالحکومت راج گہرا سے منتقل ہو کر یہاں آیا۔ نیاح مذکور نے دوسرے مقام پر اس کا سابق نام کسم پورہ بھی بتایا ہے۔

اس کے بعد نیاح مذکور لکھتا ہے کہ ”قدیم شاہی محل سے شمال میں مٹلی سٹون ہے“ اس مقام پر بجائے شہر یا پاٹلی پتھر کے اس کو شاہی محل سے تعبیر کیا ہے۔ لفظ پاٹلی پتھر کی تحقیق کے سلسلے میں بعض یونانی مؤرخوں کا بیان بھی اس موقع پر فائدے سے خالی نہ ہوگا۔

یونانی مؤرخ پلینی دریاے اندس کے حالات میں لکھتا ہے کہ ”اس کی شاخوں کے درمیان ایک بڑا ٹاپو بن گیا ہے جس کو پراسیانی کہتے ہیں۔ اور ایک چھوٹا ٹاپو ہے جس کو پٹالی یا پاٹلی کہتے ہیں۔“^{۱۶}

دوسرے یونانی مؤرخ آراین کا بیان ہے کہ دریاے اندس ہند کی مغربی سرحد کا نشان ہے جس کا پانی بڑے سمندر میں گرتا ہے۔ دریاہ سندھ (ڈیوب) کے پانچ ٹھانوں کی طرح اس کے بھی دو ٹھانے ایک دوسرے سے قریب نہیں بلکہ دریاے نیل کے جہانوں کی طرح ہیں جس طرح مصر کا ڈلتا بن گیا ہے۔ اس طوط پر

۱۵ آن وی ٹریولس آف یونان چوانگ صفحہ ۷۷ ۱۶ ایشنٹ انڈیا ریکرڈ ۱، صفحہ ۱۳۳

۱۷ ڈلتا دراصل یونانی زبان کے حرف تہی کا حرف دال ہے۔ اس کی صورت گنگھاٹے کی سی ہوتی ہے اس رعایت سے دریا کی دو شاخوں کے درمیان جو زمین اس شکل کی پیدا ہو جاتی ہے اس کو ڈلتا کہتے ہیں اس کی شکل یہ ہے

اندس سے بھی ڈٹا بن گیا ہو جو مصر سے کم نہیں اور اس کو ہند کی زبان میں پاٹلہ یا پٹالہ یا پٹالہ کہتے ہیں۔

(PATTALA) آریں کے بیان میں یہ بھی لکھا ہے کہ پٹالہ کے قریب بعض مقاموں کو خود اسکندر نے اور دوسرے یونانیوں نے دیکھا تھا۔

جیسا کہ مکرٹڈل نے بھی لکھا ہے، اس سرزمین کا نام پائیلینی اور اس کا صدر مقام پاٹلہ تھا۔ یہ اس جگہ واقع تھا جہاں پر سے اندس کی مغربی شاخ علیحدہ ہوتی ہے۔ حال میں مقام ٹٹھ اسی جگہ آباد ہے۔ جنرل کننگھم نے نیز نکول (حیدرآباد سندھ) کو یہی مقام قرار دیا ہے اور اس کا سابق نام پاٹل پور یا پاٹلارہ (بہ معنی ہموار سل) بتایا ہے اور پاٹلہ کی وجہ تسمیہ کے متعلق بیان کیا ہے کہ اندس کی مغربی اور مشرقی شاخوں کے درمیان واقع ہونے کے بسبب اس کی صورت پاٹلی درخت کے پھول کی سی ہے۔

(BIGNONASUAYOLENS OR TRUMPET FLOWER) اور اسی رعایت سے یہ نام رکھا گیا ہوگا۔ پرویسر مکرٹڈل نے ریٹر کے حوالے سے یہ بھی لکھا ہے کہ برہمن گنگا کے محاذ میں مغربی علاقوں کو پاٹلہ اور مشرقی علاقوں کو پرایا کہتے تھے اور پاٹلہ سنسکرت میں عالم باطن کو کہتے ہیں اس لیے اس کو مغرب سے منسوب کیا ہے۔

۱۸۳۵ء میں ہرین براکھوس جرمین عالم نے ایک تخریر پاٹلی پتر کی بنا اور اپاشوک کی تاریخ کے نام سے لاپنرگ (جرمنی) میں شائع کی تھی۔ جس کا خلاصہ یہ ہے کہ پتر کا نامی ایک شخص نے دندھیا کے پہاڑ پر دو بھائیوں کو خانہ لائی

۱۔ انڈیا مکرٹڈل صفحہ ۱۸۸۔

۲۔ اسٹ جیوگرافی آف انڈیا صفحہ ۲۲۰۔

۳۔ انٹنٹ انڈیا مکرٹڈل صفحہ ۱۸۷۔

رے کے متعلق جھگڑتے ہوئے پایا۔ اس میں ایک ظرف، ایک عصا اور ایک جوڑ کھڑا
تھی جس میں طسمانی خواص تھے پتر کا کسی فریب سے یہ چیزیں لے کر چلتا ہوا وہ
ان کے طلسم کے زور سے اس نے پاٹلی کو جس کے حُسن پر وہ فریفتہ تھا اس کے باپ
کے گھر سے نکالا اور پاٹلی کی خواہش کے مطابق اس نے گنگا کے کنارے طلسم کے
زور سے ایک شہر آباد کیا جس کا نام پاٹلی پتر رکھا۔

اسی طرح کے افسانے کتاب کتھا سرت ساگر میں بھی مذکور ہیں اور اس میں
راجا جودت کے بیٹے دیودت کی شادی پاٹلی پتر کے صاحبکار کی لڑکی سے ہونے کا
افسانہ بھی ہے۔

یونانیوں کے بیان کے علاوہ اکثر رس ڈیوڈس نے بھی بدھسٹ جانک
کی کتابوں کے حوالے سے ایک پٹنہ یا پاٹلہ کا ذکر کیا ہے۔ وہ لکھتے ہیں کہ ”بدھ کے
زمانے میں سولہ متفرق قوموں یا قبیلوں میں سے اس کا قوم کی ایک آبادی گولڈر
ہندی کے کناروں پر تھی، اس کا دارالحکومت پٹنہ یا پاٹلی تھا اس ملک کا نام آدنی
(جس کا دارالحکومت آجین تھا) کے ساتھ اسی طور پر مذکور ہے جیسے مگدھ کے ساتھ اٹلا
کا ذکر کیا جاتا ہے اور فہرست میں اس کی جگہ سورسینا (SURA) اور آنتی
(AYANTI) کے درمیان بتائی گئی ہے اس سے زیادہ تر گمان ہوتا ہے کہ جس وقت
فہرست ترتیب دی گئی ہے جگہ آنتی سے آنتی پنچم ملی ہوئی ہوگی اور اس صورت
میں کہ اور ہی کی آبادی بعد کی معلوم ہوتی ہے جس کا ثبوت اس سے ملتا ہے کہ
میں کہیں پٹنہ یا پاٹلہ کا کوئی ذکر نہیں پایا جاتا۔“ اس بیان سے یہ بھی معلوم
ہوتا ہے کہ پٹنہ اور پاٹلہ مترادف الفاظ ہیں۔ بہر کیف پاٹلی پتر کی وجہ تسمیہ کے

۱. سکوری آف دی آگراکٹ سائٹ آف پاٹلی پتر (کنول ویڈیل) صفحہ ۴۹

۲. بدھسٹ انڈیا صفحہ ۲۷ (بحوالہ جانک ۲۵-۲۶-۳-۲۷ RGF.JAT

مطلق ایک صورت یہ ہو سکتی ہو کہ ایسی سرزمین کو جو ندی کی شاخوں کے درمیان
ڈٹلے کے طور پر واقع ہو پالمہ کہتے تھے اور چوں کہ پالمی پتر گنگا اور سون ندیوں کے
درمیان واقع تھا لیکن کوئی بڑا ڈٹلا نہ تھا اس لیے اس کو تعینری صورت میں
پالمی پتر کے نام سے موسوم کیا۔ اس میں لفظ پتر کی تو جیسے بھی ظاہر ہو اگرچہ جیسا کہ
سب کو معلوم ہو پورا اور پتر کے معنی میں کوئی فرق نہیں اور لفظ پور شہروں اور
قصبوں کے نام کے ساتھ متعمم ہوتا ہو۔

لیکن یہ صورت محض قیاسی ہو اس کا کوئی ثبوت نہیں کہ ہر ڈٹلا کو پالمہ کہتے
تھے بلکہ یہ نام ایسی جگہوں کے لیے مخصوص نظر آتا ہو جہاں کوئی حکومت قائم ہوئی
یا کوئی نئی آبادی وجود میں آئی۔ یہ بھی ظاہر ہو کہ قدیم زمانے میں اکثر قومیں ایسی جگہوں
میں آکر آباد ہوئیں جہاں ندی کا قریب تھا۔

لفظ پٹنہ اور پالمہ کے مترادف ہونے میں کوئی شک نہیں رتناولی نامی ٹنک
کی کتاب جو سنہ ۶۵۰ء کے قبل راجا ہرشہ کے زمانے میں لکھی گئی اس میں ولسہ ابا
کے دارالحکومت کا نام ولسہ پٹنہ لکھا ہوئے بعض ویسی راجاؤں نے اپنی راج دھانی
کا نام پٹنہ اور بھوانی پٹنہ رکھا تھا جو اب تک اسی ناموں سے مشہور و معروف ہیں۔
اول الذکر ضلع سمبل پور سے چالیس میل پر اور آخر الذکر اس سے بھی سو میل دکن
پچھم واقع ہو۔ ان ریاستوں میں وہ رانی جس کی اولاد گندی کی ستھن ہوتی ہو، اس کو
پاٹ رانی کہتے ہیں۔ راجا اشوک نے بھی ایک شہر پاٹن یا پٹن نامی نیپال میں بسا
تھا جو اب تک اسی نام سے مشہور ہو۔ ان کے علاوہ اور بھی اس نام کے بہتیرے
شہر معلوم ہیں۔

۱۵ اینٹنٹ جیوگرافی آف انڈیا اجزل ٹکسم، صفحہ ۲۵۰

۱۶ اری ہسٹری آف انڈیا (ڈاکٹر اسمتھ) صفحہ ۱۷۰

پاٹلی پتر کی وجہ تسمیہ کے متعلق زیادہ تر قریب قریب صورت بہ معلوم ہوتی ہے کہ چوں کہ راجا اجات ستر جس نے پاٹلی پتر کو دار الحکومت بنایا، بودھ دھرم اختیار کرنے کے بعد اس مذہب کا بڑا حامی اور پیشوا ہو گیا تھا۔ اس لیے اس کے محلات کو پاٹلی کہتے ہوں گے جیسا کہ تبت کے دار الحکومت لہاسہ میں ناماؤں (مذہبی پیشوا جو ہر حکومت بھی ہوتے ہیں) کے محلات کو چنل کہتے ہیں۔ یہ لفظ بھی تبت میں ہندستان ہی سے پہنچا ہوا کیوں کہ ساتویں صدی عیسوی کی ابتدا میں سر ونگ ٹانگسے (SRONG TSON GOMPO) شہر لہاسہ آیا گیا اور ہندستان سے ہریٹس ملدا کو بلو کر تبت کی زبان کے حروف تہجی کی تدوین کرائی

یونان چوانگ کا یہ بیان کہ جب دار الحکومت یہاں منتقل ہوا، اس کا نام پاٹلی پتر رکھا گیا راقم کے خیال کی تائید کرتا ہے۔ اُردو زبان میں "راج پاٹ حکومت و مملکت کے معنی میں بولا جاتا ہے۔

کیپل و تھو جانے کے قبل گوتم بدھ نے ایک شب پاٹلی پتر کے قلعے یا محل میں اس کی بھی اس لیے یہ بھی ایک مقدس جگہ مانی جاتی تھی اور شہر کے دروازوں میں سے ایک دروازے کا نام گوتمی دروازہ اور کشتی سے اُترنے اور چڑھنے کے گھاٹ کا نام گوتمی گھاٹ رکھا گیا تھا۔

یونانیوں اور دوسرے مورخوں کی تحریر میں لفظ پاٹلیہ - پٹالہ - پٹالہ - پاٹلی۔

۱. سائنکریٹا مرٹیکا (حالات تبت)

۲. ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۳۷۵

۳. ڈیویس آف یونان چوانگ صفحہ ۸۸ جلد ۲۔ مہاتما گوتم بدھ نے یہ پیشین گوئی کی

۴. م مشہور مقاموں میں پاٹلی پتر سب سے بڑی جگہ ہوا ہے۔ لیکن آگ، سیلاب اور

۵. نو صاف کے اسٹے سے صفر نہیں۔

پتالہ وغیرہ جو مذکور ہوا اس میں تلفظ کا اختلاف چنداں قابلِ لحاظ نہیں۔ یونانیوں نے پاٹلی پتر کو پالی پوتھرا اور پالم پوتھرا بھی لکھا ہے۔ راجا اشوک کا ایک کتبہ جو مقام گرنار (جونانگرہ) میں پایا گیا ہے اس میں پاٹلی پتالکھا ہے اور سیلون کی کتابوں میں پاٹلی پتو لکھا ہے۔ سنسکرت میں "کھتراسمہاسہ" جفرانیے کی کتاب سے اس میں اس کو پالی پتھا لکھا ہے۔

اس روایت میں کوئی اختلاف نہیں کہ پاٹلی پتر نام ہونے سے پہلے جو آبادی تھی اس کو کم پورہ یا پشپا پورہ یعنی پھول والا شہر کہتے تھے۔ بعد کو یہی شہر پاٹلی پتر کہلایا ہوا اس کے پاس نیا شہر آباد ہو کر پاٹلی پتر کہلایا ہو۔ یہ امر ثابت ہو کہ دارالحکومت ہونے کے سبب اس کا نام پاٹلی پتر ہوا۔ لہذا وجہ تسمیہ کے متعلق پاٹلی درخت یا پاٹلی اور اس کے لڑکے کی روایت لغو اور مہمل معلوم ہوتی ہے اور اس کی اصلیت نشانے سے زیادہ نہیں ہو سکتی۔

دارالحکومت ہونے پر پاٹلی پتر نام ہونا خود بتاتا ہے کہ اس کا بانی کوئی راجا تھا اور تاریخی طور پر آجات سترہویں صدی اس کا بانی معلوم ہوتا ہے۔ نئے دارالحکومت کا نام رکھنے کے لیے یہ بھی ضروری ہے کہ ایسے نام سے موسوم کیا جائے جو حکومت کے لیے شایان اور مناسب ہو۔

اگر لفظ پاٹلی کو بجائے درخت یا لڑکی کے نام کے لفظ پاٹلہ (بہ معنی شاہی محل) سے مشتق سمجھا جائے تو پاٹلی پتر کے معنی بھی راج پور کے ہو جاتے ہیں جو راج گیر کے مرادف ہے (راجا اگر بہ معنی راجا کے رہنے کی جگہ) اور مگدھ کے سابق دارالحکومت کا نام ہے اور اس شہر کی بنا کو یہ نظر رکھتے ہوئے نہایت مناسب معلوم ہوتا ہے۔

(۱۰) راجا درسکا ۵۲۷ء قبل مسیح تا ۵۰۳ء قبل مسیح

ڈاکٹر اسمتھ لکھتے ہیں کہ "پرانوں کے مطابق اجات سترو کے بعد اس کا بیٹا درسکا گنگہ کا راجا ہوا اور درسکا کے بعد اس کا بیٹا اودے راجا ہوا لیکن بدھت کتابوں میں درسکا کا نام مذکور نہیں اور اجات سترو کے بعد اودے کو اس کا بیٹا اور جانشین قرار دیا ہے۔ گنگہ کے راجا درسکا کا وجود بھاشا میں ایک نلک کی کتاب سے پایا جاتا ہے جو شاید تیسری صدی عیسوی میں لکھی گئی۔ اس میں درسکا کو اودیانہ (راجا ونا) اور ہماسین (پرا دیوتا) ادبنتی یا ادجین کے راجا کا ہم عصر لکھا ہے۔ بہر حال اس کے متعلق کوئی اور واقعہ معلوم نہیں ہوتا ڈاکٹر موصوف اس کی مذمت حکومت چوہیس برس قیاس کرتے ہیں۔

(۱۱) راجا اودے ۵۰۳ء قبل مسیح تا ۴۶۹ء قبل مسیح

وایو پران میں لکھا ہے کہ اجات سترو کے پوتے اودے کے وقت میں پاٹلی پتر پورا آباد ہو گیا تھا۔ ڈاکٹر اسمتھ لکھتے ہیں کہ روایتوں کے مطابق اُس نے کسم پورہ آباد کیا اور اس کا زمانہ جو قرار دیا گیا ہے اگر تخمیناً صحیح مان لیا جائے تو یہ راجا ایران کے بادشاہ دارا (اول) جس کا زمانہ ۵۲۷ء قبل مسیح سے ۴۸۵ء قبل مسیح تھا کا ہم عصر تھا۔

مشرکے - پی۔ جسوال نے راجا اودے کا زمانہ ۴۸۵ء قبل مسیح تا ۴۶۹ء قبل مسیح قرار دیا ہے اور مشر آرمی - بنجی نے بھی اس کو تسلیم کیا ہے۔

۱۷ ارلی ہٹری آف انڈیا صفحہ ۳۸-۳۹ - ۱۷ ارلی ہٹری آف انڈیا صفحہ ۴۱

۱۷ برٹل بہارہ اڈیسہ سرچ سوسائٹی ۱۹۱۹ء جلد ۵ صفحہ ۲۸۸-۲۸۹ و صفحہ ۲۱۰-۲۱۵

۱۱۲) راجا نندی وردھنہ اور مہاندین سلسلہ قبل مسیح تا ۱۲۱۰ء قبل مسیح

پرانوں کے مطابق اودے کے جانشین نندی وردھنہ اور مہاندین ہوئے لیکن ان کے ناموں کے سوا کچھ حالات معلوم نہیں۔ اول الذکر کی مدت حکومت بیالیس برس اور آخر الذکر تیس برس مذکور ہے۔ ان کے ناموں سے گمان ہوتا ہے کہ یہ نند خاندان کے بانی تھے۔ مہاندین کا ایک بیٹا جو بعد کو حکومت پر قابض ہوا کسی شدر عورت کے بطن سے تھا۔

۱۱۳) نند خاندان کا حال ۱۲۱۰ء قبل مسیح تا ۱۳۱۰ء قبل مسیح

ڈاکٹر استھہ لکھتے ہیں کہ "نند خاندان کے متعلق تمام روایتیں بے معنی اور ناقابل اعتبار نظر آتی ہیں۔ پرانوں کے مطابق سیس ناگ خاندان کے دور اجاؤں کے بعد نند خاندان کے نوراجا ہوئے اور مہاپدم نند نے اٹھاشی برس اور اس کے آٹھ بیٹوں نے بارہ برس کے قریب حکومت کی۔ بڑے بیٹے کا نام (کسی قدر اختلاف کے ساتھ) سوکلب مذکور ہے۔ غرض باپ اور بیٹوں کی مدت حکومت مل کر ایک صدی کے قریب ہوتی ہے جو صحیح نہیں ہو سکتی۔" غلط ہونے کا سبب یہ ہے کہ ۱۳۱۰ء سے ۱۲۱۰ء تک کے درمیان میں ۱۰۰ برس گزر چکے ہیں اور یہ زمانہ راجا چندر گپت موریا کی حکومت کا ہے جو یونان اور ہندستان کی تاریخوں سے ہر طرح ثابت ہے۔ جین دھرم مالو

کے ہاں نند خاندان کی حکومت ایک سو پچھن برس لکھی ہو جو اور بھی خلاف قیاس اور غلط ہو۔ اور بدست کتابیں، مہادسہ، دیپہ وسہ اور اشوک دوانہ کی عبارتیں اس قدر بے ربط اور ایک دوسرے سے مختلف ہیں کہ ان سے اور بھی ابھمن پیدا ہوتی ہو۔ غالباً کسی خاص سبب سے یا کسی مذہبی تعصب کی وجہ سے نند خاندان کے متعلق تمام روایتیں بے سرو پا رہ گئی ہیں۔ قدیم ترین پرانوں میں اول نند راجا یعنی مہاپدم کو ایک شہزادہ بتایا ہو جس نے نصیب کی یادری سے حکومت پائی اور اس سے عالی خاندان کھنویوں کی حکومت کا خاتمہ اور ادنیٰ طبع کے شدر کی حکومت کا آغاز ہوا۔ بدست مہادسہ میں اس کو دھن نند لکھا ہو جس سے شاید اس کو حریش یا مال ست کہنا مقصود ہو۔ اسی طرح یوان چوانگ چینی سیاح نے لکھا ہو کہ پٹلی پتر کے استوپ کے متعلق بعض لوگوں کا خیال ہو کہ اس میں نند راجا کے خزانے مدفون ہیں۔^{۱۵}

مسٹر جسوال کا خیال ہو کہ نوند سے بجلے تعداد کے نوند یعنی نیانند مراد ہو اور یہ قیاس زیادہ تر صحیح معلوم ہوتا ہو۔

(۱۴) نند راجا کے متعلق یونانی تاریخ کا بیان

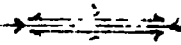
نند خاندان کے آخری راجا کے زمانے میں اسکندر اعظم نے ہندستان پر چڑھائی کی اس لیے یونانیوں کی تاریخ میں بھی اس کا ذکر لگیا ہو جو حسب ذیل ہو۔

۱۵ اہاپورا سی کی یادگار ہو جو دھن پور سے دانا پور ہو گیا۔ رپوٹ ڈاکٹر ڈیل صفحہ ۱۲

۱۶ ان دی تردیل آف یوان چوانگ صفحہ ۹۶

۱۷ جرنل بہار و اڑیسہ رسرچ سوسائٹی جلد ۱ صفحہ ۹۱ تا ۹۵

۳۲۶ء قبل مسیح میں اسکندر اعظم جب ہیفاسیس (HYPHASIS) (دریا سے بیاس) کے قریب وارد ہوا تو بھگیلا نامی ایک ہندوستانی سردار نے اس کو خبر دی کہ گنگا دریا اور پرپسی قوم کے راجا کا نام زندرئس یا اگرئس ہے اور پورس (POROS) نے بھی اس کی تصدیق کی۔ اس راجا کے پاس بیس ہزار سوار، دو لاکھ پیدل، دو ہزار رتھ اور تین چار ہزار ہاتھی ہیں۔“ اسکندر کو یہ بھی معلوم ہوا کہ یہ راجا شرمہا اور بدقتا ہونے کے سبب اپنی مملکت میں نہایت بدنام ہے۔ اول نند کسی حجام کا بیٹا تھا اس نے صحیح الاصل راجا کی رانی سے تعلقات پیدا کر کے راجا کو قتل کر دیا اور اس کی اولاد کا مربی بن کر ان کو اپنے قابو میں لایا اور راجا کے خاندان کا خاتمہ کیا۔ اس کے بھٹوس کے یہاں ایک لڑکا پیدا ہوا جو اسکندر کے حلوں کے وقت حکمراں تھا اور اپنے باپ کی طرح نالائق ہونے کے سبب رعایا کی نظر میں نہایت حقیر اور قابلِ نفرت تھا۔ بہر کیف نند خاندان میں نوراجا ہوں یا صرف دو ہی ثابت ہوں ان کی حکومت ۳۲۳ء قبل مسیح سے ۳۲۶ء قبل مسیح تک تسلیم کی گئی ہے۔ آخری راجا کو چندرگپت موریا نے قتل کر کے حکومت حاصل کر لی۔



۱۵ ہیریئر کونڈل نے لکھا ہے کہ پراسی سے منسلک لفظ پانچ مراد ہے جس کے معنی پوربی کے ہیں۔ دیکھو اشٹنٹ انڈیا صفحہ ۷۔ جنرل کنگم جو گرائی آف انڈیا صفحہ ۸۱۴ میں لکھتے ہیں کہ گدھ میں پلاس گھا بہ کثرت ہونے کے سبب یہ گدھ کا قدیم نام ہے اور پانڈی کو پراس لفظ کرتے ہیں۔ اسی سے بانڈل کو پراسی کہتے ہیں۔

۱۵ اشٹنٹ انڈیا صفحہ ۷ ۱۵ ارلی ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۴۲-۴۳ د ۱۲۳

۱۵ ارلی ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۴۴

باب دوم

موریان خاندان کی حکومت ۳۲۲ء تا ۱۸۶ء قبل مسیح

(۱) راجا چندر گپت موریان ۳۲۲ء قبل مسیح تا ۲۹۸ء قبل مسیح

اسکندر اعظم کے ہندستان آنے کے زمانے میں مگدھ کی حکومت نہایت وسیع تھی۔ پراتسی اور گنگا نواسی قومیں کوسلا (اودھ) ترہت، بنارس اور انگا (مضلع ننگر) و بھائل پور) تک تمام چھائی ہوئی تھیں۔ اسکندر کے سولخ میں لکھا ہے کہ اندرو کوٹس چندر گپت، جو اس وقت محض نوجوان تھا اسکندر سے ملا تھا اور بعد میں کہا کرتا تھا کہ اسکندر تمام ملکوں پر قابض ہو سکتا تھا اس لیے کہ راجا کے بد سرشت اور ہذا ذات ہونے کے سبب اس کی رعایا اس کو نہایت سفیر اور قابل نفرت سمجھتی تھی۔

چندر گپت ابتدا میں ایک گم نام شخص نظر آتا ہے اس کے خاندان کی اصلیت کچھ معلوم نہیں اور اس کے باپ کا نام تک نہیں معلوم۔ ڈاکٹر استھ لکھتے ہیں کہ عام طور پر چندر گپت آخری نندر راجا کی نسل سے ایک مجہول الاصل شخص قیاس کیا جاتا ہے اور اس کی ماں یا نانی موریان نامی ایک ادنا طبقے کی عورت بتائی جاتی ہے۔ لیکن ایسے وجوہ موجود ہیں جن سے پایا جاتا ہے کہ چندر گپت بجائے نچ ذات ہونے

۱۵ اری ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۴۴

۱۵ اری ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۱۲۲ بحوالہ پلٹارک باب ۶

کے سابق عالی خاندان نند راجا کا قربت مند تھا۔ گدھ کاراجا ہما پدم نند اس کی کسی گستاخانہ گفتگو سے برہم ہو گیا تھا اس لیے چندرگپت نے جان بچانے کے لیے جلاوطنی اختیار کی تھی۔^{۱۱}

حال میں بمبئی کے مشہور پارسی عالم سر جیون جی مودی نے اس کے پارسی نژاد ہونے کا دعوا کیا ہے۔ لیکن یہ بات اب تک پایہ ثبوت کو نہیں پہنچی ہے۔^{۱۲}

اسکندر اعظم کی واپسی پر چندرگپت نے سرحد کے خانہ بدوشوں، لٹیروں اور جنگجو قبیلوں کو ساتھ لے کر ایک بڑا لشکر تیار کیا اور پس ماندہ یونانی فوج کو شکست دے کر پنجاب پر قبضہ کر لیا۔ غالباً اس کے پہلے ہی چندرگپت نے چانکیہ جس کو دشمنو گپتا اور کوتلیا بھی کہتے ہیں نامی برہمن وزیر کی سازش سے گدھ کے نند راجا کو قتل کر کے حکومت حاصل کر لی تھی۔^{۱۳}

اسکندر کے مرنے پر اس کے مفتوحہ ممالک اکثر اس کے سپہ سالاروں میں تقسیم ہو گئے۔ پنجاب اور سرحد کے علاقے سیلو کو س نیکٹر (سلاطس) کے دخل میں تھے جو اس وقت ملک شام میں حکومت کرتا تھا۔ چندرگپت نے جب سرحدی علاقوں اور پنجاب پر قبضہ کیا تو سیلو کو س بھی فوج لے کر آ پہنچا۔ جنگ کی کیفیت تو معلوم نہیں لیکن سلسلہ قبل مسیح میں سیلو کو س نے صلح کر لی اور پان سو ہاتھی اور کچھ تحائف لے کر مدینہ مدائن، اریا، اور ارکو بیہ یعنی موجودہ کابل، ہرات اور قندھار کے علاوہ پنجاب کے علاقوں سے بھی دست بردار ہو گیا اور غالباً ایک لڑکی بھی چندرگپت

^{۱۱} املی ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۱۲۳

^{۱۲} رپورٹ آل انڈیا اورینٹل کانفرنس واقع پٹنہ سنہ ۱۹۳۷ء

^{۱۳} املی ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۱۲۳۔ چانکیہ کی مشہور کتاب ارٹھ شاستر جس میں حکومت کے اصول بتائے ہیں۔

سے بیٹا دی۔ اسی صلح کے بعد سلیوکوس نے اپنے ایک افسر میگستھنز نامی کو یہ طور سفیر چند رگپت کے پاس روانہ کیا۔ اس لائق سفیر نے عرصہ دماز تک دارالحکومت پٹلی پتر میں قیام کیا۔ اس کے قلم بند کیے ہوئے جغرافی حالات زراعت کی کیفیت اور ملکی آئین دستور وغیرہ اس زمانے کی تاریخ کے لیے قابل قدر ہیں میگستھنز کی اصلی تحریر اب نایاب ہو لیکن اس کے حوالے سے دوسرے مورخوں نے جو کچھ لکھا ہے اس سے کافی حالات معلوم ہوتے ہیں۔

(۲) پٹلی پتر کے متعلق یونانیوں کا بیان

اسٹرابو (STRABO) نے لکھا ہے کہ ”میگستھنز کے بیان کے مطابق گنگا کا پاٹ سواسٹیدیا ہے اور اس کا معنی بیس بنیدم (یعنی چالیس گز کے قریب) ہے اس ہندو اور ایک دوسری ہندی کے ملاپ کی جگہ پٹلی پتر واقع ہے۔ یہ صورتاً مستطیل ہے اور اس کے چاروں طرف کاٹھ کی دیواریں ہیں جن میں تیر خلائے کے لیے سوراخ بنے ہوئے ہیں۔ شہر کی حفاظت کے لیے سامنے باہر کی جانب ایک خندق ہے اور شہر کا کشیف پانی بھی خندق میں نکل جاتا ہے۔ جن لوگوں کے ملک میں یہ شہر واقع ہے وہ سارے ہندستان میں نہایت ممتاز ہیں۔ یہ پرآسی کہلاتے ہیں۔ ان کا راجا اپنے خاندانی نام کے علاوہ پالی بوتھرو کا لقب بھی اختیار کرتا ہے۔ جیسا کہ چند رگپت

۱۔ ارلی ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۱۲۳ د ۱۲۵

۲۔ میگستھنز سٹریٹو م و مشرق م کے درمیان پٹلی پتر میں تھا۔ انڈینٹ انڈیا ریکارڈل صفحہ ۱۴

۳۔ ایک اسٹیدیم ۱/۲ گز تخمیناً ہوتا ہے۔ صفحہ ۱۱۸۲ انڈینٹ انڈیا ریکارڈل

نے کیا جس کے پاس میگتھنز سفیر ہو کر گیا تھا۔^{۱۵}

موتہ ازریان نے لکھا ہے کہ ہندستان میں سب سے بڑا شہر وہ ہے جو پالی بوتھل کہلاتا ہے۔^{۱۶} پراسیان کی مملکت ہے جہاں ایرانہ بواس (یعنی سون ندی) اور گنگا ملتی ہے۔ گنگا سب ندیوں سے بڑی ہے اور ایرانہ بواس شاید ہند میں تیسری بڑی ندی ہے۔ لیکن جہاں پر یہ گنگا میں گرتی ہے گنگا سے چھوٹی ہے۔ میگتھنز نے بتایا ہے کہ یہ شہر اسی اسٹینڈیا کے طول میں دو طرفہ آباد ہے۔ اس کا عرض پندرہ اسٹینڈیا ہے اور اس کے گرد چھ سو قدم چوڑی اور تیس ہاتھ گہری خندق ہے۔ دیواروں پر پان سو ستر ہجیاں اور چوسٹھ دروازے ہیں۔ یہاں تمام باشندے آزاد ہیں، ان میں کوئی غلام نہیں ہے۔^{۱۷} یعنی لکھتا ہے کہ ”ہند میں پرانی تمام قوموں سے زیادہ طاقت ور اور نامور ہیں ان کا دار الحکومت پالی بوتھل ہے جو بہت بڑا اور دولت مند شہر ہے۔ یہاں کا باشندہ بلکہ گنگا کے محاذ میں تمام علاقہ پالی بوتھل کہلاتا ہے۔ راجلے کے پاس باقاعدہ تنخواہ دار فوج میں چھ لاکھ پیدل، تیس لاکھ سوار اور نو ہزار ہاتھی ہیں۔ اس سے اس کی طاقت اور اقتدار کا اندازہ ہوتا ہے۔“^{۱۸}

۱۳) دار الحکومت پالی پتر کا انتظام اور چند رگپت کے باقی حالات

تاؤنوں کے رؤے چند رگپت ہی پہلا راجا ہے جس نے دوسرے راجاؤں کو مطیع کر کے ہندستان کے بیشتر حصص کو اپنی حکومت میں شامل کیا، اور پالی پتر ہی

۱۵ اینشنٹ انڈیا کنریڈل صفحہ ۶۵ (بحوالہ ستر ایو صفحہ ۳۶۱، ۲۷۰)

۱۶ اینشنٹ انڈیا صفحہ ۶۷ (کنریڈل) ۱۷ اینشنٹ انڈیا صفحہ ۱۳۱ (کنریڈل) ۱۸

پہلا دارالحکومت جو، جہاں اول اول ایک باضابطہ اور منظم حکومت قائم ہوئی۔ یونانیوں کے بیان کے علاوہ چانکیہ کی کتاب ارچہ شاستر (ترجمہ انگریزی شام شاستری مطبوعہ گورنمنٹ پریس جگموج ۱۹۱۵ء) سے اس راجا کی شان و شوکت نظام حکومت عادات و اشغال اور اس کے علاوہ راجا و رعیت کی طرز معاشرت پر پوری، روشنی پڑتی ہے اور اس زمانے کے آئین و دستور کا بھی پتہ ملتا ہے۔ پائل پیتر کے انتظام کے لیے پانچ پانچ انتظام کی جو جماعتیں یا مجلس تھیں۔ اول جماعت کو صنعت و حرفت کی نگرانی، دوسری کو پرہیزگار اور مسافروں کی خبر گیری، تیسری کو پیدائش و وفات کا دفتر مرتب کرنا اور باشندوں سے ٹیکس وصول کرنا، چوتھی کو شہر کے اندرونی و بیرونی معاملات کی دیکھ بھال اور پانچویں کو اہل شہر کی مصنوعات کی خرید و فروخت پر چنگی وصول کرنا سپرد تھا اور ان سب جماعتوں کو بحیثیت مجموعی شہر کے بازار، مندر گھاٹ وغیرہ کے متعلق بھی ضروری انتظام کرنا ہوتا تھا۔

زمین کی مال گزاری پیداوار کی ایک چوتھائی کے برابر ہوتی تھی۔ محکمہ پیمائش و بندوبست اور نہرو آب پاشی کے علاوہ آب کاری یعنی شراب کی بھٹیوں کا بھی حکومت کی طرف سے انتظام تھا۔ تجارتی مال پر چنگی کی وصولی سے شاہی خزانے میں بڑا اضافہ ہوا کرتا تھا۔ دوردراز علاقوں کے لیے حکام (وائسرائے) مقرر تھے جو غالباً راجا کے قربت مند یا مستند ہوتے تھے۔ پرچے نویس اور گوبندے بھی مقرر تھے جو راجا کو خبریں پہنچا کرتے تھے۔ سرکوں میں ہر دس اسٹیڈیا (قریب نصف میل) پر فاصلے کے نشان کے لیے پتھر گاڑ دیے گئے تھے اور ایک شاہی سرک

۱۔ چانکیہ ایک ذی علم برہمن تھا جو راجا چندر گپت اور اس کے بیٹے کا شیر خاص تھا۔

۲۔ اینٹنٹ اینڈ ایکریڈٹڈ مل صفحہ ۸۷

س ہزار اسٹیڈیا لمبی پاٹلی پتھر سے ملک مغربی و شمالی تک بنی ہوئی تھی۔^{۱۵}

اس زمانے میں جرائم کی سزائیں بھی بہت سخت ہوتی تھیں۔ بعض معمولی جرم پر تو کسی طرح جرمانہ دے کر چھٹکارا ہو جاتا تھا لیکن شدید جرم کی چوری یا مکاری افسروں کے سامنے جھوٹ بولنے پر اکثر اعضا کاٹ دیے جاتے تھے اور مکاری مطابق ادا نہ کرنے پر سزائے موت تک ہوتی تھی۔ ملزموں سے اقبال جرم کرانے کو طرح طرح کی ریزدائیں دی جاتی تھیں میگسٹریٹس کے بیان کے مطابق چند رگپت کی خرگاہ میں چار لاکھ خلقت رہتی تھی لیکن کسی دن دو سو درہم سے زیادہ کی چوری وقوع میں نہ آئی۔^{۱۶}

غالباً چند رگپت نے اصولی نظم و نسق یونانیوں سے اخذ کیے تھے لیکن اس کے دوبار کی بعض رسومات مثلاً سال گرہ کے دن بالوں کو دھونا وغیرہ ایرانیوں کی رسومات کے مطابق تھیں۔^{۱۷}

چند رگپت کے زمانے میں جن نامی ایک سنگ راج تھا چاندی کا پن تقریباً آٹھ دس آنوں کے برابر ہوتا تھا "ولی ہمد کی تنخواہ اڑھالیس ہزار پن تک سالانہ تھی اور ایک ادنیٰ مزدور سال بھر میں ساٹھ پن تک کما لیتا تھا۔"^{۱۸}

راجا کے دربار میں ہر طرح کی آرائش اور تزک کے سامان موجود رہتے تھے لیکن عوام الناس کی وضع نہایت سیدھی سادی تھی۔ قیرف دھوتی اور چادر میں گزارا کر پیتے تھے لیکن اس پر بھی چاندی سونے کے زیورات کے بٹے شائق تھے۔ چند رگپت نے ۲۹۷ قبل مسیح تک حکومت کی جین دھرم والوں کی روایت ہے کہ

^{۱۵} ارلی ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۱۳۲ بحوالہ سترابو ۱۵

^{۱۶} ارلی ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۱۳۷

^{۱۷} ارلی ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۱۳۵ ^{۱۸} ارلی ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۱۵۴

اُس نے جہن معمر اختیار کیا تھا اور ملک میں بارہ برس تک شدید قہر رہنے کے
بہب اس نے حکومت سے صلہ دہی اختیار کی۔ ڈاکٹر استعد لکھتے ہیں کہ یقین ہوتا
ہو کہ یہ بیان حقیقت پر مبنی ہو۔

(۴) راجا بندو سرا امتر گھاٹہ ۲۹۸ء قبل مسیح تا ۲۷۱ء قبل مسیح

چندر گپت نے خود حکومت ترک کی یا مرایا مارا گیا، صبح معلوم نہیں لیکن ۲۹۸ء
قبل مسیح میں اس کا بیٹا بندو سرا راجا ہوا، اس کا لقب امتر گھاٹہ تھا جس کے معنی
عدو کش کے ہیں۔ چندر گپت اور سلیوکوس نیکٹر سے جو انتہا طاقم ہوئے تھے بندو سرا
کے زمانے میں بھی قائم رہے اس لیے کہ میگسٹھنز کے بعد ۲۹۶ء قبل مسیح میں ایکوس
(DIAMAGROS) سفیر ہو کر پٹلی پتر آیا۔ ۲۸۸ء قبل مسیح میں نیکٹر کے مارے جانے
پر اس کا بیٹا انٹیوکوس سوٹر بادشاہ ہوا اس سے اور راجا بندو سرا سے جو مراسلات
ہوئی اس موقع پر دست کی جاتی ہے۔

بندو سرا نے انٹیوکوس سوٹر کو لکھا کہ انجیر سے زیادہ حلاوت کسی چیز نہیں
نہیں، اس لیے تھوڑے انجیر اور شراب انگوری بھیج دو اور تمہارے ہاں معلم
اچھے ملتے ہیں میں ان کو نقد دے کر بلوانا چاہتا ہوں، لہذا کسی معلم کو بھی
روانہ کرو۔ انٹیوکوس نے جواب دیا کہ میں انجیر اور شراب انگوری نہایت خوشی

۱۵۴ اریسٹری صفحہ ۱۵۴

۱۵۵ یونانیوں نے اس راجا کو امرتوکوس لکھا ہے (انٹینٹ انڈیا کرپٹل صفحہ ۵ اور بیہٹ

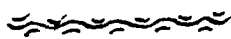
انڈیا صفحہ ۲۷۲)

کے ساتھ معائنہ کرتا ہوں لیکن افسوس کہ آخر لڈکر سطلوہہ شرمیہ سے معذور ہوئے،
کیوں کہ معلم کو فروخت کرنا یونانیوں کے شیوے کے خلاف ہو گیا

۲۸۵ قبل مسیح سے ۲۲۷ قبل مسیح تک پٹولی فلاڈلفس ملک مصر میں

حکمران تھا اس نے اپنے سفیر دایوانی سیوس نامی کو پاٹلی پتر روانہ کیا تھا اور اس سفیر
نے یہاں کے کچھ حالات بھی قلم بند کیے تھے جس کو پلینی مؤرخ نے پہلی صدی عیسوی
میں دیکھا تھا لیکن یہ صحیح طور پر نہیں کہا جاسکتا کہ یہ سفیر راجا بندوسرا کے پاس پہنچا
تھا یا اس کے مرے پر راجا اشوک کے زمانے میں۔ بہر حال بندوسرا نے اپنے
باپ کی حکومت کو قائم رکھا ممکن ہو کہ اس میں کچھ اضافہ بھی کیا ہو کیوں کہ یہ سولہ
گزیر ۱۸۹ء سے معلوم ہوتا ہے کہ سوریا خاندان کی حکومت میں دکن کا بیشتر حصہ
شامل تھا۔ ڈاکٹر اچتمہ نے لکھا ہے کہ تارا ناتھ بتت کا مؤرخ صاف طور پر لکھتا ہے
کہ بندوسرا اپنے باپ کے وزیر چانکیہ کے مشورے سے کام کرتا تھا۔ اس نے سولہ
راجاؤں اور ان کے وزرا کو قتل کر کے اپنی حکومت کو ہر دو جانب سمندروں کے
کنارے تک وسعت دی۔ یہ سولہ راجا یقینی طور پر دکن ہی کی طرف ہو سکتے
تھے۔

بندوسرا نے اٹھائیس برس حکومت کر کے ۲۷۱ قبل مسیح میں انتقال کیا۔



۱۵ ارلی ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۱۵۵

۱۶ ارلی ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۱۵۶ بحوالہ پلینی (انچرل ہسٹری ص ۱۵۶)

۱۷ ارلی ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۱۵۷

۱۸ بدھت انڈیا صفحہ ۲۷۲ اور ارلی ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۲۰۶

۱۵) راجا اشوک (ملقب بہ پیادسی) ۱۷۱ء قبل مسیح تا ۱۸۵ء قبل مسیح

ہندو سرا کے مرنے پر اس کا بیٹا اشوک راجا ہوا۔ یہ اپنے دادا پندرہ آپت سے بھی زیادہ مشہور اور عظیم الشان راجا گردا ہوا۔

ڈاکٹر رس ڈوٹوڈس لکھتے ہیں کہ سیلون کی تاریخی کتابیں اور دوسری بدھسٹ کتابیں اور خود اشوک کے کتابے ظاہر کرتے ہیں کہ تقریباً ۱۷۱ء قبل مسیح میں جب اشوک راجا ہوا اس وقت وہ اوجینی میں گدھ کی طرف سے نائب السلطنت تھا۔ یونانیوں نے اس راجا کے متعلق کچھ نہیں لکھا ہوا اور برہمنوں کی کتابوں میں اس کے بارے سے دس ماہ صدیوں تک قطعی اس کا کوئی ذکر نہیں آیا۔ اس مدت کے بعد جب آزاد اس کے رسوخ و اثر کا کوئی خطرہ باقی نہ رہا تھا کانھوں نے صرف اس نام راجاؤں کی فہرست میں داخل کر دیا ہے۔ ان مصنفوں کی بدھسٹ تحریروں تک رس نہ تھی اور کہتے بھی نہ پڑھ سکتے تھے۔ سیلون کی کتابوں سے یقینی طور پر دریافت ہوا ہے کہ انہوں میں لفظ پیادسی سے اشوک ہی مراد ہے۔ اشوک کے متعلق ایک کتاب یہ بھی ہے کہ اس کی ماں چمپا (بھاگل پور) کے رہنے والے ایک برہمن کی لڑکی تھی۔

بہر کیف ہندو سرا کے مرنے پر اشوک راجا ہوا لیکن اس کی باقاعدہ تاج پوشی کے بعد ہوئی۔ غالباً اس کا سبب یہ ہو گا کہ اس کے بھائی نے جو ٹکسیلا لکھو بدھسٹ انڈیا صفحہ ۲۷۲ تا ۲۷۴ کتاب اشوک اودانہ (سنسکرت) نیپال میں مس (بین) برہما میں۔ بدھا گھوٹا ہا رکے رہنے والے کی تحریر (پالی) اور ہا دسہ سیلون سندھ بدئی ہیں جن میں اشوک کا حال ہے۔

ریجناب ہکا سا تم تھا اس کی مخالفت کی ہوگی۔ سیلون کی مدابتوں میں آشوک کو نہایت شرم اور ظالم لکھا ہوا اس لیے کہ اس نے بھائیوں اور قرابت دار علاقوں سے نفوس میں سے اٹھانے کو قتل کیا۔ ڈاکٹر اسمتھ اس مدایت کو غلط ٹھہراتے ہیں اس لیے کہ اس کی تاج پوشی کے چودہ سال بعد کے کتابوں سے ظاہر ہوا کہ اس کے بھائی اور بہن دونوں موجود تھے جن کے ساتھ وہ اخلاق سے پیش آتا تھا۔

آشوک نے اپنی تخت نشینی کے نویں سال کلنگا رنچ بنگال کے پچم جانب ساحلی علاقوں کا نام ہوا کی حکومت سے جنگ کی۔ اس جنگ عظیم میں مخالف کے ایک لاکھ آدمی قتل ہوئے اور ان کے علاوہ ڈیڑھ لاکھ نفوس گرفتار ہو کر اسیر ہوئے اور کئی لاکھ قحط اور بعض اسباب سے (جو اسی جنگ سے پیدا ہوئے تھے) ہلاک ہوئے۔ آشوک کو اس واقعہ سے ایسا انفعال ہوا کہ پھر کوئی جنگ نہ کی اور اس کے انہار کے لیے پتھر پر یہ حکم کندہ کر کے نصب کیا گیا کہ "اصلی فتح دھرم سے ہے۔"

بودھ دھرم کے زیر اثر رہ کر رفتہ رفتہ آشوک کو اس مذہب میں ایسا غلو ہو گیا کہ یہ خود بھی راہبان زندگی بسر کرنے لگا۔ تمام نظام حکومت بجائے سیاسی اصولوں کے بودھ دھرم کے تحت میں آگئے۔ کسی ذی رفح کو تکلیف دینا ممنوع ہو گیا اور جانوروں کو ذبح کرنا بھی موقوف کر دیا گیا۔

۲۶۹ قبل مسیح کے قریب آشوک نے پاٹلی پتر سے نکل کر نیپال پہلے دتھو۔ بنارس اور بودھ گیا میں دھرم کے مقدس مقاموں کی زیارت کی اور اس کی یادگار میں عبارتیں کندہ کر کے پتھر گاڑے گئے۔ نیپال کے سفر میں آشوک کی لڑکی چارتی

لہ اری ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۱۶۵

ت قیاس ہوا کہ اڑیسہ کے علاوہ چھوٹا ناگ پور کے پہاڑی علاقے بھی کلنگا کی حکومت میں شامل تھے۔

نامی بھی اس کے ساتھ گئی تھی اس نے راہبانہ زندگی اختیار کی اور ماشوک کی دہاسی ہر پہاڑی ہی میں رہ گئی۔ اس نے وہاں اپنے مشہور دیو پال کی یادگار میں دیو پٹنہ آباد کیا جو اب تک مشہور ہے۔ خود آشوک نے بھی للت پٹنہ یا للت پاشن نامی شہر کی بنا ڈالی تھی جو اب تک نیپال کے دار الحکومت کاٹھمانڈو سے ڈیڑھ کوس پر موجود ہے۔

آشوک نے رفاہ عام کے کام بھی بہت کیے۔ سرکاری عمارتیں، درخت نصب کرائے، سرائیں بنوائیں، ہر آدمہ کوس پر کنوئیں کھدوائے۔ انسانوں اور جانوروں کے علاج کے لیے علیحدہ علیحدہ ہسپتال کھولے۔ ان کے علاوہ دھرم کی تعلیم کے لیے بہت سے دیہات یعنی تعلیم گاہیں بنوائیں۔

پاٹلی پتر میں ہر پانچ برس پر ایک عظیم الشان مذہبی جلسہ ہوا کرتا تھا، جس میں خلعت کی روحانی ترقی کے لیے تجاویز طر پاتی تھیں۔ ڈاکٹر استھ کا خیال ہے کہ یہ جلسے آشوک کی حکومت کے تیسویں اور چالیسویں سال کے درمیان منعقد ہوئے۔ آشوک کے ایک بھائی ہند نامی نے بھی بوڈھ دھرم اختیار کیا تھا اور راج گیر کے پہاڑ ہر راہبانہ زندگی بسر کرتا تھا۔ آشوک نے اس کے لیے اس پہاڑی کا نمونہ تیار کرا کے پاٹلی پتر میں رکھوا دیا اور ہند کو یہیں رہ کر ریاضت کرنے پر راضی کیا۔

بوڈھ مذہب کی اشاعت کے لیے آشوک نے بعض مبلغ غیر ملکوں میں بھی مبعوث کیے۔ چین، جاپان، تبت اور برہما وغیرہ میں جو کثیر تعداد بوڈھ دھرم والوں کی پائی جاتی ہے اسی کی سہی کا نتیجہ ہے۔

لے اس پہاڑی کا نمونہ اب تک بھکنا پہاڑی میں موجود ہے۔ محلہ ہندرو اسی ہند کے نام کی یادگار ہے۔ کھور پوٹ کرنل ویڈل بابت پاٹلی پتر مطبوعہ ۱۸۹۲ء اور اس کو راقم نے خود بھی دیکھا ہے۔

(۶) اشوک کی یادگاریں

اس راجا نے عمارتیں بھی بہت بنوائیں۔ خاص پانلی پتر میں اس کے محلات اور بعض عمارتیں فاہیان چینی سیاح نے ۲۸۵ء کے قریب خود دیکھی تھیں اور ۳۲۵ء کے قریب یوان جوآننگ نے بھی ان کا کھنڈر پایا تھا۔ بودھ گیا میں سنہاسن رشت کا اور سنگین کٹھڑے اسی کے بنوائے ہوئے تھے جن کا کچھ حصہ اب تک باقی ہے۔^{۱۵} سانچی (بھوپال) میں اس کا بنوایا ہوا استوپ اب تک درست حالت میں موجود ہے چینی سیاحوں نے اس کے چوراسی ہزار استوپ بنوائے کی روایت لکھی ہے۔ اشوک کے زمانے کے کتابے جو پائے گئے ہیں ان کی تعداد بھی تیس سے تجاوز ہے۔ ان میں سے خاص صوبہ بہار میں تین کتابے برابر کے پہاڑ (ضلع گیا) میں۔ تین شہسرام (ضلع شاہ آباد) میں ایک موضع لوریا نندپورا اور ایک موضع رام پور دار ضلع چمپارن) میں پایا گیا ہے۔

یہ کتابے مختلف مضامین کے ہیں، ان میں بیشتر والدین کی اطاعت، ذی روح کی نگہداشت، صداقت، نیکی، استاد کا ادب اور قرابت مندوں کے ساتھ حسن سلوک کی تاکید ہے۔ غیبت اور غیظ مذہب کی توہین کی سخت ممانعت ہے اور حکومت کی فرماں برداری ہر شخص کا فرض ہے۔ عام اس سے اس کے ذاتی عقائد کچھ ہوں، کتابوں میں لفظ دھرم کے سوا گوتم بدھ یا بودھ مذہب کا کچھ ذکر نہیں اور خدا کا بھی نام یا کوئی ذکر نہیں۔^{۱۶} یہ سب کتابے اتر کوہ ہمالیہ سے دکن میسور تک اور پورب بنگالہ سے پچھم گجرات تک کے درمیان متفرق مقاموں

^{۱۵} بدہسٹ انڈیا صفحہ ۲۹۰ (حال میں راقم نے خود بھی اس کو دیکھا ہے)

^{۱۶} بدہسٹ انڈیا صفحہ ۲۹۰

نہ پاس گئے ہیں۔

راجا اجات سترو نے گوتم بدھ کی خاکستر کو راج گیر کے استوپ میں مدفون کیا تھا۔ اشوک نے اس کو نکلوا کر تمام ملک میں تقسیم کر دیا اور ان پر نئے استوپ ڈوائے۔ اشوک نے چالیس برس حکومت کی۔ اس کے مفصل حالات لکھنے کے لیے پوری کتاب کا حجم کافی نہ ہوگا۔ مندرجہ بالا سطور میں چیدہ چیدہ حالات درج کیے گئے ہیں جو کتاب برہمٹ انڈیا صفحہ ۲۷ تا ۲۹ اور اٹلی ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۱۶۲ تا ۲۰۷۔ اور کتاب اشوک مولفہ ڈاکٹر اسمتھ مطبوعہ آکسفورڈ ۱۹۲۷ء سے ماخوذ ہیں۔

۱۷ اشوک کی مدت حکومت کے متعلق ایک نکتہ

جیسا کہ اوپر مذکور ہوا، عام طور پر اشوک کی مدت حکومت چالیس برس قبل کی گئی ہے، لیکن پاٹلی پتر کے ”الملکہ استوپ“ کے متعلق چینی سیاح کے بیان سے راقم کو گمان ہوتا ہے کہ اشوک اپنی زندگی ہی میں حکومت سے بے سروکار ہو گیا تھا۔ یوان چوانگ کی اس تحریر کے متعلق سرٹھامس ویٹرس کا تنقیدی بیان حسب ذیل ہے۔

یوان چوانگ اپنے بیان کے سلسلے میں لکھتا ہے کہ کوکو ترہ استوپ کے پاس ایک اور استوپ ہے جس کو الملکہ استوپ کہتے ہیں۔ اس کی تعمیر کے متعلق اشوک نے لفظ استوپ کو سنسکرت زبان میں استوپہ۔ پالی زبان میں تھوپہ اور انگریزی میں (Tupa) کہتے ہیں جس کے معنی مدفون کے ہیں۔ مردوں کی خاک یا کسی شے کو دفن کر کے اس کے اوپر گنبد کی صورت کا ٹیلہ بناتے تھے۔

کاشتت مرض میں آدھا آلمہ نذر چڑھا تا بیان کیا ہو۔ راجا نے یہ جان کر کہ اب بگڑی وقت ہے اپنا مال بدھٹ فقروں کو خیرات کرنا چاہا لیکن وزیر حکومت پر حاوی ہو گئے تھے۔ انھوں نے اس کی خواہش پوری ہونے نہ دی ایک بار اس نے کھانے کے وقت ایک آلمہ ہاتھ میں رکھ لیا تھا جس کا نصف حصہ بار بار ہاتھ لگاتے سے خراب ہو گیا تھا، اس نے اس کو ہاتھ میں لے کر انسان کے عیش و عشرت کی بے نیاتی پر آہ سرد کھینچی اور وزیر سے جو اس وقت موجود تھے کچھ باتیں کر کے ان میں سے ایک کو حکم دیا کہ وہ آدھا آلمہ لے جا کر کوکوترمہ کے برادران مذہبی کو اس کا پیغام پہنچائے۔ راہیوں کے سرگروہ نے اُس آدمے آلمے کی نذر قبول کی اور راجا کو ڈعا دے کر اُس آلمے کو کھانا پکانے والے کے سپرد کیا کہ اس کو پکا کر برادران مذہبی کو کھلا دے اور اس کی گٹھلی کو رکھ کر اس پر استوپ بنائے۔“

”اشوک کے نصف آلمہ نذر کرنے کا قصہ کئی بدھٹ تحریروں میں مذکور ہے۔ جب راجا ضعیف ہوا، اُس نے اپنے پوتے سمپتی کو جو کنال کا بیٹا تھا، اپنا جانشین بنایا۔ اس نے بعض اعلیٰ حکام کی رائے سے جو ہر طرح کا اختیار رکھتے تھے، راجا اشوک کی مذہبی خیراتوں کو بند کر دیا اور رفتہ رفتہ راجا کے ملازموں اور اس کے ذاتی وظیفے میں بھی کمی کر دی۔ اس پر راجا نے کہا کہ بجائے جمہور میں (یعنی ملک ہند) کے مالک ہونے کے اب میں صرف آدمے پھل کا مالک رہ گیا ہوں۔“

۱۔ چینی جاتری ناہیان اور یوان چوانگ کا بیان آئندہ سطروں میں مذکور ہوگا، اس کو دیکھنا چاہیے۔

۲۔ آن دی ٹرویس آف یوان چوانگ صفحہ ۱۰۰

(۸) اشوک کے درشا اور جانشین

اشوک کی کئی رانیاں تھیں۔ اُن میں سے ایک کا نام کارواکی تھا اور اس سے ایک بیٹا تیورا نامی تھا جو غالباً اشوک کی زندگی میں مر گیا۔ دوسری رانی اطمہ مترا نامی تھی جو اشوک کی زندگی ہی میں مر گئی۔ اس کے بعد اشوک نے ایک بیوا اور کیا۔ اس تیسری رانی کا نام تشیار کھینا تھا۔ اشوک کے بیٹوں میں تیورا کے علاوہ کنال اور چلوک نامی بھی تھے۔ روایات کے مطابق بیٹی کے علاوہ گیارہ بیٹے تھے لیکن ان میں سے کسی کے راجا ہونے کا حال معلوم نہیں ہوتا۔

(۹) دسرتھ سمپتی اور برہدرتھ ۲۳۲ء قبل مسیح تا ۱۸۵ء

قبل مسیح

اشوک کے بعد اس کے پوتے دسرتھ اور سمپتی نے تمام ممالک کو آپس میں تقسیم کر لیا۔ دسرتھ مشرقی علاقوں پر قابض ہوا اور سمپتی نے مغربی علاقوں پر قبضہ کیا۔ دسرتھ کی تخت نشینی کا زمانہ ۲۳۲ء قبل مسیح قیاس کیا گیا ہے۔ اُس نے آٹھ برس حکومت کی مگر جون پہاڑی (ضلع گیا) میں کتا بے پائے گئے ہیں جن سے ظاہر ہوتا ہے کہ یہ جگہ اس نے جین دھرم والوں کے ایجوک فرنے کے لیے وقف کر رکھی تھی۔

ڈاکٹر اسمتھ لکھتے ہیں کہ اشوک کے جانشینوں کے متعلق ہندوؤں کے پرا
کی عبارت ایسی بے سرو پا ہو کہ کوئی نتیجہ مستند نہیں ہو سکتا۔ بہر کیف موریا
نے یہ جمع ابوجہ ایک سو پینیس برس حکومت کی۔ دسرتھ کے بعد چار حکمران اور
ہوئے۔ ان میں سے ایک کا نام مانشوک کسی قدر صحیح معلوم ہوتا ہے۔ اس خاندان
کے آخری راجا برہدرتھ کو پشیا ستر نامی فوجی سردار نے قتل کر کے حکومت سنبھال
کر لی۔

اشوک کے بعد گدھ کی حکومت صرف چند صدیوں تک محدود رہ گئی
تھی۔ برہدرتھ کے مارے جانے پر حکومت پشیا ستر سولنگا کے خاندان میں منتقل
ہوئی لیکن موریا خاندان اس کے بعد بھی عرصہ دراز تک گدھ میں باقی رہا
غالباً اس کی حیثیت محض زمین دار راجا کی سی رہ گئی تھی۔ یوان جوانگ چین
سیاح کے بیان سے معلوم ہوتا ہے کہ اشوک کے خاندان کا آخری راجا پورا
دریانامی تھ جس نے کارن سوارن کے راجا ساسانیکا کے حلوں کے بعد رست
میں ابو دگیا کے مقدس درخت کو از سر نو زندہ کیا۔



لے ارلی ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۳۰۱ تا ۳۰۲

لے ان دی ٹریولس آف یوان جوانگ صفحہ ۱۱۵ ساسانیکا کے حلوں کا حال آئندہ اور از
اپنی جگہ پر مذکور ہوگا۔

باب سوم

سونگا اور کانوا خاندان کے زمانے سے اندھرا کی حکومت
کے بعد ۳۰۰ تک

۱۱) پشیا متر سونگا ۱۸۵ء قبل مسیح تا ۱۴۹ء قبل مسیح

پشیا متر سونگا کی اصلیت کے متعلق سخت اختلاف ہے۔ مسٹر جی سوال اس کو برہمن نسل کا آدمی بتاتے ہیں لیکن ہرش چرن کی عبارت کے رو سے ڈاکٹر اسمتھ اس کو پنج ذات کا آدمی ٹھہراتے ہیں۔ اس کے ایرانی نژاد ہونے کی بھی ایک قوت ہے لیکن اس کا ثبوت نہیں ملتا۔

بہر کیف پشیا متر راجا بلہمدتھ کی فوج کا سپہ سالار تھا۔ فوج کے معائنہ کے وقت اپنے آقا کو دھوکے سے قتل کر کے خود تخت نشین ہوا۔ ۱۶۵ء قبل مسیح کے قریب کلنگا کے راجا کھرویلانے اس پر چڑھائی کی اور دارالحکومت پالمی پتر کے قریب آپہنچا اس وقت پشیا متر متھرا کی طرف چلا گیا۔ کھرویلانے بھی گورتھا گری (ضلع گیا) سے آگے قدم بڑھانا مناسب نہ سمجھا لیکن اس کے چار برس بعد پھر شمال سے گنگا کو ہاتھیوں پر عہدہ کر کے اچانک گدھ کے دارالحکومت

۱۸) برہمنی بہار و اڑیسہ ریسرچ سوسائٹی جلد ۴۸ء

۲۰) رلی ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۲۰۸

پاٹلی پتھر چڑھ آیا۔ اس وقت پشیا متر کو اطاعت قبول کرنی پڑی اور خزانے کے
حلاوتہ جہین کی ایک مورتی بھی جو خند راجا کے وقت میں کلنگا سے چھین کر لائی گئی
تھی واپس دینی پڑی۔

۵۵۰-۵۵۱ قبل مسیح میں مینندر نامی یونانی حکمران نے اپنی مملکت کا بل
آکر پشیا متر کے ممالک پر حملہ کیا۔ سخت مقابلے کے بعد بالآخر یونانیوں کو ہارنا
پڑا۔ اس جنگ کے زمانے میں پشیا متر کا بیٹا اور ولی عہد گنی متر نامی مقام بھلا
(غالباً اندور کے قریب) میں حکومت کرتا تھا۔ پشیا متر نے اپنے پوتے باسونا نامی
کو 'دوہرب' (برار) کے راجا سے جنگ کرنے کو تعینات کیا اس جنگ میں نابالغ
فتح حاصل ہوئی جس کی یادگار میں پشیا متر نے رسم کے مطابق گھوڑے کی قرانی
کی جس کو 'اسومیدھ' کہتے ہیں۔

سکرت زبان کا مشہور عالم پتن جلی اسی زلزلے میں گوراہر۔ پشیا متر کے
عہد میں برہمنوں کا پھر عروج ہوا اور بودھ اور جین دھرم کو سخت ہزیمت
پہنچی۔ گدھ سے پنجاب تک ان کی مقدس عمارتیں منہدم کی گئیں بعض نامیابی
پیشوا قتل کیے گئے اور بعضوں نے غیر ممالک میں جا کر جان بچائی۔ پشیا متر نے
۱۲۹ قبل مسیح میں انتقال کیا۔

۱۔ ہاتھی گپا (اودے گیری) میں جو کتبہ پایا گیا ہے اس میں دوبارہ کھڑیلکا کا گدھ فتح کرنا مذکور
ہے۔ دیکھو بدھسٹ انڈیا صفحہ ۳۱۰ اور جرنل بہار و اڑیسہ ریسرچ سوسائٹی جلد ۳ صفحہ ۱۹۱ء
۲۔ اری ہٹری آف انڈیا صفحہ ۲۰۸ تا ۲۱۳



(۲) پشیا متر سونلگا کے جانشین ۱۳۹۱ تا ۱۳۹۲ قبل مسیح

ہندوؤں کے پرانوں کے مطابق سونلگا خاندان میں دس ماجا ہوئے جن کے نام اور مدت حکومت حسب ذیل ہے۔

پشیا متر سونلگا	(۱) پھتیس برس
اگنی متر پسر پشیا متر	(۲) آٹھ برس
باسو جیتیجا پسر اگنی متر	(۳) سات برس
باسو متر پسر باسو جیتیجا	(۴) دس برس
اندک پسر باسو متر	(۵) دو برس
پولندک	(۶) تین برس
گھوس پسر پولندک	(۷) تین برس
وجرا متر	(۸) نو برس
بھگوت	(۹) تیس برس
دیو بھوبی یا دیو بھوتی	(۱۰) دس برس

مدت حکومت کے متعلق ایک اختلاف یہ پایا جاتا ہے کہ پرانوں میں اس خاندان کی حکومت ایک سو بارہ برس لکھی ہے۔ لیکن فہرست کے مطابق جوڑنے سے ایک سو بیس برس ہو جاتے ہیں۔ غالباً اگنی متر کی حکومت کے آٹھ برس پشیا متر ہی کے زمانے میں گزرے تھے۔ اس خاندان کے آخری ماجاؤں کے کچھ کار نمایاں معلوم نہیں ہوئے۔ سب سے آخری ماجا دیو بھوتی عیاش طبع تھا۔ اس کی بد چلنی کے سبب اس کے برہمن وزیر باس دیو کا نوازنے اس کو قتل

(۳) کانوا خاندان کی حکومت ۲۷ تا ۲۸ قبل مسیح

پرانوں کی عبارت کے مطابق یہ چار برہمن ماجاپیتائیں برہمن حکومت سے متعلق رہے اور انھوں نے اپنے جوار کے دوسرے ماجاؤں کو بھی مطیع کیا اور عدل کے ساتھ حکومت کی۔ ان کے بعد مگدھ کی حکومت اندھرا کی حکومت کے تحت میں آگئی۔

(۴) گدھ میں اندھ کی حکومت

راجا اشوک کے حال میں کلنگا کی جنگ کا ذکر افریڈر گزرجکا ہے۔ یہی کلنگا کی حکومت رفتہ رفتہ ترقی کر کے خلیج بنگال کے مغربی ساحل سے ہوئے دکن

۱۵ ارلی ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۲۱۵

عہدہ : انسٹرکشن آف ایملی ٹیچر سفوراء الہامیہ

ہیں پھیل گئی جو تاریخوں میں اندھرا کے نام سے مشہور ہوئی۔ قبل مسیح کے قریب اندھرا کی حکومت گندھارہ حملہ آور ہوئی اور اسی مغرب میں گندھارہ کا آخری بادشاہ راجا سومرا مارا گیا۔ ڈاکٹر اسمتھ لکھتے ہیں کہ اگرچہ اس تک کوئی سنگ یا کوئی دوسری یادگار ایسی نہیں پائی گئی جس سے اندھرا کے مابھوں کا پانی پتر سے کوئی سروکار معلوم ہو۔ تاہم ممکن ہے کہ یہ عرصہ تک گندھارہ پر مشرف رہے ہوں۔ ہراتوں میں کافوا خاندان کے بعد اندھرا کی حکومت لگھی ہو اور اندھرا کے اول راجا سیموک یا سید پارک کو سومرا کا قاتل بتایا ہے لیکن درحقیقت اندھرا کی حکومت سنہ قبل مسیح یا سنہ قبل مسیح میں قائم ہوئی تھی اس لیے سومرا کا قاتل سیموک صحیح نہیں ہو سکتا۔ بہر کیف یہ بات صحیح طور پر نہیں کہی جا سکتی کہ یہ سیموک کون تھا۔ کب تھا۔

اندھرا کے کئی راجاؤں کی تخت نشینی کا زمانہ معلوم نہیں۔ جو کچھ کہا جا سکتا ہے وہ اس قدر ہے کہ سومرا کا قاتل اندھرا کے گیارہویں بارہویں یا تیرہویں راجا ہیں۔ یہ کوئی ہو سکتا ہے۔“

ڈاکٹر موصوف کے بیان سے صاف طور پر کوئی بات منع نہیں ہوتی۔ اور راقم کے خیال میں آشوک کے مائندانی۔ (موریا خاندان) کے راجاؤں کا پھر گندھارہ پر مشرف ہو جانا زیادہ تر قرین قیاس ہے۔ ممکن ہے کہ یہ راجا اندھرا کے ماتحت ہوں۔ آشوک کے ورثہ کے حال میں اس خاندان کے آخری راجا پورن ورا کا

اندھرا میں تیس راجا ہوئے جنہوں نے سارا سہ چار سو برس حکومت کی۔ گیارہویں، اسیویں اور تیرہویں راجا کے نام ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۲۸، ۱۴۲۹، ۱۴۳۰، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲، ۱۴۳۳، ۱۴۳۴، ۱۴۳۵، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۳۹، ۱۴۴۰، ۱۴۴۱، ۱۴۴۲، ۱۴۴۳، ۱۴۴۴، ۱۴۴۵، ۱۴۴۶، ۱۴۴۷، ۱۴۴۸، ۱۴۴۹، ۱۴۵۰، ۱۴۵۱، ۱۴۵۲، ۱۴۵۳، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵، ۱۴۵۶، ۱۴۵۷،

سنہ ۱۳۷۵ء کے قریب گندھ میں حکومت کرنا پوان چوانگ کے بیان کے حوالے سے
مذکور ہو چکا ہے۔

(۵) سنہ ۲۷۰ قبل مسیح سے سنہ ۲۰۰ تک حال

کانوا خاندان کے بعد سے تقریباً تین صدیوں تک گندھ کے حالات تاریکی
میں آتے ہیں۔ ڈاکٹر اسمتھ لکھتے ہیں کہ ”یہ نہیں معلوم کہ اندھرا کی حکومت جو
اس قدر طویل مدت (ساڑھے چار سو برس) تک قائم رہی، بالآخر کیوں کر ختم
ہوئی۔ تیسری صدی عیسوی ہندستان کے صفحہ تاریخ پر ایک سیاہ دھبے کے مانند ہے۔
اُس زمانے کے تمام واقعات ایسے تاریک پر دے میں نہاں ہیں کہ کچھ دکھائی
نہیں دیتا اور تصدیقی واقعات کے بغیر محض اُنکل سے کام لینا بالکل بے سود
ہو رہا ہے۔“

سولنگا خاندان کے بعد سے ہندستان کی تاریخ میں مختلف قوموں کا
عروج و زوال نظر آتا ہے لیکن ان واقعات کو گندھ کی تاریخ سے کوئی سروکار
نہیں اس لیے اس مقام پر درج نہیں کیے گئے۔ صرف اس قدر بیان کر دینا
ضروری معلوم ہوتا ہے کہ سنہ ۲۷۰ء کے بعد کا دھیس ثانی نے جو کُشان خاندان کا حکم
تھا کابل سے بنارس اور غازی پور تک فتح کر لیا۔ متفرق روایتوں سے پایا جاتا
ہے کہ اس کے بعد اس کے بیٹے کانٹاک نے سنہ ۲۷۰ء اور سنہ ۲۷۰ء کے درمیان پانچ
کے راجا کو شکست دی اور یہاں سے اس کا گھوش بامی بدہشت عالم دراہد

کو کھیرے گیا۔

ڈاکٹر استھ لکھتے ہیں کہ اسے وجہ موجود ہیں جن سے یقین ہوتا ہے کہ کانٹا کے
زمانے سے باسڈ یوگشان کے قتلے تک ایسی ساری سے سنہ ۲۲ء تک
بہارگشان خاندان کے تحت میں تھا۔ بائیں ہمہ اس مدت کے حالات ساری تحقیق
کے محتاج ہیں۔

باب چہارم

گیتا خاندان کی حکومت ۲۶ء تا ۳۱۹ء

۱۱) راجا گیتا اور گھٹو ٹکچھ ۲۶ء تا ۳۱۹ء

تیسری صدی عیسوی کے آخر زمانے میں پاکلی پتہ میں گیتا اس راجا ٹکچھ
اس نام سے حکومت ۲۶ء سے سنہ ۲۹ء تک شمار کیا جاتا ہے۔ اس کے بعد اس
کا بیٹا گھٹو ٹکچھ راجا ہوا جس نے سنہ ۳۱۹ء تک حکومت کی۔ اس دوران راجا اور

۱۵) ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۲۰۰ جرنل بہار ڈسٹرکٹ سوسائٹی صفحہ ۳۲ جلد ۲

۱۶) ہسٹری آف یوان جوائنگ صفحہ ۱۰۰

۱۷) ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۲۶۱

۱۸) ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۲۹۲ و ۳۳۵

کے متعلق کوئی تفصیلی حالات معلوم نہیں کھٹو کچھ کے بعد اس کا بیٹا چندر گپتا
مشہور راجا ہوا۔

(۲) راجا چندر گپتا ۳۱۹ء تا ۳۲۹ء

چندر گپتا جس کو گپتا خاندان کا اول چندر گپتا کہنا چاہیے ۳۱۹ء میں
تخت نشین ہوا۔ ۳۱۹ء کے قریب اس نے پجھادی خاندان میں (جس کا حال
کسی قدر زیمہ سار اور آجات سروراجا کے زمانے میں گزر چکا ہے) ہمار دیوی رانی
سے شادی کی تھی۔

اس وقت پجھادی حکومت ترہٹ وادھ کے علاوہ گدھ میں بھی نہایت
ذی اقتدار اور فائق مانی جاتی تھی۔ اس شادی کی بدولت چندر گپتا نے اپنی حکومت
کو پرلگ (ال آباد) تک وسعت دی اور تمام پجھادی علاقوں پر دخل جایا۔ اس نے
اپنے جلوس کی یادگار میں ایک سنہ بھی ایجاد کیا جو گپتا سنہ کے نام سے مشہور ہے۔
عیسوی سنہ کے حساب سے اس کا اول سال ۳۲۶ فروری ۳۱۹ء سے ۳ مارچ
۳۲۱ء تک قرار پاتا ہے اور سنہ عیسوی سے تخمیناً تین سو انیس برس کا فرق ہے۔
چندر گپتا نے اپنی زندگی ہی میں اپنے بیٹے اور ولی عہد سمد گپتا کو اپنا
جانشین بنا کر ماسو بندھو نامی بدھ مت عالم اور راہب کو اس کا معلم و امالیق
مقرر کیا۔

(۳) راجا سمدر گپتا ۳۳۰ء تا ۳۸۰ء

سمدر گپتا پسر چندر گپتا کمار دیوی کے بطن سے تھا۔ غالباً کمار دیوی کے خاندان میں کوئی حکومت کے لائق نہ رہا تھا اسی سبب سے پچھادی حکومت اس قدر آسانی سے گدھ کے راجا کے ہاتھ آئی۔ بہر حال سمدر گپتا کے زمانے میں گدھ اپنی پتر کی حکومت نے از میر نو اقتدار حاصل کیا۔ اس راجا نے 'آریہ ورت' ای۔ این۔ کالک بیسی ہندوستان کے نوراجاؤں کی حکومت کو اکھاڑ پھینکا۔ انہی میں ایک گنپتی ناگ راجا تھا جس کا دارالحکومت پداواتی تھا جہاں اجمال پدم پادا کہلاتا ہے اور نزوار سے پچیس میل آخر پورب مہاراجا سندھیا کی ریاست میں ہے۔ سمدر گپتا نے اپنی پتر سے چھوٹا ناگ پور کی راہ طو کر کے دکن میں مہاندی کی تری کے قریب ہندرتامی ایک راجا کو شکست دی اور اسی زمانے میں جنگلی علاقوں کو بھی اپنی اجمال اُڑیسہ کی دیسی ریاستوں میں اور صوبہ متوسط میں شامل ہیں۔ سرکیان علاقوں میں سب سے سرمد آوروہ باگھرو نامی ایک راجا تھا اس کا اور کوئی حال معلوم نہیں) اُڑیسہ کے علاوہ سمدر گپتا نے کلنگا کے دارالحکومت پشت پورہ رجو تھا ورم کہلاتا ہے) میں بھی راجا گوہریمت پنچائی اور گنجام کے تمام پہاڑی قلعوں کو سنبھل لیا۔ غرض اس نے پہلے جنگ کو کے اُڑکوہ ہمالہ کے واس سے دکن در اس کے علاقوں تک اور پورب بنگالہ و سنار کا نویسی ڈھاکہ اسے آئے بڑھ کر آسام تک اور پچھم اڑیلا (مرہٹوں کا ملک) اور خاندیش تک فتح کر لیا۔ یہ واقعات عیسائیت سے ۳۳۰ء کے درمیان کے ہیں۔ دکن کی فتح میں بہت سارے غنیمت سمدر گپتا نے ہاتھ آیا۔ لیکن غالباً وہاں اس کی کوئی مستقل حکومت قائم نہ ہوئی۔ اس راجا کے منبر وسط ایشیا اور لنکا (جزیرہ سیلون) تک سفارت کرتے تھے۔

۳۶۰ء کے قریب سیلون کے بدھسٹ راجا میگھورنائے دو بدھسٹ جاتریوں کو مگدھ میں بلا دیا گیا۔ مقدس درخت اور راجا اشوک کے بنوائے ہوئے بدھسٹ و یہارے کی زیارت کو روانہ کیا۔ ان جاتریوں نے سیلون واپس جا کر بیان کیا کہ سفر میں ان کے ٹھہرنے کے لیے کوئی مکان نہ تھا۔

میگھورنے نے سمد گپتا کے پاس بہت سے جاہلوت بطور تحفہ بھیج کر ایک سنگت تیار کرانے کی درخواست کی۔ چنانچہ بودھ گیا ہیں مقدس درخت کے شمال کی طرف ایک سہ منزلہ عمارت تیار کی گئی جس میں چھو کمرے تھے عمارت کے گرد تیس چالیس فٹ بلند احاطہ تھا اور تمام عمارت کو بہتوں قسم کے رنگ اور انتہائی صنعت سے پیڑا سے کیا تھا۔ اس میں گوتم بدھ کی مورتی کو سونے اور چاندی پر حواہرات جوڑ کر آرائش کیا تھا۔ اور بدھ کی یادگار کے لیے اس عمارت کے مناسب جگہ پر ایک استوپ بھی بنایا تھا۔ اس کے متعلق بودھ گیا ہیں ایک کتبہ بھی پایا گیا ہے۔
سمد گپتا نے اپنی فتوحات کی یادگار میں "اسو میڈھ" (گھنٹے کی قربانی) کی رسم بھی ادا کی اور برہمنوں کو لاکھوں رُپے ہند دے دیے۔

یہ راجا بن سپہ گری، شاعری اور موسیقی میں کامل دست گاہ رکھتا تھا۔ اس کے سکوں میں آرام کرسی پر بن، بجائے ہمسے اس کی تصویر بنی ہوئی ہو۔

ڈاکٹر اسمتھ لکھتے ہیں کہ اس راجا کو ہندستان کا ایمپولین کہنا چاہیے۔ ڈاکٹر موصوف کا دعوا ہے کہ ان کی تاریخ شائع ہونے کے قبل مورخوں کو اس عظیم الشان جنگ آزما، شاعر اور موسیقی داں راجا کا جس نے قریب قریب سارا ہندستان فتح کیا اور جس کے تعلقات دیہائے اُکس سے جزیرہ سیلون تک قائم تھے نام تک معلوم نہ تھا۔ گزشتہ اسی برسوں میں گنٹاوں اور سکوں کو بالا شتیاب دیکھنے

سے اس کی گزشتہ شہرت دوبارہ سامنے آئی اور اس کے حالات میں اس طرحی بیان کا وقوع ہیں۔ آنا اس بات کی واضح دلیل ہو کہ ہندوستان کے زمانہ قدیم کی مسند تاریخ آثار قدیمہ کی بالاستقلال تحقیقات سے اجزہ کو جمع کرنے پر تیار ہو سکتی ہو۔

سمرگپتانے اپنی شوکت و عظمت کا حال ایک قصیدے کے طور پر منکرت میں نظم کر کے راجا اشوک کے کتبے کے سنگین پائے پر کندہ کرایا تھا جو الہ آباد کے قلعے کے اندر موجود ہے۔ لکھنؤ کے عجائب خانے میں ایک گھوڑے کی صورت پر اس راجا کا کتبہ تھا جو اب سے پیشتر بڑھا گیا تھا۔ لیکن اب بالکل مٹ گیا ہے۔

سمرگپتانے تخمیناً نصف صدی تک حکومت کی۔ اس کے کئی لڑکے تھے۔ ان میں چندرگپتا جو رانی و تادیوی کے بطن سے تھا، سمرگپتا کے جیتے جی اس کا نائب ہوا۔

۴۱۔ راجا چندرگپتا بکرماجیت ۳۸۰ء تا ۳۳۵ء

سمرگپتا کے بیٹے اور جانشین کا نام اس کے دادا کے نام پر چندرگپتا رکھا گیا تھا۔ اس کے ساتھ بکرماجیت (یعنی آفتاب طاقت) کے لقب کا اضافہ ہوا۔ اس کو چندرگپتا ثانی بھی کہتے ہیں۔ ۳۹۵ء کے قریب اس نے مالوہ اور گجرات ہو کر مرانشتر یعنی کاٹھیاواڑ پر چڑھائی کی اور ساکیہ قوم کو جو یہاں پر سر حکومت

نے، اقم نے اس راجا کے حالات ڈاکٹر اسٹوہ کی ارلی ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۲۹۰ تا ۲۹۱، ۱۱۳ اور ۲۲۰، ۲۲۱ سے اخذ کیے ہیں۔

قہی منہرہ کیا۔ اس فتح سے اس کی حکومت بہم جانب منہرہ کے ساحل تک پھیل گئی۔ اسی زمانے میں اسکندریہ ہو کر مصر اور یورپ کا تجارتی مال ہندستان میں آنے لگا۔ اس راجائے اپنار اور انکوہر مت پائلی پتر سے ابوجہ کو متقل کیا۔ سیاسی مصلحتوں کے علاوہ اس کا سبب اس راجا کا ہندو مذہب سے غلو تھا کیوں کہ ابوجہ صیارام چندرجی کا جنم اسمان کہا جاتا ہے۔ دارالحکومت نہ رہے۔ سبب پائلی پتر اور گدھ کی رونق میں کی آنے لگی۔ اس راجائے ۱۳۱۳ء تک حکومت کی یہ اسی کے زمانے سے چین کے جاتری ہندستان اور گدھ میں آنے لگے۔ ان میں پہلا شخص جس نے گدھ اور پائلی پتر کے چشم دید حالات قلم بند کیے فابیان نامی تھا۔

۵۱۔ فابیان یعنی جاتری کا بیان سنہ ۳۱۳ء

فابیان ویسالی اتر ہٹ، جو کر پائلی پتر میں داخل ہوا وہ لکھتا ہے کہ اس جوگہ (یعنی ویسالی) سے چار یوژنہ آگے، یوں کے سنگم پہنچا۔ ندی کو عبور کر کے ایک یوژنہ طو کر کے پتر پائلی پتر پہنچا جو گدھ کی حکومت میں ہے اور اسی شہر میں اشوک راجا کا مندر تھا۔ وسط شہر میں شاہی محلات اور

۱۵ اری ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۳۰۶ تا ۳۰۷

۱۵ یوژنہ ایک دن کی مسافت یعنی ایک منزل ہوتی ہے۔ بعض حساب سے سات میں سے قریب ۱۰ بعض حساب سے پانچ میل کے قریب۔ لیکن بعضوں نے تیر ہی میل قرار دیا ہے۔ دیکھو ان ای ٹریولس آف یوان چوانگ صفحہ ۱۳۱

عمار تیں جیسی سابق میں تھیں بدستور موجود ہیں۔ آشوک نے ان کو جنوں سے
 تعمیر کرایا تھا۔ انہی نے پتھر جمع کیے اور دیواروں اور بنائے اور پھول اور بوٹے اور
 تصویریں تراشیں جو اُس دُنیا میں انسان کے ہاتھوں سے نہیں بن سکتی تھیں۔
 ”راجا آشوک کا لک چھٹا بھائی تھا جس نے آرہت (یعنی بدھ مت)
 ماہب کا مرتبہ حاصل کیا تھا۔ اور گردہ انوٹا پہاڑی پر گوشہ حافیت میں عزت
 کریں تھا۔ راجا نے حقیقت مندی کے باعث اُس سے التجا کی کہ تم میرے ساتھ
 آکر رہو اور میں تمہاری حاجتوں کو پورا کروں۔ لیکن اس کو پہاڑ کا گوشہ تنہائی
 اس قدر مرغوب تھا کہ اس التجا کو قبول کرنے کو راضی نہ ہوتا تھا۔ تب راجا نے
 کہا کہ تم میری التجا کو قبول کرو تو میں تمہارے لیے فہر میں ایک پہاڑی بنوادوں گا۔
 اس قرار دیا کے بعد اس نے ایک دعوت کا سامان کیا اور جنوں کو طلب کر کے
 کہا کہ کل تم کو میرا فرمان ملے گا۔ لیکن نشست کے لیے بعد یا موجود نہیں اس لیے
 ہر ایک اپنی نشست کی چیز ساتھ لے کر آئے۔ دوسرے دن اجنہ اپنی اپنی نشست
 کے لیے بڑے بڑے چٹان جو ناپ میں چار پانچ قدم مربع دیوار کے طور پر تھے
 لے کر حاضر ہوئے۔ راجا نے بڑے بڑے پتھر رکھو اگر ان سے ایک پہاڑی بنوائی۔
 اور پانچ مربع پتھر پہاڑی کے دامن میں رکھو اگر ایک کو ٹھٹھری بنوائی جو تیں
 ہاتھ کے قریب لمبی اور نہیں ہاتھ چڑی اور دس ہاتھ سے زیادہ بلند تھی۔“

نہ سیلاگری پہاڑی راج گہر کا قدیم نام گردہ اگوتا یعنی گدھ علی چلی تھا۔ فنت جیوگرانی
 آف انڈیا کننگھم ۱ ص ۵۲۳ دی ٹریڈس آف یوان چوانگ ص ۱۵۳

۱۔ موجودہ تحقیقات کے مطابق یہ جگہ بھکنا پہاڑی کر کے مشہور ہے۔ یہ پہاڑی آشوک نے
 اپنے بھائی ہندو کے لیے بنوائی تھی۔ رپورٹ کرنل ویڈن شاہ ۶

اس شہر میں رادھا سوامی نامی ایک برہمن رہتا تھا جو ہایانہ (بودھ دھرم) کا ایک فرقہ ہو، اصول کی تعلیم دیتا تھا۔ یہ شخص نہایت مائل و فرزانہ اور ہر شے سے واقف تھا اور بے لوث زندگی بسر کرتا تھا۔ اس ملک کا راجا اس کی تعظیم کرتا تھا اور پیلے کی طرح اس کی خدمت کرتا تھا۔ جب یہ صاحب سلامت یا منوج پھسی کو جاتا تھا تو راجا اس کے برابر بیٹھنے کا قصد نہ کرتا تھا۔ اور اگر وہ بڑے محنت سے یا تعظیماً اس کا ہاتھ پکڑ لیتا تھا تو ہاتھ چھوڑ دینے پر برہمن فوراً پانی لے کر ہاتھ کو دھو ڈالتا تھا۔ اس کی عمر قریب پچاس برس کے تھی اور سارا ملک اس کو ماننا تھا۔ اسی ایک شخص کے سبب بدھ مذہب ہر طرف شائع ہوا اور اس کے مذہبی گروہ کو غیر مذہب والے کوئی ضرر نہ پہنچا سکے۔

اشوک کے استوپیٹے کے پاس ہایانہ (فرقہ) کا نہایت اعلیٰ اور خوش ناما دیہادہ بنا ہوا ہو اور دوسرا دیہادہ ہناپانہ (فرقہ) کا بھی ہو۔ ان دونوں میں کوئی چھوٹا سوراہب رہتے ہیں۔ ان کا طرز سکونت اور ضابطہ اور تعمیلی انتظامات قابل دید ہیں۔

تمام اطراف سے اعلیٰ ترین نیکو کار سرسرنہ، ار، ویش، اطالپ، علم، حق اور دلائی حق تلاش کرتے والے سب ان دیہادوں کی طرف رجوع کرتے ہیں۔ دیہادے کے اندر منجوسری نامی ایک معلم جو جن کو ملک میں بڑے بڑے سرسرنہ بھی واجب التعلیم جانتے ہیں۔

اس ملک کے شہر اور قصبے حکومت متوسط میں سب سے بڑے ہیں۔ باشندے دولت مند اور مرفہ الحال ہیں۔ نیکو کاری اور سچائی میں سرتیک دوسرے

لہذا استوپ کے سنی اشوک کی یادگار کے سلیے میں بیان لیتے۔ باقی ہے اس کو دکھنا چاہئے۔

پر فائق رہنا چاہتا ہو۔ ہر سال دوسرے بیٹے کی آٹھویں تاریخ کو یہ لوگ
 دس کے جلوس کا ہتھوار مناتے ہیں۔ چار بیٹیوں کا ایک رتھ بنا کر اس پہاڑ
 کا پانچ منزلہ مکا بناتے ہیں جو ایک شہنیر کے سہارے پر قائم ہوتا ہو جس
 میں آٹے ترچھے کھبے لگے ہوتے ہیں۔ اس کی بلندی بیس ہاتھ سے کچھ زیادہ ہوتی
 ہو اور اس کی صورت ایک استوپ کی سی ہوتی ہو۔ اس کے گرد سفید ریشمی
 اور پشیمن کے رنگ ہر رنگ کپڑے پیٹے ہر۔ سونے چاندی اور نیلم کی اعلیٰ قسم
 کی دیوتاؤں کی صورتیاں تیار کی جاتی ہیں اور ان پر ریشمی بھالوں اور چتر لگاتے
 ہیں۔ ہر چار طرف نشست گاہ میں ایک بندہ اور اس کی خدمت میں ایک
 بدھ ستوار کی صورتی اکوٹھلا دیتے ہیں۔ تقریباً بیس رتھ ہوتے ہیں اور سب
 اعلیٰ و شان دار ہوتے ہیں۔ ہر ایک کی وضع مختلف ہوتی ہو جس میں دن کا ذکر کیا گیا
 اس روز تمام اطراف سے راہب اور عوام الناس گھوڑوں اور شاق سادھوں
 کے جمع ہوتے ہیں۔ یہ لوگ پھولوں اور بخور کی نذریں چڑھا کر انہار پرکش کرتے
 ہیں۔ برہمن اگر بندہ (کی مورتیوں) کو شہر میں داخل ہونے کی دعوت دیتے ہیں۔
 اور اس طور پر وہ داخل ہو کر دورت یہاں قیام کرتے ہیں۔ تمام مات چرخ روشن ہوتے
 ہیں اور اچھے گوتے بھی موجود رہتے ہیں۔ اور نذرین چڑھتی رہتی ہیں اور طاقتوں
 میں بھی یہی دستور ہو۔

شہر میں دیش دلت والوں نے خیرات خانے اور شفا خانے کھول رکھے ہیں۔
 جہاں غریب مفلس یتیم یاہن کے بھل و عیال نہ ہوں لڑے، لنگڑے، آپانچ اور
 مریموں کی ہر طرح خبر گیری کی جاتی ہو۔ طبیب ملاحظہ کر کے ان کے احوال کے
 مطابق غذا اور دوائیں دیتے ہیں اور عافیت پہنچاتے ہیں۔ اچھے ہوتے پر یہ

ال کے دوسرے بیٹے سے غالباً ساڑھ کا ہینہ مراد ہو۔

جہاں پہلے کے مطابق چمباتے ہیں۔“

جب راجا اشوک نے سپر اسی ہزار استوپ بنوانے کے ارادے سے سات اسی سو کوہندوؤں کو سب سے پہلے یہ استوپ تیار کرایا جو شہر سے دو کمن عین لی نصف میل کے فاصلے پر ہو۔ اس کے سامنے بعد کے قدم کا نشان ہو جہاں ایک دیوار بھی بن کر کیا گیا ہو۔ اس کا دروازہ آخر تک کا ہو اور اس کے سامنے تھمرا گول پایہ ہو جس کی گولائی چودہ پنجدہ اور اونچائی تیس فٹ سے زیادہ ہو۔ اس میں لکھا ہو کہ اشوک نے جمہوریہ (ملک ہند) کو رہا ہوں کے نند کیا۔ اور پھر نقد دے کر واپس لیا۔ تین بار اس نے ایسا ہی کیا۔ یہ استوپ کے تین چار سو قدم اتر اشوک نے شہر نی لی (NE-14) آباد کیا۔ اس میں ایک سنگین پایہ ہو جو تیس قدم سے زیادہ بلند ہو۔ اس کے سرے پر خمیر بنا ہوا ہو۔ اس پائے کے کتبے میں نی لی کی تعمیر کے اباب مع سنہ و روز و ماہ درج ہیں۔“

مندرجہ بالا حالات کے علاوہ فامیان نے بلوہہ گیا اور راج گیر اور خاص پالمی پتر میں اشوک کا مٹا ہوا جہنم یا تید خانہ اور بعد کے قدم کے نشان کے پتھر وغیرہ وغیرہ کا بھی ذکر کیا ہے۔ جو بعض طوالت کے خوف سے اس جگہ درج نہیں کیا گیا۔ اس موقع پر یہ بیان کر دینا ضروری ہو کہ اس وقت تک نالندہ کا مذہبی دارالعلم قائم نہیں ہوا تھا اس لیے اس کا کوئی ذکر نہیں آیا۔ اس نے جو کچھ لکھا ہو ذاتی اور مذہبی عقیدت مندی سے لکھا ہو۔ تاہم اس کا بیان صداقت سے خالی نہیں۔

فامیان چین اور رشتن سے کوہستانی راستوں کو طو کرتا ہوا ہندستان میں داخل ہوا، اور ۳۹۹ء سے ۴۱۴ء تک تیرتھ سیاحت اور تحصیل علم کر کے سندھ کی راہ سے چین واپس گیا۔

۱۷۱) راجا سنگد گپتا ۵۴۵ء تا ۶۴۶ء

سنگد گپتا کمار گپتا کا بیٹا تھا۔ ۵۴۵ء کے قریب پشیا ستر نامی کسی راجا نے (جس کا اور کوئی تاریخی حال معلوم نہیں) کمار گپتا کی حکومت پر چڑھائی کی اور کسی قدر ہزیمت بھی پہنچائی تھی۔ اس وقت سنگد گپتا نے بڑی بہادری سے اپنے باپ کے راج کو بچا لیا تھا۔ اب اس کے خود راجا ہونے پر پھوسلاشی کی خانہ بدوش ہونے قوم اس کے ملک پر حملہ آور ہوئی۔ سخت معرکہ کے بعد سنگد گپتا نے ان کو پسپا کیا اور اس فتح کی یادگار میں پتھر کے پائے پر عبارتیں کندہ کر کے اس پروشنوی مورتی رکھ کر نصب کیا۔ یہ پتھر مقام بھٹاری ضلع غازی پور میں موجود ہے لیکن مورتی کا کچھ پتا نہیں۔ سنگد گپتا اپنی ماں کو بھی بہت ملتا تھا۔ سب سے پہلے اس نے اس فتح کی خوش خبری خود جاگراینی ماں کو پہنچائی۔ اس راجا نے سراسر (کاٹھیاوار) کے دؤر دراز ملاقوں کی حکومت کے لیے نائب مقرر کیے اور ہر جگہ مناسب انتظام کیا۔ لیکن ۶۴۵ء کے قریب ہونے قوم کا ایک دؤر اگر وہ پنجاب کے مغربی ملاقوں (گندھارا) پر قابض ہو گیا۔ اور اس کے چند سال بعد سنگد گپتا کی حکومت پر چڑھ آیا۔ اس وقت سنگد گپتا سے کچھ بنائے نہ بنی۔ گپتا خاندان کے جو بچے پائے گئے ہیں ان میں خود سنگد گپتا کے آخری زمانے کے بچے کا سونا اس کے ماقبل کے بتوں کے مقابلے میں کھوٹا ہو۔ غالباً متواتر جنگ کریم کے سبب کافی سونا بہم نہ پہنچا ہو گا۔ سنگد گپتا نے ۶۴۶ء کے قریب انتقال کیا۔ اس کے کوئی اولاد نہ تھی لے

۱۸) راجا پور گپتا اور مگدھ کی حکومت ۳۶۷ء

چند گپتا بکراجیت ثانی کے زلنے میں، اراٹھکومت، کا پانچویں پترے ابو دھیا کو منتقل ہونا اور پر مذکور ہو چکا ہے۔ غالباً اس کے بعد سے اس خاندان کے حکمران مگدھ میں بطور نائب حکومت کرتے ہوں گے۔ بہر حال یہ معلوم ہوتا ہے کہ مگدھ گپتا کے آخری زمانے میں کچھ مدت کے لیے اس کے سوتیلے بھائی پور گپتا نے مگدھ میں حکومت کی۔ پور گپتا کمار گپتا اول کا بیٹا اندنامی رانی سے بطن سے تھا۔ خالص سولے کا ایک جس کے پشت کے جانب پر کاش، دینہ لکھا ہوا ہے۔ اس راجا کا سمجھا جاتا ہے۔ شاید اس نے چند مہینوں سے زیادہ حکومت نہ کی بلکہ

۹) راجا نرسنگ بالادت گپتا ۳۶۷ء تا ۳۷۷ء

پور گپتا کے بعد نرسنگ بالادت گپتا راجا ہوا۔ اس راجا نے بڑھاپے اور عہدہ صہم کی تعلیم کے لیے نالندہ کی مشہور تعلیم گاہ کی بنیاد قائم کی۔ جنرل کننگھم نے اس کی جنگ قصبہ بہار سے چھو کوس دھن موضع بڑ گاؤں تحقیق کی ہے۔ ڈاکٹر سپونر اور مسٹر ہیچ وغیرہ ہم نے بہت سے آثار قدیمہ بھی کھود کر نکالے ہیں۔ اس راجا کو ہونہ قوم سے بھی سخت سحر کے پیش آئے۔

۱۷) اری ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۳۲۹

۱۸) انڈین جیوگرافی آف انڈیا صفحہ ۵۳۶۔ پورٹ آف کیالوینیکل سروے آف انڈیا ۱۹۱۵ء

سرکل اپرٹ ۱۹۰۷ء تا ۱۹۱۵ء اور ۱۹۱۶ء وغیرہ۔

(۱۰) نالندہ کی تعلیم گاہ

راجا نرنک بالادت گپتا نے نالندہ میں اینٹوں کا ایک بڑا مندر یا بودھ دھرم کی خانقاہ بنوائی جو تین سو فٹ بلند تھی۔ اس میں چاندی اور سونے کے ظروف تھے جن کو جواہرات سے آراستہ کیا تھا۔ نالندہ کی وجہ تسمیہ کے متعلق یوان چوانگ نے لکھا ہے کہ روایت کے مطابق اس مقام کے جنوب میں آم کے درختوں کے جنگل میں ایک تالاب تھا اور اس میں جواڑ دھارہ بہتا تھا اس کو نالندہ کہتے تھے۔ اور اسی کے نام پر اس جگہ کا نام رکھا گیا۔ اس کے بعد لکھا ہے۔

”لیکن دراصل واقعہ یہ کہ گوتم بُدھ سابق جنم میں راجا تھا اور اس کا دارالحکومت یہیں تھا۔ راجا ہونے کی حیثیت سے اس کا لقب نالندہ تھا جس کے معنی داد و دہش سے نذر کئے والے کے ہیں۔“ اسی لقب سے وہ پہارہ موسوم کیا گیا۔ اس سرزمین میں آموں کا باغ تھا جس کو پالا، سوتاجروں نے دس کروڑ سونے کے تیکے دے کر خرید کیا اور بُدھ کی نذر کیا۔ بُدھ کے انتقال کے بعد ہی اس دیں کے راجا سکرا دتیانے ایک وہ پہارہ بنوایا۔ اس کے بیٹے اور جانشین بُدھ گپتا راجا

۵ عبارت میں لفظ ڈراگون (DRAGON) ہے جو ایک خیالی جانور کا نام ہے۔ اس کی صورت اڑدے یا لنگر کی سی فرض کی گئی ہے جس کے بازو بھی ہوتے ہیں اور منہ سے شعلے نکلنے رہتے ہیں۔ جو چین کے اہام پرستوں کے عقیدے میں ایک قسم کا بدی کرنے والا دیوتا تصور کیا جاتا ہے۔

۶ اسی چنگ چینی سیاح نے بھی یہی وجہ تسمیہ لکھی ہے۔ ان دی ٹروٹس آف یوان چوانگ صفحہ ۶۶ جلد دوم ۷ یہ بیان یوان چوانگ کے بڑے ہی عقائد سے تعلق رکھتا ہے۔ دھسٹ رکارڈس آف دی وسٹرن ولڈ صفحہ ۶۸ میں بھی یہی ہے اور وہ پہارہ کے لیے نیو کھو دے میں اڑدے کو زخم لگنا بھی لکھا ہے۔

لے دھن جانب اپنے باپ کے کارخیر کو جاری رکھ کر پورب طرف ایک اور دیہارہ بنوایا۔ راجا تھاگتہ گپتا نے تیسرا دیہارہ بنوایا اور اسے اتر پورب۔ رانا لادیتا نے چوتھی عمارت تعمیر کرائی جس وقت آخر الذکر عمارت نے افتتاح کی رسم ادا ہوئی، راجا نے دعوت دے کر تمام اطراف سے بدھٹ بھائیوں کو بلایا۔ ان میں دو شخص تھے جنھوں نے غور کو چین کا باشندہ بتایا تھا۔ سب راجا ان کی ملاقات کو کیا، یہ دونوں پراسرار طریقے پر نظروں سے غائب ہو گئے۔ راجا نے اس واقعے سے متاثر ہو کر حکومت ترک کر دی، اور بدھٹ بھائیوں میں متنازع ہو گیا۔ لیکن نوا آموز ہونے کے سبب اس کا نسب اور وہ سے کم ہوا اور بہت رکو آگوار معلوم ہوئی۔ آخر بدھٹ بھائیوں کو کہنے سے یہ قاعدہ غور۔ سواکر ہر ایک کا مرتبہ اس کی عمر کے لحاظ سے مانا جانے لگا۔ خاص اس دیہارہ کے کا بنو رہا تھا، دوسری جگہوں میں ایسا تھا۔ اس دیہارہ کے پچھم خود بالا دیتا اور اس کے بیٹے اور جانشین و جرنامی نے ایک اور دیہارہ بنایا اور اس کے اتر وسط بند کے ایک راجا نے بعد کو ایک بڑا دیہارہ بنوایا۔ ان بھوں کے گرد بلند احاطے کی دیواریں تھیں اور ایک دروازہ تھا۔ ان عمارتوں میں متواتر کئی راجاؤں کے عہد میں عمدہ قیم کی مورتیاں رکھی گئیں جو بہت خوب صورت تھیں۔ سکرا دیتا راجا کے بنوائے ہوئے دیہارے میں بدھ کی مورتی تھی۔ ہر روز پالمبر، بدھٹ یہاں آکر کھانا کھاتے اور اس کے بانی کے حق میں دے مائے خیر کرتے۔ ان عمارتوں میں ہزاروں ذی علم بدھٹ رہتے تھے جن میں کئی سونہایت ذی اعزاز اور مشہور تھے۔ یہ لوگ اپنے مذہبی قواعد و ضوابط کے نہایت پابند تھے، ان میں

۱۷ بدھٹ رکارڈس آف دی وسٹرن ورلڈ صفحہ ۱۷۰

ہندستان کے لیے قابل تقلید نمونہ سمجھے جاتے تھے۔ درس اور مباحثے کے لیے سارا دن بھی ان کو کافی نہ ہوتا تھا۔ ان کو دن رات آپس میں ایک دوسرے کو نصیحت کر کے کامل بنانے سے غرض تھی۔ اگر ان میں کوئی تری پتا کا بدصفت صحیفہ کے اسرار پر گفتگو نہ کر سکا تو شرمندہ ہو کر خود کنارہ کش ہوتا تھا غیر ملک سے طالب علم اگر اپنے شکوک رفع کر کے نام پیدا کرتے تھے اور یہاں سے جالے پر ان کی بڑی قدر ہوتی تھی۔ باہر والے جو مناظرے کے لیے آتے تھے اکثر مسائل کی مشکلات سے گھبرا کر واپس ہو جاتے تھے۔ یہاں وہی لوگ داخل ہوتے تھے جو قدیم و جدید علوم سے بخوبی بہرہ مند تھے۔ دس آدمیوں میں دو تین آدمیوں سے زیادہ کو داخل ہونے کی نوبت نہ آتی تھی۔

جن لوگوں نے نالندہ کو رونق بخشی ان میں دھرم پال اور چندر پال تھے۔ جو بدھ کی تعلیم کو دستور میں لائے۔ گونا متی اور استھرا متی بھی اپنے زمانے میں بڑے با وقعت تھے۔ پڑا تھا مترا کے دلائل واضح ہوتے تھے اور سیلا بھدر اپنی تمام غیروں کو نہاں رکھتا تھا۔ یہ سب ذمی لیاقت اور قابل لوگ تھے اور ان کی کئی تصنیفیں بھی تھیں جو اپنے زمانے میں قدر کی نگاہ سے دیکھی جاتی تھیں۔

اسی سلسلے میں مسٹر ویٹر س نے لکھا ہے کہ بودھ دھرم کی کتابوں سے معلوم ہوتا ہے کہ بدھ ہی کے زمانے میں نالندہ نامی ایک گائو تھا جس میں پاداریکا (یعنی آموں کا باغ) بھی تھا اور نالندہ کی زمین کے اصلی مالک کا نام امرہ یعنی آم تھا۔

آگے چل کر صاحب موصوف لکھتے ہیں کہ سلا بھدر ایوان چوانگ کے زمانے میں نالندہ کے دیہارے میں سرگردہ تھا اور ایوان چوانگ کا دوست اور استاد تھا۔ دھرم پال نے غالباً سن ۳۰۰ء کے قریب انتقال کیا۔

کونامستی کا زمانہ اس سے بھی قبل تھا۔ استھراستی نے مہابانہ اصول پر
 مربوط لکھی تھی جس کا مسئلہ کے قریب چین میں ترجمہ کیا گیا تھا۔ اور اس کے
 ادھ بھی ایک رسالہ حقانیت کے متعلق لکھا تھا جس کا ترجمہ ۱۹۹۱ء میں ہوا۔
 وسترکی تصنیف کا ترجمہ بھی اسی چنگ نامی چینی سیاح (جو ساتویں صدی عیسوی
 ۷ء آخر میں نالندہ آیا تھا) کی تحویر سے ثابت ہو لیکن باقی اتخاص کی تصنیف کا
 ل معلوم نہیں۔

بالاویا مندر کے دکن ایک پیتل کا مندر اور اس کے پورب اننی فٹ
 درجہ کی مورتی اور نالندہ سنگرام سے آٹھ نولی (ڈیڑھ میل) دکن پچھم کو لیرکا
 ی قصبہ بھی تھا۔ یوان چوانگ نے نالندہ کے قریب ایک سو مندروں اور
 مذہب مقاموں کا ذکر کیا ہے۔

بہر کیف نالندہ ہندستان میں بودھ دھرم کی مشہور و معروف تعلیم گاہ تھی جو
 رستان سے چین تک مشہور تھی۔ ستھ کے قریب کارن سوارن (بنگالہ) کے
 نشکن برہمن راجا نے گلدھ پر چڑھائی کر کے بودھ دھرم کی مورتیوں اور عمارتوں
 وڈ کر خاک میں ملایا اور ان دھرم والوں کا تمام نظام درہم و برہم کر ڈالا۔
 کے بعد جو کچھ باقی رہ گیا تھا، محمد بن بختیار کے حملے کے بعد نابود ہو گیا۔
 اس کے عوض میں اسلامی مدرسے، مسجدیں اور خانقاہیں قائم کی گئیں۔ نالندہ
 کتابوں کو جلا دینا یا کسی طرح برباد کرنا طبقات ناصری میں جو اس زمانے کے
 نعات کے لیے اصل ماخذ ہو کہیں مذکور نہیں۔ صرف اس قدر لکھا ہے کہ جو
 میں پائی گئیں ایسی نہیں کہ کوئی ان کو پڑھ نہ سکا۔

انری ٹرویلز آف یوان چوانگ جلد دوم صفحہ ۱۶۲ تا ۱۶۲

اس کی کیفیت محمد بن بختیار کے حالات میں درج ہے

۱۱۱) راجا کمار گپتا ثانی اور بدھ گپتا ۳۳۵ء تا ۳۵۰ء

رنگ بلاوت گپتا کے بعد اس کا بیٹا کمار گپتا راجا ہوا۔ اس کے حالات بھی بہت کم معلوم ہیں۔ موضع بھٹاری ضلع غازی پور میں چاندی کا ایک مہر لایا کئی ہجری عیسیٰ کے زمانے کی سمجھی جاتی ہے۔ ڈاکٹر اسمتھ لکھتے ہیں کہ "تخت نشینی کے وقت غالباً یہ بہت کم سن ہو گا اور شاید اس نے دو ایک برس سے زیادہ حکومت بھی نہیں کی ہو گی کیوں کہ سرنا تھ کی مورتنی کے کتبے کی عیسے ۳۳۵ء میں بدھ گپتا نامی ایک حکمران معلوم ہوتا ہے۔ راقم کے خیال میں یہ بھی قرین قیاس ہے کہ بدھ گپتا اسی کمار گپتا ثانی کا دوسرا نام یا لقب ہو۔

۱۱۲) گپتا خاندان کا آخری دور دورہ

کمار گپتا کے بعد گدھ میں کچھ کم دوسو برس تک گپتا خاندان نے راج کیا۔ اس مدت میں گیارہ راجا ہوئے لیکن ان کی حکومتیں برائے نام تھیں کیوں کہ راجا برہمن خاندان کے راجاؤں کے جو موکھری کہلاتے تھے اور اوہ میں حکومت کرتے تھے، ماتحت یا سہیم تھے۔ گپتا خاندان کی ایک شاخ میں بھانو گپتا اور وجر نامی راجا بھی مالوہ میں حکمران تھے لیکن ان کو گدھ کی حکومت سے کوئی تعلق نہیں معلوم ہوتا۔

گپتا خاندان کے آخری راجاؤں میں اودیت سین نے ۳۷۵ء کے قریب

راجا ہرشہ کے مرنے پر نودہ سری اختیار کی۔ ہرشہ کا ذکر آئندہ ادراک میں آئے گا۔
تب سے آخری راجا ہیوگپتا ثانی نے سنہ ۶۷۷ء کے قریب تک حکومت کی۔
آریہ بھٹ مشہور و معروف مہندس و انجمن کپتا ہی خاندان کے نامے میں
نہر در۔ اس کی پیدائش سنہ ۶۷۷ء میں اور انتقال سنہ ۷۸۷ء میں بیان کیا جاتا ہے۔
اس نے پانچویں چڑھی میں انجمن پانی تھی۔

۱۱۳) مگدھ میں شہنشاہ چین کا وفد سنہ ۵۳۹ء

سنہ ۵۳۹ء میں چین کے لیانگ (LIANG) خاندان کے اول بادشاہ وئی
(WU-T) دیا ہسیاؤین (HISIAO YEN) نے مگدھ کے راجا جیو تا کپتا اول
یا کپتا ثانی کے پاس ایک وفد بھیجا جس کا مشاہدہ تھا کہ بڑا دھرم کے ہمایاں
فرقے کے اصولوں کے متعلق روایتیں جمع کرے اور یہاں سے کسی قابل مترجم کو
چین لے جائے۔ یہ وفد کئی برس ہندستان میں مقیم رہا۔ اس کی درخواست کے
مطابق مگدھ کے راجا نے پرمارتھ نامی ایک عالم کو ساتھ کر دیا۔ اور یہ شخص بہت
سی قلمی کتابیں بھی ساتھ لے کر سنہ ۵۳۹ء میں چین کے دارالحکومت کنٹن میں پہنچا۔
اور سنہ ۵۴۰ء میں شہنشاہ چین کے دربار میں باریاب ہوا۔ اس نے چین میں رہ
کر اکثر کتابوں کا جن کو مگدھ سے ساتھ لیا گیا تھا، ترجمہ بھی کیا۔ اور ستر برس کی عمر
میں سنہ ۵۶۹ء میں چین ہی مرا لے

باب پنجم

بُت شکن برہمن راجا ساسانیکا کے حملے کے بعد

سے سنہ ۳۲۰ تک مختلف واقعات

(۱) بُت شکن برہمن راجا ساسانیکا کے حملے سنہ ۳۲۰ء

سنہ ۳۲۰ء کے قریب کارن سوارن میں ایک برہمن راجا ساسانیکا نامی حکومت کرتا تھا۔ کارن سوارن کے معنی سونے کے کان کے ہیں۔ جنرل گنگم نے اس مقام کو سنگھ بھوم کے قریب قیاس کیا تھا۔ لیکن ڈاکٹر ویٹل اس کو مردوان سے دکن کنجن نگر میں بتاتے ہیں۔ ساسانیکا بوڈھ دھرم کا سخت مخالف تھا۔ اُس نے اس مذہب والوں کو سخت ایذا پہنچائی۔ مگدھ بوڈھ دھرم والوں کی مقدس جگہ تھی۔ یہاں حملہ کر کے اس نے تمام بدھ متیوں اور عمارتوں کو توڑ کر خاک میں ملا دیا۔ اور اس مذہب کی ایسی بیج کنی کی کہ بوڈھ گیا کے مقدس درخت کو جس کے سارے میں گوتم کو حقانیت اور روشن ضمیری حاصل ہوئی تھی جوٹے سے اسے حال میں راقم کو معلوم ہوا کہ موضع مہاندھ منلج ہنگی کی رہنے والی مسماۃ سوچ بالا کر نے اس راجا کا ایک سونے کا سکہ پایا ہے۔ یہ سکہ ہاٹ پوکھر گھاٹ میں ملا تھا اور اب کلکتہ میوزیم یعنی عجائب خانے میں ہے۔

نہوا راجو او یا۔ خاص پاٹلی پتر میں راجا اشوک کے دقت کی ایک عمارت کے اندر
 بدم کے قدم کے نشان کا پتھر تھا اس کو خراب کر ڈالا۔
 مسٹر بنگر نے قلندر ہتاس (شہرام) کے قریب ایک لوح پائی تھی جس
 میں یہ عبارت پڑھی گئی۔

"سری مہاسننھ ماسانیکا دیو ابہ (یعنی نامی زبردست فاتح ماسانیکا کا)
 اگرچہ ماسانیکا نے مگدھ پر زبردست چڑھائی کی لیکن اس کی حکومت قائم
 ہونے کا کچھ حال معلوم نہیں ہوتا۔ یوان چوانگ جو ۲۳۷ء کے قریب یہاں آیا
 نوج کے راجا کی حکومت کو کارن سوارن کی حد تک بتانا ہر ۱۱۱۱ء

(۲) راجا ہرشہ وردھنہ (سلاوتیہ) ۶۰۶ء تا ۶۴۷ء

ہندستان کا آخری بڑا راجا جس نے دوسرے راجاؤں پر بھی فتح حاصل کی
 یہی ہرشہ وردھنہ تھا۔ اُس کے زمانے میں مگدھ دیس بھی اسی کی حکومت میں
 تھا۔ اس کے حالات بیش تر اس کے دربار کے ایک برہمن بانا نامی کی کتاب
 ہریش چرتر اور یوان چوانگ کی تحریر سے پائے جاتے ہیں۔ لیکن یہ دونوں کتابیں
 انوروایات اور مبالغوں سے خالی نہیں۔

بہر کیف ہرشہ کا باپ پر بھاگرو وردھنہ چھٹی صدی عیسوی کے آخر میں
 خلیفہ میں (جہاں مہا بھارت کی جنگ ہوئی تھی) حکومت کرتا تھا۔ اس کی ماں
 لے رپوٹ کرنل ویڈل ۱۸۹۲ء صفحہ ۲۴ پوٹ آرکبا یو جیکل سروے آف انڈیا جلد ۷
 صفحہ ۷ واری ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۳۹۰

لے بدھٹ رکارڈس آف دی وٹرن درلڈ مرتبہ ییل (PROH BEAL) صفحہ ۳۱۲

گپتا خاندان کے راجا کی لڑکی تھی۔ ششہ کے قریب پر بھاگنے اپنے لڑکے راجا راجیہ کو مغربی علاقوں کی طرف ہونے قوم کی مقامت کے لیے روانہ کیا۔ اور اس کے بعد ہی دوسرے لڑکے ہر شہ کو بھی سواروں کے ساتھ اس کی ملک کے لیے بھیجا۔ اس وقت ہر شہ کی عمر پندرہ سولہ برس سے زیادہ نہ تھی۔ ان دونوں کے جانے پر پر بھاگ کر سخت بیمار ہوا۔ اور ہر شہ اس کی خبر پا کر راہ سے واپس آیا۔ اس کے بعد ہی پر بھاگنے انتقال کیا اور کچھ عرصے کے بعد راجا راجیہ ہم سے واپس اگر تخت نشین ہوا۔ اسی زمانے میں اس کی بہن راجیشری کے شوہر راجا گرہ ومان کو مالوہ کے راجائے مارڈالا تھا اور راجیشری کو بھی قید کر لیا تھا۔ راجا راجیہ نے مالوہ کے راجا پر چڑھائی کر کے اس کو شکست دی۔ لیکن اس کے بعد ہی کارن سواران (بنگالہ) کے راجا سامانیکلے اس کو ایک مجلس میں آنے کی دعوت دی اور فریب سے قتل کر ڈالا۔ اس کے مارے جانے پر ہر شہ راجا ہوا اور اس نے اپنا لقب سلا دتئیہ رکھا۔ اس کی تخت نشینی کے زمانے میں ایک سنہ بھی ایجاد ہوا تھا جس کی ابتدا اکتوبر ششہ کے قریب سے ہوئی۔ راجا ہونے پر ہر شہ نے سب سے پہلے اپنی بہن راجیشری کی جتو شروع کی اور حسن اتفاق سے اس کو وندھیا کے جنگل میں ایسے وقت میں پایا کہ وہ آگ میں جل کر ہلاک ہونے کا ہتھکڑی تھی۔ بہر کیف ہر شہ اور راجیشری نے مل کر حکومت کی اور مختلف علاقوں میں فتوحات حاصل کر کے حکومت کو وسعت دی۔ بقول یوان چوانگ اس نے پورب سے پچھم تک تمام سرکشوں کو سر کر کے مطیع کیا۔ جب ہر شہ اپنی مملکت میں دورے کرتا تھا، کوچ کے وقت سونے کے نقارے

سے بدھٹ رکارڈ آف دی میژن، ورلڈ صفحہ ۷۱۰ (مرتبہ پروفیسر پیل

ئے جاتے تھے۔ دوسرے راجاؤں کو اس کی اجازت نہ تھی۔ اس کی فوج میں ساٹھ
 رہا تھی اور ایک لاکھ گھوڑے تھے۔ یہ راجا علم دوست بھی تھا۔ بعض نالک بھی
 کی تعریف سے بتائے جاتے ہیں۔ اس نے اپنی دارالحکومت قنوج میں ایک
 نہابی جلسہ بھی منعقد کیا تھا جس میں اور ذی علم لوگوں کے علاوہ یوان چوگ
 شہر یک ہوا تھا اور نالندہ کے ایک ہزار بدھ مت بھی شامل تھے۔

۳۴۷ء میں اس نے ایک برہمن کو سفیر بنا کر شہنشاہ چین کے پاس
 نہ کیا اور سفارت نامے میں خود کو مگدھ کا راجا لکھا تھا۔ یہ سفیر ۳۴۷ء میں
 آبا اور شہنشاہ چین نے ہرشہ کی سفارت کے جواب میں برہمن سفیر کے ساتھ
 جماعت کو یہاں بھیجا جو ۳۵۷ء تک ہمدستان میں مقیم رہی۔ ہرشہ نے
 ۳۵۷ء میں انتقال کیا اس کی کوئی اولاد نہ تھی اس لیے اس کے بعد ارجن
 وزیر برسر حکومت ہوا۔

ہرشہ ہی کے زمانے میں یوان چوانگ (ہون ٹانگ) نامی چینی جاتری
 اچتر آیا تھا۔ گزشتہ صدی میں پاٹلی پتر کے آثار قدیمہ کے متعلق جو تحقیقات
 ہوئیں اس میں بیش تر اسی جاتری کی تحریر اور سفر نامے سے سراغ ملا ہو۔

۳۱۔ یوان چوانگ چینی جاتری کا بیان

یوان چوانگ چین کا رہنے والا بودھ دھرم کے مقدس مقاموں کی تیر تھے

نارٹ ویس آف یوان چوانگ جلد ۱ صفحہ ۳۴۳-۳۴۸-۳۵۱-۵۷۱ ارلی ہسٹری

انڈیا صفحہ ۳۴۸ تا ۳۵۷ یوان چوانگ مشہور و معروف چینی سیاح کے نام کے

ن تلفظ ہیں۔ مسٹر بیل نے ہون ٹانگ اور پروف سرنگ نے (بقیہ نوٹ صفحہ ۶ پر)

اور علوم مذہبی کی تحصیل کے لیے ۱۲۹ء میں چین سے روانہ ہوا اور کوشانی راستوں کو طے کرتا ہوا بلخ ہو کر ہندستان میں داخل ہوا۔ اور مختلف مقاموں کی سیر کرتا ہوا واپسی (ترہست) پہنچا۔ اور یہاں سے ۲۰ فروری ۱۳۲ء کے قریب گدھ کی دارالحکومت پاٹلی پتر میں وارد ہوا۔ اور اس نے تینٹا دو برس اسی گدھ میں گزارے۔ اور اس مدت میں پاٹلی پتر، بودھ گیا، راج گیر اور تلموشیکا (تلہاڑا) وغیرہ میں تیرتھ کرنے کے علاوہ نالندہ میں رہ کر بیشتر اوقات پالی و سنسکرت زبان سیکھنے اور بودھ دھرم کی کتابیں پڑھنے میں صرف کی۔ اور پھر ہرانہ پروردہ اور چپا (یعنی علاقہ حونگیر و بھائل پور) ہوتا ہوا بنگالہ کی طرف گیا۔ لیکن اپریل ۱۳۲ء میں پھر گدھ واپس آیا اور دو مہینے قیام کر کے یہاں سے دوبارہ کامروپ کی طرف روانہ ہوا۔ بالآخر سارے ملک کی سیر کر کے ۱۳۴ء میں اپنے وطن کو واپس گیا۔^{۱۵}

گدھ کے عام حالات کے متعلق یہ لکھنا ہو کہ گدھ کا دائرہ پانچ ہزاری کا ہے۔ حصار (فصل) والے شہروں میں آبادی کم ہے لیکن قصبوں میں بہت لوگ رہتے ہیں۔ زمینیں زرخیز ہیں اور ان میں پیداوار خوب ہوتی ہے۔ یہاں ایک قسم کا چاندل ہوتا ہے جس کے دانے بڑے ہوتے ہیں اور نہایت خوش ذائقہ اور خوش بو ہوتا ہے۔

(صفحہ ۷ کا بقیہ نوٹ ۱)۔ ہسوان چوانگ لکھا ہے۔ سٹرویس جو چینی زبان کے ماہر تھے، یوان چوانگ مع تلفظ قرار دیتے ہیں۔ اس کی تفصیل ان کی کتاب ان دی ٹریولس آف یوان چوانگ کے دیباچہ میں موجود ہے۔

۱۵ انڈنٹ جیوگرافی آف انڈیا (کننگم) صفحہ ۳۰۷-۶۳۵۔ میں یہی زملے قرار دیے گئے ہیں۔

۱۶ جنرل کننگم اور ڈاکٹر ویڈل وغیرہ نے چھوٹی کو ایک میل کے قریب قرار دیا ہے اور یہ مع مانا جاتا ہے۔ دیکھو انڈنٹ جیوگرافی آف انڈیا اور پوٹ کرنل ویڈل کننگم نے پانچ ہزار کی کو ۸۳۳ میل قرار دیا ہے۔

اس کو حاندین کے کھانے کا چاول بولتے ہیں۔ زمینیں پست اور مرطوب ہیں اور
تعبے بلند سطح جگہوں پر واقع ہیں۔ گرمیوں کے موسم سے قبل نصف فصل خیر میں
تک میدانوں میں پانی بھرا رہتا ہے جن میں کشتیاں چل سکتی ہیں۔ آب دھوا گرم
ہے۔ یہاں کے باشندے نیک چین ہیں۔ لوگ علم کی قدر اور مہمہ کی عظمت کرتے
ہیں۔ بدھ مت و مہارے پچاس سے زیادہ ہیں جن میں دس ہزار سے زیادہ دھرمی
لوگ رہتے ہیں۔ جو بیشتر مہایاد اصول کے ماننے والے ہیں۔ دیواندر میسوں کی
عداد میں ہیں اور دوسرے فرتے والوں کی تعداد بھی کثیر ہے۔

(۴) پاٹلی پتر کا آخری منظر

۱۱۔ یوان چونگ لکھتا ہے کہ گنگا ندی سے دکھن میں ایک قدیم شہر ہے جس کا
گھیرا ستروں (گیارہ میل) کے قریب ہے۔ عرصہ دراز سے ویران ہو رہا ہے لیکن
اس کی دیواروں کی نیو اب تک موجود ہے۔ مدت مدید ہوئی جب کہ اُن گنتی زمانے
تک لوگوں نے عمود بسکیں۔ اس کا نام کسم پورہ تھا اس لیے کہ شاہی احاطے
نہایت قسم کے بھول ہوئے تھے۔ پھر جب کہ انسانوں کی عمر کا شمار ہزاروں برس
تک پہنچا اس کا نام تبدیل ہو کر پاٹلی پتر ہوا۔

۱۲۔ پڑائے شاہی محل سے اُترا شوک کے جہنم کی سرزمین کے پاس ایک سنگی
پارہ تھا جو دس قدم سے کئی گنا زیادہ بلند تھا۔ ساکیہ جولائی (بُدھ کا لقب ہے) کے
زمانے کے سو برس گزرے پر راجا بھیم بسار کے پروتے راجا شوک نے اپنا دار الحکومت
انگگیر سے پاٹلی پتر کو منتقل کیا اور اس شہر کے گرد تفصیل بنوائی۔ امتداد زمانہ

سے اب اس قدیم شہر کی صرف یو باقی رہ گئی ہے۔ دیوار، دیوار اور اندر کے گھنڈر
سینکڑوں کی تعداد میں ہیں۔ ان میں صرف ۱۰ تین عمارتیں اپنی حالت پر قائم رہیں۔
(۳) قدیم شاہی محل سے اتر گنگا کے قریب فصیل (دیواروں) کے اندر ایک چھوٹا
شہر ہے جس میں تخمیناً ایک ہزار باغ ہے ہیں۔ (اسی جگہ اشوک کا فیڈ خانہ یا بہنم
(۴)۔

۴) اس قید خانے کے قریب ہی دکن چانپ ایک استوپ تھا۔ اس کا گنبد جواہرات سے آراستہ تھا اور اس کے گرد ترشے ہوئے پتھر کے کٹھرے تھے۔ اب یہ خراب حال اور گرنے کے قریب ہے۔ (زیرین حصہ دھنس جانے کے بعد نظر نہیں آتا۔ چورسی ہزار استوپوں میں پہلا یہی ہے۔ اس کو انسانوں نے راجا اشوک کے لیے بنایا تھا۔ اس میں بڈھ کی یادگار کی ایک سنگ باجنگ (یعنی مقدار) ہے۔)

۵) اسی یادگار کے استوپ کے قریب ایک مندر میں بڈھ کے قدم کے نشان کا پتھر ہے جو ایک طرف بڑا اور دوسری طرف چھوٹا ہے۔ جب بڈھ مکدھ سے جاتے لگا تو آخری بار اپنے قدم کا نشان اس پر چھوڑ گیا۔ قدم کا نشان ایک ہاتھ لیا اور ایک بالشت چڑھا ہے۔ داہنے بائیں چکر بنے ہوئے ہیں اور دسوں انگلیوں کے نشان میں پھول بوٹے ہیں۔ جب اشوک پاٹلی پتر میں آیا۔ اس نے قدم کے نشان کے پتھر کو ایک محیط مکان کے اندر رکھا۔ اور چوں کہ یہ راجا حکومت کے پاس تھا، اشوک خود بھی اس کی پرستش کرتا رہا۔ بعد کو کئی راجاؤں نے اس کو ہٹانا چاہا لیکن وہ زرا بھی اس کو نہ ہٹا سکے۔ حال میں راجا ساسانی کاٹے اس کو ہٹا کر گنگا میں پھکوا دیا۔ لیکن یہ پتھر بھی اپنی جگہ پر موجود ہو گیا۔

۷۱) جس مندر میں قدم کے نشان کا پتھر ہو اس کے قریب تیس فٹ اونچا ایک مٹی پایہ ہو۔ اس کا کتبہ بہت خراب ہو گیا ہو۔ اس کی عبارت کا خلاصہ یہ تھا کہ تنوک نے تین بار مستحکم اعقاد کے ساتھ جموہریہ مملکت ہند کو بدھ مت (بذہبی) ایلان کے لیے مذکر کیا۔ اور تین بار اپنا خاص خزانہ (یا قیمتی متاع) دے کر واپس لیا۔ (۷۲) قدیم شاہی محل (یعنی دارالحکومت) کے اتر میں ایک مٹی حجرہ تھا جو باہر سے باڑی کی طرح نظر آتا تھا اور اندر کئی دس قدم کے برابر وسیع تھا۔ شوک نے اس کو دیوتاؤں (یا جنوں) کے ذریعے سے اپنے چھوٹے بھائی مہندر کے لیے بنوایا تھا۔ یو تارک الدنیا فقیر تھا۔

(۸) قدیم محل (دارالحکومت) سے اتر اور جنم سے (جس کا ذکر نمبر ۳ میں کیا گیا) دکھن میں ایک بڑا پتھر کا ناد تھا۔ بس میں کھانا رکھ کر فقیروں کو دینے کے لیے اشوک نے دیوتاؤں سے بنوایا تھا۔

(۹) قدیم دارالحکومت سے دکھن پچھم چٹانوں کا ایک چھوٹا سا پہاڑ ہے جس کے ترچھے کناروں میں دس بیس حجرے ہیں۔ جن کو جنوں نے اپا گیتا اور دوسرے ارہٹ (درویشوں) کے لیے بنایا تھا۔ اس پہاڑ کے ایک جانب ایک قدیم عمارت (سنارہ) کی مٹی نیوہ ایک تالاب تھا جس کا لہرانا ہو پانی آئینے کی طرح صاف تھا۔ دور و نزدیک کے لوگ اس کو مقدس پانی کہتے تھے اور اس کو پینے یا اس سے غسل کرنے سے گناہ کا غبار دھل جاتا تھا۔

(۱۰) اس چھوٹی پہاڑی سے دکھن پچھم پانچ استوپ تھے جن کی ساخت

۷۲) اس کے بعد مہند کے فقیر ہوئے کا سبب اور پہاڑی اور حجرے کی تعمیر کا حال ہے۔ تعمیر کی کیفیت کسی قدر ناہمیان کے بیان میں مذکور ہو چکی ہے۔ اس لیے اس کو مکرر لکھنا ضروری نہیں۔

کچھ نظر نہیں آتی۔ صرف نیچے کا حصہ باقی ہے جو ابھر نظر آتا ہے۔ کچھ فاصلے سے دیکھنے میں یہ پہاڑی کے طور پر نظر آنے لگتی ہے۔ بعد کے لوگوں نے ان کے سرے پر دوسرے چھوٹے استوپ بنوائے۔ ہندستان کی کتابوں کے مطابق جب اشوک نے چودھویں ہزار استوپ بنوائے قدیم یادگاروں میں پانچ چیزیں (شینگ) موصوفہ نہیں جن میں سے ہر ایک (شینگ) کے لیے اس نے ایک مالی شان استوپ بنایا جو دوسری جگہوں کے استوپ سے عمدہ تھا۔ مذہبی اعتقاد نہ رکھنے والوں نے یہ بے ثبوت بات بیان کی کہ ان پانچ استوپوں میں مندراجا کے سات قیمتی بال (خزائے) تھے۔ اس کے بعد ایک بد مذہب راجا اپنی فوج لے کر آیا کہ خزائے کھود کر نکال لے لیکن زمین کو زلزلہ ہوا۔ آفتاب پر تاریکی چھا گئی۔ استوپوں سے گرج پیدا ہوئی۔ سپاہی غرہ ہو کر گر پڑے۔ اور ہاتھی گھوڑے بھاگ گئے۔ اس کے بعد سے کوئی اس کا لالچ نہ کر سکا۔

(۱۱) قدیم شہر سے دھن پڑب کوتا (یا کو کوتا یعنی خرنا) منگرام تھا۔ یہ منگرام بھی اشوک کا بنوایا ہوا تھا۔ یہ بھی منہدم ہو گیا۔ صرف نیوایا تھی۔ اشوک نے بودھ صومے اختیار کرنے پر یہاں ایک ہزار بدھ صومے درویشوں اور راہبوں کی مجلس منعقد کی اور ان کے رتبے کے لحاظ سے ان کی ضروریات مہیا کر دیں۔ (۱۲) کو کوتا (منگرام) کے ایک جانب بڑا استوپ تھا جس کو آملک استوپ کہتے تھے۔ آملک (آملہ) ایک پھل کا نام ہے جو ہند میں دوا کے لیے استعمال ہوتا تھا۔

(۱۳) آملک استوپ سے آتر پچھم ایک منگرام میں استوپ تھا جو گھنٹا بجا کر بلاتے

کے آئین والا استوپ کہلاتا تھا۔

(۱۱۴) شہر کے دکن پچم کولے سے دوسو سی سے کچھ زیادہ فاصلے پر ایک قدیم شگرم کی بنا اور ایک استوپ تھا۔ اس جگہ پر واقع تھے جہاں گزشتہ چار مہینے اور ریاضت کرتے تھے۔

مندرجہ بالا بیان طامس ویٹرس کی کتاب ان دی ٹریولس آف یوان جواگہ مطبوعہ روائل ایشیاٹک سوسائٹی لندن ۱۹۰۵ء جلد دوم صفحہ ۸۶ تا ۱۰۵ سے جو اس بارے میں سب سے زیادہ مستند مانی جاتی ہے ترجمہ کیا گیا۔ ڈاکٹر ویڈل نے اس چینی جاتری کا بیان جو اپنی رپورٹ ڈسکوری آف دی اکرٹکٹ سائٹ آف پاٹلی پتر مطبوعہ ۱۹۹۲ء میں نقل کیا ہے۔ یہ ظاہر مشربیل کے ترجمے سے ماخوذ ہے مقابلہ کر کے پر بعض جگہ خفیف فرق پایا جاتا ہے۔ لیکن مطالب کے اعتبار سے چنداں اختلاف نہیں۔

۱۵۱. اشوک کا جہنم

یونان چوانگ کے بیان میں (نمبر ۳ میں) اشوک کے جہنم بنوانے کا ذکر اؤپر گزر چکا ہے۔ اس کی کیفیت یہ ہے کہ روایتوں کے مطابق راجا اشوک بوڈھ دھرم اختیار کر کے پہلے بہت ظالم تھا۔ تخت نشینی کے بعد ہی اس نے لوگوں کو مذہب ملے اس کے بعد اسو اگھوش نامی بدھت کا ایک برہمن کو مناظرے میں شکست فاش ہو جانے پر۔ ملے کتاب دیو یہ اودانہ میں مذکور ہے کہ اشوک نے اپنے محل کی پان سو عورتوں کو آگ میں بھونکے ہلاک کیا تھا۔ اس کے وزیر انورودھ نامی نے اس کو متنبہ کیا کہ یہ حرکت راجا کے شایان نہیں۔ بہتر ہے کہ یہ کام باضابطہ طور پر کسی کے ملازم کے سپرد کیا جائے۔ (بقیہ نوٹ صفحہ ۸۲ پر)

دینے کے لیے ایک جہنم یا قید خانہ بنوایا، جو بلند دیواروں سے محیط تھا۔ اور اس کے ہر کونے پر ایک مالی شان منارہ تھا۔ بظاہر تالاب و باغ وغیرہ سے اس کو دل کش بنایا تھا اور اس کے ساتھ جہنم کے مانند اس میں ایذا پہنچانے کے سامان یعنی دہکتی ہوئی آگ کا تنور اور نوک دار اور تیز دھار کے آلات جراحات وغیرہ جمع کیے تھے اور نہایت جستجو کے بعد چند رگیزی نامی ایک مہیب اور شرمندہ آدمی کو اس جہنم کا دروغہ مقرر کیا تھا۔ ابتدا میں صرف مجرموں کو سزائیں دی جاتی تھیں لیکن بعد میں اگر کوئی بھولا بھٹکا دھوکے سے آجاتا تھا تو وہ بھی ہلاک کیا جاتا تھا۔ اور چون کہ اندر آگ کوئی شخص واپس جانے نہ پاتا تھا اس لیے یہاں کا بھید نہ کھلتا تھا۔ چند رگیزی بہت لوگوں کو کھولتے پانی میں ڈال کر آگ میں جلا کر کچل کر اور طرح طرح کی ایذا دے کر ہلاک کیا تھا۔ اتفاقاً سمدرا نامی ایک سرمزنہ (درویش) دھوکے سے یہاں آکر گرفتار ہو گیا۔ داروغہ نے اس کو کھولتے پانی میں ڈال دیا لیکن وہ پانی سر ہو کر اور سرمزنہ کنول کے تخت پر بیٹھا ہوا دکھائی دیا۔ داروغہ نے اشوک کو اس عجیب واقعے کی خبر دی اور اشوک نے خود آکر اس مجھڑے کا مشاہدہ اور اعتراف کیا جب اشوک واپس جانے لگا، داروغہ نے اس کو یاد دلایا کہ قاعدے کے مطابق کوئی شخص یہاں آکر زندہ واپس نہیں جاسکتا ہے۔ اشوک نے اپنے بنائے ہوئے قاعدے کا احترام کیا اور حکم دیا کہ چند رگیزی جو خود اس کے قبل سے یہاں موجود ہے، پہلے ہلاک کیا جائے۔ چند رگیزی تنور میں جلا کر خاک کیا گیا اور اس کے بعد اشوک اس جہنم کو مسمار کرا دیا اور اپنے قانون تعزیرات میں بھی اس قدر سختیاں رکھیں

(صفحہ ۸۷ کا بقیہ نوٹ)۔ اس پر اشوک نے جیل خانہ جو رنداب دیسے کا باقاعدہ انتظام کیا

۱۷ ان دی ٹریولس آف یوان چوانگ صفحہ ۹، تا ۹۰ سے ماخوذ ہے۔ سمدرا نامی سرمزنہ کے متعلق متحکم کا بیان بھی چینی تاریخ نے اپنے عقیدے کے مطابق یا اسے جو دوسروں سے سنا ہے لکھا ہوا۔

(بقیہ صفحہ ۸۲ پر)

(۶) راجا ارجن ۳۸-۳۷ء اور چین کا دوسرا وفد

راجا ہرش کے لاؤد مرے پر اس کا وزیر ارجن (آرون آسوہ) حکومت پر قابض ہو گیا۔ اسی زمانے میں بودھ دھرم کی اشاعت کے سلسلے میں شہنشاہ چین کی طرف سے دوسرا وفد ہندستان پہنچا۔ ارجن نے ان کو مخالف سمجھ کر قتل کرایا اور ان کا سارا مال لوٹ لیا۔ صرف وینگ ہوین ٹسی (WANG HIUENTSE) سرگروہ قاند جو سابق وفد کے ساتھ بھی ہرش کے زمانے میں آچکا تھا کسی طرح بھاگ کر نپال پہنچا۔

(۷) ترہٹ کا محاصرہ ارجن کی گرفتاری اور نیپالیوں کا راج

جب شہنشاہ چین کے وفد کی تباہی کا حال نپال اور تبت میں معلوم ہوا۔ تبت کا راجا سرونگ شان گپتہ جس نے شاہ چین کی لڑکی سے شادی کی تھی چینیوں کا مددگار بن گیا۔ اور اپنے پاس کے بارہ سو منتخب سپاہیوں کے علاوہ نیپال کے راجا سے جو اس کا ماتحت تھا، سات ہزار فوج لے کر ان کے ساتھ کر دی۔ اس فوج کی معیت میں وینگ ہوین ٹسی نے کوہ ہمالہ سے اتر کر ترہٹ کا محاصرہ کیا اور تین دن تک تمام علاقوں میں غارت گری کی۔ ارجن کے تین ہزار سپاہی قتل ہوئے اور دس ہزار کے قریب غریبوں میں ڈوب کر ہلاک ہوئے۔ ارجن نے دوسری

(صفحہ ۲۸ کا بقیہ نوٹ) 'Buddhist RECORDS OF THE WESTERN

صفحہ ۲۸، باب ۵ میں بھی یہ بیان ہے۔

WORLD BOOK VII P. 86

۱۷ فہرستہ (تبت) اسی کا آباؤ کیا ہوا ہے۔ اس نے ہندستان سے برہمنوں کو بلوا کر تبت کی زبان

کے حروف تہجی تدوین کرائے (ارلی ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۳۱۰)

فوج جمع کر کے پھر مقابلہ کیا۔ لیکن پھر اس دفعہ ایسی شکستِ فاضل نصیب ہوئی کہ اس کے کئی ہزار سپاہی مارے گئے اور یہ خود بھی اپنے تمام اہل و عیال اور بارہ سپاہیوں کے ساتھ گرفتار ہو گیا۔ اور ہمیں ہزار گھوڑے اور مویشیوں کے علاوہ ارجن کے پانچ سو اسی قصبے میں نیپالیوں کے قبضے میں آ گئے۔ کامروپ کا راجا کمار بھی نیپا کا طرف دار ہو گیا تھا۔ اس فتح کے بعد وینگ ہون ٹسی ارجن کو زنجیروں میں جک کر چین لے گیا، اور اس کے صلے میں انعام حاصل کیے۔ بعد کو جب سنہ ۶۶۵ء کے قریب شاہ چین تائی سونگ (Tai Song) مرا تو اس کے مقبرے کے درو دیوار پر تبت کے راجا سرون شان گپو اور راجا ارجن کی تصویریں نقش ک گئیں۔

ترہت کے علاقے سنہ ۶۶۳ء کے قریب تک تبت کی حکومت میں رہے۔ وینگ ہون ٹسی نے پھر تیسری بار سنہ ۶۶۵ء میں ہندستان اگرگندھ میں بوندھ دھرم کی زیارت گاہوں کی زیارت کی۔ اور پھر گھیا وغیرہ میں تیرتھ کے شہنشاہ چین کے حکم کے مطابق پوشاک مند کی۔

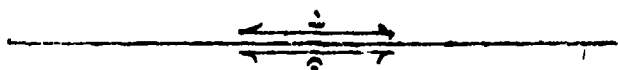
(۸) سنہ ۶۵۰ء سے ۶۷۳ء تک عام کیفیت

راجا ہرشہ کے مرنے پر ارجن کی غاصبانہ حکومت اور نیپالیوں کا اس کو گرفتار کر کے لے جانا اذپر مذکور ہوا۔ حقیقتاً ہرشہ کے بعد حکومت

۱۵ ادلی ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۳۶۹ء ۱۰۳۸ء تھوڈ کرنل ویٹل مندرجہ پراچین ایشیا

کوارٹری ریلو بابت جنوری سنہ ۱۹۸۰ء۔

لا شیرازہ بکھر گیا تھا۔ اور ایک زمانے تک اشوب و غم کی سی کیفیت رہی۔ اسی برس کی مدت میں جہاں جس کی بن آئی وہی قتل ہو گوں نے اپنا دخل جمایا۔ اس زمانے میں گدھ کے متعلق ایک قابل ذکر واقعہ یہ ہو کر اٹلگ یا ایچنگ (ITSIING) نامی چینی سیاح و عالم نے ۱۱۵۵ء سے ۱۱۸۵ء تک نالندہ میں قیام کر کے سنکرت (پالی) زبان اور بوڈھ دھرم کی کتابوں کا درس حاصل کیا۔ اس نے گردھا کوٹا پہاڑی (راج گیر) بوڈھ گیا دیسالی اور (نرہت) وغیرہ کی بھی سیر کی تھی۔ یہ بھی یوان چوانگ سے کسی طرح کم شہرت نہ رکھتا تھا۔ اس کی کتاب ہندستان اور ملایا (جزیرہ) میں بوڈھ دھرم کا رواج کے نام سے موجود ہے۔ جس کا انگریزی ترجمہ سٹرگا کو (MR TAKAKUSU) نے ۱۸۹۶ء میں اکسفورڈ میں شائع کیا ہے۔ ایچنگ نالندہ سے بعض قلمی کتابیں بوڈھ دھرم کے متعلق اپنے ساتھ چین لے گیا تھا۔ اعدان میں سے کسی کتابوں کا اس نے ترجمہ بھی کیا تھا۔



۱۔ جن کی نگینہ کشف جیوگرانی آف انڈیا۔ سٹرگا کو کا ترجمہ شائع ہونے کے قبل مرتب ہوئی

تھی اس لیے اس میں اس کا کچھ حوالہ نہیں۔

۲۔ اری ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۳۹۲

باب ششم

پال خاندان کی حکومت ۳۰۰-۳۳۵ء تا ۱۹۱ء

۱۱ راجا گوپال ۳۰۰-۳۳۵ء تا ۳۸۵ء

عرصہ دراز تک کوئی باضابطہ حکومت نہ رہنے پر ۳۳۵ء سے ۳۸۵ء کے درمیان بنگالہ میں گوپال نامی ایک ذی اقتدار شخص کو لوگوں نے اپنا سردار مانا۔ گوپال بودھ دھرم کے ساتھ غلو رکھتا تھا۔ کچھ مدت کے بعد اس نے مگدھ پر بھی اپنا اقتدار قائم کر لیا اور اودنہ پور (موجودہ قصبہ بہار) میں بڑا وسیعہ تعمیر کرایا۔ گوپال نے پینتالیس سال حکومت کی۔ اس کے متعلق یہ بھی معلوم ہو کر راجپوتانہ کے ہمارا جانے ایک بار اس کو ہزیمت پہنچائی تھی۔

۲۱ مگدھ کا نام بہار ہونا

چین کے جاتریوں کے بیانات سے اور تمام تاریخی واقعات سے ثابت ہو کہ ساتویں صدی عیسوی تک اضلاع پٹنہ و گیا کی سرزمین کو مگدھ دیس کہتے تھے۔
۱۵ اری ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۳۱۳۔ ۵۷ جنرل کننگھم یوان چوانگ کے بیان سے مگدھ کے مغربی حدود کرم ناسہ ندی (ضلع شاہ آباد) تک قیاس کرتے ہیں (صفحہ ۵۱۹) اسٹنٹ جیوگرافی آف انڈیا

اس کی وجہ تسمیہ تو صحیح معلوم نہیں، لیکن رگ وید میں مقام کیکٹ (KAKTI) کو غیر ایدھمن (یعنی اصلی باشندوں) کا ملک اور اس کے حکمران کو پرگندہ لکھا ہے اور کیکٹ سے یہی مگدھ دیس مراد ہے۔ اس لیے قیاس کیا گیا ہے کہ مگدھ کو مگندہ کے نام سے کوئی نسبت ضرور ہے۔

جس جگہ موجودہ قصبہ بہار ہے، سابق میں یہاں ایک بستی تھی جو اڈمڈیٹیا انتہ پوری کہلاتی تھی۔ طبقات ناصری میں سلطان شہاب الدین غوری کے مفتوحہ ممالک کی فہرست میں اوند بہار بھی لکھا ہے جس سے ظاہر ہے کہ اس زمانے میں اوند نام غیر معروف نہ تھا۔ بہر کیف مشہور کے قریب راجا گوپال نے یہاں ایک بڑا دیہارہ بنوایا اور اس کے بعد اس خاندان کے اور راجاؤں نے وقتاً فوقتاً اسی قصبے کو اپنا دار الحکومت قرار دیا۔ اور دیہارے کی تعمیر میں بھی اضافہ کیا۔ انہی دیہاروں کے سبب قصبے کا نام دیہارہ (بہار) ہو گیا۔ اور دار الحکومت ہونے کے سبب تمام مگدھ پر اسی نام کا اطلاق ہو گیا۔ یہ بتانا دشوار ہے کہ پال خاندان کے کس راجا کے زمانے میں یہ نام قطعی طور پر مشہور ہو گیا۔ کیوں کہ دس گیارہ صدیوں تک تاریخی طور پر مستقل نام بہار ہونے کے بعد بھی کہیں کہیں دیہاتوں میں اس کو مگدھ بولتے ہیں۔ لیکن اس میں کوئی شبہ نہیں کہ بہار نام ہونے کی ابتداء راجا گوپال کے دیہارے بنوانے کے بعد ہی سے ہے۔

اس صوبے میں اسلامی حکومت کا آغاز چھٹی صدی ہجری (بارھویں صدی

۱۷ نوٹ انٹنٹ بیوگرافی آف انڈیا صفحہ ۱۸، (تحوالہ ۱۹۵۰ء) III 530.14

KIKITAH MAGADHAHVAYAH ABHIDHANA

CHINTAMANI IV. 261

۱۷ اربلی ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۲۱۳ تا ۲۱۶ء

عیسوی کے آخر زمانے میں ہوا، اور مسلمانوں کی تاریخ میں سوائے بہار یا صوبہ بہار کے گدھ کا کہیں نام نہیں۔ اس سے ثابت ہوتا ہے کہ مسلمانوں کے آنے سے پہلے گدھ کا نام تبدیل ہو کر بہار ہو چکا تھا۔ طبقات نامہ صریح ۱۵۷۷ء کے قریب لکھی گئی اس میں گدھ کا نام نہیں پایا جاتا۔ اس میں لکھا ہے کہ ”تمامت آں حصار و شہر مدینہ بود و بہار بخت ہندی اسم مدرسہ باشد“

(۳) راجا دھرم پال ۷۸۶ء تا ۸۰۶ء

گوپال کے بعد دھرم پال راجا ہوا۔ اس کی مدت حکومت چوتھ سال بیان کی جاتی ہے۔ ڈاکٹر ستھہ کے خیال میں تیس سال سے کسی طرح کم نہیں ہو سکتی۔ ڈاکٹر موصوف نے تارا ناتھ (تبت کا مورخ) کے حوالے سے لکھا ہے کہ دھرم پال نے اپنی حکومت کو خلیج بنگالہ کے ساحل سے دہلی اور جالندھر (پنجاب) تک وسعت دی۔ اور قنوج کے راجا اندر کو بے دخل کر کے چکریو دھ کو تخت نشین کیا۔ اور دوسرے راجاؤں نے بھی اس کا استعواب کیا۔ بھگل پور اور خالم پور میں دھرم پال کے فرمان کے متعلق تانبے کی دو تختیاں بھی پائی گئی ہیں۔ ۱۱۷۷ء کے قریب اس راجا نے پاٹلی پتر میں دربار بھی کیا تھا اور پندرہ روہان میں (چار مواضع) بطور جاگیر دیے تھے جس کا فرمان پاٹلی پتر ہی سے جاری کیا تھا۔ بکرم سیلا کا دیہارہ جس میں ایک سوسات مندر اور چار مذہبی تعلیم گاہیں شامل

۱۷ جنرل کننگم پندرہ روہان کو ضلع پینا میں بتاتے ہیں اور ڈاکٹر فرگسن اس کو ضلع رنگ پور میں ٹھہراتے ہیں۔ (ان دی ٹریولس آف یوان چوانگ صفحہ ۱۸۵)

تھیں، اسی راجے نے تعمیر کرایا۔ یہ مقام گنگا کے داہنی طرف ایک پہاڑی پر واقع تھا۔

(۴) راجا دیو پال اور اس کے ورثا ۸۵۵ء تا ۸۹۹ء

دھرم پال کے بعد دیو پال راجا ہوا۔ پال خاندان کے راجاؤں میں یہ بڑا نام ور راجا سمجھا جاتا ہے۔ اس کے سپہ سالار لاؤ سین نامی نے آسام اور کلنگا کو فتح کیا۔ دیو پال موگ گیری (یعنی موجودہ مونگیر) میں بھی دربار کرتا تھا گیوں کر یہاں سے جاری کیا ہوا اس کا ایک فرمان پایا گیا ہے۔ یہ سخت مستحب بھی تھا۔ بودھ دھرم کے ساتھ خلو رکھتا تھا۔ اس نے اس دھرم کے زمانے والوں کو سخت نقصان پہنچایا۔ اور ان کے چالیس قصبوں کو خراب کر دیا۔ دیو پال نے اڑتالیس برس حکومت کی۔ اس کے بعد اس کے پانچ جانشین اور بتائے جاتے ہیں جن کا حال اب تک تحقیق نہیں ہوا۔ انہی کے زمانے میں ایک پہاڑی قوم نے بھی خود سر ہو کر حکومت کی۔

(۵) کمبوجہ راجا کا ذکر

پال خاندان کی حکومت کے زمانے میں پہاڑی علاقوں کے باشندوں نے خود سر ہو کر اپنی قوم کے ایک سردار کو راجا بنایا جو کمبوجہ راجا کے نام سے مشہور تھا۔

یہ جگہ ہنوز شناخت میں نہیں آئی ہے۔ لیکن بعض محدثوں نے جن میں ڈاکٹر اسمتہ بھی ہیں قیاس کیا ہے کہ بھائل پور سے بارہ کوس پورب میں پتھر گھاٹ میں بکرم سیلا کی عمارتیں تھیں۔

(ارلی ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۴۴۲) پتھر گھاٹ کے متعلق انٹینٹ جیوگرافی آف انڈیا صفحہ

اس کی حکومت کا پتہ دینا چہور میں پتھر کے پلے پر ایک کتبے سے دریافت ہوا ہے جس میں سنہ ۶ درج ہے۔ جو سال گن ہونے کی صورت میں سنہ ۹۶۷ء کے برابر ہوتا ہے۔ پال خاندان کے نويس راجا ہی پال نے کمبو جہ کی حکومت کا خاتمہ کیا۔

(۶) ہی پال (اول) سنہ ۹۸۰ء تا سنہ ۱۰۳۱ء تخمیناً

دیو پال کے جانشینوں کے بعد اس خاندان کا نوں حکمران ہی پال بڑا مشہور راجا ہوا۔ سنہ ۹۸۰ء کے قریب چولا خاندان کے راجا راجندر نے جس کا دار الحکومت کانچی (مدراں کے قریب دکن میں) تھا۔ ہی پال کی مملکت پر چڑھائی کی لیکن کوئی ہزیمت نہ پہنچا سکا۔ سنہ ۱۰۳۱ء میں ہی پال کے زمانے میں بودھ دھرم کی اشاعت کے لیے پنڈت دھرم پال کے ساتھ گدھ (بہار) سے لوک مذہبی جماعت تبت کو روانہ ہوئی اور انھی کی سعی سے تبت میں بودھ دھرم کی از سر نو نشو و نما ہوئی۔ اس راجا کے زمانے کی کتابوں میں سرنا تھ (بنارس کے قریب) کا کتبہ سنہ ۱۰۸۳ء سمیت بکرمی کا اور اس کے سہ جلوس کا کتبہ مقام ہاگھوہ (کیلا ضلع پٹنہ) میں اور دو پتیل کی مورتیوں پر سہ جلوس کے کتبے ضلع مظفر پور میں پائے گئے ہیں۔

(۷) راجا نیپال اور وگرہ پال سوم سنہ ۱۰۳۱ء تا سنہ ۱۰۸۰ء

ہی پال کے بعد نیپال راجا ہوا۔ اس نے بھی سنہ ۱۰۳۱ء کے قریب گدھ (بہار) کے بکرم سیلا و بہارہ (جس کا ذکر دھرم پال کے حال میں کیا گیا ہے)

کے مشہور راہب اقدس نامی کے ساتھ ایک مذہبی جماعت کو تبت پہنچ کر دھرم کی مزید اشاعت کی۔ اس کی مذہبی حکومت صحیح معلوم نہیں۔ اس کے بعد اس کے بیٹے وگتھال نے مشہور حکومت کی۔ اس نے چھیدی خاندان کے کرن نامی راجا کو ایک بار شکست بھی دی تھی۔ اس کے تین بیٹے تھے جن کے نام ہی پال دوم اور سورپال دوم اور رام پال تھے۔

(۸) ہی پال دوم ۱۰۸۰ء تا ۱۰۸۲ء

ہی پال دوم نے تخت نشین ہو کر اپنے دونوں بھائیوں یعنی سورپال دوم اور رام پال کو مقید کیا اور حکومت کا نظم بھی درست نہ رکھا۔ اس کے سوتے تدبیر سے ملک میں بغاوت کے اسباب پیدا ہوئے۔ شمالی بنگالہ کے چاسی کیورت یا ماہیشا کے ایک سردار 'دیوا' دیلوکا نامی نے باغیوں کی مدد سے ہی پال کو قتل کیا اس کے بعد حکومت انھی باغیوں کے قبضے میں آگئی۔ دیلوکا کے بعد اس کے بھتیجے بھیم نامی نے علاقہ ورنڈر (بارند) میں اپنی حکومت قائم کی لیکن اس کو بھی قیام نہ ہوا اور بالآخر رام پال نے ان کا خاتمہ کیا۔

(۹) راجا رام پال ۸۲-۱۰۸۳ء تا ۱۱۳۰ء

ہی پال اور دیلوکا اور بھیم کے ہنگامے میں رام پال نے کسی طرح قید سے

نہ ارلی ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۳۱۶-۳۱۷ء درنداب بوند کہلاتا ہے۔ ورنڈر میں اضلاع لاج شاہی، مالہ، دینا پور، رنگ پور، بوگرا اور پٹیشا شامل تھے۔

نکل کر خاندانی حکومت حاصل کرنے کے لیے ہر طرف معین و مددگار کی جستجو شروع کی۔ بڑی سعی کے بعد اس نے راشٹر کوٹ (دکن میں) کے راجا کوٹس کے خاندان میں اس کے شادی بھی کی تھی، اور بعض دوسرے راجاؤں کو اپنا طرف دار بنایا۔ اور ان کی کمک سے بھی کم کو شکست دے کر قتل کیا۔ اس کے بعد ہی اس نے متھلاویس (یعنی اضلاع چمپارن و در بھنگا) اور آسام کو بھی فتح کر لیا۔ یہ راجا بھی بودھ دھرم رکھتا تھا اس لیے اس کے زمانے میں مگدھ (بہار) میں اس دھرم والوں کے دیہارے اور عبادت خانے خوب آباد ہوئے۔

۱۰۱) پال خاندان کے آخری راجاؤں کا حال ۱۱۹۷ء تا ۱۱۹۷ء

رام پال کے بعد اس کا بیٹا کمار پال راجا ہوا۔ اس نے آسام کی حکومت اپنے ایک وزیر دیدیہ دیوانامی کو تفویض کی۔ ڈاکٹر اسمتھ لکھتے ہیں کہ تارا ناتھ (تبت کا مورخ) اور بعض بنگالی مصنفوں نے رام پال کو پال کا آخری راجا یا کم از کم آخری ذی اقتدار راجا لکھا ہے۔ لیکن بعض کتبے پائے گئے ہیں جن سے ثابت ہوتا ہے کہ رام پال کے بعد اس خاندان کے پانچ راجا اور ہوئے۔ ڈاکٹر موصوف کا بیان بیشتر مسٹر آر ڈی ہز جی کی تحریر پالا ز آف بنگال مطبوعہ پریچہ ایشیاٹک سوسائٹی بنگالہ جلد ۵ بابت ۱۹۱۵ء اور مسٹر ہرپشاد شاستری کی تحریر مندرجہ پرچہ بہار ڈیپو ریسرچ سوسائٹی جلد ۵ حصہ دوم ۱۹۱۵ء اور مسٹر جے۔ این۔ سمار کی تحریر اجاسی پرچہ میں ہے اسے ماخوذ ہے۔ بہر کیف کمار پال کے بعد دور راجاؤں کے کچھ حالات معلوم نہیں، اس کے بعد ۱۱۹۷ء تک گوہند مال،

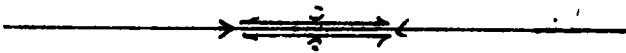
راجا حکومت کرتا تھا اور ۱۱۹۷ھ میں اندر من دیو پال گند بہار کا سکواں تھا۔ مونگیر کا قلعہ اسی کا بنوایا ہوا سمجھا جاتا ہے۔ پال خاندان کے آخر زمانے میں بنگالہ کے سین خاندان کے راجاؤں نے پال راجاؤں کو بنگالہ کے اکثر علاقوں سے بے دخل کر دیا تھا۔ لیکن گند بہار اور مونگیر کے اطراف میں تمام علاقے محمد بن بختیار خلجی کے حلوں کے قبل تک پال خاندان کی حکومت میں تھے۔ پال خاندان کی حکومت میں بڑودھ دھرم کی درس گاہیں خوب آباد رہیں۔ اس زمانے میں رحمان زور دیو پال نامی مصوری، بیت تراشی اور پتیل کی سورتیاں ڈھال کر ننانے میں کمال رکھتے تھے۔

محمد بن بختیار خلجی کے حلوں کے وقت اندر من دیو پال خائف ہو کر بھاگ گیا اور سنگا کے پار کسی جگہ روپوش رہا۔ اسی کے بعد سے صوبہ بہار میں اسلامی حکومت کا آغاز ہوا۔

۱۱۱۱ بنگالہ کے سین راجاؤں کا مختصر حال ۱۱۵۰ء تا ۱۱۹۹ء (تخمیناً)

بہار میں پال خاندان کی حکومت کے استیصال کے بعد ہی محمد بن بختیار خلجی نے بنگالہ کے سین خاندان کی حکومت کا استیصال کر کے شہر کھنونی کو دارالحکومت قرار دیا۔ سین خاندان کے راجا تخمیناً سو برس سے بنگالہ کے اکثر حصے پر قابض تھے۔ بالی خاندان سامنت دیو سلا برہمن تھا۔ ۱۱۵۰ء کے قریب دکن سے آکر اول سہرن ریکھاندی کے کنارے کاسی پوری نامی بستی میں جو فی الحال ریاست

موزمبیج میں کاسیاری کے نام سے مشہور ہو آباد ہوا۔ سامنت دیو اور اس کا بیٹا
 ہمانت سین معمولی درجے کے سردار تھے۔ ہمانت سین کا بیٹا بھی سین دی انتندہ
 راجا ہوا۔ اس نے ستالہ کے قریب پال راجا کے بعض علاقوں پر قبضہ کر کے
 بنگالہ میں اپنی حکومت کو وسعت دی اور اپنی چالیس سالہ حکومت میں کلنگاؤ
 اڑیسہ میں بھی رسوخ قائم کیا بھی سین کے بعد اس کا بیٹا بلال سین راجا ہوا۔
 اس نے ہندوؤں کی قدیم ذات کی تقیم کو ازسیر فوراً رائج کیا اور بنگالہ کے شہر لکھنؤ
 (گورنر) کو اپنا دارالحکومت بنایا۔ بلال سین کے بعد اس کا بیٹا لکھن سین راجا ہوا
 اس نے طویل عمر پائی اور شہر ندیا کو اپنا مستقر بنایا۔ ۱۹۹۰ء کے قریب محمد بن بختیار
 نے اچانک اس کے محل پر قبضہ کیا لکھن سین پریشان حال کسی طرح کشتی کے
 ذریعے بھاگ کر بکرم پور (ضلع ڈھاکہ) چلا گیا لیکن اس کی عورتیں اور ملازم اکثر
 گرفتار ہوئے اور بہت سال و متاع محمد بن بختیار کے ہاتھ آیا ندیا کی فتح کے بعد
 محمد بن بختیار نے لکھنؤ پر بھی قبضہ کر لیا جو کئی صدی بعد تک بہار و بنگالہ کے
 لیے دارالحکومت تھا۔ طبقات ناصری میں لکھن سین کو رائے لکھنڈہ لکھا ہے۔ نانا
 حال میں بعض مورخوں نے لکھن سین اور رائے لکھنڈہ کو دو جدا شخص قیاس کیا
 ہے لیکن اس کا کوئی ثبوت نہیں ملتا۔



باب ہفتم

اقتلاع بہار میں اسلامی حکومت کا آغاز

(۱) منیر و بہار میں مسلمانوں کی آمد

منوبہ بہار میں اسلامی حکومت کا آغاز محمد بن بختیار خلجی کی فتوحات سے ہوا جو آئندہ اوراق میں مذکور ہو۔ لیکن بعض واقعات سے ثابت ہوتا ہو کہ محمد بن بختیار سے پہلے مسلمانوں نے یہاں قدم جمائے شروع کر دیے تھے۔ مقامی روایات کے مطابق منیر (منیر) کو اول اول سلطان محمود غزنوی کے سپاہیوں نے فتح کیا۔ محمود غزنوی کی تارخوں میں کوئی ایسا واقعہ پایا نہیں جاتا لیکن ہندستان پر اس نے جتنے حملے کیے ہر ایک کی مفصل کیفیت بھی کسی تاریخ میں مذکور نہیں۔ تاہم تاریخ سالار مسعود غازی سے ظاہر ہوتا ہو کہ محمود غزنوی کے انتقال سے دو ایک برس پہلے اس کا ایک لشکر اس کے ایک بھانجے سالار مسعود غازی کے تحت میں ہندستان آیا۔ سالار مسعود نے مقام سرگرم میں قیام کر کے مشرقی علاقوں پر چڑھائی کی۔ اکثر راجاؤں نے متحد ہو کر مقابلہ کیا۔ لیکن ان میں بعض ایسے تھے جو پہلے سے سلطان محمود سے ربط رکھتے تھے اور بعض کو گمان تھا کہ ایک لشکر گران مسعود کی کمک کے لیے غزنین سے روانہ

۱۰ منیر عظیم آباد پنڈ ہے ہامہ کوں ہیم مشہور قصبہ ہو۔

ہوا چاہتا ہو۔ بہر حال سعود نے اکثر راجاؤں کو شکست دے کر ان کی متحدہ طاقت کا استیصال کیا لیکن بالآخر خود بھی مقتول ہو کر بہرائچ میں مدفون ہوا۔ اس کے بعد تقریباً ایک سو ساٹھ برس تک سلاطین غزنین کا کوئی لشکر ادھر نہ آیا۔ سالار سعود کے لشکر کا اطراف بنارس تک آنا صریح طور پر مذکور ہے اور یہ بھی لکھا ہے کہ تمام اطراف میں کم تر کوئی مقام ہوگا جہاں ان سپاہیوں نے جنگ نہ کی ہو۔ سالار سعود کے بعد اس گروہ کے پس ماندہ افراد مختلف اطراف میں منتشر ہو کر رہ گئے۔

جن جن مقاموں میں سعود غازی کے سپاہیوں نے جنگ کی اور مقتول ہو کر مدفون ہوئے عام طور پر گنج شہیداں کے نام سے مشہور ہیں۔ اطراف کرٹہ، نانک پور، غازی پور، سیوان (ضلع سارن) کے علاوہ خاص تحصیل منیر میں بھی ایسی جگہ موجود ہے جہاں اس واقعے کی یاد گاریں سالار میلہ ہوا کرتا ہے جو غازی میاں کے میلے کے نام سے مشہور ہے۔

منیر کے مخدوم زادوں کے سفینوں سے پایا جاتا ہے کہ ۱۱۷۵ھ (۱۷۶۱ء) میں حضرت تاج فقیہ اور قطب سالار نے راجا منیر کو شکست دے کر منیر پر قبضہ کیا۔ قطب سالار کا مزار منیر سے دو میل پورب موضع مہداوان میں مسجد کے پس پشت میدان میں واقع ہے۔ اس جنگ میں جو مسلمان شریک تھے ان میں پھین آدمیوں کے نام بھی سفینوں میں مذکور ہیں اور اس فتح کی تاریخ حسب ذیل ہے۔

یافت چوں بر راجہ منیر ظفر داد امام از دین جہانے را نوی

۱۷ خلاصہ تاریخ سالار سعود غازی صفحہ ۱۱۲ تا ۱۱۳ درمید تحقیقات کے لیے مرآت سعودی اور تاریخ الملاحہ غزنوی دیکھنی چاہیے۔ منیر میں بڑی درگاہ کے احاطے میں ایک قبر کو لوگ سلطان محمود غزنوی کے کسی عزیز تلج الدین کھانڈگاہ (شاہ خاندگاہ) بھی کی قبر بتاتے ہیں اس کی تحقیق محال ہے۔

ہست منقول از بزرگان سلف سال آن "بن محمد شذوقی"
 ان سفینوں کے رؤسے حضرت تاج فقیہ اور قطب سالار کے آنے سے پہلے
 ایک سلمان موسیٰ عارف نامی منیر میں رہتا تھا جس کو راجا منیر سے سخت ایذا نہیں
 پہنچتی تھیں۔ موسیٰ عارف نے تنگ آکر مدینہ کی راہ لی اور وہاں جا کر حضرت
 تاج فقیہ کو اپنا ماجرا کہہ سنایا۔ حضرت تاج فقیہ جن کا اصل وطن خلیل الرحمن (ہبرون
 (HEBRON) تھا ایک گروہ کو ساتھ لے کر غزنین ہوتے ہوئے منیر پہنچے اور
 راجا منیر سے جنگ کر کے منیر پر قابض ہوئے۔

بہر حال اس زمانے میں موسیٰ عارف یا کسی سلمان کا باشندہ منیر ہونا
 اس طور پر قرین قیاس ہو سکتا ہے کہ مسعود غازی کے ساتھیوں میں سے کسی نے
 منیر آکر سکونت اختیار کر لی تھی اور اسی کی نسل میں موسیٰ عارف تاج فقیہ اور
 قطب سالار کے زمانے میں منیر کا باشندہ تھا۔ تاریخ آئینہ اودھ (صفحہ ۱۵۳)
 میں مذکور ہے کہ "خواجہ علاء خلیجی جو سالار مسعود کے ہم جد تھے اور محاربہ مجاہدانہ
 سالار مسعود میں شریک تھے، ان کی اولاد بہرائچ میں اب تک موجود ہے۔ اس
 بیان سے بھی اس خیال کی تائید ہوتی ہے۔

منیر کے رہنے والے ایک برہمن رجھان گیر نامی نے ایک دعوے کے

۱۔ سید شرف مولفہ شاہ فرزند علی صوفی صفحہ ۴۸۔ تذکرۃ الکرام مولفہ شاہ کبیر الدین احمد
 صفحہ ۷۹۔ ۲۔ آثار شرف مولفہ قاضی سید نور الرحمن صفحہ ۶۶۔ آخر الذکر کتاب میں موسیٰ عارف
 کے بعد ایک کا اضافہ بھی ہے۔ ممکن ہے موسیٰ عارف بجائے نام کے لقب ہو ۱۲
 ۳۔ مولفہ سید شرف نے اس کو بیت المقدس کا ایک محلہ قیاس کیا ہے لیکن حقیقتاً یہ جگہ
 بیت المقدس سے تیس میل کے فاصلے پر ہے اور مشہور زیارت گاہ ہے ۱۳

ثبوت میں عدالت میں ایک تاجے کی تختی پیش کی جس کی رو سے قنوج کے راجا گوہند چندر سنے پٹالہ (بجی پرگنہ) منیر میں پٹلی نامی ایک موضع ایک برسوں کو عطا کیا۔ اس لوح پر بعد سنہ ۱۲۰۷ھ کے مطابق ہوتا ہوا اور اس میں یہ فرمان درج ہو کہ اس حکم کے مطابق تمام مطالبات مع مال گزاری۔ تجارتی حصول اور ترکوں کا حصول (غالباً جزیرہ مراد ہوگا) جو تا حال تم ادا کرتے آئے ہو ادا کرنا۔ اس لوح کی رو سے ۱۲۰۷ھ کے قبل ترک لوگ علاقہ منیر میں مال گزاری یا محصول (یا جزیرہ) وصول کرتے تھے، اور یہ زمانہ محمد بن بختیار خلجی کی فتح سے چھیاٹھ برس قبل کا ہو، لہذا اس کتبے کے اعتبار سے بھی راقم کے بیان کی تائید ہوتی ہو۔

سلاطین غزنویہ کے عہد میں ایک مسلمان یلح کا اس طرف سے گزرنا ایک اور روایت سے بھی دریافت ہوا ہو جو اس موقع پر تاریخ آئینہ اودھ (صفحہ ۱۵۳) کے حوالے سے مختصراً نقل کی جاتی ہو۔

”تذکرہ محاربہ مجاہدانہ امیر کبیر سید قطب الدین محمد بن جوعری میں ہو اور وہ کتب خانہ اولاد سید فضل اللہ گوشائین محلہ بارہ درہی من محلات بہار سے ملا تھا۔ شخص اس کا یہ ہو کہ امیر کبیر موصوف حج کر کے جد سے بہار پر غلطی بنگالہ ہو کر اس ملک میں داخل ہوئے اور براہ خشکی افغانستان ہو کر وطن جانے کے عزم سے کٹرہ مانگ کی طرف روانہ ہوئے۔ راہ میں ہندوں نے کچھ کچھ کہہ کر کہیں ٹھہرے نہ دیا اور سخت ایذا پہنچائی، بالآخر کسی طرح براہ خشکی مدینہ واپس ہوئے، اور

۱۔ اصل عبارت مع انگریزی ترجمہ ۱۹۱۶ء میں جرنل۔ بہار و اڑیسہ ریسرچ سوسائٹی کے پریچہ جلد ۲ میں شائع ہو چکی ہو۔

وہاں سے بعض مریدوں کے ساتھ پھر بادشاہ غزنی کے پاس آئے اور شاہی نصیحت کی سمیت میں دوبارہ ہندستان آکر توبہ دہلی میں مقیم ہوئے۔

۵۹۰ء میں حضرت تاج فقیہ کا منیر فتح کرنا ہوا اور پر مذکور ہوا تاہم نئی طور پر بالکل صحیح ثابت ہوتا ہے، اس لیے کہ تاج فقیہ مخدوم بیچا منیری پند مخدوم شرف الدین منیری کے جد تھے اور مخدوم شرف الدین منیری دوران کے معاصر کا زمانہ متعدد تاریخوں اور تذکروں سے ثابت ہے۔ اور اس میں کچھ شک نہیں کہ مخدوم شرف الدین منیری کی ولادت ۶۶۱ھ میں ہوئی، اس لیے ان سے اذہر بین پشتوں (یعنی بیچا ابن اسرائیل ابن تاج فقیہ) کے لیے پچاسی برس کی مدت قرین قیاس اور صحیح معلوم ہوتی ہے۔

بہر حال طبقات ناصری (صفحہ ۱۱۲۰) کے رو سے سلطان شہاب الدین غدی نے بنارس تک فتح کیا اور تانہ فرشتہ (جلد ۱ صفحہ ۹۵) میں مذکور ہے کہ اس سلطان نے "تا بلا دہنگال" فتح کر لیا۔

(۲) اختیار الدین محمد بن بختیار خلجی ۵۹۰ھ تا ۶۰۲ھ (۱۱۹۲-۱۲۰۳ء)

پہلا شخص جس نے بہار و بنگالہ میں اسلامی حکومت قائم کی اختیار الدین محمد بن بختیار خلجی تھا۔ محمد بن بختیار خلجی دغورو بلا دگر میر کے اکابر میں تھلاش منصب میں اول سلطان معز الدین سام (شہاب الدین غوری) کے پاس غزنی میں حاضر ہوا۔ پھر وہاں سے دہلی چلا آیا لیکن یہاں بھی حسب مل خواہ کام نہ بننے پر سپہ سالار ہزبر الدین حسن ارنہ کی خدمت میں بلاؤں پہنچا۔ پھر

کچھ عرصے کے بعد یہاں سے آدھہ کی طرف اگر ملک حمام الدین اہلبک ملازم
ہوگا۔ اسی اثنا میں محمد بن بختیار نے گھوڑے اور ہتھیار فراہم کر لیے اور سلطان
معز الدین نام کے مفتوحہ مالک سے مقام سہلت و سہلی میں دمرزا پور کے
قرب جاگیر بھی حاصل کر لی اور یہیں سے منیر و بہار پر ایلغار کر کے اہل غنیمت
حاصل کرتا رہا۔

اسی زمانے میں غور و خراسان و غزنی و مرو سے ایک جماعت ہندستان
آکر پراگندہ ہو رہی تھی۔ محمد بن بختیار کی شہرت سن کر اس کے پاس فراہم ہوئی
اور محمد بن بختیار کو بھی ان کے آنے سے بڑی تعزیت ہوئی۔ رفتہ رفتہ سلطان
قطب الدین ایبک کو اس کی شہرت کا حال معلوم ہوا۔ سلطان نے اس کو
اپنے پاس بلا کر بڑی عزت کی۔ اس عرصے میں بہار و بنگالہ میں لوگوں کے دلوں
میں محمد بن بختیار کی جلالت کا رعب بیٹھ گیا تھا۔ دو ایک برس اطرافِ منیر
و بہار پر اچانک حملے کرنے کے بعد محمد بن بختیار نے حصار بہار کو فتح کر لینے
کا تہیہ کر لیا، اور دو سو سواروں کو ساتھ لے کر غنیمت دلیری و بہادری سے جنگ
کر کے قلعہ بہار پر قبضہ کر لیا۔ یہاں کا راجا اندھیا دیو پال بھاگ کر روپوش
ہو گیا۔

طبقاتِ ناصری کے مطابق اس وقت بہار کے اکثر باشندے ”سرمنڈ
برہمن“ (یعنی بڑوہ و حرم کے راہب) تھے جو اسی منور کے میں قتل ہوئے
مسلمانوں نے دیہادوں میں بہت سی کتابیں پائیں اور بعض گروہ کو طلب
کر کے ان کے مطالب کی تحقیق چاہی لیکن راہب قتل ہو چکے تھے اس لیے

کئی ان کا مضمون نہ بتا سکا۔

فتح کے بعد محمد بن بختیار مالِ غنیمت لے کر سلطان قطب الدین ایبک کے پاس حاضر ہوا لیکن دربارداروں نے حمد کر کے سلطان کو اس کی پہلوری کا ہتھکا لیا۔ یہ پرا مادہ کیا۔ محمد بن بختیار نے ایک فیلِ ست سے مقابلہ کر کے گرز کی ایک ہی زد میں فیل کو بھگا دیا۔ سلطان نے خوش ہو کر اس کو انعام سے سرفراز کیا۔ درباریوں سے بھی انعام دلوائے۔ محمد بن بختیار نے تمام انعام کو اسی چلے میں تقسیم کر دیا، اور پھر بہار واپس آ کر ایک لشکرِ فرام کر کے شہرِ ندیا (بنگالہ) پر چڑھائی کی اور سین خاندان کے راجا ”کھیند“ (کھمن سین) کو شکست دے کر بنگالہ پر قبضہ کر لیا اور شہر لکھنوتی (گورڈا) کو اپنا دار السلطنت بنا کر سلطانِ دہلی کا بگڑ و خطبہ جاری کر کے تمام علاقوں میں مسجدیں، مدرسے، خانقاہیں، سرائیں اور سڑکیں بنوائیں، اور کچھ مالِ غنیمت سلطان کے پاس روانہ کیا۔

سہاج الدین سراج مولف طبقاتِ ناصری لکھتا ہے کہ ”بہار کی فتح کے وقت جب محمد بن بختیار توت و دلیری سے دروازہ حصار تک پہنچا اہلِ فرغانہ سے دو ہمدردہ شخص جن کے نام نظام الدین و مصمام الدین تھے (اور آپس میں بھائی تھے) اس معرکے میں محمد بن بختیار کے ساتھ تھے انھی میں سے مصمام الدین نے فتح بہار کا چشم دید واقعہ سننے میں لکھنوتی میں خود مجھ سے بیان کیا۔“

بنگالہ کی فتح کے چند سال بعد محمد بن بختیار نے کوچ بہار کی راہ سے لکھنوتی پر چڑھائی کی۔ یہی پہلا شخص معلوم ہوتا ہے جس نے اس راہ سے تبت پر فوج کشی کی۔ اس ہم میں بعض وجوہ سے اس کو سخت ناکامی ہوئی۔ اس ہزار آدمیوں میں سے ہنگامی سوار سوار سلاحتی کے ساتھ واپس آئے۔

محمد بن بختیار کی واپسی پر غلیچوں کی عورتیں اور لڑکے جن کے قزاقیت مندرتلف تھے
 تھے محمد بن بختیار کو میراہ گالیاں اور ہڈیاں دیتے تھے اور اسی صدمے سے
 بیمار ہو کر اس نے ۶۰۲ھ میں انتقال کیا۔ مرنے سے پہلے کہا کرتا تھا کہ شاید
 ملک حسام الدین اغلبک پر کوئی حادثہ ہو جا جو اقبال نے میرا ساتھ چھوڑ دیا ہو۔
 واقعی انہی دنوں میں ملک مذکور قتل ہوا تھا۔

طبقات ناصری میں ایک اور روایت یہ لکھی ہو کہ محمد بن بختیار کا ایک
 سردار علی مردان غلیچی اپنی جاگیر سے دیو کوٹ آیا اور محمد بن بختیار کے مکان میں
 جہاں تین دن سے کوئی اس کو دیکھنے کو نہ گیا تھا داخل ہو کر اس نے اس کے
 منہ سے چادر اٹھائی اور خجڑے اس کا کام تمام کیا۔

محمد بن بختیار کی جمائی ہنیت بھی غیر معمولی تھی۔ اس کے ہاتھ اس قدر
 لمبے تھے کہ کھڑا ہو کر ہاتھ چھوڑ دیتا تھا تو انگلیاں گھٹنوں کے نیچے تک پہنچتی تھیں۔
 رائے لکھن سین کو برہمنوں نے پیشین گوئی کر کے ڈرا دیا تھا کہ اسی ہنیت کا ترک
 اس کی حکومت کا خاتمہ کر دے گا۔

۱۔ تاریخ فرشتہ جلد ۲ صفحہ ۴۰ میں لکھا ہو کہ اس کا جنازہ بہار میں لا کر دفن کیا گیا۔ لیکن
 طبقات ناصری میں دفن کا کوئی ذکر نہیں۔ قصبہ بہار میں محلہ عادیورہ سے چھم و دکن جانا
 ایک کشادہ میدان میں گنبد نما عمارت ہو جس میں چند قبریں ہیں۔ بعض ذی علم مقامی بزرگوں
 کی تحقیق میں محمد بن بختیار انہی قبروں میں سے ایک قبریں مدفون ہو۔ اس محلے کو نصیر پور
 بھی کہتے ہیں۔ ۱۔ پڑا بیان طبقات ناصری صفحہ ۴۶ تا ۱۵۷ سے ماخوذ ہو۔ ۱۲

(۳) عزالدین محمد شیران ۶۰۲ھ تا ۶۰۵ھ (۱۲۰۴-۱۲۰۷ء)

تہمت کی ہم پر روانہ ہونے وقت محمد بن بختیار نے اُمرائے خلع سے عزالدین محمد شیران اور اس کے بھائی احمد پران کو کسی قدر فوج کے ساتھ لکھنوتی و جاہنگر کی طرف رخصت کیا تھا۔ محمد بن بختیار کی واپسی کے بعد جب اس کے حادثے کی خبر شہر ہوئی محمد شیران نے علی مردان کو اس کی جاگیر نازکوٹی میں گرفتار کر کے بابا اصفہانی کو قوال کے حوالے کیا۔ اس وقت تمام اُمرائے اپنی اپنی جاگیروں پر متصرف تھے اور محمد شیران غلیبوں میں بزرگ تر تھا۔ اس لیے سبھوں نے اس کی اطاعت قبول کی۔

بکال کی فتح کے زمانے کا اس کا ایک واقعہ یہ ہے کہ جس وقت محمد بن بختیار نے ندیا پر چڑھائی کی اس کے بعد محمد شیران تین دن مفقود الخبر رہا، اور تمام اُمرائے اس کی سخت تشویش تھی۔ آخر معلوم ہوا کہ محمد شیران نے جنگ میں رائے لکھنؤ کے سترہ ہاتھیوں کو بیخ فیل بانوں کے گرفتار کر رکھا ہے۔ اس وقت سواروں کو بھیج کر محمد شیران سے ہاتھیوں کے بلوالیا گیا۔ محمد شیران کا باقی حال قانماز رومی کے حالات کے ساتھ مذکور ہوگا۔

(۴) قانماز رومی ۶۰۲ھ تا ۶۰۵ھ (۱۲۰۴-۱۲۰۷ء)

عزالدین محمد شیران کی حکومت کے زمانے میں علی مردان غلیب جس کو اس نے

قید کیا تھا، کسی طرح کو ذوال کو سازش میں لا کر قید سے نکل بھاگا اور دہلی پہنچ کر سلطان قطب الدین ایبک سے شیران کی خود مختاری کا شکایہ ہوا۔ سلطان نے قانماز رومی حاکم اودھ کو بہار و بنگالہ کے بندوبست کے لیے روانہ کیا۔ قانماز کے آنے پر بہار کے جاگیرداروں نے کوئی مزاحمت نہ کی لیکن بنگالہ میں سوائے ملک حسام الدین عوض حسین خلجی حاکم گنگوٹری کے کسی نے اس کی اطاعت نہ کی بلکہ مخالفت پر آمادہ ہو گئے۔ قانماز نے دیو کوٹ کا علاقہ حسام الدین کو تفویض کیا اور خود بہار کی طرف واپس آیا۔ اس کے پیٹھ پھیرتے ہی محمد شیران اور بعض خلجی سرداروں نے دیو کوٹ پر چڑھائی کر دی۔ قانماز نے بہار سے پھر بنگالہ جا کر جنگ کی اور مخالفوں کو منہزم کیا لیکن اس کے بعد ہی خلجی سرداروں نے خانہ جنگی کر کے محمد شیران کو مالدوٹا۔ قانماز نے سلطان کی ہدایت کے مطابق تمام علاقے کو خلجی سرداروں میں تقسیم کر دیا۔

(۵) علی مردان خلجی ۶۰۵ھ تا ۶۰۸ھ (۱۲۰۶-۱۲۱۰ء)

علی مردان کا قید سے نکل کر قطب الدین ایبک کے پاس پہنچنا اوپر مذکور ہو چکا ہے اس وقت سلطان مذکور ید پور کی ہم پر روانہ ہونے کا تہیہ کر رہا تھا۔ اس نے علی کو بھی ساتھ لیا۔ علی مردان نے غزنی کے محاصرے میں بعض قابیل قندھشیں انجام دیں، لیکن امیر یدز نے کسی طرح قابو پکرا اس کو قید کر لیا۔

اسی حالت میں ایک دن علی مردان نے سلطان تلمج الدین یلندز کی شکار گاہ میں اس کے ایک سردار سالار ظفر نامی سے کہا کہ اگر تم کہو تو ابھی ایک تیر سے سلطان یلندز کو ہلاک کر کے اسی جگہ تم کو بادشاہ بنا دوں۔ سالار ظفر نے ازراہ دانش مندی علی مردان کو اس حرکت سے باز رکھا اور شکار گاہ سے واپس جا کر دو گھوڑے حوالے کر کے اس کو ہندستان واپس بھیج دیا۔ اس کی واپسی پر قطب الدین ایبک نے اس کو ممالک لکنئوتی (بہار و بنگالہ) کی حکومت پر مامور کیا۔ اس کے واپس آنے کی خبر پا کر حسام الدین عوض حسین نے کوسی ندی تک آکر اس کا استقبال کیا۔ سلطان قطب الدین ایبک کی زندگی تک علی مردان نے اس کی اطاعت کی لیکن ۶۰۸ھ میں سلطان ایبک چوگان بازی میں گھوڑے سے گر کر مر گیا۔ اس وقت علی مردان بھی خود سرین بیٹھا اور اپنا لقب سلطان علاء الدین رکھ کر خطبہ دینے جاری کیا۔ آخر اس کے حضور و تعدی سے آزرده ہو کر امرائے خلع نے سازش کر کے اس کو مار ڈالا۔

۶۱) حسام الدین عوض حسین ملقب سلطان غیا الدین

عوض حسین خلجی ۶۰۸ھ تا ۶۲۴ھ (۱۲۲۶ء تا ۱۲۳۶ء)

ملک حسام الدین عوض حسین ابتدا میں علاء گنگوٹری کا جاگیردار تھا۔

قائمہ رومی نے اس کو دیو کوٹ کا علاقہ تفویض کیا۔ علی مردان کے مارے جانے پر حسام الدین ہلاکسی مزاحمت کے برسر حکومت ہو گیا۔ اس نے اپنا لقب سلطان غیاث الدین رکھ کر بیکہ و خطبہ جاری کیا اور اڑیسہ اور ترہت پر چڑھائی کر کے بہت سامان غنیمت اور خراج وصول کیا، لیکن سلطان دہلی کو اس میں سے کچھ نہ بھیجا۔ سلطان شمس الدین التمش کو یہ خود سری سخت ناگوار ہوئی ۶۲۲ھ میں سلطان التمش نے بہار و بنگالہ پر فوج کشی کی اور بغیر کسی شدید مزاحمت کے قبضہ کر لیا۔ اس وقت سلطان غیاث الدین عوض حسین نے ارتیش زنجیریل اور اسٹی ہزار ٹنکہ خراج دینا قبول کر کے صلح کر لی۔ ان شرائط پر سلطان التمش نے بنگالہ کو سلطان غیاث الدین کے دخل میں رہنے دیا اور بہار اگر ملک علاء الدین جانی کو یہاں کا ناظم مقرر کیا۔ سلطان غیاث الدین عوض کے باقی حالات سلسلے وار ملتے جائیں گے۔

۱) علاء الدین جانی ۶۲۳ھ (۱۲۲۵ء)

ملک علاء الدین جانی غالباً بہار میں کوئی انتظام بھی نہ کرنے پایا تھا کہ سلطان التمش کے پیٹھ پھیرتے ہی سلطان غیاث الدین عوض نے بہار اگر علاء الدین جانی کو حدود بہار سے نکال دیا اور بہار و ترہت پر دوبارہ قبضہ کر لیا۔

۱) طبقات نامری میں لکھا ہو کہ کسی رویش کی اشارت سے ملک حسام الدین نے ہندستان آکر محمد بن تغیار کی رفاقت اختیار کی تھی۔

۲) طبقات نامری صفحہ ۱۶۳۔ طبقات اکبری جلد ۱ صفحہ ۵۹ اور دوسری تازہوں میں بھی یہ

روایت ہے لیکن اصلی ماخذ طبقات نامری ج ۱۔ ۱۲

(۸) ناصر الدین بن التمش اور سلطان غیاث الدین

عوض حسین ۶۲۳ھ تا ۶۲۶ھ (۶۲۸-۶۲۹ء)

سلطان التمش نے سلطان غیاث الدین کی مخالفت سے برہم ہو کر اپنے بیٹے ناصر الدین کو بہار و بنگالہ کی تسخیر کے لیے روانہ کیا۔ ۶۲۳ھ میں ناصر الدین احمد سے عز الملک جانی کے فراہم کیے ہوئے لشکر کو ساتھ لے کر بنگالہ کی طرف روانہ ہوا۔ اور لکھنؤی پہنچ کر اس پر قبضہ کر لیا۔ اس وقت سلطان غیاث الدین عوض مشرقی بنگالہ میں تھا۔ خبردار کر فوراً لکھنؤی کی طرف واپس آیا۔ شہر سے باہر ناصر الدین کی فوج سے مقابلہ ہوا اور اسی معرکے میں سلطان غیاث الدین عوض قتل ہوا۔ طبقات ناصری میں اس کی مدت حکومت بارہ برس لکھی ہے۔ اس مدت میں اس نے رنہا کے کام بھی بہت کیے۔ محمد بن بختیار کی بنوائی ہوئی سڑک جو دیو کوٹ سے بیر بھوم تک دس دن کی راہ ہے اسی نے مکمل کی۔ ۶۲۴ھ میں سولف طبقات ناصری نے اس کے بنوائے ہوئے پل اور بعض خیارات کے کاموں کے آثار خود بھی دیکھے تھے۔ اور اس کا بیان ہے کہ اس کے کار خیر کے سبب سلطان التمش ہمیشہ اس کا ذکر تعظیماً سلطان غیاث الدین کے لقب کے ساتھ کرتا تھا۔ بہر کیف اس کی رعایا پروردی، سخاوت اور لہو العز می کے سبب ہر موزخ اس کا مداح ہے۔

ناصر الدین بن التمش نے تقریباً دو برس بہار و بنگالہ میں حکومت کی۔ ۶۲۶ھ میں اس نے بنگالہ ہی میں انتقال کیا اور اس کی لاش دہلی لے جا کر دفن کی گئی۔ اس کا

مقبور جس کو اس کے باپ سلطان التمش نے ۶۲۹ھ میں تعمیر کرایا تھا، مقبرہ غازی کے نام سے مشہور ہے۔

۹۱، عز الملک علاء الدین جانی ۶۲۷ھ تا ۶۲۹ھ (۲۸-۱۲۳۱ھ)

ناصر الدین کے مرنے پر خلجی سرداروں نے پھر سر اٹھایا۔ سلطان التمش جوان بیٹے کی اچانک موت سے سخت غم زدہ تھا اس لیے بہار و بنگالہ کا کوئی انتظام فوراً نہ کر سکا۔ لیکن دوسرے ہی برس ۶۲۷ھ میں ایک بھاری لشکر کے ساتھ خود ادھر آیا اور بعض خلجی سرداروں کو زیر کر کے تمام نظام حکومت عز الملک علاء الدین جانی کو تفویض کیا۔ طبقات نامری میں سلطان التمش کی فتوحات میں بہار و تربہت کے علاوہ فتح در بھنگہ بھی مذکور ہے۔

بہر کیف سلطان التمش کے واپس جانے کے کچھ عرصے کے بعد علاء الدین جانی کسی سبب سے معزول ہوا۔

۱۰۱، ملک سیف الدین ایک پغان تہ ۶۲۹ھ تا ۶۳۱ھ (۳۱-۱۲۳۳ھ)

سیف الدین ایک (خطائی ترک) سلطان التمش کے غلاموں میں تھا۔

۱۰۱، طبقات نامری صفحہ ۱۶۹۔ ۵۲ ریاض السلاطین صفحہ ۶۱ میں اس کی مذمت حکومت میں سال لکھی ہے۔ فرشتہ جلد ۱ صفحہ ۱۰۲ میں بھی اس کا ذکر ہے لیکن مذمت حکومت نہیں لکھی ہے۔

سلطان نے اول اس کو بعض خدمات کے صلے میں سرستی کی حکومت عطا کی۔ پھر
 اقطاع بہار کی حکومت دی اور پھر علاء الدین جانی کے معزول ہوتے پر بلا و لکھنؤ
 کی حکومت اس کے سپرد کر دی۔ اس نے بنگالہ سے چند باقی سلطان کی خدمت
 میں روانہ کیے اور اس کے صلے میں پغان تہ کا خطاب پایا۔ ۶۳۱ھ میں اس نے
 انتقال کیا۔

(۱۱) عز الدین طغرل طغان خان ۶۲۹ھ تا ۶۳۲ھ (۱۲۳۳-۱۲۳۶ء)

۶۲۹ھ میں حبیب سیف الدین ایک بہار سے بنگالہ کی حکومت پر مامور
 ہوا۔ عز الدین طغرل طغان نے اس کی جگہ پر اقطاع بہار کی حکومت پائی، اور
 ۶۳۲ھ میں سیف الدین کے مرنے پر طغان خان بنگالہ میں اس کا جانشین قرار
 پایا۔

۶۳۲ھ میں سلطان التمش کے مرنے پر سلطانہ رضیہ تخت نشین ہوئی۔
 اس وقت طغان خان بعض قیمتی تحائف بھیج کر چتر وراثت محل سے سرفراز ہوا
 اور اسی کے بعد اس نے تربہت کے علاقوں سے بھی بہت سامان حاصل کیا۔
 بہار و بنگالہ پر پورا تسلط ہو جانے کے بعد طغان خان نے ۶۳۹ھ میں
 شرف الملک اشعری (یا سنقری) کو دہلی بھیج کر شاہی فرمان کی استدعا کی۔ اس وقت

۱۵ طبقات نامری صفحہ ۲۴۹ (باضر، سلاطین صفحہ ۲) میں لکھا ہے کہ لوگوں نے اس کو زہر دے کر
 مار ڈالا اور اس کی تدفین حکومت ابن مال لکھی ہے۔ ۱۵ طبقات نامری صفحہ ۲۴۲۔

سلطان علاء الدین سعود بن رکن الدین فیروز سرمد ارے سلطنت تھا۔ اس نے
طغان خان کی درخواست کے مطابق قاضی جلال الدین کاشانی کی معرفت چتر لعل
اور خلعت مرصع روانہ کیا۔

روزہ شنبہ ۱۳ ماہ شوال ۶۴۲ھ کو جاچنگر (اڑیسہ) کے راجا نے لکھنؤ

۱۷ طبقات ناصری صفحہ ۲۴۲۔ علاء الدین طغرل کے زمانے میں ۳۳۷ھ میں بہار میں کوئی عمارت
بنوائی گئی تھی، اب اس کا کتبہ بڑی درگاہ بہار میں موجود ہے۔ اس صوبے میں مسلمانوں کے جہد کا
قدیم ترین کتبہ بھی ہیوورائٹ کی نظر سے گزرا ہے۔ اصل عبارت یہ ہے:۔ "امیرنا ہذا نو العمارات
فی ایام مملکت المجلس العالی خان الاعظم خاقان (اس کے بعد کوئی لفظ تھا لیکن لوح
ٹوٹ گئی ہے اور ٹوٹا ہوا حصہ موجود نہ ہوئے کے سبب معلوم نہیں کیا لفظ تھا) عن الحق والدین
عیاد الاسلام والسلمین محین الملوک والاسلاطین إلی الغنم طغرل السلطان خلد اللہ
ملکہ العبد الخافون یقبل اللہ منہ فی محرم اربعین وستمایہ۔"

۱۸ طبقات ناصری کے قلمی نسخوں کی اصل عبارت یہ ہے:۔ "کفنا چنگر خاں با پیلان و پاکٹ سواد
بیار بار لکھنؤتی رسید۔" بدوائی جلد ۸ صفحہ ۸۸ میں لکھا ہے: "قیاس انیت کہ مغلاں از راہ
تبت و خطا آمدہ باشند۔" ایسا ملک سوسائٹی بنگالہ نے طبقات ناصری کا جو نسخہ شائع کیا ہے اس
میں یہ نوٹ ہے کہ اصلی نسخے میں کاتب کی غلطی سے بجائے جاچنگر کے چنگیز خاں ہے۔ بادی النظر
میں چنگیز خانی مغولی کا اس طرف آنا خلاف قیاس معلوم ہوتا ہے لیکن یہ بھی قابل غور ہے کہ
کہ بدوائی نے جس نسخے کو دیکھا تھا اس میں چنگیز خاں ہی لکھا ہوا تھا اور دوسرے نسخوں میں
بھی یہی ہے۔ علاوہ اس کے شہر پوری کے شہرہ جگر ناتھ مندر کے برہمنوں کے پاس تارڑ کے
چٹوں پر لکھے ہوئے جو حالات قدیم زمانے سے موجود ہیں ان میں ایک جگہ یہ بھی لکھا ہے کہ کہا جاتا
ہو کہ کل جنگ میں سوم ہنس (یعنی چند ہنس) کے اٹھارہ راجاؤں (یا ان کی نسل نے) اتین ہڑا
سات سو اکیاسی برس حکومت کی۔ ان میں اول جد ہسٹر تھا، اور سترھواں راجا سوبھان دیو
تھا جس کے زمانے میں مغل بادشاہ کے امیر رکتا بابا ہوئے اڑیسہ پر چڑھائی کی، ایک روایت یہ
بھی ہے کہ مغل جہاز کے ذریعے سے یہاں آئے اور پچیس برس حکمران رہے۔ ان تحریروں کو
"ماندلا بھٹی" کہتے ہیں، ماندلا معمول کو کہتے ہیں اور چوں کہ ان ہتھوں کے بستے ڈھول کی شکل
(بقیہ نوٹ صفحہ ۱۱ پر دیکھیے)

ہر چڑھائی کو کے طغان خان کو ہزیمت پہنچائی۔ سلطان نے قمر الدین قیران تھر خاں مابک اودھ کو طغان خان کی مدد کے لیے بنگالہ بھیجا۔ تھر خاں کے آنے پر راجا شکست کھا کر پسپا ہوا۔ لیکن خود تھر خاں اور طغان خان سے ایسی بگڑی کہ جنگ کی نوبت پہنچی۔ سلطان دہلی کو جب یہ حال معلوم ہوا تو طغان خان کو اپنے پاس بلوا کر اس کو اودھ کی حکومت پر مامور کیا اور تھر خاں کو ممالک بنگالہ کی حکومت پر بحال رکھا۔

مولف طبقات ناصری اسی طغان خان کے زمانے میں ۷۳۶ھ کے آخر میں بنگالہ آیا تھا اور اسی کی معیت میں ۷۳۷ھ میں واپس گیا۔ طغان خان نے ۷۳۷ھ میں اودھ میں انتقال کیا جو آئندہ سطرود میں مذکور ہوگا۔

(۱۲) قمر الدین قیران تھر خان ۷۳۲ھ تا ۷۳۷ھ (۱۲۳۵-۱۲۳۸ء)

تھر خان نہایت خوش رو اور دلیر تھا۔ سلطان التمش نے اس کو ملک فیروز کے

صفحہ ۱۱۰ کا بقیہ نوٹ ملاحظہ ہو)

میں لپٹے ہوئے ہیں، اس لیے ان کا نام مامد لا بجی رکھا ہے۔ ان تحریروں کا حال اقل سطر اسٹرنلگ نے ASIATIC RESEARCHES VOL XXV 1825 میں لکھا تھا اور بعد میں بہار داؤزیہ ریسرچ سوسائٹی کے پرنسپل جلد ۱۳ صفحہ ۱۰۱ء میں بھی مذکور ہوا ہے۔ واضح ہو کہ چھوٹا ناگ پور کی جگلی قومیں شل کول وغیرہ منگولین ترکوں کی نسل سے (یعنی منغل) بھی جاتی ہیں لیکن کب اور کیوں کر یہاں آباد ہوئیں معلوم نہیں ان کی زبان اور عادات بھی ہندستان کے باشندوں سے ملیدہ ہیں۔

۱۷ تاریخ فرشتہ جلد ۱ صفحہ ۱۰۸ میں قمر الدین قیران تھر خان کا نام قراہنگ تیمور خاں لکھا ہے۔ لیکن طبقات ناصری کے مطابق راقم نے لکھ دیا ہے جو یقینی صحیح ہے۔

بھائی سے خرید کیا تھا۔ رفتہ رفتہ تمرخان بعض قابل قدر اور دیرینہ خدمات کے صلے میں اودھ کا حاکم مقرر ہوا اور اسی زمانے میں حدود تربہت میں اس نے بڑی بڑی ہم سر کر کے راجاؤں سے مال وصول کیا۔ بعد کو جیسا کہ اوپر مذکور ہوا، بنگالہ اگر ۱۷۶۴ء میں برسر حکومت ہوا۔ جس طرح تمرخان حکومت میں طغان خان کا حریف تھا اسی طرح مرنے میں بھی اس کا حریف ثابت ہوا۔ عجب اتفاق کہ جس دن تمرخان مرا اسی روز طغان خان نے بھی انتقال کیا۔ تمرخان کا جنازہ اودھ لے جا کر طغان خان کے قبر کے پہلو میں دفن کیا گیا۔ غالباً یہ دونوں قبریں ابودھیاء میں موجود ہیں۔ طبقات ناصری (صفحہ ۲۴۶) میں لکھا ہے کہ دربن معنی سید الاکابر والاساعر شرف الدین بلخی جیسے کردہ :-

آدیندو سلخ ماہ شوال لقب رخ بود دین و دال از تاج عرب
شد کوچ تمرخان و طغان خان زبھاں ایں اول شب گزشت ایں آخر شب

اسی زمانے کے قریب ملک تاج الدین سنجر کو تخران جو بہادری اور تیر اندازی میں بے نظیر تھا اور سواری کے لیے بیک وقت دو گھوڑے ساتھ رکھتا تھا، اور اثنائے تنگ و پو میں جت کر کے ایک گھوڑے سے دوسرے گھوڑے پر سوار ہو جاتا تھا، اودھ سے بہار آکر اچانک پائے حصار بہار میں تیر سے ہلاک ہوا۔

۱۔ شاید طبقات ناصری میں کاتب کی غلطی سے سیم کی جگہ سین لکھ دیا ہو، کیوں کہ سین مان

لینے کی صورت میں بجائے ۱۲۴۷ء کے ۱۲۴۸ء ہو جاتا ہو۔ ۱۲

۲۔ طبقات ناصری صفحہ ۲۵۹ -

۱۱۳۱ اختیار الدین یوزبک طغرل طغان ۶۴۲ھ تا ۶۴۶ھ (۶۴۶-۱۲۴۸ء)

اختیار الدین یوزبک سلطان التمش کے ترکی غلاموں میں تھا۔ سلطانہ رضیہ معزز الدین بہرام شاہ اور ملار الدین سعود کے زمانے میں اکثر سیاسی جھگڑوں میں اس کی بھی شرکت رہی تھی اور معزز الدین بہرام شاہ نے ۶۳۹ھ میں ایک بار اس کو قید بھی کر لیا تھا بعد کو سلطان ملار الدین سعود نے اس کو مامور کی حکومت دی لیکن وہاں اس سے خود سری کے آثار ظاہر ہونے پر سلطان نے اس کو معزول کیا۔ مگر اُلغ خاں نے (جو بعد کو سلطان بلبن ہوا) سفارش کر کے اس کو تنوچ کی حکومت دلوادی۔ کچھ عرصے کے بعد یہاں بھی اس نے قمر اور مخالفت کی بنا ڈالی اور سلطان نے ملک قطب الدین حسن کو ایک لشکر کے ساتھ اس کی تہیہ کے لیے روانہ کیا۔ اس وقت اختیار الدین یوزبک نے سوائے اٹھائے کے کوئی چارہ نہ دیکھا۔ سلطان نے کچھ دن اس کو اور دھکی حکومت پر بحال رکھنے کے بعد مملکت لکھنوتی حوالے کی۔ ملک یوزبک کو مالک لکھنوتی (یعنی بہار و بنگال میں کوئی مزاحمت پیش نہ آئی، لیکن جاجنگر کے راجا کا داماد جس کا نام ساہنتر تھا اور طغان خان کے زمانے میں بھی جیسا کہ اوپر مذکور ہوا لکھنوتی پر فوج کشی کر چکا تھا۔ اب طغرل خان کا حریف ہوا۔ طغرل نے دو معرکوں میں اس کو شکست دی۔ تیسری بار یوزبک کو کسی قدر ہزیمت پہنچی اور اس کا فیملی سفید راجا کے قبضے میں آگیا۔

دوسرے سال یوزبک نے امر دن پر فوج کشی کی اور راجا کو شکست دے کر تمام سامان چھین لیا۔ اس فتح کے بعد اودھ پہنچ کر اس نے اپنا القب

سلطان مغیث الدین قرار دیا اور سر پر چتر لعل رکھ کر اپنے نام کا خطبہ پڑھوایا۔ اس باغیانہ حرکت سے تمام خلقت یوزبک سے ناراض ہو گئی آخر دو ہفتوں کے اندر ہی یوزبک سلطان دہلی کے لشکر سے ہراساں ہو کر لکھنؤ کی واپس آیا۔

آخر میں یوزبک نے کاهرود (آشام) پر چڑھائی کی۔ راجا نے منہزم ہو کر صلح کا پیام دیا اور اطاعت پر راضی تھا۔ لیکن یوزبک نے کسی طور پر صلح نہ کی۔ آخر راجا نے اپنے بچاؤ کے لیے تمام غلہ زیادہ قیمت دے کر خرید لیا اور رسد کی ایسی روک تھام کی کہ یوزبک کی تمام فوج اور جانوروں کے فائدے کی نوبت آگئی۔ اسی غصے میں لکھنؤ کی طرف واپس آئے ہوئے یوزبک تیرے مجروح ہو کر مع لشکر گزرتا رہا اور اسی حالت میں راجا کے پاس پہنچ کر مر گیا۔

۱۱۳۱ جلال الدین مسعود جانی، عز الدین بلبن ازبک

ارسلان خان سنجر خوارزمی اور محمد تارخان ۶۴۴ھ تا

۶۶۲ھ (۱۲۶۵-۱۲۸۱ء)

اختیار الدین یوزبک کے مرنے پر سلطان ناصر الدین محمود نے بلا لکھنؤ کی حکومت ملک جلال الدین مسعود جانی کو تفویض کی۔ اس کے زمانے کے

۱۱۷۱ طبقات ناصر ص ۲۶۲۔ کاهرود کے شعلی مؤلف طبقات نے لکھا ہے کہ میں نے لکھنؤ میں

قیام کرنے کے زمانے میں متعدد لوگوں سے سنا تھا کہ گرشاپ شاہ مجھ جہین کی طرف گیا تھا،

اسی طرف سے ہندستان بھی تھا اور اس زمانے کے بارہ سو مزید سربراہ بھی لکھنؤ میں

متعلق یہ اختلاف ہر کہ طبقات ناصری (صفحہ ۲۲۵) کے مطابق ۱۵۵۷ء میں جلال الدین مسعود جانی حاکم لکھنؤی تھا اور ریاض السلاطین نے اس کا زمانہ ۱۵۵۷ء لکھا ہے لیکن حال میں اسی کے زمانے کا ایک کتبہ راقم کی نظر سے گزرا جس سے ۱۵۷۷ء میں اس کا یہاں برسر حکومت ہونا ثابت ہوتا ہے کتبہ جس کی لوح سات فٹ ساٹھ سات انچ لمبی اور سوا فٹ کے قریب چوڑی ہے۔ موضع پھلی ضلع مالہ میں پایا گیا تھا۔ اس کی عبارت یہ ہے:-

آخر بناء هذا البقعة المباركة السلطان المعظم شمس الدنيا
والدين ابي المظفر الملتش السلطان مبین خلیفۃ اللہ ناصر
امیر المومنین انا لله برهانہ وثقل بالمحسنی میزانه و جدد
العمرات فی دولة السلطان الاعظم ناصر الدین الدین
ابو المظفر محمود شاہ السلطان ناصر امیر المومنین خلد الله
ملكه وسلطنته فی نوبۃ آیاتہ الملائک المعظم جلال الحق والدين
ملائک ملوک الشرق مسعود شاہ جانی برهان امیر المومنین خلد الله
دولته فی غمہم سنة سبع و اربعین و ستماية

بہر کیف جلال الدین مسعود جانی کے بعد عز الدین بہمن نے حکومت کی
اور اس کے بعد ارسلان خان خوجہ خوارزمی اور اس کے بیٹے تاتار خان نے ۱۵۷۷ء
سے ۱۵۸۲ء تک حکومت کی۔ ارسلان خان نے بغیر کسی شاہی فرمان کے یہاں
آکر ملک پر قبضہ کر لیا تھا۔ اور اس کے بیٹے تاتار خان نے ۱۵۸۲ء میں سلطان

۱۵ جنرل کلیم کی رپورٹ نمبر ۱۸۷۷ء صفحہ ۱۱۹۲ اور میو اس آف گوڈ اینڈ پنڈا

صفحہ ۱۲۲ مرتبہ حاج حسین خاں صاحب دستر اسٹیشن میں بھی اس کی کیفیت مندرج ہے ۱۲

بلبن کے اول جلوس کے وقت تریٹھ ہاتھی اور بعض تحائف دہلی بھیجے تھے۔
خاص بہار کے متعلق ان حکام کے زمانے کا کوئی واقعہ نظر نہیں آتا اس لیے
اسی قدر بیان پر اکتفا کی گئی ہے۔

۱۱۵) مغیث الدین طفل ۶۶۵ھ تا ۶۸۱ھ (۱۲۶۵-۱۲۸۱ء)

ملک طفل سلطان بلبن کے ترکی غلاموں میں دی عزت سردار تھا ۶۶۵ھ
میں سلطان بلبن نے اس کو بلاد لکنؤنی کی حکومت پر مامور کیا۔ طفل نے چند
سال کے اندر بہار و بنگالہ میں خاطر خواہ بندوبست کر کے اڑیسہ پر چڑھائی کی اور
راجا کو شکست دے کر بہت سامان غنیمت اور ہاتھی حاصل کیے لیکن سلطان
بلبن کو ان میں سے کچھ نہ بھیجا۔ اس زمانے میں سلطان بلبن ضعف پیری کے
سبب اکثر بیمار رہا کرتا تھا اور ایک مہینے تک محل سے برآمد نہ ہوا تھا بلکہ بعض
فقہ پسندوں نے سلطان کے مرنے کی افواہ بھی اڑادی تھی۔

بہر حال طفل نے (یہ سمجھ کر کہ سلطان ناتواں ہو چکا ہو اور اس کے فرزندوں
کو مغول کے مقابلے سے فرصت نہیں) اپنے مال و فیل پر غزائے خود سری
اختیار کی اور سلطان مغیث الدین لقب رکھ کر اپنے نام کا بتک و خطبہ بھی جاری
کیا۔ اس اثنا میں سلطان بلبن کی شفا و صحت کی اطلاع بھی وصول ہوئی لیکن

۱) تفصیل کے لیے طبقات ناصری صفحہ ۲۶، ۲۷، ۲۸ اور تاریخ فیروز شاہی صفحہ
۵۲ دیکھنا چاہیے۔ ریاض السلاطین نے بلبن ازبک کا کوئی ذکر نہیں کیا
ہو حالانکہ طبقات ناصری میں اس کا حال موجود ہے۔ ۱۲

طغرل بجائے پیشانی کے مخالفت پر آمادہ ہو گیا۔ بلبن کو اس کی سرکشی کا حال معلوم ہوا تو اول ملک الہستگین موئے دراز حاکم اودھ کو امین خان کا خطاب دے کر بعض امرا کے ساتھ (جن میں قرخان شمس)۔ ملک تاج الدین جمال الدین قندھاری وغیرہ بھی تھے طغرل کی سزا دہی کے لیے روانہ کیا۔ طغرل نے ان میں سے اکثر امرا کو زہر دے کر ماریا اور امین خان کو شکست دی۔ سلطان کو معلوم ہوا تو اس نے امین خان کو اودھ میں پھانسی دلوادی اور ترمسی خان ترک کو ایک بھاری لشکر کے ساتھ طغرل کی سزا دہی کے لیے روانہ کیا۔ اس عرصے میں طغرل نے اودھ بھی طاقت بہم پہنچائی تھی۔ اس نے ترمسی خان کو شکست دی۔ زہر پر شکست کی خبروں نے سلطان بلبن کو غصے سے از خود رفتہ کر دیا۔ سلطان اپنے چھوٹے بیٹے ناصر الدین بخر کو ساتھ لے کر بہ نفس نفیس لہس ہم پر روانہ ہوا اور گنگا میں کشتیوں کا انتظام کر کے باوجود کثرت بارش اور صعوبت راہ کے طغرل کے سر پر آ پہنچا۔ طغرل نے خوف زدہ ہو کر جہنگر (اڑیسہ) اور تارکیلا طغی راہ لی۔ سلطان بلبن نے بلا مزا حمت بہار و بنگالہ پر قبضہ کر کے پہ سالار حسام الدین وکیل دار ملک باریک کو (جو ضیاء الدین برنی مورخ تاریخ فیروز شاہی کا جواد و کتا تھا) اپنی نیابت سپرد کی اور خود طغرل کے تعاقب میں روانہ ہوا۔ راہ میں سنا رکافو کے راجا بھوج رائے (یا دنوج رائے) نے سلطان بلبن کی ملازمت حاصل کی

لے تارکیلا تاریخ دہاؤنی صفحہ ۱۲۹ وغیرہ میں مذکور ہے۔ ۵۷ تاریخ فیروز شاہی مولفہ ضیاء الدین برنی صفحہ ۷۷ اور تاریخ فرشتہ میں بھی یہ روایت موجود ہے۔ لیکن ایک نسخے میں ملک باریک کو باریک برلاس لکھ دیا ہے اور تاریخ دہاؤنی میں لکھا ہے کہ "ملک اختیار الدین بیک برلاس" ماحکم بہ تعاقب اوشد " ۱۲

اور ندی کی راہ کو طغرل کے لیے سدود رکھنے کا وعدہ کیا۔

کچھ عرصے تک طغرل کا کچھ پتہ نہ ملا۔ اتفاقاً ایک دن سلطان کے مقدسہ الحبشہ میں ملک محمد شیراز نماز اور اس کا بھائی ملک مقدس تیس چالیس سواروں کے ساتھ جنگل کو روانہ ہوا تو چند بقال نظر آئے ان کو گرفتار کر کے طغرل کا پتا پوچھا تو پہلے انہوں نے بالکل لاعلمی ظاہر کی لیکن جب ان میں دو ایک کی گردن ماری گئی تو انہوں نے اقرار کیا کہ طغرل اس جگہ سے نصف فرسخ پر ہوا اور ہم اسے رسد پہنچا کر آ رہے تھے۔ شیراز نماز نے ان بقالوں کو ملک باربک کے پاس بھجوا دیا اور خود نے ایک بلند ٹیلے پر چڑھ کر دیکھا تو طغرل کے لشکر کو بالکل غافل پایا۔ اس کے ہاتھی گھوڑے بھی چرائی میں مشغول تھے۔ اس فرصت کو غنیمت جان کر تیس چالیس سواروں سے جو اس وقت موجود تھے، اچانک طغرل کی خیمہ گاہ پر حملہ کر دیا۔ ان سواروں نے نعرہ بلند کیا کہ ”سلطان بلبن کا اقبال قائم رہے“ طغرل نے خود سلطان بلبن کے آپہنچے کا گمان کیا۔ گھبراہٹ میں طہارت خانے کی طرف بھاگ کر بغیر زین کے گھوڑے پر سوار ہو کر ندی کو عبور کرنا چاہا۔ اسی وقت ملک مقدس نے ایک تیر سے اس کا کام تمام کیا اور اس کا سر کاٹ کر رکھ لیا۔ بعد میں ملک باربک کا لشکر بھی پہنچ گیا اور طغرل کے ساتھیوں کو گرفتار کر کے سلطان بلبن کے پاس لے گیا۔ سلطان بلبن نے ملک مقدس کو ”طغرل کش“ کا خطاب دیا، اور کھنوتی واپس آکر بازاروں میں دھڑک سڑیاں کھڑی کرانیں اور طغرل کے تمام اہل و عیال اور اعیان و انصار کو مجرم قرار دے کر قتل کر دیا۔ انہی میں سلطان قلندر نامی ایک فقیر بھی تھا جس سے طغرل کو بہت عقیدت تھی

۱۔ تاریخ فیروز شاہی (ضیاء الدین برنی) صفحہ ۱۵۵، ۱۵۶۔ طبقات اکبری صفحہ ۱۰۲۔

۲۔ تاریخ فرشتہ جلد ۱ صفحہ ۱۱۳، اور ریاض السلاطین صفحہ ۸۳، ۸۴ سے پورا بیان ملاحظہ ہو۔

اند اس کو تین من سونا دے رکھا تھا۔ سلطان بلبن نے اس کو قتل کر کے سونا چھین لیا۔ یہ واقعہ ۶۸۱ھ کے قریب کا ہے۔

اس سیاست کے بعد بلبن نے اپنے چھوٹے بیٹے ناصر الدین بغرا خان کو تمام لوازمات شاہی دے کر بہار و بنگالے کی حکومت عطا کی اور اس کو مختار کر کے مکرر پوچھا کہ "محمود تو نے دیکھا" ناصر الدین بغرا اس بہم سوال کا کچھ جواب نہ دے سکا۔ اس لیے سلطان نے کہا تو نے میری سیاست کو دیکھا۔ اس کو خوب یاد رکھنا کہ اگر تو بادشاہ دہلی سے عام اس سے کہ تیرا بھائی کیوں نہ ہو سرکشی کرے گا تو تیرا بھی یہی حال ہو گا۔" اس کے بعد بیٹے کو بہت سی وصیتیں کر کے سلطان دہلی واپس گیا۔ ضیاء الدین برنی مورخ تاریخ فیروز شاہی نے تمام وصیتیں صفحہ ۹۲، ۹۳ میں نقل کی ہیں طوالت کے خوف سے اس جگہ درج نہیں کی گئیں۔

باب ہشتم

بہار و بنگالہ میں خاندان بلبن کی حکومت

(۱) سلطان ناصر الدین بغرا خان ۶۸۱ھ تا ۶۹۱ھ
(۱۲۸۳-۱۲۹۲ھ)

ناصر الدین بغرا نے اپنے باپ سلطان بلبن سے تمام لوازمات شاہی پاکو بہار

دی بنگالے میں آزادانہ حکومت شروع کی۔ سلطان بلبن نے دربار دہلی کے بعض ذی
لیاقت لوگوں کو بھی بیٹے کی ملازمت میں چھوڑ دیا تھا۔ انہی میں عہد سلطان ناصر الدین
محمود کا مشہور و معروف شاعر شمس الدین دریشی ملکت بنگالہ و کامرود مقرر ہوا
تھا۔ اس کے ایک مشہور قصیدے کے دو شعر اس جگہ نقل کیے جاتے ہیں :

ایں ہمہ کار دلم از توبہ نادانی خام دادہ دوش مرا وعدہ ہمانی خام
پختہ کردم ہر شب چشم ہدائستہ کان طبعی بود اداں گوئے کہ میدانی خام
چند سال حکومت کا نظم نہایت امن و اطمینان سے جاری رہا تھا کہ
۶۸۵ھ میں سلطان بلبن کا بڑا لڑکا شہزادہ محمد جو دلی عہد سلطنت بھی تھا،
دیباں پور کے قریب منلوں کے ہاتھ سے مارا گیا۔ اس وقت سلطان کی عمر اسی
سال کی ہو چکی تھی اور بیماری اور اس صدمہ جانکاح کے سبب زندگی سے بیزار
تھا۔ اس نے اپنے چھوٹے بیٹے ناصر الدین بغرا کو دلی حید کرانے کے خیال سے
بنگلے سے دہلی بلوایا، لیکن ناصر الدین بغرا کو بنگالے کی ہوا ایسی مرغوب ہو گئی
تھی کہ اس نے چھو بیٹے جوں توں دہلی میں گزارے اور باپ کو زرا افاتے کی صورت
بندھتے ہی شکار کے بہانے سے بنگالے کی راہ لی۔

چرانہ دری عزم دیا رخود باشم چرانہ خاک کف پائے یا رخود باشم
غم غریبی و عزت نمی توانم دید بہ شہر خود روم و شہر یا رخود باشم
سلطان بلبن کو بیٹے کی یہ طفلانہ حرکت سخت ناگوار ہوئی۔ اس نے بجائے
بغرا خان کے کنیر و پسر شہزادہ محمد کو دلی حید کر دیا۔ ناصر الدین بغرا ابھی لکھنؤ
تک نہ پہنچا تھا کہ (۶۸۶ھ میں) سلطان بلبن نے انتقال کیا اور درازا

سلہ بدافنی جلد ۱ صفحہ ۹۴۔

۵۱ طبقات اکبری جلد ۱ صفحہ ۱۰۳۔ بدافنی جلد ۱ صفحہ ۱۵۶۔ فرشتہ جلد ۱ صفحہ ۱۲۶۔

خود غصیوں سے ولی عہد کا کچھ خیال نہ کر کے ناصر الدین بفر کے نوجوان بیٹے معزالکلیہ
کی قباد کو تخت نشین کر دیا۔ اب باپ تو بہار و بنگالے کا حکمران تھا اور میاں پٹنہ بہ
دہلی ہوا۔ کچھ دن یوں ہی گزر گئے آخر بعض بداندیشوں نے قباد کو بھائی کا نام رکھا
کو تابع فرمان بنا نا چاہیے۔ ادھر ناصر الدین بفر کو بھی قباد کی بے اعتدالی۔ لہذا
و لعب اور غفلت شعاری کی خبریں ملتی رہتی تھیں۔ اس نے دیکھا کہ بیٹے کی
جان اور سلطنت کی خیر نظر نہیں آتی۔ غرض اسی کش مکش میں ناصر الدین بہار سے
اور قباد دہلی سے روانہ ہو کر دونوں اودھ میں ٹکھا گونڈی کے دونوں کناروں پر
خیمہ زن ہوئے لیکن کسی نے عبور کرنے کی جرأت نہ کی۔ آخر عہد سلطان بلبن کے
بعض امرا نے درمیان میں پر کر صلح کی کوشش کی اور ناصر الدین بفر نے بیٹے
کی ملاقات کا اشتیاق ظاہر کیا تو یہ بات قرار پائی کہ بفر خان صوبے کا حکمران
ہونے کی حیثیت سے آداب خادمانہ بجالاتا ہوا حاضر ہو۔ بفر خان نے اس کو
بھی گوارا کیا لیکن باپ جب بیٹے کے سامنے مودب ہو کر حاضر ہوا تو بیٹے نے
تعظیم لینے کسی طرح روانہ رکھی اور خود تخت سے اتر کر باپ کو تخت پر بٹھالیا۔
ابن بطوطہ اپنے سفر نامے میں لکھتا ہے کہ لوگوں نے اس ملاقات کا نام "تقاسم"
رکھا ہے۔ اس سلسلے میں امیر خسرو کے چند اشعار اہل ذوق کی ضیافت طبع کے لیے
نقل کیے جاتے ہیں

۱۔ امیر خسرو کی ثنوی قرآن السعدین میں اس واقعے سے تعلق دو شعر یہ ہیں

بر سر شان شاہ جواں بخت زاد تاجور پاک گہمہر کی قباد
کرد چو درخشش معد ہشتاد ہشت بر سر خود تاج جد غوریش خورش

۲۔ تاریخ فرشتہ جلد ۱ صفحہ ۱۲۹ در پاض السلاطین صفحہ ۸۶ -

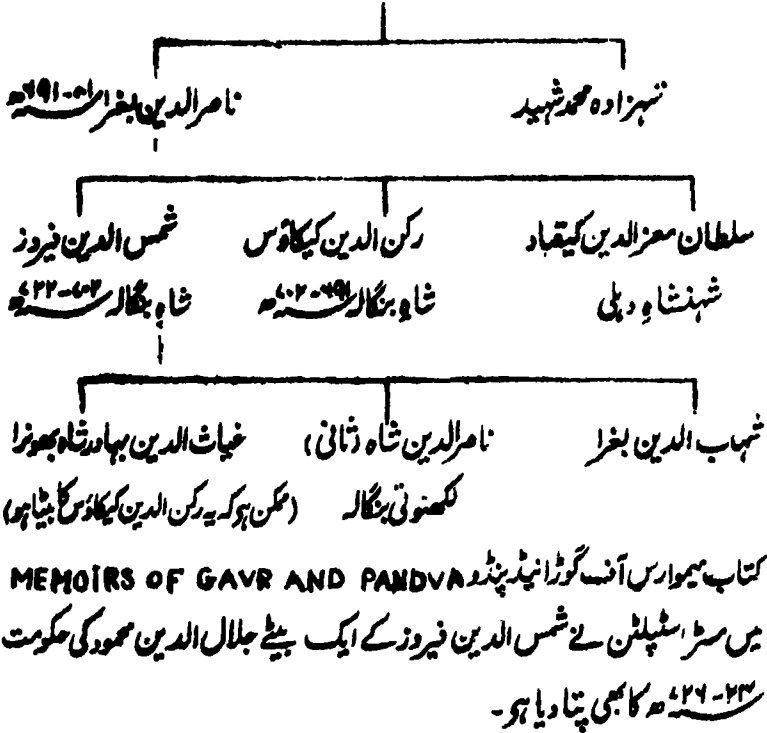
نہ ہے ملک خوش چہوں دو سلطان یکے شد نہ ہے عہد خوش چوں دو پیاں یکے شد
 پد پادشاہ ہے پسر نیز سلطان کنوں ملک میں چوں دو سلطان یکے شد
 زہر جہاں داری و پادشاہی جہاں را دوشاہ جہاں ہاں یکے شد
 یکے ناصر عہد محمود سلطان کہ فرانش دو چار ارکان یکے شد
 دگر شہ معزز جہاں کی قبادے کہ در ضبطش ایران و توران یکے شد
 چند ملاقاتوں کے بعد ناصر الدین نے بیٹے کو اس کی غفلت شعاری پر
 بہت کچھ نصیحتیں کر کے گلے لگا کر رخصت کیا اور اپنی خیمہ گاہ میں آکر تمام دن
 اس کی جدائی کے صدمے سے کچھ نہ کھایا اور رو کر کہتا تھا کہ آج میں نے
 بیٹے اور سلطنت دہلی دونوں کو رخصت کیا۔ ناصر الدین بغرائے نہایت امن
 و اطمینان کے ساتھ حکومت کی اور ۱۹۱۱ء میں انتقال کیا۔ واضح ہو کہ اس کے
 ایک پوتے کا نام بھی ناصر الدین تھا جس کو خیاب الدین تغلق شاہ نے
 حکومت عطا کی۔ موزعوں نے دونوں کو ایک شخص سمجھا ہے۔ اس کی مفصل کیفیت
 آئندہ اوراق میں مسطور ہوگی۔

۲۱) ناصر الدین بغرا کی اولاد و احفاد

دہلی میں سلطان بلبن کے بعد اس کے پوتے کی قباد نے تین برس سلطنت
 کی۔ لیکن بہار و بنگالے میں سلطان بلبن کی اولاد و احفاد نے ۱۲۳۳ء تک
 حکومت کی۔ شاہانِ دہلی کے موزعوں نے ان کا حال بہت کم لکھا ہے اور جو
 کچھ لکھا ہے وہ بہم یا غلط طور پر لکھ دیا ہے۔ ۱۲۳۳ء کے قریب مشہور و معروف
 مغربی سیاح ابن بطوطہ بنگالے آیا تھا۔ اس کا سفر نامہ اور ایڈورڈ ٹامس

(ADWARD TAMAS) صاحب کے جمع کیے رنگوں اور کتب تواریخ سے
حسب ذیل شجرہ نسب مرتب ہوا ہے۔

سلطان غیاث الدین بلبن



۳) حکومت بنگالہ کے متعلق مغربی سلیج ابن بطوطہ کا بیان

ابن بطوطہ بنگالے آنے کا ذکر کرتے ہوئے لکھتا ہے کہ اصل میں یہاں کا بادشاہ ناصر الدین تھا جس کا بیٹا کیقباد دہلی میں سلطنت کرتا تھا۔ جب ناصر الدین مرگیا گیا تو اس کا بیٹا شمس الدین بادشاہ ہوا۔ شمس الدین کے مرنے پر اس کا ولی عہد شہاب الدین بنگالے کا بادشاہ ہوا۔ لیکن اس کے چھوٹے بھائی غیاث الدین

بھونڑائے اپنے بھائی کو معزول کیا اور اپنے دوسرے بھائی کو مار ڈالا۔ اس کے بھائی شہاب الدین اور ناصر الدین بھاگ کر تغلق شاہ کے پاس پہنچے۔ تغلق شاہ ان کی مدد کے لیے ان کے ساتھ گیا۔ اور اپنے بچے کو بطور نائب ولی میں چھوڑا اور جنگ لے کر غیاث الدین بہادر شاہ کو قید کر کے دہلی لے آیا۔ لیکن سلطان محمد تغلق اس کے بیٹے اس کو رہا کر دیا جب اس نے ملک کے تقسیم کرنے میں بد عہدی کی تو بادشاہ نے اس پر چڑھائی کی اور اس کو مار ڈالا۔^{۱۵} دوسرے موقع پر ابن بطوطہ لکھتا ہے کہ جب محمد تغلق بادشاہ غیاث الدین

بھونڑا بھی سامنے لایا گیا۔ سلطان نے اس کو قید سے رہا کر کے بہت سامان اور ہاتھی گھوڑے دے کر رخصت کیا اور اس کے ساتھ اس کے بھتیجے ابراہیم خاں کو بھی روانہ کیا اور یہ عہد لیا کہ دونوں مل کر بادشاہت کریں۔ دونوں کے نام رکے جاری ہوں اور یہ بھی شرط کی کہ غیاث الدین بہادر اپنے بیٹے محمد الشہور بہر باہ کو بطور اول بادشاہ کے پاس بھیج دے۔ غیاث الدین بہادر نے اپنے ملک میں جا کر سب شرطیں پوری کیں لیکن بیٹے کو بادشاہ کے پاس نہ بھیجا اور یہ عذر کیا کہ وہ کہنا نہیں مانتا اور گستاخی کرتا ہے۔ بادشاہ نے ابراہیم خاں کے پاس لشکر بھیجا اور دل چلی تاتاری کو امیر مقرر کیا۔ انھوں نے مقابلہ کر کے بہادر کو مار ڈالا اور اس کی کھال کھو اکرا اس میں بھوسہ بھروا کر ملک میں پھرایا۔^{۱۶} ابن بطوطہ کے

۱۵ سفرنامہ ابن بطوطہ مترجمہ خان بہادر مولوی محمد حسین ام اے۔ سی۔ آئی۔ ای رٹائرڈ جج

صفحہ ۹۱، ۹۲۔ ۱۶ یہاں پر مترجم نے غلطی سے اس کے بھتیجے کی بجائے اس کے بھتیجے لکھ دیا ہے اصل عربی عبارت سے مقابلہ کرنے پر اور تاریخ کو پیش نظر رکھتے ہوئے صحیح یہ ہے کہ ابراہیم خاں غیاث الدین بہادر کا بھتیجا تھا۔ ۱۷ سفرنامہ ابن بطوطہ صفحہ ۱۶۰۔ ابن بطوطہ کے بیان کے مطابق یہ واقعہ ۷۲۵ھ کے قریب گزرا، لیکن سکوں کے مطابق ۷۳۲ھ میں غیاث الدین بہادر بادشاہت کرتا تھا۔

اس بیان میں شمس الدین و شہاب الدین و ناصر الدین و غیاث الدین بہادر شاہ کا ذکر نہایت ضروری ہے اس لیے اس کا اعادہ کسی قدر تفصیل کے ساتھ آئندہ کیا جائے گا۔

۴) رکن الدین کی کاؤس ۶۹۱ھ تا ۷۰۲ھ (۱۲۹۲-۱۳۰۲ء)

ناصر الدین بغرا کے بعد رکن الدین کی کاؤس نے تقریباً دس برس حکومت کی۔ اکثر محدثوں نے اس کا کوئی ذکر نہیں کیا ہے اور ابن بطوطہ نے بھی اس کے متعلق کچھ نہیں لکھا ہے۔ غالباً اس کی حکومت میں کوئی قابل ذکر واقعہ نہیں گزرا اور ممکن ہے کہ اس کی حکومت برائے نام رہی ہو۔

۵) شمس الدین فیروز شاہ ۷۰۲ھ تا ۷۲۲ھ (۱۳۰۲-۱۳۲۱ء)

ابن بطوطہ نے ناصر الدین بغرا کے بعد شمس الدین کا بادشاہ ہونا لکھا ہے جو اوپر مذکور ہوا۔ دوسرے موقع پر ۷۲۱ھ میں دارنغل سے ایک امیر کا بھاگ کر شمس الدین کے پاس آنا بھی بیان کرتا ہے۔ شمس الدین کے بیٹے ہلیک طرف السلطان الاعظم شمس الدینیا والدین ابوالمظفر فیروز شاہ السلطان اور دوسری جانب الامام المستعصم امیر المومنین اور

حاشیے پر ضرب ہذا الفاضلۃ بحضرت لکھنوتی مسندۃ عشرین
وصلحاۃ (یعنی ۱۲۲۷ء) درج ہوا اور بعض پر ۱۲۲۷ء میں پایا جاتا ہے۔ اس سے
معلوم ہوا کہ اس نے ۱۲۲۷ء تک ضرور حکومت کی۔

۱۲۲۷ء میں اس کے بیٹے شہاب الدین و ناصر الدین کا سلطان
غیاث الدین تغلق شاہ کے پاس جا کر اپنے بھائی غیاث الدین بہادر شاہ
کی شکایت کرنا، اور تغلق شاہ کا ان کے ساتھ ان کی مدد کو آنا مذکور ہے۔ چوں کہ
غیاث الدین بہادر کے بیٹے ۱۲۲۷ء کے پائے گئے ہیں۔ اس سے گمان بلکہ
یقین ہوتا ہے کہ شمس الدین فیروز کی زندگی ہی میں اس کا بیٹا غیاث الدین بہادر
بھونرا، مشرقی بنگالے میں برسر حکومت تھا۔

(۶) ناصر الدین شاہ کا ذکر اور ایک تاریخی غلطی کا ازالہ

تاریخ فیروز شاہی مولفہ ضیاء الدین برنی صفحہ ۴۵۱ء میں تغلق شاہ کے حالات
میں مذکور ہے کہ ۱۲۳۳ء کے قریب بعض امرائے لکھنوتی نے تغلق شاہ سے حکام
بنگالہ کی شکایت کی۔ تغلق شاہ خود ادھر چلا آیا اور تربہت پہنچے پر سلطان ناصر الدین
اس کے پاس حاضر ہوا اور تمام راجاؤں نے بھی بغیر کسی جنگ کے تغلق شاہ کی
اطاعت قبول کی۔ تغلق شاہ نے ناصر الدین کو چتر دور باش عنایت کر کے اس
کو لکھنوتی کی حکومت سونپنے کی اور بہادر شاہ کو گرفتار کر کے دہلی لے گیا اور
اپنے منہ بولے بیٹے تاتار خاں حاکم ظفر آباد کو شہر گانو کی حکومت عطا کی۔

۱۲۵۰ء ناصر الدین کے متعلق تاریخ فیروز شاہی کی اصل عبارت یہ ہے: سلطان ناصر الدین
ضابط لکھنوتی بہ بندگی دیا کری پیش درگاہ آمد و سلطان تغلق شاہ سلطان ناصر الدین
(بقیہ حاشیہ صفحہ ۱۲۷ء)

ضیاء الدین برنی کے بیان میں سلطان ناصر الدین سے ناصر الدین پسر شمس الدین فیروز مراد ہو۔ لیکن بعد کے مورخوں نے اس کو ناصر الدین بغرا پسر سلطان بلبن سمجھ لیا ہو۔ ابن بطوطہ کے بیان کے مطابق بھی تغلق شاہ کے وقت میں جو ناصر الدین تھا وہ شمس الدین فیروز کا بیٹا اور ناصر الدین بغرا کا چوتھا بیٹا تھا۔

اس بارے میں بڑا ذی کام بیان تاریخ فیروز شاہی کے طور پر کسی قدر مبہم ہو لیکن خواجہ نظام الدین احمد اور فرشتے کو صریح طور پر غلط فہمی ہوئی ہو کیوں کہ ان کا بیان ہو کہ کیتھار کے رخصت ہونے پر ناصر الدین بغرا نے بادشاہ دہلی کی مٹا ہی میں اپنی سلامتی دیکھی اور سلطان جلال الدین (خلجی) اور سلطان علا الدین و سلطان قطب الدین سے اظہار اطاعت کیا اور چتر شاہی اور خطبہ اٹھا کر لہار کی طرح گزرا کرتا رہا، اور جب سلطان غیاث الدین تغلق بنگالے گیا تو اس نے ناصر الدین کو چتر و دور باش دوبارہ رکھنے کی اجازت دی۔

(۱۲۶ کا بقید ماضیہ) :-

راکہ در اطاعت و بندگی سبقت نموده بود چتر و دور باش داد و لکھنوی بدو حوالہ فرمود و باز فرستاد دست گان و شمار گان و ضبط شد و بہادر شاہ ضابطہ شمار گان و راستہ در گرد انداختہ جانب شہر روان کرد ۱۲

لہ تفصیل کے لیے طبقات اکبری جلد ۱ صفحہ ۱۹۷ و ۱۹۸ جلد ۲ صفحہ ۲۲۲ و تاریخ فرشتہ جلد ۱ صفحہ ۱۳۱ دیکھا جائے۔ ریاض السلاطین صفحہ ۸۹ کا بیان بھی فرشتے کے طور پر جوڑا صفحہ ۶۲ کا بیان (STUART'S HISTORY OF BENGAL)

فرشتہ اور ریاض السلاطین سے ماخوذ ہو، اس لیے اس پر سی سی غلطی ہو ۱۲

۱۷۰ غیاث الدین بہادر شاہ (بھونڑا) ۱۷۱۰ء تا ۱۷۳۳ء (۱۰-۱۳۳۳ھ)

عام طور پر تمام مؤرخوں نے غیاث الدین بہادر شاہ کے متعلق صرف اسی قدر لکھ کر چھوڑ دیا ہو کہ جب دہلی میں تغلق شاہ بادشاہ ہوا تو ۱۷۲۲ء کے قریب بعض اہل لکھنؤ نے تغلق شاہ سے حکام بنگالے کی شکایت کی۔ تغلق شاہ خود ادرچلا آیا اور ترہٹ پہنچے پر ناصر الدین اس کے پاس حاضر ہوا اور تمام راجاؤں نے بھی اطاعت قبول کی۔ تغلق شاہ نے بہادر شاہ کو گرفتار کر کے اس کے گلے میں رستی دال کر دہلی روانہ کیا اور تارا گانڈی کی حکومت اپنے ٹھہرے بیٹے تارا خان (سابق حاکم ظفر آباد) کو عنایت کی۔^{۱۷۰}

۱۷۲۲ء میں سلطان تغلق ترہٹ سے واپس ہوتے ہوئے دہلی سے ایک منزل پر اچانک ایک نو ساختہ عمارت کے گر جانے سے چھت کے نیچے دب کر ہلاک ہوا اور اس کا بیٹا محمد تغلق بادشاہ ہوا۔ محمد تغلق نے اپنی تخت نشینی کے وقت بہادر شاہ کو رہا کر کے بہت کچھ انعام و اکرام کے ساتھ رخصت کیا اور اس کے بھتیجے ابراہیم کو بھی ساتھ کر دیا کہ دونوں مل کر بادشاہت کریں اور دونوں کے نام بٹے جاری ہوں۔ اور یہ بھی شرط کی کہ بہادر شاہ اپنے بیٹے (محمد المشہور بہر باط) کو سلطان کی خدمت میں بھیج دے۔ بہادر شاہ نے اور سب شرطیں پوری کیں

۱۷۱۰ء میں تاج فیروز شاہی مولف ضیاء الدین برنی صفحہ ۳۵۱ میں موجود ہے اور بعد کے مؤرخوں نے بھی اسی قدر لکھا ہے لیکن اصل واقعہ یہ نظر آتا ہے کہ ۱۷۱۰ء سے بہادر بھونڑا بنگالے کی مشترکہ حکومت میں حکمران تھا۔ ۱۷۱۵ء میں سلطان علاء الدین خلجی کے مارے جانے پر خود سرور بیجاورد ۱۷۱۵ء تک یہی صورت رہی۔

لیکن بیٹے کو نہ بھیجا اور یہ عذر کیا کہ وہ کہنا نہیں جانتا ہے۔ محمد تغلق نے براہِ رختہ ہو کر ابراہیم کے پاس لشکر بھیجا اور دل چلی تاتاری کو امیر معزز دکن اور اسی جنگ میں بہادر شاہ مارا گیا۔

طاس صاحب کے جمع کردہ سکوں کے رؤسے بہادر شاہ نے ۱۱۰۰ سے (اپنے باپ کی زندگی میں) مشرقی بنگلے میں حکومت کی اور اس کے بعد ۱۱۲۰ء میں تمام بنگلے پر قابض ہو گیا۔ اسی کے بعد تغلق شاہ نے اس کو گرفتار کر کے دہلی بھیجا۔ بہادر شاہ کے بیٹے ۱۱۲۵ء ۱۱۳۰ء اور ۱۱۳۵ء کے بھی پائے گئے ہیں۔ ۱۱۳۵ء کے بیٹے میں اس نے سلطان محمد تغلق کا نام بھی شامل کیا ہے اور ۱۱۳۵ء کے بیٹے میں صرف اپنا نام لکھا ہے لیکن ۱۱۳۲ء کے بیٹے میں پھر محمد تغلق کا نام زیادہ کر دیا ہے۔

بہر حال اس نے ۱۱۳۵ء تک ضرور حکومت کی ہوگی۔ ابن بطوطہ لکھتا ہے کہ بہادر شاہ کے بعد اس کا داماد بادشاہ ہوا لیکن فوج نے اس کو مار ڈالا۔

(۸) ترکہ ہمت کے سفر سے ایک مشہور محاورے کا تعلق

طبقات اکبری میں مذکور ہے کہ تغلق شاہ جب ہمت آیا تو بعض دجوں سے ناغوش ہو کر اس نے حضرت نظام الدین اولیا کو کہلا بھیجا کہ میرے آئے سے پہلے دہلی سے نکل جاؤ۔ شیخ نے اس کا کچھ اندیشہ نہ کیا۔ یہاں تک کہ معلوم ہوا کہ تغلق شاہ روانہ ہو کر دہلی کے قریب پہنچا چاہتا ہے۔ شیخ نے کہا کہ ”ہنوز دہلی دُور است“ اس کے بعد ہی تغلق شاہ دہلی سے ایک منزل پر اچانک چھت کے گر پڑے ہلاک ہوا۔ بالآخر ”ہنوز دہلی دُور است“ فارسی و اردو میں عام محاورہ ہو گیا۔ چنانچہ میر تقی میر کا شعر ”رہ شکر آبلہ بھی ہے میر“ ہے یا اسے ہنوز دہلی دُور

۱۱ ابن بطوطہ کے بیان میں یہ واقعات اوپر کیے گئے ہیں ۱۱ طبقات اکبری جلد ۱ صفحہ ۱۹۸۔

باب نہم

اقطاع بہار و بنگلے میں طائف الملوکی اور

آزادانہ حکومت کا آغاز

۱۱۔ ملک بیدار خلجی ملقب بہ قدر خان ۶۲۵ھ تا ۶۳۹ھ (۶۳۸-۶۳۹ھ)

تغلق شاہ کے مرنے پر اس کا بیٹا محمد تغلق (مادل) بادشاہ ہوا۔ اس نے تانار خاں ماکم تارگاؤ کو بہرام خاں کا خطاب عنایت کیا اور بہت سارے مال دے کر اس کے اعزاز میں اضافہ کیا۔ اور اسی ہنگام میں سلطان ناصر الدین (پسر شمس الدین فیروز) ضابطہ لکھنوتی نے انتقال کیا تھا۔ اس کی جگہ پر سلطان نے قدر خاں کو اقطاع لکھنوتی کی حکومت دی۔ اس بندوبست سے تربت و لکھنوتی و تمام بلاد بنگلے کا خراج شاہی بے خرخشہ دہی پہنچنے لگا۔ ۶۳۹ھ میں تانار خاں کے مرنے پر اس کے شمشیر بردار فخر الدین۔۔۔ مشرقی بنگلے میں خود سر ہو کر اپنا ریکہ جاری کیا۔ سلطان محمد تغلق کو یہ حال

معلوم ہوا تو اس نے قدرخان حاکم لکھنؤ کو فخرالدین کی سزا ہی کا حکم دیا اور عبداللہ بن یحییٰ اعظم الملک وحام الدین ابوجاہ وغیرہ امرا کو ملک میں رہنے کی اجازت دی۔ انھوں نے فخرالدین کو شکست دے کر جنگل میں بھٹکا دیا۔ قدرخان نے فتح مند ہو کر امرا کو غصہ کیا اور خود خزانہ جمع کر لے بیٹھ گیا۔ سب امرا جمع ہو کر دہلی بھیجے کا رشتہ آیا فخرالدین نے اچانک پہاڑ پر مارا اور نہ خان کے پیادوں کو وہی خزانہ ہوا لے کر نہ رہے باز رکھا اور قدرخان کو قتل کرایا۔

(۲) علاء الدین علی شاہ ۶۳۹ھ تا ۶۴۶ھ ۱۲۴۵-۱۲۴۸ء

قدرخان کو خود اسی کے پیادوں سے قتل کرا کے فخرالدین نے دوبارہ مشرقی بنگالے پر قبضہ کیا اور اپنے غلام مجلس نامی کو مغربی بنگالوں (یعنی لکھنؤ) پر بہت وغیرہ کے ضبط و انتظام کے لیے روانہ کیا۔ جب مجلس اصرہ پہنچا قدرخان مقتول کے بخشی یا عارض لشکر "علی مبارک" نے اس کا مقابلہ کیا اور مجلس کو قتل کر کے سلطان محمد تغلق کو مصلحت آمیز عریضہ لکھ کر حکم کا خواستگار ہوا مگر سلطان نے اس کو نہ پہچانا۔ اور ملک یوسف کو تو ال دہلی کو بلا لکھنؤ

۱۔ تاریخ فیروز شاہی صفحہ ۸۵ میں ضیاء الدین برنی کی اصل عبارت یہ ہے۔
 "بعد نقل بہرام خاں در دیار بنگالہ فتنہ فخر اخواست و فخراد لشکر بنگالہ باغی شدہ
 قدرخان را بکشتند وزن و بچہ و فیل و تیغ اور اتار تار کرد و خزانہ لکھنؤ غارت
 شد و تارگانہ دست گا تو از دست رفت و بدست فخراد باغیان دیگر افتاد و انان
 پس در ضبط نیامد"

کی حکومت کے لیے نامزد کیا۔ اتفاقاً ملک یوسف یہاں پہنچنے سے پہلے ہی مر گیا۔ اور مغربی بنگالہ تمام علی شاہ کے تصرف میں رہا۔ چوں کہ اس وقت قحط اور مین الملک کی بغاوت کے سبب سلطان محمد تعلق سخت پریشان تھا اس لیے تربہت و بنگالہ کا کوئی نظم نہ کر سکا۔

(۳) موثر خوں کا اختلاف

علی شاہ اور فخر الدین کے متعلق موثر خوں کے بیانات اس قدر مختلف ہیں کہ اگر ایک کا یقین کیا جائے تو دوسرے کو غلط ماننا پڑے گا۔ اس زمانے کے واقعات کے متعلق ابن بطوطہ کا بیان زیادہ صحیح معلوم ہوتا ہے، اور طاس صاحب کے جمع کیے ہوئے سکوتوں سے بھی ابن بطوطہ کی تصدیق ہوتی ہے۔ تبصرے کے لیے ہر ایک موثر خ کا بیان نقل کیا جاتا ہے۔

علی ضیاء الدین برنی کا بیان قدر خان کے حالات کے سلسلے میں بطور نوٹ مذکور ہو چکا ہے اور اس میں واقعے کی صراحت موجود نہیں، اس لیے اس کا اعلا فضول ہے۔

۲ شمس سراج حنیف (صفحہ ۱۳۷) لکھتا ہے کہ "سلطان فخر الدین کے عوام اور فخر گویند در آن ایام در مملکت منار گانو بیغم بود سلطان شمس الدین سلطان فخر الدین را زندہ گرفتہ و ہمدردوں لحظہ کشتہ در مملکت منار گانو قابض گشتہ۔" ۳ بدایونی (جلد ۱ صفحہ ۲۳۰) میں لکھتا ہے کہ "در ۳۹۹ھ بہرام خاں وفات یافت و ملک فخر الدین سلاحدار او سر بطنیان بر آوردہ خود را خطاب سلطانی داد و با قدر خان ضابط لکھنوی بہ اتفاق ملک حسام الدین البرجیادہ الدین بکینی

اعظم الملک جنگ کرده شکست یافت و اسباب تبحل و خزینہ وحشم او بردست قذوفا
انفاد چون بزرگال رسیدہ بود و اسپان قدرخان سقط گشتہ و او رپیہ و مال بسیار جمع
کرده تودہ تودہ بہ نیت پیش کش سلطان در منزل خویش نہادہ بود۔ ہر چند
حسام الدین ابو رجا اورا منع میکرد قدرخان نشنود۔ آخر الامر جان طور شد کہ
حسام الدین گفتہ بود و ملک فخر الدین باز آمد و پاسبان قدرخان بادیار شدہ
صاحب خود را کشتند و زرنصیب فخر گشت و حکومت شاراگانو بیک قلم اورا
سلم شد و مخلص غلام خود را بر لکھنوتی نامزد کرد و علی مبارک عارض لشکر قدرخان
مخلص را کشتہ دم از استقلال زد و عرائض مصلحت آمیز بدگاہ سلطان نوشت
و سلطان ملک یوسف را نامزد کرد و او در راہ فوت شد و سلطان را شغل دیگر
در پیش آمد کہ دیگر بدان جانب نفرستاد۔ دریں مرتبہ علی مبارک بہجت
عداوت فخر الدین علامات بادشاہی ظاہر ساختہ خود را بہ سلطان علاء الدین
مخاطب گردانید و ملک الیاس حاجی کہ صاحب قبیلہ وحشم بود بعد از چند روز
باتفاق بعضی از امرا و ملوک لکھنوتی علاء الدین را بقتل رسانیدہ خود را سلطان
شمس الدین خطاب کرد :-

(صفحہ ۲۳۱) " و در ۱۲۸۵ھ سلطان محمد بقصد شاراگان فرستہ فخر الدین را

باسیری گرفتہ و لکھنوتی آورد و بقتل رسانیدہ باز گشت "۔

علاء الدین افضل آئین اکبری حقہ دوم صفحہ ۶۵ میں لکھا ہے کہ در مزیانی سلطان
تعلق قدرخان از جانب او در بنگالہ بود ملک فخر الدین سلاحدار او از آزمندی
و از رمی بجا لشکری خداوند خویش ہمت بست و کیں گرفتہ از ہم گزرا نیند و بدست
سرای وحیلہ فروشی نام بزرگی بر خود نہاد و از فرمان دہان دہلی سر باز کشید ملک
علی مبارک کہ از سرکشیدگان قدرخان بود سلطان علاء الدین خود را نامزد کرد

باویدہ فخرالدین برخاست و در کارزار اورا زندہ گرفتہ بگوشہ نیستی فرستاد حاجی
البیاس کہ از امر اے بنگالہ بود۔ چندے را ہندوستان ساختہ علاء الدین را جان
بشگرد و خود را شمس الدین لقب نہاد :

۱۵ خواجه نظام الدین احمد (طبقات اکبری جلد ۱ صفحہ ۲۴۱) لکھتا ہوا کہ
” ملک فخرالدین سلاحدار قدر خان بود و در لکھنؤی ولی نعمت خود بعد رکشہ
نام سلطنت بر خود اطلاق کرد و مخلص نام غلام خود را بالشکر آراستہ باقصاے
بنگالہ فرستاد ملک علی مبارک عارض لشکر قدر خان بہ مخلص جنگ کرد اورا
شکست و تمام اسباب و حشم کہ ہمراہ او بود تصرف شد و سلطان فخرالدین چوں
نودولت بود از مردم اطنان خاطر نہ داشت ملاحظہ کردہ بر سر علی مبارک نہ
رفت تا آنکہ علی مبارک سامان خود کردہ خود را سلطان علاء الدین نام کرد
و در ۸۴۰ھ احدے دار بعین و بہمایہ فخرالدین بہ لکھنؤی رفت و در جنگ
آمدہ بدست علی مبارک بقتل رسید زمان سلطنت فخرالدین مدت دو
سال و چند ماہ بود۔“

۱۶ فرشتہ اس طرح لکھتا ہوا کہ ملک فخرالدین کہ از سلاحداران قدر خان
حاکم بنگالہ بود شمشیر او با خود می برداشت بہ چوں تا مارخان و رنارگا قوت
شد ملک فخرالدین در ۸۳۰ھ اورا متصرف شدہ خود را سلطان خطاب
دادہ خطبہ بنام خواہد سلطان محمد برابن معنی آگاہی یافت قدر خان حاکم
لکھنؤی را با جمیع امرا چون اعز الدین وغیرہ بر سر او نامزد کرد۔ چوں مقابل
شدند فخرالدین منہزم گشتہ در جنگل دور دست گرخت۔ قدر خان ہا ہا
ماند امرا با قطع خود رفتند چوں موسم ہرنگال رسید قدر خان در مقام در
جمع کردن شدہ از فراہم آوردن سپاہ فائل گردید و داعیہ اثر آہ لا

بعد از انصرام برشکال بخندست سلطان رفت پیش تخت انبار ہائے زر سوخ و سفید سازد و قضا را فخرالدین خبر ایں معنی یافتہ پہاں کسان نزد لشکریان فرستاد و ہمہ را ز خود ساخت و وعدہ کرد کہ ہر گاہ بر قدر خان فتح یابم خزانہ را بر شما تقسیم نمایم چوں فخرالدین از جنگل برآمدہ متوجہ بنارگانوشد لشکریان عاصی و امرایان باغی اتفاق کردہ قدر خان را بکشتند و خزانہ را برداشتہ بہ فخرالدین پیوستند۔ فخرالدین وعدہ داد و فاما نمودہ خزانہ را برایتان ارزانی داشت و نارگانو را تخت گاہ ساختہ بحکومت آن دیار مشغول گشت۔ غلام خود مختص نام را با لشکر بسیار بضبط لکھنوی تعین کرد۔ علی مبارک کہ عارض لشکر قدر خان بود ہمت در زبدرہ و مردانگی نمودہ از بے خلاص و دولت خواہی جماعتے را با خود یار ساخت و با مخلص جنگ کردہ شکست و فتح نامہ و عریضہ نزد سلطان محمد تغلق فرستاد کہ اگر حکم شو غنا بطہ لکھنوی باشم و سلطان اودا ندانستہ بجواب ملتفت شدہ یوسف شخہ ہلی را ضابطہ لکھنوی گردانیدہ روان کرد۔ اود آنجا رسیدہ متوفی شد و لکھنوی بہ علی مبارک شاہ ماند۔ چوں اسباب بادشاہی ہتیا بود خود را سلطان علاء الدین خطاب دادہ اما در ہمان زدوسی ملک الیاس کہ در آن نواحی می بود لشکر مستعد داشت بہ لکھنوی تاختہ بندگان سلطان علاء الدین را بقتل رسانید و خود را بہ سلطان شمس الدین مخاطب کردہ در ۷۴۱ھ لشکر بہ بنارگانو کشید۔ و فخرالدین را زبدرہ گرفتہ بہ لکھنوی آورد و بخلق کشیدہ خطبہ و سکہ را بنام خود گردانید علی مبارک چوں فخرالدین را بقتل آورد با ستغبار تمام در لکھنوی تھانہ تراشتہ متوجہ بنگالہ گردید۔ بعد از چند روز حاجی الیاس کہ حاجی پورا ز آنا راوست لشکر سلطان علاء الدین را با خود متفق ساختہ لکھنوی و بنگالہ را بحوزہ تصرف خود در آورد۔ و خود را شمس الدین نامید و مدت سلطنت علاء الدین یک سال و پندہ ماہ بود۔

ابن بطوطہؒ کے لگ بھگ ست گانو (بنگال) آیا۔ وہ لکھتا ہے کہ یہاں کا بادشاہ فخر الدین ہے جو فخر کے نام سے زیادہ مشہور ہے۔ جب غیاث الدین بہادر شاہ مارا گیا اس کا داماد بادشاہ ہوا۔ اس کو لشکر نے قتل کر ڈالا۔ ان دونوں میں علی شاہ لکھنؤی میں بادشاہ بن بیٹھا۔ فخر الدین نے جب دیکھا کہ اس کے آقا ناصر الدین کے خاندان سے حکومت نکلی جاتی ہے تو اس نے مست گانو میں بغاوت کی اور اس کے اور علی شاہ کے درمیان سخت لڑائی ہوئی۔ گرمی اور کچھڑ کے موسم میں فخر الدین نے جہازوں کے ذریعے سے لکھنؤی پر حملہ کیا، کیوں کہ اس کی بحری طاقت زیادہ تھی۔ اور جب برسات ہو چکی تو علی شاہ نے فخر الدین پر چڑھائی کی کیوں کہ اس کی بڑی طاقت زیادہ تھی۔

اس بیان سے ثابت ہوتا ہے کہ ۷۲۶ھ کے قریب فخر الدین اور علی شاہ دونوں زندہ تھے اور فخر الدین کے سگے (دار الضرب) گانو وزن ۶۶۶ گریں ۱۲۶ھ ۱۲۷ھ ۱۲۸ھ ۱۲۹ھ ۱۳۰ھ ۱۳۱ھ ۱۳۲ھ ۱۳۳ھ ۱۳۴ھ ۱۳۵ھ ۱۳۶ھ ۱۳۷ھ ۱۳۸ھ ۱۳۹ھ کے ملتے ہیں۔ جن پر السلطان الاعظم فخر الدین اور ابوالمنظر مبارک شاہ السلطان لکھا ہوا ہے۔ اس سے ثابت ہے کہ اس نے ۱۳۷ھ سے ۱۳۸ھ تک ضرور حکومت کی۔ لہذا ۱۳۹ھ میں اس کی بادشاہت کی ابتدا اور ۱۳۸ھ میں اس کا مارا جانا جو مورخوں نے لکھا ہے صحیح نہیں ہو سکتا۔

اسی طور پر علاء الدین علی شاہ کے سگے (دار الضرب) فیروز آباد ۱۳۷ھ ۱۳۸ھ اور ۱۳۹ھ کے ملتے ہیں۔ جن پر سلطان الاعظم علاء الدین اور ابوالمنظر علی شاہ السلطان سکندر الزمان المخصوص بعنايت الرحمن ناصر المومنین لکھا ہوا ہے۔ ان بستوں کی رو سے علی شاہ نے بھی ۱۳۲ھ سے ۱۳۷ھ تک ضرور حکومت کی۔

اگر بداؤنی۔ ابو الفضل۔ خواجہ نظام الدین احمد اور فرشتے کا یقین کیا جائے تو بداؤنی کے مطابق سلطان محمد تغلق نے فخر الدین کو قتل کیا۔ اور ابو الفضل اور خواجہ نظام الدین احمد کے مطابق علی مبارک نے فخر الدین کو قتل کیا۔ اور فرشتے کے مطابق ۷۴۷ھ میں حاجی الیاس نے فخر الدین کو یعانی دی۔ یہ بیان شمس سراج عقیف کے بیان کے موافق ہے، ان موزعوں میں بعض نے لکھا ہے کہ فخر الدین نے قدر خان کو مار ڈالا۔ اور بعض نے لکھا ہے کہ تاتار خان کو مار ڈالا۔ حالانکہ قدر خان کو بہ ظاہر خود اس کے پاسیوں نے فخر الدین کی سازش سے قتل کیا۔ اور تاتار کو کسی نے قتل نہیں کیا۔ بلکہ جب وہ مر گیا تو فخر الدین نے خود سری اختیار کی۔

(۴) شتر گربہ کی کیفیت

ایک بات قابل ذکر یہ بھی ہے کہ موزعوں نے جس کو علی مبارک لکھا ہے بلکوں میں اس کا نام علاء الدین علی شاہ ہے۔ اور فخر الدین کا نام فخر الدین مبارک شاہ ہے۔ لہذا موزعوں کے بیان میں شتر گربہ واقع ہوا ہے۔ فخر الدین کے بعد سنار گاؤں میں اختیار الدین غازی شاہ نے حکومت کی۔ اس کے سیکے ۷۵۳ھ اور ۷۵۴ھ کے پائے گئے ہیں۔ جن میں سلطان ابن السلطان لکھا ہوا ہے۔ لہذا گمان ہوتا ہے کہ یہ فخر الدین کا بیٹا ہو گا یا شاید غیاث الدین بہادر شاہ

۱۔ بداؤنی جلد ۱ صفحہ ۲۳۱ "در ۷۴۷ھ سلطان محمد بقصد تخریب ناراؤ فرست فخر الدین را با سری گرفتہ در کمنونی آورد و بقتل رسانیدہ بادگشت"

خاندان میں ہو۔

۱۵، علی مبارک اور حاجی الیاس کے متعلق ریاض السلاطین کا بیان

ریاض السلاطین (صفحہ ۹۲-۹۴-۹۵) میں علی مبارک اور حاجی الیاس

کے متعلق روایت یوں ہے:-

”کہتے ہیں کہ ابتدائے حال میں علی مبارک ملک فیروز (بادشاہ فیروز تغلق) کے معتمد ملازموں میں تھا۔ ملک فیروز سلطان غیاث الدین تغلق کا بھتیجا اور سلطان محمد تغلق کا چچا بھائی تھا۔ محمد تغلق نے اول سال جلوس میں ملک فیروز کو نائب باربک مقرر کیا تھا۔ انھی دنوں میں حاجی الیاس سے جو علی مبارک کا کوکا تھا کوئی خطا ہوئی جس کے سبب سے وہ دہلی سے بھاگ گیا۔ ملک فیروز نے علی مبارک سے پوچھا کہ حاجی الیاس کہاں ہے۔ علی مبارک نے حاجی الیاس کو نہ پایا اور ملک فیروز کو کہہ دیا کہ وہ کہیں بھاگ گیا ہے۔ فیروز نے ناخوش ہو کر علی مبارک کو اپنے سامنے سے دُور ہو جانے کا حکم دیا۔ علی مبارک نے بنگلے کی طرف آکر قدر خان کی ملازمت کر لی اور رفتہ رفتہ لشکر کا بخشی مقرر ہوا جب ملک فخر الدین نے بغاوت کر کے اپنے آقا قدر خان کو قتل کیا اور خود بادشاہ بن بیٹھا: اس وقت علی مبارک نے بھی اپنا لقب سلطان علاء الدین رکھ کر بادشاہت شروع کی اور فخر الدین پر چڑھائی کر کے اپنے آقا کے خون کا بدلہ لیا اور لکھنؤی پر قبضہ کر کے بنگلے کے باقی حصص کے بندوبست میں مشغول ہوا۔ اسی زمانے میں حاجی الیاس بھی پنڈوہ میں وارد ہوا تھا۔ سلطان

علاء الدین نے کچھ دن اس کو قید میں رکھا۔ لیکن پھر اس کی ماں (جو ملا الدین کی رضاعی ماں تھی) کی سفارش سے اس کو رہا کر دیا۔ کچھ عرصے کے بعد حاجی ایاس نے لشکر کو اپنا طرف دار بنا کر خواجہ سرایوں کے ذریعے سے سلطان علاء الدین کو قتل کر لیا اور لکھنؤ کی تمام بنگالے پر قبضہ کر کے اپنا لقب شمس الدین رکھا اور سلطان علاء الدین کی تدبیر حکومت ایک برس اور پانچ مہینے تھی۔

مندرجہ بالا بیان میں حاجی ایاس کی خطا کا جو ذکر ہر اس کے متعلق کتاب (Memoirs of Aur & Pandie) صفحہ ۲۱ میں مذکور ہے کہ (BUCHANAN HAMILTON) بکائنات ملٹن نے پڑوہ میں سوتھویں صدی کی لکھی ہوئی ایک قلمی تاریخ پائی تھی اس میں لکھا تھا کہ حاجی ایاس نے ملک فیروز کی کسی عورت سے تعلق پیدا کیا تھا۔ اور ملک فیروز نے علی مبارک (علاء الدین) کو اعظم الملک عظمت خاں حاکم بنگالہ کے پاس بھیجا تھا۔ یہاں آکر علاء الدین نے کسی اندیشے کے سبب حاکم صو کو قتل کیا اور خود بادشاہ ہو کر بیس برس حکومت کی (غالباً یہ کتاب امپریل لائبریری کلکتہ میں موجود ہے) یہ بیان بھی غلطی کے احتمال سے خالی نہیں۔ لیکن سلسلہ بیان میں اس کا اعادہ بھی ضروری تھا۔

(۶) حاجی ایاس ملقب بہ سلطان شمس الدین بھنگرہ

۷۴۳ھ تا ۷۵۹ھ (۱۳۵۸-۱۳۶۹ء)

گزشتہ اوراق میں حاجی ایاس کے متعلق مورخوں کا بیان مذکور ہو چکا ہے۔

غالباً علی شاہ اور حاجی ابیاس کے درمیان کئی برس تک کشمکش رہی کیوں کہ حاجی ابیاس کے سنے (ضرب فیروز آباد پنڈوہ) سے پائے جاتے ہیں۔ علی شاہ غالباً ایک طرف حاجی ابیاس اور دوسری طرف فخر الدین سے لڑتا تھا۔ فخر الدین کے مارے جانے پر حاجی ابیاس تمام مغربی بنگالے کا بادشاہ ہو گیا اور اختیار الدین غازی شاہ کے بعد اس نے مشرقی بنگالے پر بھی قبضہ کیا۔ حاجی ابیاس نے اڑیسہ کی طرف بھی اپنی فتوحات کو وسعت دی اور اتر ترہت اور پچیم بنارس تک اپنی ملکیت میں شامل کر لیا۔ عظیم آباد کے سامنے گنگا پار قبضہ حاجی پور حاجی ابیاس ہی کا آباد کیا ہوا ہے۔ صوبہ بہار میں ملک ابراہیم حاکم صوبہ تھا، شمس الدین نے اس پر بھی چڑھائی کی۔ ۱۵۲۷ء (۱۰۳۵ھ) میں سلطان محمد تغلق کے مرنے پر فیروز تغلق بادشاہ ہوا۔ فیروز نے شمس الدین پر چڑھائی کا قصد کر کے دسویں شوال ۱۵۲۷ء کو ایک لشکر گراں کے ساتھ دہلی سے کوچ کیا۔ گورکھپور اور کھروسہ پہنچے تک تمام اجا اور زمین دار بھی فیروز کے ساتھ ہو لیے اور جگت و ترہت پہنچے پہنچے ان علاقوں کے راجا و زمین داروں نے بھی فیروز کی اطاعت کی۔ حاجی ابیاس نے اول اودھ کی سرحد سے ہٹ کر ترہت میں پناہ لی تھی۔ اب فیروز کے اُدھر آتے آتے ترہت سے پنڈوہ کی راہ لی اور فیروز کے پنڈوہ پہنچنے سے پہلے ہی قلعہ اکدال میں محض اختیار کیا۔ فیروز نے گورکھپور اور ترہت میں فوج کو سختی سے حکم دیا تھا کہ باشندوں کو کوئی تکلیف نہ پہنچائی جائے۔ پنڈوہ پہنچ کر بھی اہل شہر کو کسی قسم کی زحمت نہ دی اور یہاں

لے تاریخ فیروز شاہی ضیاء الدین برنی صفحہ ۵۸۶

لے تاریخ فرشتہ جلد اول صفحہ ۲۰۹ "حاجی ابیاس کہ حاجی پور از آثار اوست"

سے کھج کو کے ، رنج الاول کو کیدالہ کا محاصرہ کیا۔ یہ کیدالہ ایک جزیرہ نما مقام تھا۔ جس کے تین طرف پانی اور ایک طرف گھنا جھگل تھا۔ زمانہ حال کی تحقیق کے مطابق یہ مقام موضع بلڈی باڈی اور مسجد آدینہ کے قریب تھا۔ فیروز نے حکم دیا کہ کنگھرنہا کر پانی کو جھور کیا جائے۔ یہ ظاہر کوئی امید نہ تھی کہ حاجی ایاس قلعے سے نکل کر مقابلہ کرے گا۔ لیکن اتفاقاً فیروز شاہ نے اپنی خیمہ گاہ کے لیے ایک دوسرا مقام پسند کیا اور اس کے ٹپنے سے حاجی ایاس نے اس کی پس پائی کا گمان کیا اور اپنا مک مع فوج قلعے سے نکل پڑا۔ تخت جنگ کے بعد حاجی ایاس کا چتر و علم اور چوالیس زنجیر میل فیروز کے ہاتھ آئے۔ اور بے شمار بنگالی سپاہ مقتول و اسیر ہوئی۔ حاجی ایاس نے پس بہ ہو کر پھر کیدالہ میں پناہ لی۔

بنگلے کی برسات اور پھروں کے بسبب فیروز شاہ نے اس وقت اتنی ہی کام یابی کو بہت غنیمت سمجھا۔ اور باقی ہم کو آئندہ سال پر اٹھا رکھا۔ شمس سراج عقیف کا بیان ہے کہ پردہ نشین عورتوں نے بے نقاب

۱۔ لفظ کنگھرنہا خود ضیاء الدین برنی مؤلف تاریخ فیروز شاہی نے استعمال کیا ہے۔ غالباً پانی میں پھروں کا ڈھیر کر کے چلنے کا راستہ نکالنا مراد ہے۔

۲۔ شمس سراج عقیف مؤلف تاریخ فیروز شاہی نے صفحہ ۱۲۰ میں اس کی تعداد ایک لاکھ اسی ہزار تک بتائی ہے۔ ریاض السلاطین ۹۹ میں مذکور ہے کہ اس زمانے میں شیخ رضا بیابانی نے انتقال کیا اور حاجی ایاس نے بھیس بدل کر اس کے جنازے کی نماز میں شرکت کی اور فیروز شاہ سے بھی ملاقات کی اور اس نے نہ پہچانا۔ مابعد ایاس کا خود کو اس طرح قہلم میں ڈھانسا اور اس کے امرا کا جو سابق سے حاجی ایاس کو نہ پہچانتا تھا کہ نہ ان میں خلاف قیاس ہے۔

ہو کر اور سر کے بال کھول کر قلعے کی تفصیل سے گریہ و زاری شروع کی اور فیروز شاہ نے متاثر ہو کر ازراہ نرحم خونریزی سوقف کرنے کا حکم دیا۔ ضیاء الدین برنی کا بھی بیان ہے کہ سلطان فیروز کو خیال ہوا کہ زیادہ جنگ کرنے سے بہت سے بے گناہ قتل ہو جائیں گے اور مسلمان عورتیں ادبائشوں پاگوں اور دھانگوں کے قبضے میں آجائیں گی۔ اور غریبوں، مظلوموں اور ساجدوں کا مال شکر کے دھکڑے غارت کر دیں گے۔ یہ بیان صحیح معلوم ہوتا ہے اس لیے کہ فیروز تعلق ایسا شریف نفس تھا کہ محمد تعلق نے جن لوگوں پر کوئی ظلم و ستم کیا تھا فیروز شاہ نے ہر ایک کو معاوضہ دے کر راضی کیا اور ان سے عفو نامہ لکھوا کر محمد تعلق کی قبر میں دفن کیا کہ آخرت کا مواخذہ باقی نہ رہے۔ بہر کیف فیروز تعلق نے اس بیچ پر گیارہ مہینے صرف کیے اور ۱۲ شعبان ۷۵۵ھ کو دہلی واپس پہنچا۔

حاجی الیاس کو آئندہ سال کا دھڑکا لگا ہوا تھا۔ اس لیے اس نے دوسرے برس بہت سے تحائف اور پیشکش بھیج کر فیروز شاہ کو ادھر آنے سے باز رکھا اور ایک طور سے مسلح کر دیا۔ اس وقت سے حاجی الیاس پھر آزادانہ حکومت کرتا رہا۔

۷۵۵ھ میں ظفر خان فارسی جو سلطان محمد الدین کا داماد اور سارنگانوں کا گیر دار تھا، حاجی الیاس سے تنگ آ کر دہلی بھاگ گیا۔ (اور بعد میں سلطان کا وزیر بھی ہوا) اس وقت حاجی الیاس نے ملک تاج الدین کی معرفت بعض تحفے فیروز شاہ کے پاس روانہ کیے۔ فیروز شاہ نے بھی خوش ہو کر بعض نفیس

۱۔ ہانگ۔ دھانگ اور دھکڑے یہ سب الفاظ عرصہ الہین رانی سے۔
میں استعمال کیے ہیں۔

سوغاتیں اور تازی و ترکی گھوڑے ملک سیف الدین غزنوی کی معرفت حاجی الیاس کے لیے روانہ کیے۔ لیکن شاہی تحائف بہار ہی تک پہنچے تھے کہ اس اثنائیں حاجی الیاس نے انتقال کیا۔ سلطان فیروز کو معلوم ہوا تو اس نے ان گھوڑوں کو امرائے بہار میں تقسیم کرا دیا۔

حاجی الیاس نے غالباً اٹھارہ برس اور چند مہینے حکومت کی۔ مگر فرشتے نے اس کی مدت حکومت سولہ برس لکھی ہوئی تھی۔

(۷) ملک ابراہیم بیو ۴۵۲ھ تا ۴۵۳ھ (۵۱-۳۵۲ء)

فیروز تغلق کی حکومت کے ابتدائی زمانے میں ملک ابراہیم بیو بن ابو بکر اقطاع بہار کا حاکم تھا۔ اس کا حال پیر پھاڑی کے کتبوں سے دریافت ہوا ہے۔ ان کتبوں میں اس کو مقطع بہار اور مدر الملک لکھا ہے اور اس میں فیروز تغلق کا عہد مذکور ہے۔ اس لیے راقم نے اس کا زمانہ فیروز شاہ کی تخت نشینی سے شمار کیا ہے۔ اگرچہ اغلب ہے کہ یہ محمد تغلق کے عہد سے قطع بہار ہو۔ حاجی الیاس نے ملک ابراہیم حاکم بہار پر فوج کشی بھی کی تھی۔

ملک ابراہیم نے تیرھویں ذی الحجہ روز یک شنبہ کو ۴۵۳ھ میں انتقال کیا۔

۱۔ طغات اکبری جلد اول صفحہ ۲۱۔

۲۔ اسی الیاس کے حالات بیشتر از الدین برنی کی تاریخ فیروز شاہی صفحہ ۵۹۰ تا صفحہ ۵۹۹ تیس سراج عقیف کی تاریخ فیروز شاہی صفحہ ۱۲۰ تا صفحہ ۱۲۳ سے ماخوذ ہیں۔

۳۔ دیکھو صفحہ ۲۳ نوٹ کتاب (۸) (MEMOIRS OF GAIK AND PAI)

کچھ میں مصروف تھیں بل رفت در دل سنگ از برائے خواب سے گمان ہوتا ہو کہ یہ شاید اس کے قتل ہونے کا استعارہ ہو۔ اس کے متعلق تین کہتے رافم کی نظر سے گزرے ہیں یہ

(۸) سکندر بن الیاس شاہ ۷۵۹ھ تا ۷۹۲ھ (۵۸-۱۳۹۰ء)

ماجی الیاس کے مرنے پر تیسرے دن اس کا بیٹا سکندر شاہ تخت نشین ہوا۔ اس کو بھی فیروز شاہ کے حملے کا خوف لگا ہوا تھا اس لیے اس نے چالیس ہاتھی اور بعض تحائف سلطان کے پاس بھیج کر اس کو روکنے کی کوشش کی لیکن اس پیش کش کے پہنچنے سے پہلے فیروز شاہ تسخیر ہنگالے کا قصد کر چکا تھا اور فوج لے کر ظفر آباد (اودھ) آکر کثرت بارش کے سبب ٹھہرا ہوا تھا۔ اس کے کوچ کی خبر پا کر سکندر شاہ اپنے باپ کی طرح قلعہ یکدالہ میں متحصن ہوا۔ فیروز شاہ نے ہنگالے پہنچ کر قلعے کا محاصرہ کیا اور طرفین سے تیر اور منجنیق چلنے لگی۔ اتفاقاً ایک دن قلعے کا ایک برج گر پڑا۔ اسی وقت حسام الملک نے پوری فوج سے قلعے پر یورش کرنے کی اجازت چاہی۔ فیروز شاہ نے جواب دیا کہ قلعے میں پردہ نشین عورتیں موجود ہیں، بے موقع یورش مناسب نہیں۔ آج صبر کرو، دیکھو کل کیا ہوتا ہو۔ دو سحر دن سکندر شاہ نے اپنے وزرا کے شورے سے صلح کا پیام دیا۔ فیروز شاہ نے جواب

لے کر اسی ہی ڈائن جس کے نام پر ڈائن گنج آباد ہوا کتاب (ATHNOLOGY OF BANGAL) صفحہ ۲۱۱ میں لکھتے ہیں کہ ضلع ہزاری بارہ میں چائے چھا گڑھ کے منٹال راجلے جس کا نام چنگوڑا تھا ابراہیم بن کی آہ کہ خبر پاکر سے اہل و عیال خود کشی کر لی تھی۔

دیا کہ میں خود بھی صلح کو پسند کرتا ہوں۔ لیکن میرے یہاں آنے کا فتویٰ یہ کہ سارگادھ کی حکومت بدستور ظفر خاں کے حوالے کی جائے۔ سکندر شاہ نے اس شرط کو منظور کیا اور فیروز شاہ نے ملک مستبول کی معرفت ایک قیمتی کلاہ سکندر شاہ کو تحفہً بھیج دی۔ سکندر شاہ نے بھی بعض تحفے فیروز شاہ کے پاس بھیجے اور ہر سال چٹکیش بھیجنا قبول کیا۔ اس صلح کے بعد فیروز شاہ معاصرہ اٹھا کر واپس روانہ ہوا۔ یہ واقعہ ۵۹ھ کا ہے۔ ظفر خان دوبارہ سارگادھ آئے۔

سکندر شاہ نے بنگالے میں بہتری نادر عارتیں بنوائیں۔ انھی میں مسجد آدینہ ہے جس کے آثار اب تک قائم ہیں۔ یہ مسجد مسلمانوں کے عہد کی بہتوں عمارتوں میں شمار کی جاتی ہے۔ پاسوسات فٹ لمبی اور دس سو پچاسی فٹ عریض ہے۔ اس کی چھت تین سو پچھو گنبدوں سے آراستہ تھی۔ کنبے کے مطابق ۱۷۷۷ء میں عرب ہوئی۔ فی الحال ضلع مالہ میں اس مسجد کے قریب ریلوے اسٹیشن کا نام آدینہ رکھا گیا ہے۔ مسجد کے ایک حصے میں خاص قسم کا گھلا دالان ہے۔ اس کو بادشاہ کا تخت کہتے ہیں۔ بعض اہل قلم نے اس کی تعمیر کے متعلق بہت خامہ درسیاں کی ہیں لیکن اصل حقیقت معلوم نہیں ہوئی کہ دالان کس لیے بنایا گیا۔

سکندر کے ایک محل سے سات ادلا دیں اور دوسرے محل سے ایک لڑکا غیاث الدین اعظم شاہ تھا۔ اعظم شاہ کی سوتیلی ماں نے اس کے خلاف سکندر شاہ کے کان اس قدر بھر دیے کہ باپ بیٹے میں سخت آن بن ہو گئی۔ رنجش اس حد کو پہنچی کہ اعظم شاہ نے شکار کے چیلے سے سارگادھ جاکر فوج جمع کی درباپ سے

بہ زور حکومت کا مطالبہ کیا۔ سکندر شاہ لشکر لے کر مقابلے کو نکلا اور اسی کشمکش میں اعظم شاہ کے ایک سپاہی کے ہاتھ سے نادانتہ مارا گیا۔^{۱۵}
 سکندر شاہ نے چوتیس برس حکومت کی۔ فرشتہ اور ریاض السلاطین نے اس کی مدت حکومت صرف نو برس اور چند ماہ لکھی ہے۔ لیکن اس کے سترہ^{۱۶} اور ۹۲^{۱۷} کے پائے جاتے ہیں۔^{۱۸}

(۹) سلطان فیروز تغلق کا بہار کی راہ سے سفر کرنا ۶۶۰ھ (۱۳۵۸ء)

شمس سراج عقیف تاریخ فیروز شاہی (صفحہ ۱۶۳) میں لکھتا ہے کہ فیروز شاہ بنگالے کی ہم سے واپس ہو کر کٹڑہ کی طرف واپس گیا اور وہاں سے بہار ہوتا ہوا جہانگیر (اڑیسہ) پہنچا۔ یہ واقعہ ۶۶۰ھ کا ہے۔
 معلوم نہیں بہار سے اڑیسہ کس راہ سے سفر اختیار کیا گیا۔ قیاس ہے کہ ہزاری باغ اور چھوٹا ناگ پور ہو کر راستہ ہوگا۔
 طبقات اکبری جلد اول صفحہ ۲۳۲ میں بھی فیروز شاہ کا ”اثر راہ بہار“ سفر کرنا مذکور ہے۔

۱۵ ریاض السلاطین صفحہ ۱۰۳ و ۱۰۴۔

۱۶ نگہ کتاب (MENOIRS OF GAUR AND PANDUA) میں اسٹیلن صاحب نے ان سیکڑوں کی کیفیت لکھی ہے۔ لیکن یہ بھی یاد رکھنا چاہیے کہ اس کے ایک پوتے کا لقب بھی سکندر تھا۔

(۱۰) بہار کا سلطانِ دہلی کے زیرِ حکومت رہنا

تاریخوں سے ثابت ہوتا ہے کہ سلطان محمد تغلق کے بعد بنگالے میں جداگانہ حکومت قائم ہوئی جس کا حال سابق اوراق میں تحریر چکا ہے۔ لیکن صوبہ بہار سلطان دہلی کے زیرِ حکومت رہا۔ شمس سراج عقیف اپنی تاریخ (صفحہ ۲۳۷) میں غلطی کی ہم کا ذکر کرتے ہوئے لکھتا ہے کہ سلطان فیروز تغلق نے ملک کے انتظام کے لیے عماد الملک کو خانِ جہان کے پاس دہلی بھیجا۔ اور بنان جہان نے تمام بلادِ ملک سے فوج طلب کی۔ اور اسی سلسلے میں بہار و ترہٹ سے بھی فوج مانگی۔ اس وقت بنگالے سے فوج طلب کرنے کا کوئی ذکر نہیں پایا جاتا۔

(۱۱) غیاث الدین اعظم شاہ ۹۲ھ تا ۸۰ھ (۱۳۹۰-۱۴۹۸ء)

سکندر بن حاجی الیاس کے بعد غیاث الدین اعظم شاہ سربراہِ سلطنت ہوا۔ اس نے نہایت امن و اطمینان اور عیش و آرام کے ساتھ حکومت کی۔ تاریخ فرشتے میں مذکور ہے کہ اُس نے بہت سال حرمین شریفین کو بھیج کر وہاں رباط اور مدارس بنوائے۔ دین دار و عادل ہونے کے علاوہ علماء اور اہلِ کمال کا بھی قدردان تھا۔ حافظ شیرازی کی ایک مشہور غزل میں جو بنگالہ اور سلطان غیاث الدین کا ذکر ہے، اس سے یہی غیاث الدین مراد ہے۔

(۱۲) سلطان غیاث الدین اور حافظ شیرازی

ایک بار غیاث الدین اعظم شاہ مشرقی بنگالے کی طرف گیا ہوا تھا۔ اتفاقاً اس سفر میں کوئی مرض ایسا لاحق ہوا کہ اس کو زہیت سے پاس ہو گئی۔ اس وقت اس کی تین بیویاں بھی ساتھ تھیں جن کے لقب سرد محل، بگل محل اور لال محل تھے۔ اس نے ان کو وصیت کی کہ میرے مرنے پر نیش کو تم اپنے ہاتھوں سے غسل دینا۔ لیکن غیاث الدین اعظم شاہ نے مرض سے شفا پائی تو اس کی اور بیویوں نے ازراہ طعن ان تین حرموں کو غسالہ کہنا شروع کیا۔ انھوں نے موقع پا کر اعظم شاہ سے شکایت کی۔ اس وقت عالم انبساط میں اعظم شاہ کی زبان پر برجستہ یہ مصرعہ آیا۔ "ساقی حدیث سردو گل و لال می رود" لیکن اس کے برابر کا دوسرا مصرعہ ذہن میں نہ آیا اور دربار کے شعرا بھی حسبِ دل خواہ مصرعہ نہ رگا سکے۔ اعظم شاہ نے یہ مصرعہ طرح ایک قاصد کی معرفت کچھ تحائف کے ساتھ حضرت شمس الدین حافظ شیرازی کے پاس روانہ کیا۔ اور حضرت حافظ کو بنگالے آنے کی دعوت دی۔ حضرت حافظ بھی بنگالے آنے کے سائق تھے لیکن کبر سنی اور صعوبت سفر کا اندیشہ مانع ہوا۔ تاہم ایک غزل کہہ کر روانہ کی جس کے تین اشعار کو ہمارے بیان سے خاص تعلق ہے۔ اس لیے اس جگہ نقل کیے جاتے ہیں۔ پوری غزل دیوان میں موجود ہے۔

ساقی حدیث سردو گل و لال می رود ایں بحث با شلاش غسالہ می رود

۱۔ ریاض السلاطین صفحہ ۱۰۵ میں یہ واقعہ مفصل مرقوم ہے۔ تاریخ فرشتہ، اردو م ۱۲۲ اور بعض تاریخوں میں مختصراً مذکور ہے۔

شہر شکن شود ہم طوطیان ہند زین قند پارسی کہ برنگالہ می رود
لفظ ز شوق مجلس سلطان غبات دین خامش مشوک کار تو از نالہ می رود

۱۱۳۱) اعظم شاہ اور قاضی سلج الدین

ایک بار اعظم شاہ تیر اندازی کی مشق کر رہا تھا۔ اتفاقاً ایک تیر بہک کر کسی بیوہ کے لڑکے کے جا لگا۔ بیوہ نے قاضی کے یہاں استغاثہ کیا۔ قاضی کو ابھن ہوئی کہ اگر بادشاہ کی رعایت کرے تو خدا کے ہاں ماخوذ ہو۔ اور اگر بادشاہ کو غلب کرے تو اس میں بھی دشواریاں اور قباحتیں ہیں۔ آخر فاحکم بن النعمان بالحدل کو نصب العین سمجھ کر اس نے اپنے پیادہ کو بادشاہ کی طلبی کے لیے روانہ کیا اور خود منہ کے نیچے دڑھ رکھ کر محکمہ میں منتظر بیٹھ گیا۔ غریب پیادہ شاہی محل کے قریب پہنچا تو بادشاہ تک رسائی کی کوئی صورت نظر نہ آئی۔ آخر اس کو یہ تدبیر سوچی کہ محل کے قریب اس نے اذان دینی شروع کی۔ بادشاہ نے خلاف وقت اذان کی آواز سن کر موزن کو حاضر کرنے کا حکم دیا۔ پیادہ سامنے لایا گیا تو اس نے آذان دینے کا سبب اور بادشاہ کو محکمہ میں حاضر ہونے کا حکم سنایا۔ اعظم شاہ فوراً پیادہ کے ساتھ محکمہ میں حاضر ہوا۔ قاضی نے اس کو دیکھ کر کوئی التفات نہ کیا اور تشرع کے مطابق حکم دیا کہ یا اس بیوہ کو راضی کر کے استغاثہ اٹھواؤ، یا اپنے کیے کی سزا بھگتو۔ اعظم شاہ نے بہت کچھ نقد دے کر لجاجت سے بیوہ کو دعوہ اٹھالینے پر راضی کیا۔ اور اس کے بعد بٹل سے تلوار نکال کر قاضی سے کہا کہ میں شرعی حکم کی تعمیل میں حاضر ہوا۔ اگر تم ذرا بھی میری بادشاہی کی رعایت کرتے تو اسی تلوار سے تمہارا سر اڑا دیتا۔ قاضی نے جواب

دیا کہ میں دُورہ لے کر بیٹھا تھا۔ اگر شرعی حکم کی تعمیل میں تم سے ذرا بھی تقصیر ہوئی تو یہ خدا اسی دُورے سے تمہاری پیٹھ لال کر دیتا۔ اعظم شاہ نے خوش ہو کر قاضی کو انعام عطا کیے۔

غیاث الدین اعظم شاہ حضرت نور قطب عالم پسر و سجادہ نشین حضرت مخدوم علاء الحق پنڈوی کا ہم عصر اور ہم مکتب تھا، اور ان دونوں نے حضرت حمید الدین گنج نشین ناگوری سے تعلیم پائی تھی۔ ریاض السلاطین کے قول کے مطابق اعظم شاہ کو راجا کانس نے ۱۵۷۵ء میں دغاے قتل کرایا۔ تاریخ فرشتہ اور ریاض السلاطین نے اس کی مذمت حکومت صرف سات برس اور چند مہینے لکھی ہے۔ لیکن اسٹیلٹن کا قیاس کچھ اور ہے، جو آئندہ ذکر ہوگا۔

۱۱۴) غیاث الدین اعظم شاہ کی اولاد

اعظم شاہ کے مارے جانے یا مرے پر اس کا بیٹا سیف الدین حمزہ ملقب بہ سلطان السلاطین سکندر ثانی تخت نشین ہوا۔ اس کے بعد اس کا بیٹا شمس الدین المعروف بہ شہاب الدین بایزید اس کا جانشین ہوا۔ اور آخر میں اس کا بیٹا علاء الدین فیروز حکمراں ہوا، اور اسی پر حاجی الیاس کے خاندان کی حکومت کا خاتمہ ہوا۔ ان بادشاہوں کی حکومت کا صحیح زمانہ کسی تاریخ سے واضح طور پر معلوم نہیں ہوتا۔ لیکن ان میں سے ہر ایک نے تخمیناً برس دو برس سے زیادہ حکومت نہیں کی۔

۱۱۵) راجا کانس (گنیش)، اور اعظم شاہ کے متعلق مسٹر اسٹیلٹن کا بیان

انجمن اہران ریلہ بات ہند (INUNESNATEC SOVITS OF INDIA) نے پہلے منعقدہ پٹنہ میں ۱۸ دسمبر ۱۹۳۰ء کو مسٹر ایچ۔ ای۔ اسٹیلٹن نے بحیثیت صدر انجمن ہونے کے ایک مضمون پڑھا جس کا خلاصہ یہ ہے کہ سلطان غیاث الدین نے عہد میں راجا گنیش نے تخمیناً ۱۱۳۰ء تا ۱۱۴۰ء میں بنگالے کے معاملات میں بڑا رسوخ پیدا کر لیا تھا۔ اور ریاض السلاطین کے مطابق اس بادشاہ کو فریب سے نفل بھی کرایا۔ اس کے بعد امرے سلطنت نے بادشاہ کے بیٹے شیخ الدین حمزہ کو تخت نشین کیا۔ اس نے دو برس تک (تخمیناً ۱۱۴۰ء تا ۱۱۵۰ء) حکومت کی اور اہل القب سلطان السلاطین ثانی رکھا۔ اس کے بعد اس کا غلام بامبئی شاہا اللہ بن امیریدہ دو برس تک حکمران رہا اور شاید راجا گنیش کے ہاتھوں مارا گیا۔ شاہا اللہ بن کے بعد اس کا بیٹا علاء الدین فیروز تخت نشین ہوا اور چوں کہ اس زمانے میں راجا گنیش کا کوئی ریکہ جاری ہونا معلوم نہیں ہوتا اس لیے قریب قیاس ہے کہ سلطان امراراجا کی حکومت کے مخالف تھے۔ اور اسی سبب سے حضرت نور قطب عالم نے سلطان ابراہیم شرقی کو بنگالہ فتح کرنے کے لیے بلا دیا۔ اور راجا گنیش مجبور ہو کر اپنے بیٹے جڈو کو سلطان بنانے پر راضی ہو گیا اور وہ جلال الدین

لے صاحب موصوف نے اس مضمون کو کتاب (MEMOIRS OF GAUR AND

PANDUA) میں بھی شامل کیا ہے

نہ تاریخ فرشتہ میں جڈو کو جیل اور اسٹوارٹس کی تاریخ میں چیتن لکھا ہے (بقیہ نوٹ ص ۱۵۱)

لقب رکھ کر علاء الدین کے مرے پر تخت نشین ہوا۔ ۸۱۹ھ میں حضرت نور قطب عالم کی وفات کے بعد راجا گنیش نے جلال الدین کو پھر ہندو بنالینے کی کوشش کی لیکن وہ مسلمان ہی رہا۔ تب اس کو قید کر کے گنیش خود تخت نشین ہوا اور اپنا لقب دلوج مروہ رکھ کر پنڈوہ (فیروز آباد) سارگاتوا اور چاٹ گاتو سے اپنا سکہ جاری کیا۔ گنیش کے بعد ہندو تخت پر بیٹھا لیکن اس کا اور کوئی حال معلوم نہیں اور ۸۲۱ھ میں جند عرف جلال الدین تپدے نکل کر ۸۳۵ھ تک حکمران رہا۔

صاحب موصوف نے اس بیان کی صحت کا کوئی قطعی ثبوت پیش نہیں کیا ہے۔ اگر زمانے کے متعلق تاریخ فرشتہ اور ریاض السلاطین کا بیان تسلیم کیا جائے تو سیف الدین اور شہاب الدین کی حکومتیں ۸۸۵ھ اور ۸۸۸ھ میں ختم ہو جاتی ہیں۔ بہر حال یہ بیان مزید تحقیقات کا محتاج ہے اور اچھوں کہ ۸۹۶ھ سے صوبہ بہار میں سلاطین شرقیہ کی حکومت شروع ہوتی ہے اس لیے یہ بحث اسی جگہ کے لیے چھوڑ دی جاتی ہے۔

۱۶) ملک کافی۔ ملک ضیاء الحق اور خواص الملک کا ذکر

قصبہ بہار میں مخدوم بدر عالم کے مقبرے کے احاطے میں درخت کے نیچے ایک قدیم کتبہ رکھا ہوا ہے۔ یہ کسی عمارت کا کتبہ ہے جس کو ۸۹۹ھ میں ملک کافی نے تعمیر کرایا تھا۔ اس سے معلوم ہوتا ہے کہ اس زمانے میں ملک کافی (مضمون اکابقیہ) اس کے مسلمان ہونے کا واقعہ ابراہیم شرقی کے حالات کے ساتھ دیکھنا چاہیے۔

صوبہ بہار میں حکم کی جینیت رکھا تھا۔ مقبرے کے مجاور جاہلوں نے پیچھے کمانے کی غرض سے کتبے کے پتھر کو بھونٹ جمانے کا کٹھ اور اس کے حروف کو جنتی حرف تلاتے ہیں۔

۹۹ء میں ضیاء الحق بہار کا حاکم تھا اس کی حکومت کا پتا اس کی بنوائی ہوئی ایک خانقاہ کے کتبے سے ملتا ہے۔ جو قصبہ بہار کے مشرقی جانب محلہ چھوڑا نکلیہ میں مقبرے کی دیوار میں لگا ہوا ہے۔ اس کے اشعار یہ ہیں:-

گردانہ عہد سلطان جہاں محمود شاہ حاکم خطہ ضیاء الحق بنا میں خانقاہ
ہفت صدہ بانو از سال حجری رفتہ بود شد تمام این خانقہ باد غنیقان را پناہ
اس طور کے اور کتبے بھی پائے گئے۔ راقم نے تمام کتبوں کو ایک علیحدہ کتاب میں درج کیا ہے۔ اس لیے اس تحریر میں ان کو داخل کرنا محض طوالت کا سبب ہو گا۔
خواجہ نظام الدین احمد طبقات اکبری جلد اول صفحہ ۲۴۲ میں سلطان
ابوبکر شاہ (بن ظفر خان بن فیروز شاہ) اور محمد شاہ بن فیروز شاہ کے جھگڑے کے بیان میں لکھتا ہے کہ "بعض ازمراے فیروز شاہی مثل ملک سرور شہزادہ
و ملک الشرق و نصیر الملک حاکم ملتان و خواص الملک ساکم بہار ... بہ محمد شاہ
پیوستند۔" یہ واقعہ ۹۱۱ھ کا ہے۔ اس سے معلوم ہوا کہ خواص الملک ۹۱۱ھ
میں حاکم بہار تھا۔ مخدوم شرف الدین احمد بہاری کے تذکرہ میں بھی خواص الملک
کا خانقاہ بنوانا مذکور ہے۔



باب دہم

صوبہ بہار میں سلاطین شرقیہ کی حکومت

(۱) ملک الشرق خواجہ جہان ^{۱۹۶} تا ^{۸۰۲}ھ
(۹۹-۱۳۹۳ء)

سلطان فیروز تغلق کے بعد ممالک شرقیہ پر سلاطین دہلی کا تسلط برائے نام باقی رہ گیا تھا۔ ۱۹۶ھ میں ناصر الدین محمود بن محمد شاہ تخت نشین ہوا تو اس نے ماہِ رجب ۱۹۶ھ میں ملک سرور الملقب بہ خواجہ جہان کو سلطان الشرق کا خطاب دے کر تنوچ سے بہار تک تمام صوبوں کی حکومت تفویض کر کے بیس زنجیر فیل اور لشکر گراں کے ساتھ جون پور روانہ کیا۔ ملک الشرق نے تھوڑی ہی مدت میں ان علاقوں کے تمام زمین داروں کو مطیع کر لیا۔ بعض حصار (قلعے) جو خراب ہو رہے تھے ان کو از سر نو مرمت کر کے درست کر لیا۔ اور ایسی صولت و حشمت حاصل کی کہ اڑیسہ کاراجا اور سلطان بنگالہ جو سابق میں سلطان فیروز کے پاس پیش کش اور نذرین بھیجا کرتے تھے اب ملک الشرق کے پاس جون پور بھیجنے لگے۔ ملک الشرق نے چھ برس حکومت کر کے ۸۰۲ھ میں انتقال کیا۔

۱۱) مبارک شاہ شرقی ۸۰۲ھ تا ۸۰۴ھ (۱۴۰۱-۱۳۹۹ء)

ملک الشرق کے مرنے پر اس کا ستینی قرنفل نامی تخت نشین ہوا۔ اس نے اپنا لقب مبارک شاہ رکھ کر حکومت شروع کی۔ اس خود مختاری کی خبر دہلی پہنچی تو جادی الاول ۸۰۲ھ میں اقبال خان وکیل سلطان محمود نے اس پر فوج کشی کی اور شمس خان حاکم بیانہ و مبارک خان و بہادر ناہراور بیتانی (ضلع مرزا پور) کے تمام زمین داروں نے بھی اس کی موافقت کی، لیکن منہرم ہو کر اٹا دے کی طرف چلے گئے۔ اقبال خان قنوج پہنچا۔ مبارک شاہ بھی مقابلے کو چلا آیا۔ دونوں لشکروں نے آٹے سانے گنگا کے کنارے پرے جمائے لیکن کسی نے حملے کی جرأت نہ کی۔ دو مہینے کے بعد دونوں لشکر بغیر لڑے پھڑے واپس ہوئے۔

مبارک شاہ جو پور پہنچا تو کچھ دنوں کے بعد اس کو معلوم ہوا کہ اقبال خان پھر سلطان محمود کو فوج کشی کے لیے آمادہ کر رہا ہے۔ مبارک شاہ بھی جنگ کے تہیے میں تھا کہ موت نے اس کا کام تمام کیا۔

۱۳) ابراہیم شاہ شرقی ۸۰۲ھ تا ۸۰۴ھ (۱۴۰۲-۱۴۰۱ء)

مبارک شاہ کے مرنے پر اس کا بھائی ابراہیم شاہ اس کا قائم مقام ہوا۔ سلطان محمود تغلق نے پھر جو پور پر فوج کشی کی۔ ابراہیم شاہ نے مقابلہ کیا اور چند روز طرین سے جنگ ہوتی رہی۔ بعض دن وہ سے سلطان محمود اپنے وکیل

اقبال خاں سے بدظن ہو گیا تھا اور ابراہیم شرقی کو اپنا لوکر اور خانہ زاد سمجھتا تھا اس لیے ایک شب کو تنہا اپنے لشکر سے ابراہیم شرقی کی خیمے گاہ میں چلا آیا لیکن ابراہیم شرقی نے اپنے خاندان کے دلی نعمت سے بدسلوکی کی۔ سلطان محمود بیزار ہو کر قنوج واپس گیا اور شرقی حاکم کو نکال کر خود متصرف ہوا۔

اقبال خاں کے قتل ہونے پر ۱۱۸۹ھ میں سلطان محمود نے پھر جوہنپور پر چڑھائی کی۔ ابراہیم شاہ بھی مقابلے کو نکلا اور چند دن گنگا کے کنارے جنگ ہوتی رہی، لیکن پھر صلح کر کے دونوں لشکر واپس ہو گئے۔ مراجعت کے بعد ابراہیم شاہ قنوج کی طرف روانہ ہوا۔ یہاں محمود ترتی جو سلطان محمد کی طرف سے قنوج کا حاکم تھا چار مہینے تک ابراہیم شاہ سے مقابلہ کرتا رہا۔ بالآخر سلطان محمود کی کمک نہ آنے پر اس نے قنوج کو ابراہیم شاہ کے سپرد کر دیا۔

دوسرے سال ۱۱۹۰ھ نصرت خاں کرک انداز و تاتار خاں پسرانگ خاں و ملک مرجا غلام اقبال خاں وغیرہ اکثر امرا سلطان محمود سے جدا ہو کر ابراہیم شاہ سے مل گئے۔ ابراہیم شاہ نے سنبل پر چڑھائی کی اور اسد خاں گماشتہ سلطان محمود نے قلعہ ابراہیم شرقی کے حوالے کر دیا۔ ابراہیم شاہ تاتار خاں کو قلعے داری سپرد کر کے دہلی کی طرف روانہ ہوا۔ اسی زمانے میں خبر پہنچی کہ طغرل حاکم گجرات نے مالوہ پر قبضہ کر کے الپ خاں پسر دلاور خاں (مخاطب بہ سلطان ہو شک) کو مقید کر لیا ہے۔ اس خبر سے مضطرب ہو کر ابراہیم شاہ نے جوہنپور کی راہ لی۔ موقعہ پا کر اسی سال ماہ ذقعد میں سلطان محمود نے سنبل پر چڑھائی کر دی۔ اور بلا مزاحمت قابض ہو کر دوبارہ اسد خاں لودی کو قلعہ دار مقرر کیا

اور خود دہلی واپس آیا۔ ۱۱۵۷ھ میں سلطان محمود نے انتقال کیا۔ اس کے بعد ابراہیم شرقی نے کالپی پر بھی قبضہ کر لیا۔

ابراہیم شاہ شرقی نے ایک بار (غالباً ۱۱۶۷ھ میں) بنگالے پر بھی فوج کشی کی۔ اس کا سبب یہ ہوا کہ اس زمانے میں بنگالے میں راجا گنیش نے (جس کا ذکر سائق اوراق میں اعظم شاہ اور اس کی اولاد کے حالات میں گزر چکا ہے) بڑا اقتدار پیدا کر لیا تھا۔ جب اس نے ظلم اور بد سلوکی کا وہ تیز اختیار کیا تو مخدوم نور قطب عالم پسر مخدوم علاء الحق پنڈوی نے ابراہیم شاہ کو بنگالہ فتح کرنے کی دعوت دی۔ ابراہیم شاہ شرقی نے بنگالے پر فوج کشی کی، اس وقت راجا گنیش سے کچھ بنائے نہ بنی۔ مخدوم نور قطب عالم کے پاس حاضر ہو کر التجا کی کہ جو آپ حکم دیں کرنے کو تیار ہوں، کسی طرح ابراہیم شرقی کو جنگ سے باز رکھیے۔ مخدوم نے جواب دیا کہ میں ایک مسلمان بادشاہ کو خصوصاً اس صورت میں کہ میں نے خود اس کو طلب کیا ہو تمہارے مقابلے سے باز رکھنے کے لیے کوئی سبب نہیں دیکھتا۔ راجا گنیش نے کہا کہ میں حکومت سے دست بردار ہوتا ہوں اور میرا لڑکا جود حاضر ہو اس کو مسلمان کر کے تخت نشین کیجیے۔ مخدوم نے اپنے منہ کا بان نکال کر

۱۱۷۷ھ میں فیروز تغلق کے بعد اس کے بیٹے اور پوتوں نے رفتہ رفتہ سلطنت کی نیو کھوکھلی کر دی تھی۔

۱۱۹۷ھ سے ۱۲۰۷ھ (۱۲۹۴ء تا ۱۳۰۴ء) تک تو یہ حال رہا کہ سلطان محمود دہلی میں سلطنت کرتا تھا اور چند

کوس ہٹ کر فیروز آباد میں نصرت شاہ بادشاہ تھا۔ اسی کو دیکھ کر ۱۲۰۷ھ میں تیمور لنگ آہنچا اور

دہلی کو فتح کر کے خضر خان کے سپرد کیا اور خود سمرقند واپس گیا۔ تغنی خاندان کا آخری بادشاہ

محمد تغلق ثانی براے نام ۱۲۰۷ھ تک حکمران رہا۔ خضر خان نے ۱۲۰۷ھ میں انتقال کیا۔ اس

کے بعد اس کے تین ورثا یکے بعد دیگرے حکمران ہوئے۔ آخری حکمران علاء الدین عالم شاہ نے

۱۲۵۷ھ (۱۳۵۲ء) میں بہاول لودی کو سلطنت خود حوالے کر دی۔

جدو کے منہ میں دیا اور اس کو مسلمان بنا کر اس کا نام جلال الدین رکھا اور ابراہیم شرتی سے معذرت کی کہ میں نے آپ کو راجا گنیش سے لڑنے کو بلایا تھا۔ اب بچکا کا بادشاہ مسلمان ہو اس سے لڑنا روا نہیں۔ ابراہیم شرتی ناخوش ہو کر واپس گیا۔ اس کے بعد راجا گنیش نے پھر اپنا سابق رویہ اختیار کیا بلکہ مخدوم کے بیٹے کو بھی قتل کر ڈالا۔ اور برہمنوں کے کہنے کے مطابق سولے کی گائے بخوائی اور اس کے خلا کے اندر سے اپنے بیٹے جلال الدین کو گزار کر زندہ ہی کر کے اس کو دوبارہ ہندو بنانے کی کوشش کی لیکن وہ مسلمان ہی رہا۔ تب راجا گنیش نے اس کو قید کر کے خود حکومت شروع کی بعد کو جلال الدین نے قید سے نکل کر ۱۲۵۷ء سے ۱۲۵۹ء تک بادشاہت کی۔ یہ پورا واقعہ ریاض السلاطین میں مذکور ہے۔

۱۲۵۷ء میں اسیر تیمور نے دہلی فتح کر کے خضر خاں کے حوالے کی تھی۔ ۱۲۵۸ء میں خضر خاں نے انتقال کیا اور اس کا بیٹا مبارک شاہ اس کا قائم مقام ہوا۔ ۱۲۵۹ء میں ابراہیم شاہ شرتی بدایوں پر فوج کشی کا قصد رکھتا تھا لیکن مبارک شاہ کے دبدبے سے باز رہا۔ مبارک شاہ نے مقام چندوار میں ابراہیم شرتی پر لشکر کشی کی لیکن جنگ کا کوئی نیچہ مرتب نہ ہوا تھا کہ ابراہیم شاہ جو بنہور واپس آیا۔

ابراہیم شاہ شرتی نے چالیس سال کے قریب حکومت کی۔ اس کے زمانے میں دہلی کی شان و شوکت جاتی رہی تھی اور جو بنہور کی ایسی عظمت تھی کہ علما و فضلا نے جو بنہور ہی کو مرجع قرار دیا تھا۔ قاضی شہاب الدین جو بنہور نے حاشیہ کالیہ تفسیر بحر المواج اور فتاویٰ ابراہیم شاہی وغیرہ بہت سی کتابیں لکھی ہیں۔ ریاض السلاطین صفحہ ۱۱۰۔ ۱۱۱ طبقات اکبری جلد اول صفحہ ۲۱۴ تا ۲۱۵۔

اس جہد میں تصنیف کیں۔ اس بادشاہ کو عمارتوں کا بھی شوق تھا۔
 سید قطب الدین برادر پھول شاہ ابراہیم شاہ شرقی کے وزیر سے تھا۔
 سیر المتاخرین اور تذکرۃ الکرام میں لکھا ہے کہ ان کا مزار محلہ کجوری گلی پٹنہ میں ہے۔
 کیفیت العارفین میں شاہ عطا حسین صاحب نے بھی یہی لکھا ہے۔

(۳) محمود شاہ شرقی ۸۳۲ھ تا ۸۶۲ھ (۱۴۲۷ء تا ۱۴۵۸ء)

ابراہیم شرقی کے مرنے پر اس کا بیٹا محمود اس کا جانشین ہوا۔ اسی کے
 جہد میں ۸۳۲ھ میں محمد شاہ بن مبارک شاہ بن خضر خاں نے انتقال کیا۔
 اور غلامان سادات کے آخری حکمران علاء الدین عالم شاہ نے ۸۵۵ھ
 میں دہلی کی سلطنت خود بہلول لودی کے سپرد کر دی۔

امراے سلطان علاء الدین نے جو بہلول لودی کی حکومت سے راضی
 نہ تھے، ۸۵۵ھ میں محمود شاہ شرقی کو دہلی فتح کرنے کی دعوت دی۔ اس
 وقت سلطان بہلول دیپال پور کی طرف تھا۔ محمود شرقی نے جو پور سے دہلی
 پہنچ کر شہر کا محاصرہ کیا۔ خواجہ بایزید پسر سلطان بہلول اور بعض امرا قلعے
 میں متحہ ہو گئے۔ سلطان بہلول کو معلوم ہوا تو دیپال پور سے چل کر
 دہلی سے پندرہ کوس پر مقام نلیہ میں ٹھہر گیا۔ اور اس کے لشکری دوبار
 ۱۔ شرقی کی فوج کے اوٹھوں اور بیلوں کو چراگاہ سے پکڑ لے گئے۔ محمود شرقی
 ۲۔ فتح میں ہر وہی کو تیس ہزار سواروں کے ساتھ سلطان بہلول کے مقابلے
 کے لیے متعین کیا لودیوں نے لشکر مرتب کر کے جنگ کی اور قطب خاں لودی
 نے جو بڑا شاق تیر انداز تھا، فتح خاں کے ہاتھی کو گھال کر دیا۔ اور دریا خاں

لودی کو جو اس وقت محمود شاہ شرقی کی طرف تھا، بھی یہ غیرت دلائی کہ تم لودلوں کو چھوڑ کر ان کے مخالف کے طرف دار ہوتے ہو۔ دریا خاں کے جہدا ہوتے ہی فوج خاں شکست کھا کر گرتا رہا۔ اسے کرن نے اس کا سر کاٹ کر سلطان بہلول کے پاس بھیج دیا۔ محمود شاہ شرقی پسپا ہو کر چونپور کی طرف واپس ہوا۔ بہلول لودی نے اس کا تعاقب کیا اور اسے دسے کے قریب پھر جنگ واقع ہوئی۔ لیکن دوسرے ہی دن قطب خان اور رائے پزاب کی دست سے یہ بات قرار پائی کہ ہر ایک اپنی اپنی سابق مملکت پر متصرف ہے۔ بہلول نے سات زنجیر نیل جو فتح خاں ہروی کی جنگ میں ہاتھ آئے تھے محمود شاہ شرقی کو واپس دیے۔ اور یہ قول و قرار ہوا کہ بعد برسات بہلول لودی شمس آباد پر (جو محمود شرقی کی جانب سے جو ناخان کی حکومت میں تھا) قابض ہو۔ اس صلح کے مطابق جب بہلول لودی نے جو ناخان سے شمس آباد واپس لینا چاہا جو ناخان لیت و لعل کرنے لگا لیکن بہلول فوج لے کر ادھر بڑھا تو جو ناخان کو بھاگتے ہی بنی۔ بہلول نے شمس آباد کو لے کر ان کے سپرد کیا۔ اس کے بعد محمود شرقی نے پھر بہلولوں پر فوج کشی کی اور قطب خان و دریا خان لودی نے محمود شرقی کی فوج پر شخون مارا۔ اتفاقاً گھوڑے کے ٹھوکر کھانے کے سبب قطب خان گرفتار ہو گیا۔ اور محمود شرقی نے اس کو قید کر کے چونپور بھیج دیا۔ (یہ سات برس مقید رہا) بہلول نے شہزادہ جلال و شہزادہ سکندر و عماد الملک کو رائے کرن کی مدد پر متعین کر کے خود محمود شرقی سے مقابلہ کیا۔ لیکن اسی اثنا میں محمود شرقی نے بیمار ہو کر انتقال کیا۔ یہ

۱۵) محمد شاہ شرقی ۱۷۴۲ء تا ۱۷۵۸ء

محمد شاہ کے مرنے پر اس کی ماں بی بی راجی نے امرا کے اتفاق سے شہزادہ بیسکین کو محمد شاہ کا لقب دے کر تخت نشین کیا اور سلطان بہلول سے بھی اس شرط پر صلح کر لی کہ ہریکے اپنے اپنے مقبوضہ ملک پر قابض رہے۔ اس صلح کے بعد جب بہلول دہلی پہنچا تو نواب خاں کی بہن شمس خاتون نے بہلول کو غیرت دلائی کہ قطب خاں کو محمد شاہ شرقی کی قید میں چھوڑ کر صلح کرنا سخت بے مروتی اور ذلت ہے۔ بہلول نے مقام دھنگور سے پھر مراجعت کی۔ ادھر محمد شاہ نے رائے کرن سے شمس آباد چھین کر پھر جو ناخاں کے حوالے کر دیا۔ اس دفعہ رائے پرتاب جو سابقاً بہلول کی طرف تھا، محمد شاہ سے مل گیا۔ محمد شاہ نے سرسئی میں اور بہلول لودھی نے اس کے قریب ہی راہری میں فوج آراستہ کی۔ جنگ چھڑ جانے کے بعد محمد شاہ نے جونپور کے کوتوال کو لکھا کہ حسن خان (برادر محمد شاہ شرقی) اور قطب خان لودھی کو قتل کر ڈالو۔ کوتوال نے جواب دیا کہ یہ دونوں بی بی راجی کی پناہ میں ہیں۔ محمد شاہ نے اپنی ماں کو اس قریب سے طلب کیا کہ ملک کا کچھ حصہ حسن خان کے لیے تجویز کر کے اس سے صلح کرادیجیے۔ ادھر بی بی راجی صلح کرانے کی غرض سے روانہ ہوئی۔ ادھر کوتوال نے حسن خاں کا فیصلہ کر دیا۔ راجی خبر پا کر تعزیت پر مصروف ہوئی تو محمد شاہ نے ماں کو نیکو کہیں اپنے سب بھائیوں کے حق میں یہی کرے والا ہوں اس لیے ہر ایک کی تعزیت کے لیے آمادہ رہو۔

چوں کہ محمد شاہ شرقی کی قہاری کے بہدب تمام امراے سلطنت بیزار ہو رہے تھے۔ ایک دن شہزادہ حسین خاں (برادر محمد شاہ شرقی) نے سلطان

شہزادہ جلال خان اجمودھنی کے شور سے محمد شاہ کو یہ قریب دیا کہ سلطان بہ
کا لشکر شب خون کے ارادے سے ادھر رہا ہی۔ اس کو سیراہ روکنا چاہیے۔ ۱۲
چیلے شہزادہ حسین نے تیس ہزار سوار اور تیس زنجیر نیل لے کر محمد شاہ سے
میلہ دگی اختیار کی اور ایک بھرنے کے قریب ٹھیر کر شہزادہ جلال خان کو کہلاؤ
کہ میں تمہارا منتظر ہوں۔ جلد آکر ہمراہ ہو جاؤ۔ اس آغوش میں سلطان بہلول
ایک لشکر شہزادہ حسین کے مقابلے کو روانہ کیا۔ اس لیے سلطان شہ نے شہ
حسین خان کو صلاح دی کہ یہاں ٹھیرنا مناسب نہیں۔ شہزادہ جلال آکر غو
ہمراہ ہو جائے گا۔ حسین خان کے کوچ کرتے ہی بہلول کا لشکر اس جگہ پہنچ گیا
شہزادہ جلال جب ادھر آیا۔ اچانک بہلول کی قید میں آ گیا اور بہلول
قطب خان کے عوض میں اس کی گرفتاری کو غنیمت سمجھا۔ اب محمد شاہ کو پہلوا
کے مقابلے کی تاب نہ رہی تھی۔ اس لیے اس نے قنوج کی ماہ لی۔ بہلول
تعاقب کر کے کچھ مال و اسباب اس کا چھین لیا۔

شہزادہ حسین خان نے اپنی ماں راجی کے پاس پہنچ کر امرا کے اتفاق
سے تخت پر جلوس کیا اور ملک مبارک گنگ و ملک علی گجراتی وغیرہ امرا کو
اپنے بھائی محمد شاہ کے مقابلے کے لیے گنگا کے کنارے مقام راج گڑھ کی
طرف روانہ کیا۔ اس وقت قریب قریب تمام امرا نے محمد شاہ کی رفاقت ترک
کی۔ عالم بے چارگی و بے کسی میں اس نے صرف چند سواروں کے ساتھ ایک
باغ میں پناہ لی۔ امراے حسین شاہ نے باغ کا محاصرہ کیا اور محمد شاہ تنہا مقابلے
کو مستعد تھا۔ لیکن اس کے سلاح دار نے بی بی راجی کی سازش سے ترکش
تمام تیروں سے پیکان نکال لیے تھے۔ اس پر بھی اس نے تلوار سے چند آدمیوں
کو ہلاک کیا۔ آخر مبارک گنگ نے اس کے گلے پر ایک تیرا یا مارا کہ گھوٹے

ے کرتے ہی ڈھیر ہو گیا۔

(۶) حسین شاہ شرقی ۸۶۳ھ تا ۸۹۲ھ (۱۴۸۹-۵۸ء)

حسین شاہ نے تخت نشین ہو کر سلطان بہلول سے چار برس کے لیے اس شرط پر صلح کر لی کہ ہر ایک اپنے اپنے سابق مقبوضات پر قابض رہے۔ اس کے بعد حسین شاہ نے قطب خان لودی کو اور بہلول نے جلال خان کو رہا کر دیا۔ اسی اثنا میں سلطان علاء الدین عالم شاہ (پسر نیرہ خضر خاں) نے بداون میں انتقال کیا۔ حسین شاہ تعزیت کو آٹاواے سے مداون پہنچا اور مراجم تعزیت ادا کرنے کے بعد علاء الدین عالم شاہ کے بیٹے کو بداون سے بے دخل کر کے خود قابض ہو گیا اور وہاں سے سنبل جا کر مبارک خاں پستتار خاں کو قید کر کے سارن روانہ کیا۔ اور خود دریائے جمنا کے کنارے آکر چیمہ زن ہوا۔ سلطان بہلول اس کے مقابلے کو سرہند سے دہلی آیا۔ کچھ مدت تک طرفین سے جنگ ہوتی رہی اور اکثر سرگروں میں حسین شاہ غالب رہا۔ آخر الامر قطب خاں نے کہلایا کہ میں بی بی راجی کا ممنون احسان ہوں، بہتر ہے کہ صلح کر لی جائے۔ حسین شاہ نے صلح کے اعتماد پر جنگ موقوف کر کے کوچ کیا لیکن

۱۔ طبقات اکبری جلد اول صفحہ ۲۰۲ تا ۲۰۶۔

۲۔ سی جی۔ براؤن صاحب اپنی کتاب کوانس آف انڈیا صفحہ ۸۵ میں لکھتے ہیں کہ ۸۸۱ھ (۱۴۷۷ء) میں بہلول لودی نے حسین شاہ شرقی کو جو پور سے بے دخل کیا لیکن اس کے بعد تیس برس تک حسین شاہ کے تختے جاری رہے اور بارہک بہلول نے بھی تختے جاری کیے۔ ۳۔ طبقات اکبری جلد اول صفحہ ۲۰۹ میں اس واقعے کی تاریخ ذی الحجہ ۸۸۳ھ لکھی ہے۔

بہلول نے تعاقب کر کے اچانک حسین شاہ کے خزانے پر قبضہ کر لیا۔ اور بعض امر نامی مثل قاضی سہار الدین قتان خاں کو بھی گرفتار کر لیا۔ حسین شاہ کے بعض پرگنات بھی بہلول کے قبضے میں آ گئے تھے۔ اس لیے حسین شاہ نے مجبوراً مقابلے پر کمر باندھی۔ آخر موضع آرامہجور میں سخت جنگ ہونے کے بعد ایک طور کی صلح ہو گئی۔

لیکن اس کے بعد حسین شاہ لشکر فراہم کر کے یکایک بہلول کے سر پر آپہنچا۔ موضع سوہنہار کے پاس سخت لڑائی ہوئی اور حسین شاہ نے ایسی شکست کھائی کہ اس کا خزانہ لودیوں کے ہاتھ لگا۔ حسین شاہ نے کسی طرح راہری پہنچ کر پھر جنگ کا تہیہ کیا۔ اس دفعہ دھوپامو میں بہلول کی فوج سے مقابلہ ہوا۔ حسین شاہ نے پھر ایسی سخت ہزیمت اٹھائی کہ جتنا کو عبور کرتے وقت اس کے اہل و عیال میں بھی بعض لوگ ہلاک ہوئے۔ آخر اس نے گوالیار کی طرف آ کر وہاں سے راجا گیرت سنگھ کو ہمراہ لیا اور کالپی پہنچا۔

اس اثنا میں سلطان بہلول نے اٹاواہ پہنچ کر ابراہیم خاں برادر حسین شاہ کو شکست دی اور اس علاقے کو ابراہیم خاں پسر مبارک خاں لوہانی کے سپرد کیا۔ اور بڑے سامان کے ساتھ حسین شاہ کے مقابلے کو روانہ ہوا۔ موضع راکانوہ (ازلوان کالپی) میں سخت جنگ واقع ہوئی۔

اسی زمانے میں رائے تلوک چند۔ حاکم دلایت بکسر بہلول کے پاس پہنچا۔ اور جس جگہ پر ندی پایاب تھی بہلول کو لے جا کر پار کیا۔ اس وقت حسین شاہ

۱۔ طبقات اکبری جلد اول صفحہ ۳۱۰ میں ہنر صاحب کے اسپرٹل گزٹر صفحہ ۴۵۰ کے حوالے سے ڈے صاحب نے جلد اول کے انگریزی ترجمے کے نوٹ میں اس بکسر اور بہلول کا پور کے قریب بتایا ہے۔

ولایت بھٹہ میں چلا آیا تھا۔ بھٹہ کے راجا نے چند لاکھ ٹنک اور اسپ و فیل بطور پیش کش دے کر جوپور تک کچھ فوج بھی حسین شاہ کے ساتھ گردی۔ اس کے بعد ہی بہلول نے جوپور پر بڑھائی کا قصد کیا۔ لیکن سین شاہ کے بہرائچ کی راہ سے قنوج جانے پر اس نے بھی قنوج جانے کا قصد کیا۔ آپ رہت کے کنا سے مقابلہ ہونے پر حسین شاہ نے پھر شکست کھائی۔ اور اس دفعہ اس کی حرم بی بی خوزا جو علاء الدین عالم شاہ کی لڑائی تھی، بہلول کی قید میں آ گئی۔ بہلول نے اس کو عزت و حرمت کے ساتھ حسین شاہ کے پاس بھیج دیا۔ اس کے بعد ہی بہلول نے جوپور فتح کر کے مبارک خاں لودھی کے سپرد کیا اور قطب خاں لودی و خان جہان وغیرہ بعض امرا کو جھولی میں چھوڑ کر خود بدائوں کی طرف روانہ ہوا۔ حسین شاہ نے موقع پا کر جوپور پر دوبارہ قبضہ کر لیا۔ امرائے بہلول پس پا ہو کر جھولی چلے آئے اور ملک کے انتظار میں حسین شاہ سے زمانہ سازی کرتے رہے۔ سلطان بہلول نے اپنے بیٹے باریک شاہ کو ان کی کمک کے لیے روانہ کیا۔ اور خود بھی جوپور کی طرف متوجہ ہوا۔ حسین شاہ گھبرا کر بہار کی طرف چلا آیا۔ اسی اثنا میں قطب خاں لودی کا انتقال ہو گیا اور بہلول نے پھر جوپور پر قبضہ کر کے اپنے بیٹے باریک کو تخت نشین کیا۔

۹۹۳ھ میں سلطان بہلول لودی نے پرگنہ سکیت میں انتقال کیا اور

اس کا بیٹا نظام خاں المعروف پد سلطان سکندر لودی بادشاہ ہوا۔ بہلول کے

لے معلوم نہیں خوزا کیا نام ہے۔ اصل عبارت طبقات اکبری جلد اول صفحہ ۳۱۳

میں یہی نام ہے۔ دکن کی تاریخوں سے معلوم ہوتا ہے کہ سلطان مرتضیٰ شاہ نظام الملک بحری

(۹۹۳ھ تا ۹۹۵ھ) کی ماں کا بھی یہی نام تھا۔

۹۹۵ھ تا ۹۹۷ھ اکبری جلد اول صفحہ ۳۱۳۔

امرا میں حسن قرملی ضلع سارن کا حاکم مقرر ہوا۔ غالباً اسی زمانے میں حسین شاہ نے اڑیسہ فتح کیا۔

۱۷) حسین شاہ شرقی اور سکندر لودی ۱۵۹۲ء تا ۱۶۰۱ء

سکندر لودی نے اول اپنے بھائی باربک پر فوج کشی کر کے اس کو مطیع کیا اور اس کو جوینپور کی حکومت پر بحال رکھ کر اوز پرگنات و دوسرے امرا کے سپرد کیے۔ ۱۵۹۶ء کے قریب جوینپور کے اطراف میں زمین داروں نے ایک لاکھ پیادے اور سوار فراہم کر کے شیر خاں برادر مبارک خاں لوحانی کو مار ڈالا۔ اتفاقاً مبارک خاں بھی مقام جھوسی میں ملاعوں کے ہاتھ گرفتار ہو گیا تھا۔ راجا بھیڑ نے اس کو اپنے پاس قید کر لیا۔ باربک شاہ زمیندار کا غلبہ دیکھ کر جوینپور سے محمد قرملی عرف کالا پہاڑ کے پاس دریا باد چلا گیا۔ جب سکندر لودی نے ادھر کا رخ کیا۔ راجا بھیڑ نے مبارک خاں کو اس کے پاس بھیج دیا۔ سکندر لودی نے جوینپور کو پھر باربک شاہ کے حوالے کیا۔ لیکن باربک زمین داروں کے غلبے کے سبب جوینپور میں قدم نہ جما سکا۔ اس لیے محمد قرملی و اعظم ہمایوں و خان خانان لوحانی نے اودھ سے اور مبارک خاں نے آگرے سے جوینپور آ کر باربک کو قید کر کے سکندر لودی کے پاس بھیج دیا۔ سکندر لودی نے اس کو ہیبت خان و عمر خان ثمر دانی کے سپرد کیا اور خود جوینپور سے چنار کی طرف روانہ ہوا۔ حسین شاہ کے بعض امرا جو اس جگہ موجود تھے صفحہ ۲۱۵۔ ۱۵ ملقات اکبری جلد اول صفحہ ۳۱۷ میں راجا بھیڑ راجا پٹنہ لکھا ہے فرشتہ میں بھیڑ کو بلجھر لکھا ہے۔ پٹنہ کو بعض لوگوں نے پٹنہ قیاس کیا ہے۔

تھے، شکست کھا کر قلعے میں متحقم ہوئے۔ سلطان سکندر اس قلعے کو چھوڑ کر کننت^{۱۸} کی طرف روانہ ہوا۔ اس وقت راجا بھینڈ نے سلطان سے ملاقات کی۔ سلطان کننت کو اس کے دخل میں چھوڑ کر خود اریل^{۱۹} کی طرف چلا آیا۔ لیکن اس اتناہیں راجا بھینڈ کسی سبب سے متوہم ہو کر پٹنہ کی طرف بھاگ گیا۔ سلطان سکندر نے اس کا سارا مال و اسباب اس کے پاس بھجوا دیا اور خود اریل سے کٹہر ہوتا ہوا دلمو اگر شیر خاں برادر مبارک خاں لومانی کی بیوہ کو اپنے عقد میں لایا۔

سنہ ۹۰۹ میں سلطان سکندر لودی نے راجا بھینڈ کی سزا دہی کے لیے پٹنہ کا عزم کیا۔ اور اشنا راہ میں بعض سرکشوں اور متہودوں کو قتل و اسیر کرتا ہوا کھارا گھائی پہنچا۔ یہاں نرسنگہ پسر راجا پٹنہ نے مقابل ہو کر جنگ کی لیکن شکست کھا کر پٹنہ واپس گیا۔ سلطان سکندر بھی متعاقب پٹنہ پہنچا۔ نرسنگہ سرگپہ کی طرف بھاگ کر اشنا راہ میں مر گیا۔ اس لیے سلطان سکندر سرگپہ سے سٹہ چلا آیا۔ چوں کہ انیون کو کنار نمک اور روغن نہایت گراں اور کم یاب تھا۔ سلطان کو یہاں ٹھہرنا دشوار ہو گیا۔ مجبوراً جو نہور واپس جانا پڑا۔ اس سفر میں اس کی فوج نے بے حد شقت اٹھائی اور نوے فی صدی کے قریب گھوڑے اور لوازمات بھی ضائع ہو گئے تھے۔ رائے لکھن چند پسر راجا بھینڈ اور بعض زمین داروں نے سلطان حسین کو خبر دی کہ سکندر لودی کی فوج تباہ حال ہو۔ اس وقت اس کو شکست دینا بہت آسان ہو۔ سلطان حسین ایک لشکر گراں فراہم کر کے تنو زنجیر فیصل کے کر صوبہ بہار سے مقابلے کو روانہ ہوا۔ اس عرصے میں سلطان سکندر کننت^{۱۸} لے طبقات اکبری میں کننت کہ از مضافات پٹنہ لکھا ہو۔ دیکھو طبقات اکبری جلد اول صفحہ ۳۱۸

۱۸ بد اون جلد ۱ صفحہ ۳۱۵ میں اریل کو ال آباد کے قریب بتایا ہو۔

۱۹ طبقات اکبری صفحہ ۳۱۹ سٹہ از اعمال پٹنہ لکھا ہو۔ ضلع پٹنہ میں پرگنہ سائڈہ مشہور ہو۔

کے پاس گنگا کو عبور کر کے چنار ہو کر بنارس پہنچ گیا تھا۔ اور خان خانان کو روانہ کیا تھا کہ دلاسا دے کر راجا بھیج دو کو بھی لے آئے۔ سلطان حسین کا لشکر بنارس سے اٹھا رہا کہ کوس پر پہنچا تو سلطان سکندر نے پیش قدمی کر کے مقابلہ کیا۔ اس اثنا میں راجا سالباہن بھی آ ملا تھا۔ حسین شاہ حسبِ عادت پھر شکست کھا کر پٹنہ واپس آیا۔ اس دفعہ سکندر لودی نے ایک لاکھ سوار فرمایم کر کے تعاقب کیا۔ راہ میں معلوم ہوا کہ سلطان حسین نے بہار واپس آ کر ملک کندو کو حصار بہار کی حفاظت سپرد کر کے خود کھل گانگوکی راہ لی۔ سکندر لودی نے مقام دیوبار سے ملک کندو کے مقابلے کو ایک فوج متعین کی۔ اس کے پیچھے ہی ملک کندو نے فراہ کیا اور سکندر لودی کے گماشتوں نے بلا مزاحمت بہار پر قبضہ کر لیا۔

سکندر لودی نے محنت خان اور بعض امرا کو بہار میں چھوڑ کر خود درویش پور میں قیام کیا۔ اور خان خانان اور خان جہان لودی کو فوج کی نگہبانی سپرد کر کے یہاں سے تربت کا رخ کیا۔ تربت کے راجائے اطاعت قبول کر کے چند لاکھ رُپی (لنگہ) اخراج دینا منظور کیا۔ لہذا مبارک خان لوہانی کو اس کی وصولی کے لیے تعینات کر کے سکندر لودی پھر درویش پور واپس چلا آیا۔

۱۸ سوال ۱۹ء کو خان جہان لودی نے انتقال کیا۔ سلطان سکندر نے اس کے بڑے بیٹے احمد خان کو اعظم ہمایوں کا خطاب عطا کیا۔ اس کے بعد محمود بہار آ کر شیخ شرف الدین مینری کے مزار کی زیارت کی۔ اور فقرا و ساکین کو بہت سا انعام دے کر درویش پور میں قیام کیا۔ چوں کہ سلطان علاء الدین حسین والی

۱۰ طبقات اکبری جلد اول صفحہ ۳۱۹ میں سالباہن پسر راجا بھیج دو اور تاریخ بدایونی میں راجا پٹنہ لکھا ہے۔ ایٹ صاحب کی تاریخ جلد پنجم صفحہ ۹۲ میں تاریخ خان جہان لودی کے ترجمے میں بجائے پٹنہ کے پٹنہ لکھا ہے۔ ۱۰ طبقات اکبری جلد اول صفحہ ۳۲۰۔

بنگالہ نے سلطان حسین شرنی کو پناہ دی تھی، سکندر لودھی نے سلطان بنگالہ سے جنگ کا عزم کیا۔ سکندر لودھی تغلق پورہ پہنچا تو معلوم ہوا کہ سلطان بنگالہ نے اپنے بیٹے شہزادہ دایناں کو مقابلے کے لیے روانہ کیا ہے۔ سلطان سکندر نے بھی محمود خان لودھی اور مبارک خان لوسانی کو جنگ کے لیے تعینات کیا۔ لیکن بارہ پہنچ کر طرفین سے صلح کی گفتگو چھڑ گئی۔ اور بالآخر یہ صلح فرار پائی کہ سلطان سکندر سلطان بنگالہ کی مملکت میں داخل نہ ہو۔ اور سلطان بنگالہ سلطان سکندر کے مفتوحہ ممالک (یعنی بہار و ترہٹ و سارن) سے کوئی سروکار نہ رکھے۔ صلح کے بعد محمود خان و مبارک خان واپس آئے۔ لیکن پٹنہ پہنچ کر مبارک خان لوسانی نے انتقال کیا۔ سلطان سکندر نے تغلق پورہ سے درویش پورہ آکر چند مہینے قیام کیا اور اس علاقے کو اعظم ہمایوں کے سپرد کیا۔ اور صوبہ بہار کی حکومت دریا خان پر مبارک خان لوسانی کو تفویض کیا۔

(۸) زکوٰۃ اور زیارتِ مزار کے متعلق سکندر لودھی کا حکم

غالباً سنہ ۷۰۰ھ کے قریب تمام ملک میں غلے کا قحط ہوا۔ سکندر لودھی نے رفاہ عام کے خیال سے حکم جاری کیا کہ غلے کی زکوٰۃ عتوق کی جائے۔ اسی زمانے سے صوبہ بہار اور تمام ہندستان میں باوجود قحط نہ ہونے کے بھی غلے کی زکوٰۃ بالکل موقوف ہو گئی۔ اسی سال سکندر لودھی نے عورتوں کو مزار پر جانے کی سخت ممانعت کی تھی۔

۵ طبقات اکبری میں تغلق پورہ زاعمال بہار لکھا ہے۔ ۶ طبقات اکبری جلد اول صفحہ ۳۲۰

۷ تاریخ فرشتہ جلد اول صفحہ ۳۶۲۔

۹۱) حسین شاہ شرقی کا باقی حال

حسین شاہ شرقی نے اس کے بعد سلطنت کی ہوس نہ کی۔ تاریخ آئینہ اودھ (صفحہ ۱۹۱) میں مذکور ہے کہ ۹۵ھ میں حسین شاہ نے سکندر لودھی پر شب خون مارا اور اس کے بعد ۹۵ھ میں سکندر لودھی نے جونپور میں سلاطین شرقیہ کی تمام عمارتیں اور مقبرے سمار کرادیے۔ علما کے کہنے سے صرف مسجدیں سلامت چھوڑ دی گئیں۔

سلطان حسین نے باقی عمر اپنے ہم نام سلطان علاء الدین حسین والی بنگالہ کی رفاقت میں بسر کی اور اپنے بیٹے جلال الدین کے پاس جو شاہ بنگالہ کا داماد تھا انتقال کیا۔ جلال الدین نے باپ کی لاش کو جونپور بھیج کر محین خاتقاہ جامع مسجد میں دفن کرایا۔ جب خود جلال الدین مرا تو اس کی لاش بھی اس کے بیٹے محمود نے حسین شاہ کی قبر کے پہلو میں دفن کرائی۔ (آئینہ اودھ صفحہ ۱۹۱)

۱۰) سکندر لودھی کے زمانے کے بعض قابل ذکر واقعات

۹۰ھ میں سکندر لودھی نے قصبہ سارن جا کر بعض پرگنات کو زینداروں کے قبضے سے نکال کے اپنے معتمدوں کے سپرد کیا اور خود مہلی گر کی راہ سے جونپور واپس گیا۔

۹۱۵ھ میں سلطان سکندر نے حسین قرظی ضابطہ قصبہ سارن سے بظن ہو کر حاجی سازنگ کو اس کی گرفتاری کے لیے تعینات کیا۔ حسین قرظی اس کی خبر

پاکر چند رفقہ کے ساتھ سلطان حسین والی بنگالہ کی پناہ میں نکھوتی کی طرف چلا گیا۔

بداؤنی لکھتا ہے کہ ۳ صفر ۹۱۱ھ کو سارے ہندستان میں ایسا شدید زلزلہ آیا کہ بڑی بڑی مستحکم عمارتیں گر پڑیں اور زمینیں شق ہو کر سوراخ پیدا ہو گئے اور درخت اپنی جگہ پر قائم نہ رہے۔ واقعات باہری اور دوسری تاریخوں سے معلوم ہوتا ہے کہ یہ زلزلہ ہندستان تک محدود نہ تھا بلکہ دوسری ولایات میں بھی شدت سے واقع ہوا۔ اس کی تاریخ حسب دلیل ہے۔

در نہ صد واحدی عشر از زلزہا۔ گردید سواد اگرہ چوں مر جہا
بآنکہ بنا ہاش بے عالی بود۔ از زلزہ شد عایہا سافلہا

~~~~~

## باب یازدہم

صوبہ بہار میں پٹھانوں کی حکومت

(۱) پٹھان کی وجہ تسمیہ

تاریخ فرشتہ جلد اول صفحہ ۲۵ میں لکھا ہے کہ افغان جب اول اول ہندستان آئے تو پٹنہ میں سلوٹ، چنیر ہوئے۔ اسی سبب سے خود کو پٹھان کہنے لگے۔ پٹن اور پٹنہ کے معنی شہر کے ہیں۔ اس لیے راقم کے خیال میں

کچھ ضرور نہیں کہ پٹنہ سے صوبہ بہار کا شہر پٹنہ مراد ہو۔ عجیب بات یہ ہو کہ  
 جنگا لے کے اکثر دیہاتوں میں اور تمام اڑیسہ میں مسلمانوں کو پٹھان کہتے ہیں۔  
 عام اس سے کہ اس کی قومیت کچھ ہو۔ لودی اور سورنیلوں کی وجہ تسمیہ کے  
 متعلق فرشتہ لکھتا ہے کہ خالد بن عبداللہ کامل کی حکومت میں ایک شخص اپنے  
 عہدے سے معزول ہو کر مع اہل و عیال کوہ سلیمان میں مقیم ہوا اور اپنی لڑکی  
 کی شادی ایک نو مسلم افغان سے کر دی۔ اسی کی اولاد میں لودی اور سورنامی  
 دو لڑکے تھے جن سے یہ دونوں قبیلے مشہور ہیں۔ کتاب مخزن افغانی میں اس  
 کے متعلق کچھ اور روایت ہے۔ اور غزوہ مکہ معظمہ کے واقعات تک سلسلہ ملایا ہے  
 پنجتوزبان میں لودی کے معنی بزرگ کے ہیں۔

بہر حال ان دونوں قبیلوں میں بہلول لودی اور شیر شاہ سوری اور  
 اوران کی اولادوں نے ہندستان میں سلطنت کی۔

## (۲) دریا خان لوحانی ۹۰۲ھ تا ۹۲۴ھ (۱۴۹۵ء تا ۱۵۱۷ء)

مبارک خاں لوحانی کے مرلے پر اس کی ہدایات کے صلے میں سکندر لودی  
 نے دریا خان پسر مبارک خاں لوحانی کو صوبہ بہار کی حکومت تفویض کی ۹۲۳ھ  
 میں سکندر لودی کے مرلے پر ابراہیم لودی بادشاہ ہوا۔ اس وقت امرے ذی اقتدا  
 کی صلاح سے یہ امر پڑ پایا کہ سلطان ابراہیم سرحد جنو ربک فرماں روا ہے۔ اور  
 اس طرف حاکم شترقی میں جلال خان (برادر ابراہیم لودی) حکمرانی کرے۔ لیکن  
 خان جہان لومانی نے دربار کو سخت ملامت کی کہ خاموشت کو شترک ٹھیرانا سہ۔  
 ہو۔ ارکان دولت نے تلافی یافت کے لیے جلال خان کو جیل سے دہلی بولا۔

لیکن وہ نہ آیا۔ تب انھوں نے تمام امرا اور حکام کو جن میں دریا خاں ساکم ولایت بہار سب سے زیادہ ذی اقتدار تھا اور تیس چالیس ہزار ملازم رکھتا تھا جمال خان کی اطاعت سے باز رکھا۔ جلال خان نے اول جوہور کو چھوڑ کر کالپی میں اپنے نام سے خطبہ دیکر جاری کیا۔ لیکن بالآخر محض جاگیردار ہو کر کالپی میں رہنے کو نیت سمجھا۔ اسی زمانے میں بانگرہ نو اور قنوج کی طرف اقبال خاں نے بغاوت کی۔ سلطان ابراہیم لودی نے دریا خان حکیم بہار کو بھی باغیوں کے مقابلے کے لیے لکھا۔ دریا خان نے باغیوں سے مقابلہ کر کے سید خاں لودی کو گرفتار کیا اور سلطان ابراہیم لودی کو فتح ہوئی۔ لیکن اس وقت میں تمام امرا باغی اور خود سر ہو گئے تھے۔ زمانے کی ہوا کو دیکھ کر بہار میں دریا خان کو بھی جوش آگیا اور خود عنار ہو کر حکومت کرنے لگا۔ وہاں اس نے سلطان ابراہیم سے متوہم ہو کر بابر شاہ کو ہندستان فتح کرنے کی دعوت دی لیکن بابر کے آئے سے پہلے ہی دولت خاں مر گیا اور اسی زمانے میں دریا خان سے بھی انتقال کیا۔

## ۲۔ بہادر خان لوحانی ملقب بہ محمد شاہ ۹۲۲ھ تا ۹۳۷ھ

(۱۵۱۷-۱۵۳۱ء)

دریا خان کے مرنے پر اس کا بیٹا بہادر خان حاکم ہوا۔ اس زمانے میں اکثر مرا مثل خان جہان لودی حسن قرملی ضابطہ تصدیق ساز و نصیر خاں لوحانی حاکم نازی پور باغی ہو کر بہادر خان سے لگے جس سے تقریباً ایک لاکھ کی جمیعت فرہم ہو گئی۔ بہادر خان نے علی الامان خود سری اختیار کی اور اپنا لقب

محمد شاہ رکھ کر خطبہ دیکر جاری کیا۔ بہادر خاں (محمد شاہ) کے زمانے میں ۹۳۵ھ میں بابر نے صوبہ بہار پر فوج کشی کی جو آئندہ سطروں میں مذکور ہوگی۔ محمد شاہ نے ۹۳۶ھ میں انتقال کیا۔

## (۳) ظہیر الدین بابر شاہ کی آمد اور جنگ ۹۳۵ھ (۱۵۲۹ء)

۹۳۴ھ میں بابر شاہ نے پانی پت کی جنگ میں سلطان ابراہیم لودی کو شکست فاش دے کر ہندوستان کی سلطنت حاصل کی۔ ۹۳۵ھ کے قریب بابر کو معلوم ہوا کہ صوبہ بہار و پٹنہ کے پٹھانوں نے محمود لودی برادر ابراہیم لودی کو بادشاہ بنا کر ایک جمیعت فراہم کر لی ہے اور جنگ کے تہیہ میں ہیں۔ بابر نے مرزا عسکری کو ایک فوج کے ساتھ ادھر روانہ کیا اور چند دنوں کے بعد، اجمادی الاول کو خود بھی روانہ ہوا۔ جتنا کو عبور کرنے پر نصرت شاہ والی بنالہ کا الچی بعض تحائف لے کر انہما را طاعت کو حاضر ہوا۔ گھاگھرنڈی کے قریب پہنچنے پر بابر نے حکم دیا کہ مرزا عسکری کی فوج دوسرے کنارے پر ٹھہرے۔ پٹھانوں نے خبر پا کر ایک لشکر کے ساتھ دھاوا کیا۔ بابر نے کوئی انتی سواروں سے ان کا مقابلہ کیا۔ اور اسی وقت مرزا عسکری کی فوج بھی کلک میں آگئی اور پٹھانوں نے فرار کیا یہ معرکہ گھاگھرا اور گنگا ندی کے کنارے پیش آیا۔ بابر نے اس فتح کے بعد صوبہ بہار کا بندوبست مرزا محمد زمان کو سپرد کیا۔ اور خود منیر میں قیام کر کے

۱۱ طبقات اکبری صفحہ ۳۴۶۔ تاریخ فرشتہ جلد اول صفحہ ۲۶۱، اور اکبر نامہ جلد اول صفحہ ۱۲۱ وغیرہ میں بھی یہ روایت ہے۔

۱۲ تاریخ فرشتہ جلد اول صفحہ ۲۴۷ اور تاجنوں مثلاً اکبر نامہ وغیرہ میں بھی یہی ہے۔

مخدوم یحییٰ منیری کے مزار کی زیارت کی اور مسجد میں نماز ادا کر کے بہت سی حیرات کی۔ اور بہیہ و بھوج پور ہو کر پانچویں رمضان کو آگرہ واپس گیا۔ بہار خان (محمد شاہ) نے اس کی واپسی کو بہت غنیمت سمجھا ہوگا۔

### (۵) جلال خان لوحانی ۹۳۷ھ تا ۹۴۴ھ (۳۱-۱۵۳۹ء)

محمد شاہ کے مرنے پر اس کا بیٹا جلال خان اس کا جانشین ہوا۔ اس کی کم سنی کے سبب اس کی ماں ملکہ لاڈو فرید خاں (شیر شاہ کی مشورت سے حکومت کا انتظام کرتی تھی۔ فرید خاں محمد شاہ کے وقت سے جلال خان کا اتالیق تھا۔ کچھ دنوں کے ملکہ لاڈو بھی مر گئی۔ اور فرید خاں جلال خان کو وجود معطل بنا کر خود حکومت کرنے لگا۔ جلال خان کی حکومت حقیقتاً شیر شاہ کی بادشاہت تھی۔ اس لیے باقی حالات شیر شاہ کی حکومت کے سلسلے میں بیان کیے جائیں گے۔

### (۶) فرید خاں ملقب بہ شیر شاہ ۹۳۲ھ تا ۹۵۲ھ

(۲۶-۱۵۳۷ء)

اس ذی لیاقت پٹھان کی بدولت صوبہ بہار کو یہ فخر حاصل ہو کہ یہاں کالک باشندہ معمولی جاگیر دار کی حیثیت سے ترقی کر کے سارے ہندستان کا بادشاہ ہوا۔

فرید الدین خاں بن حسن سور قصبہ ہسرام کارہنے والا تھا۔ حسن سور کا

ادبکبر نامہ صفحہ ۱۲۹- تاریخ فرشتہ صفحہ ۲۰۱ جلد ۱ میں بابر شاہ کا منیر میں قیام کرنا صریح طور پر مذکور ہے۔

کا باپ ابراہیم سوراؤل اول ولایت روہ سے (قندھار کے قریب) ہندستان آکر سلطان بہلول لودی کے ایک سردار کا ملازم ہوا۔ سکندر لودی کے عہد میں جمال خاں حاکم جوہپور نے حسن سوز کو منصب پانصدی اور ہسرام اور خواص پور ٹانڈہ میں جاگیریں عطا کیں جس سوز نے فرید خان کی ماں کے علاوہ ایک کینیز سے بھی شادی کر لی تھی۔ خانگی معاملات کی بے لطفی کے سبب فرید خاں گھر سے بیزار ہو کر جوہپور چلا گیا۔ اور تحصیل علم میں مشغول ہو کر گلستان و بوستان و سکندر نامے کا فیہ مع حواشی اور بعض کتب سیر و توارخ کے دوس سے فارغ ہوا۔ دو تین سال کے بعد اتفاقاً حسن سوز جوہپور آیا۔ اس وقت بعض قرابت مندوں نے فرید خاں کو باپ سے ملایا اور باپ نے خوش ہو کر جاگیر کا انتظام فرید خان کے سپرد کیا۔ تھوڑی ہی مدت میں فرید خاں سرکش زمینداروں کو سر کر کے رعب و اقتدار قائم کر لیا۔ لیکن اس کے بعد ہی حسن سوز نے بعض وجوہ سے جاگیر کا انتظام بجائے فرید خاں کے اس کے سوتیلے بھائیوں (یعنی سلیمان و احمد) کے سپرد کر دیا۔ فرید خاں آرزوہ ہو کر آگرہ چلا گیا اور سلطان سکندر لودی کے ایک امیر کبیر دولت خان لودی کی ملازمت میں بسر کرنے لگا۔ اور اسی کی سفارش سے باپ کی جاگیر اپنے نام منتقل ہونے کی سلطان سے درخواست کی۔ سلطان سکندر لودی نے جاگیر منتقل نہ کی بلکہ یہ جواب دیا کہ جو شخص باپ سے گلہ رکھتا ہو وہ بد ہو لیکن حسن سوز کے مرے پر ابراہیم لودی نے جاگیر فرید خان کے نام منتقل کر دی۔ فرید خاں نے جاگیر پر قبضہ کیا۔ لیکن ابھی اس کو پورا اطمینان نہ ہونے پایا تھا کہ ۹۳۲ھ (۱۵۲۶ء) میں لودیوں کی بساط اٹ گئی۔ اور سلطان ابراہیم لودی کے منہزم اور مقتول ہونے پر بابر شاہ بادشاہ ہوا۔ فرید خاں نے

متفکر ہو کر بہادر خان کو حافی لقب - محمد شاہ حاکم بہار کا سہارا پکڑا اور اس کے کم بن بیٹے ہلال خاں کا اتالیق مقرر ہو گیا۔ اسی محمد شاہ کی ملازمت میں درید خاں نے ایک شیر کو شمشیر سے ہلاک کر کے شیر خاں کا لقب حاصل کیا۔ مغلوں کے آنے سے تمام ملک میں ہل چل مچی ہوئی تھی۔ شیر خاں اپنی جائیداد کے بندوبست کا حیلہ کر کے کچھ دنوں کی رخصت پر سہرام چلا گیا اور بعد انقضائے میعاد واپس نہ آیا۔ اس وقت محمد خان سور حاکم جو پورے راجہ شیر خاں کا مخالف اور اس کے سوتیلے بھائیوں کا طرف دار تھا، محمد شاہ حاکم بہار سے شکایت کی کہ شیر خاں بڑا مکار ہے۔ وہ محمود لودی پسر سکندر لودی کے آنے کا منتظر ہے، بہتر ہے کہ اس کی جاگیر اس کے بھائی سلیمان اور احمد کو دے دی جائے۔ محمد شاہ نے بلا سبب تغیر جاگیر کو مناسب نہ سمجھا لیکن بالآخر سہرام شرعی کے مطابق تقسیم جاہلاد کی اجازت دے دی۔ محمد خان سور نے اپنے غلام شادی نامی کو تقسیم جاگیر کے لیے سہرام بھیجا۔ شیر خاں نے جواب دیا کہ مجھ کو ترک دینے میں مدد نہیں لیکن جاگیر شاہی فرمان سے حاصل ہوئی ہے اور حکومت میں شرکت نہیں ہوتی۔ محمد خان سور نے برہم ہو کر پاسیوں کو متعین کیا کہ خواص پور ٹانڈہ کی جاگیر بزدل شمشیر سلیمان کو دے دی جائے شیر خاں ہراساں ہو کر سلطان جنید برلاس کے پاس (جو باہر کی طرف سے کٹرہ بانک پور کا حاکم تھا) چلا گیا اور اس کی مدد سے پھر اپنی جاگیر پر قابض ہوا۔

محمد خان سور نے ہزیمت اٹھا کر رہتاس کے پہاڑوں میں پناہ لی لیکن شیر خاں نے ازراہ شرافت اس کو کہلا بھیجا کہ میں آپ کو چاکی جگہ پر بٹھتا ہوں۔ مجھے اپنی جاگیر سے غرض تھی۔ آپ سے کچھ پر خاش نہیں۔

شیر خاں جاگیر پر قابض ہو کر جنید برلاس کی ملازمت میں رہنے لگا۔



اس نے مغلوں کے طور طریقے دیکھ کر اپنے مطلب کی بہت سی باتیں راسل کر لیں۔ انہی دنوں میں اپنے یاروں سے کہا کرتا تھا کہ مغلوں کو ہندستان سے نکال دینا کچھ بڑی بات نہیں۔ ان کا بادشاہ اپنے کاموں میں خود فکر نہیں کرتا اور وزرا پر دار و مدار رکھتا ہے جو اکثر راشی اور راجہ شناس ہیں۔ اگر ہم افغانوں میں آپس کا نفاق مٹ جائے تو بادشاہ ہونا نصرت سے کچھ بہتر نہیں۔

جنید برلاس کی حیثیت میں ایک دن شیر خاں بابر کے دستہ نوان پر حاضر ہوا۔ اس روز کھانوں میں استخوان مایہ چوبہ بھی تھا۔ شیر خاں نے یہ کھانا پہنے کبھی نہ کھایا تھا۔ اس نے جیب سے چاقو نکال کر اس کے ٹکڑے کر ڈالے اور پیٹ میں رکھ کر چمپے سے کھانا شروع کیا۔ بابر کی اس پر نظر پڑی تو دریافت کیا کہ یہ بیٹھان کون ہے۔ میرا میر خلیفہ سے کہا کہ اس چھان کی آنکھوں سے فتنہ ٹپکتا ہے۔ اس سے ہوشیار رہنا چاہیے۔ (ایا قید کرنا چاہیے؟)

شیر خاں نے متوجہ ہو کر آدمی رات کو فرار کیا اور اپنی جاگیریں اگر جنید برلاس کو لکھ بھیجا کہ محمد خان سوزجھے جاگیر سے بے دخل کیسے کی فکر میں تھا اس لیے بلا رخصت چلا آیا ہوں۔ آپ کچھ اور خیال دیں نہ لائے۔ میں آپ کے دولت خواہوں میں ہوں۔

۱۷ طبقات اکبری جلد ۲ صفحہ ۹۳ تاریخ فرستہ صفحہ ۱۷۳ کتبوں میں مذکور ہے۔  
۱۸ طبقات اکبری صفحہ ۹۲ اکبر نامہ صفحہ ۱۶۷ جلد ۱۰ اور میر المصنوع صفحہ ۸۰ وغیرہ تاریخوں میں یہ واقعہ مذکور ہے۔ اس سے بابر کی موم شناسی کا پتا چلتا ہے کیوں کہ بابر کے بعد اس کے بیٹے جلال کے لیے شیر شاہ سے بڑھ کر کوئی فتنہ نہ تھا۔ اس قسم کا لوگ واقعہ پر فیسر و میری کے سفر نامہ میں بھی مذکور ہے۔  
۱۹ دوسری قسط نظیر سے سرحد افغانان تک سلطان کے ہمیں میں پہنچا لیکن دوست محمد خان نے دیکھتے ہی کہا کہ دشمنوں کے فری آید۔ اور اس کا یورپین جیسائی ہونا معلوم کر لیا۔

بہر کیف شیر خاں مغلوں سے مایوس ہو کر بہار واپس آیا۔ اور بدستور جلال خان پسر محمد شاہ کا اتالیق مقرر ہو گیا۔ ۹۳۶ھ میں محمد شاہ نے انتقال کیا۔ اور جلال خان اس کا جانشین ہوا۔ جلال کی کم سنی کے بسبب اس کی ماں ملکہ لاڈو شیر خاں کی مشورت سے حکومت کر تی تھی، تھوڑے ہی دنوں میں وہ بھی مر گئی، اور شیر خاں مدارالم ام ہو کر حکومت کرنے لگا۔

اس زمانے میں سونگیر، حاجی پور اور تربت کے علاقے بادشاہ بنگالہ کے زیر فرمان تھے۔ نصرت شاہ والی بنگالہ نے ۹۳۷ھ کے قریب اپنے دو قرابت مندوں یعنی علاء الدین اور مخدوم عالم کو (جو سلطان علاء الدین حسین والی بنگالہ کے داماد تھے) تربت اور حاجی پور کا حاکم مقرر کیا تھا۔

۹۳۷ھ میں نصرت شاہ خواجه سراؤں کے ہاتھ سے مارا گیا اور اس کا بیٹا فیروز شاہ بادشاہ بنگالہ ہوا۔ لیکن تھوڑے ہی زمانے میں اس کے چچا محمود شاہ نے اس کو قتل کر کے بنگالے کی سلطنت پر قبضہ کیا۔ اس اثنا میں شیر خاں نے مخدوم عالم حاکم حاجی پور سے ابراہان و اتحاد پیڑ کیا تھا کہ محمود شاہ والی بنگالہ نے قطب خان ساکم سونگیر کو مخدوم عالم کی گوشالی کا حکم دیا۔ شیر خاں نے اول صلح کی گفتگو چھیڑی۔ لیکن بالآخر جنگ کر کے قطب خان کو شکست دی اور اس کو قتل کر کے تمام مال و اسباب چھین لیا۔ اس واقعے سے بہار کے لورانی پٹانوں نے ازراہ خوف و حسد جلال خان کو شیر خاں کی بیڑنی کی صلاح دی۔ شیر خاں

نہ ریاض السلاطین صفحہ ۱۳۸ کے مطابق فیروز شاہ نے تین برس اور مٹھور شہسری آف بنگال صفحہ ۱۳۱ کے مطابق ضرب تین مہینے حکومت کی۔

۱۵: اس کے بعد مخدوم عالم محمود شاہ سے جنگ کر کے مارا گیا۔ (ریاض السلاطین صفحہ ۱۴۰) اور تاریخ فرستہ صفحہ ۲۰۴

۱۷ اس رمز سے آگاہ ہو کر مخالفوں کو تحصیل مال گزاری کے حیلے سے مختلف پرگنات میں بھیج دیا اور لودی و سوار قبیلوں کے پٹھانوں کو ملا کر ایسی جمیعت فراہم کی کہ جلال خاں اور لوحانی پٹھانوں سے کچھ بنائے نہ بنی۔ انھوں نے عاجز آ کر محمود شاہ والی بنگالہ کی رفاقت اختیار کی۔ محمود شاہ نے ابراہیم خاں سپر قطب خاں کو شیر خاں سے انتزاع حکومت کے لیے متعین کیا۔ شیر خاں اب اور بھی شیر ہو گیا تھا۔ اس نے شہر کے گرد خندق کھدوا کر اس کی مٹی سے حصار مٹی تیار کیا۔ ابراہیم خاں نے اس بندوبست کو دیکھ کر بنگالے سے کمک مانگی۔ شیر خاں نے دیکھا کہ کمک آنے سے پہلے ہی فیصلہ کر لینا چاہیے۔ اس نے کچھ آدمیوں کو تیر اندازی کرتے ہوئے حصار سے باہر لٹکا لایا۔ اور ان کو یہ ہدایت کی کہ جب ابراہیم خاں کی فوج حملہ آور ہو تو خوف و ہراس ظاہر کر کے بھاگنا۔ ابراہیم خاں کی فوج تھوڑے آدمیوں کو دیکھ کر دوڑ پڑی اور شیر خاں کے آدمی بے ترتیبی سے بھگنے لگے۔ جب ابراہیم خاں کی فوج تعاقب میں اپنے نیل اور توپ خانے سے جدا ہو گئی اس وقت شیر خاں کی تازہ دم فوج جو ٹیلوں کی آڑ میں دونوں طرف چھپی ہوئی تھی ابراہیم خاں پر ٹوٹ پڑی۔ ابراہیم خاں مقتول ہوا، اور جلال خاں لٹکڑا ہو کر افتاں و خیزاں بنگالے واپس گیا۔ اس فتح سے بہت سامان اسباب شیر خاں کے ہاتھ آیا اور اس کے علاوہ اس نے تاج خاں حاکم چنار کی ایک بیوہ سے (جو عقیقہ تھی) عقد کر کے بہت سامان حاصل کیا اور تاج کے لڑکوں کی خانہ جنگی کے سبب قلعہ چنار پر بھی قبضہ کر لیا۔

## ۱۷) شیرخان ہمایوں بادشاہ سلطان محمود لودی اور

### سلطان محمود والی بنگال

جس وقت شیرخان چنار کی طرف تھا بہار کے پٹھانوں نے محمود لودی برادر سلطان ابراہیم لودی کو جو اس وقت آوارہ حال چنور میں تھا بہار بلوا کر بادشاہ بنایا۔ جو مختصراً بادشاہ کے حال میں مذکور ہو چکا ہو۔ شیرخان نے یہ دیکھ کر کہ پٹھان سب محمود لودی کے طرف دار ہو رہے ہیں؛ خود بھی ان سے مل گیا۔ پٹھانوں نے تمام علاقوں کو آپس میں تقسیم کر لیا اور ایک حصہ شیرخان کے لیے چھوڑ دیا۔ اور یہ معاہدہ قرار پایا کہ شیرخان محمود لودی کی کمک کو مستعد رہے اور جو نپورہ اودھ مغلوں کے قبضے سے برآوردہ ہونے پر صوبہ بہار شیرخان کے لیے متخلص چھوڑ دیا جائے۔ اس کے بعد محمود لودی جو نپور کی طرف روانہ ہوا۔ شیرخان سہرام واپس گیا اور محمود لودی کے بلائے پر اول تولیت و لعل کرار ہا اور بہت اصرار کے بعد فوج لے کر پہنچا بھی تو ہمایوں سے (جو ۱۵۹۳ء میں باہر کے بعد بادشاہ ہوا) تھا مل گیا۔ محمود لودی شکست کھا کر پھر پٹنہ واپس آیا۔ اور جب ہمایوں نے ادھر کا رخ کیا، محمود لودی نے اڑیسہ کی راہ لی اور ۱۵۹۴ء میں وہیں انتقال کیا۔

محمود لودی کی شکست کے بعد شیرخان نے بہ ظاہر ہمایوں کی متابعت قبول کر کے قلعہ چنار اپنے قبضے میں رکھا تھا۔ اور اپنے بیٹے قطب خان اور شیر خاس جیسی خاں، حجاب کو ہمایوں کی ملازمت میں گجرات کی ہم پر روانہ کیا قلعہ

لیکن بعد میں یہ گجرات سے بھاگ کر شیرخان کے پاس چلے آئے۔

صوبہ بہار میں شیرخان کی شدہ زوری کا حال معلوم کر کے ہمایوں نے ۹۳۲ھ میں ادھر کا رخ کیا اور قلعہ چنار کا محاصرہ کر کے اس کو منتوح کیا۔ شیرخان نے اسی زمانے میں بنگالے کے دارالحکومت شہر گور لکھنؤ کی کا محاصرہ کیا تھا محمود شاہ والی بنگالہ نے ضیق محاصرے سے تنگ آکر مقابلہ کیا اور تھوڑی لمبائی کے بعد شکست کھا کر شتی پر سوار ہو کر ت جی پور کی طرف چلا آیا۔ اتفاقاً اسی عرصے میں شیرخان بھی کسی زمیندار کے فساد کے سبب بہار کی طرف چلا آیا۔ اس کے بیٹے جلال خان بھی اور ایک سردار غواص خاں نے بنگالے پر قبضہ کر لیا۔ اور اس کے بعد ہی شیرخان خود بھی بہار سے فارغ ہو کر بنگالے واپس پہنچا۔ محمود شاہ بنگالے نے مونگیر کے قریب (مقام سوچ گڑھ میں) اس سے مقابلہ کیا۔ لیکن شیرخان کو پھرتی ہوئی اور محمود زخمی ہو کر ہمایوں کے پاس پہنچا اور اس سے مدد کا خواستگار ہوا۔

ہمایوں نے بنگالے کا عزم کیا۔ اور جب چنار سے آگے بڑھا شیرخان نے اپنے بیٹے جلال خاں کو تیلیا گڑھی اور سکری گلی کی گھاٹیوں پر تعینات کر دیا۔ ہمایوں کے پٹنہ آنے پر برسات آگئی تھی اس لیے اکثر امرا نے برسات تک اس ہم کو ملتوی رکھنے کی صلاح دی۔ لیکن محمود شاہ نے کہا کہ شیرخان کو اب تک بنگالے میں استقلال نہیں ہوا ہے۔ اس لیے اس وقت اس کو شکست دینا زیادہ آسان

۱۶ اکبر نامہ صفحہ ۱۶۷ مطبوعہ نول کتور پریس لکھنؤ کے ایک نسخے میں اس جگہ بجائے

محمود شاہ کے نصیب شاہ لکھ دیا ہے۔ حالانکہ تمام تاریخوں کی رو سے محمود شاہ ہی صبح ہوا اور نصیب شاہ (نصرت شاہ) اس سے بہت پہلے مارا گیا تھا جو قبل میں مذکور ہو چکا ہے۔

ہو۔ ہمایوں نے فوج کو تھکنا کھانا دیا اور خود بھی روانہ ہوا۔ کھل گانا تو پیچھے پر معلوم ہوا کہ محمود شاہ کے باہر کے جوتہ کوڑے کے مچھانے میں جلال الدین پسر شیر خاں کی قید میں آگئے تھے قتل کر دیے گئے۔ محمود شاہ جو پہلے سے زخمی اور رنجور تھا اس اندوہناک خبر سے جاں رہ نہ ہوا۔ بہر کیف ہمایوں نے ایک دستہ جہاں گیر شاہ کے تحت میں تیار کیا گڑھی کی طرف روانہ کیا لیکن جلال خاں و خواص خاں نے اس کو شکست دی اور ہمایوں کو دوسری فوج بھیجی پڑی۔ اس اثنا میں شیر خاں (مع جلال خاں و خواص خاں) بنگالے کا خزانہ اور تمام مال و اسباب لے کر چھوڑنا کی راہ سے رہتا اس کی طرف آیا۔ اور چنتا من داس قلعہ دار رہتاس کو ایک بہرہ من کی سفارش سے حرم و لا کر خزانہ اور عورتوں کو قلعہ میں رکھنے کے پیلے سے، ذولیوں میں پایہوں کو بھیج کر چانک اس قلعہ پر قبضہ کر لیا۔

ہمایوں نے میدان خالی سمجھ کر بنگالے پر قبضہ کر لیا اور دار السلطنت گوڑ کے نام میں تاجپور نام دیا۔ اس کو جنت آباد کے نام سے موسوم کیا چند بیبے عیش و عشرت اور سرسبز غلات میں بسر کرنے کے بعد ہمایوں کو معلوم ہوا کہ اس کا بھائی سردار ہندال دہلی کی طرف اپنی بادشاہت کی فکر میں ہو۔ اور شیر خاں مغل سرداروں کو قتل کر کے موگہر پر قابض ہوا چاہتا ہو۔

ہمایوں مسترد ہو کر بنگالے سے روانہ ہوا اور موگہر کے قریب گنگا کو عبور کر کے

---

۱۶۹۹ء میں خود اپنے اس کو برہمن نکھا ہے۔ لیکن اس کی تاریخ میں ایسا نہیں ہے۔

۱۷۰۰ء تک جہا گیری ص ۲۲ میں لکھا کہ ہمایوں کی مراجعت کے وقت دلاور خاں پسر خور دولت خان لودی تھا۔ موگہر میں مقیم تھا۔ اور بعد کو شیر خاں کی قید میں آگیا تو شیر خاں نے اس کو نوکر رکھ لینا چاہا لیکن اس نے قبول نہ کیا۔

پٹنہ ہوتا ہوا بکسر پہنچا۔ شیر خاں نے اپنی فوج ہمایوں کے پیچھے لگا دی اور صوبہ بہار سے نکلنے کے راستے بھی سدود کر دیے۔ کچھ مدت تک طرفین کی فوجیں چوسا کے قریب خیمہ زن رہیں اور صلح کی گفتگو ہوتی رہی۔ بالآخر دو مہینوں کے بعد شیر خاں نے اپنے مرشد شیخ خلیل کو بھیج کر اس شرط پر صلح کی کہ بنگالہ و بہار شیر خاں کے قبضے میں رہے اور سک و خطبہ ہمایوں کے نام جاری ہو۔ شیر خاں ”الحرب خدر عتہ“ کا قائل تھا۔ اس نے قول و قسم سے ہمایوں کو مطمئن کر کے شب کو اچانک حملہ کر دیا۔ ہمایوں کی فوج کو ہتھیار اٹھانے کی بھی مہلت نہ ملی اور بدحواسی میں ندی کی طرف بھاگنے لگی۔ شیر خاں نے کرمناسہ ندی کا نل پہلے ہی تڑوا ڈالا تھا۔ مغس سپاہی جو تیغ کے گھاٹ نہ اترے کرمناسہ اور گنگا میں غرق ہوئے۔ مرزا محمد زمان۔ مولنا ببر علی۔ مولنا قاسم علی صدر اور مولانا جلال تتوی وغیرہ کئی امرا ڈوب کر ہلاک ہوئے۔ خود ہمایوں اتفاقاً نظام سقے کی مدد سے مشک کے سہارے پار اتر کر چند رفقا کے ساتھ تباہ حال آگرہ پہنچا۔ یہ واقعہ ۱۵۹۷ء کا ہے۔ اس ہنگامے میں ہمایوں کی ایک بیوی حاجی بیگم بھی شیر خاں کی قید میں آگئی تھی لیکن شیر خاں نے عزت و احترام کے ساتھ اس کو واپس بھیج دیا۔ جان بچانے کے صلے میں سقے نے گھڑی بھر کے لیے ہندستان کی بادشاہت پائی۔ اور اسی واقعے سے ”سقے کی بادشاہت“ (یعنی گھڑی بھر کا عیش یا حکومت) اُردو زبان کا محاورہ ہو گیا ہے۔

اس کے بعد ہمایوں کا قنوج کی طرف شیر خاں سے شکست کھانا اور وہاں سے لاہور کی طرف جانا اور وہاں بھی قدم نہ بجنے پر مندہ ہو کر فرار کر کے ایران کی راہ لینا۔ اور شیر خاں کا فتح مند ہو کر ہندستان کے تخت پر جلوس کرنا اور شیر شاہ کا لقب اختیار کر کے پانچ برس سے کچھ زیادہ بادشاہت کرنا تمام تاریخوں

میں مذکور ہو۔ جس کی تفصیل کو خاص اس صوبے کی تاریخ سے چنداں تعلق نہیں۔

شیرشاہ نے ۹۳۷ھ میں خضر خان نسرانی کو بنگالے کا حاکم مقرر کیا اور غالباً اسی کے بعد سلیمان خاں کلرانی کو صوبہ بہار کا حاکم بنایا تھا۔ خضر خان نے محمد شاہ سابق سلطان بنگالے کی لڑائی سے شادی کر لی اور بادشاہوں کا طرز معاشرت اختیار کیا۔ شیرشاہ اس کی خبر پانے کو آگرے سے بنگالے کی طرف روانہ ہوا اور خضر خان راہ سے استقبال کر کے اس کو لے جانے کو آیا تو چانک قید کر لیا گیا۔ اس کے بعد شیرشاہ نے امر کو آپس میں لڑوا کر طوائف الملوکی پیدا کر دی اور قاضی فضیلت ظلم کو تمام امور کے فیصلے سے بے جھوڑ کر خود آگرے واپس گیا۔

## (۸) قلعہ پٹنہ کی تعمیر ۹۳۹ھ (۱۵۳۵ء)

تاریخ داؤدی میں مذکور ہو کہ شیرشاہ نے بنگالے سے واپس آکر پٹنہ میں گنگا کے کنارے قلعہ تعمیر کرنے کا ارادہ کیا۔ معماروں اور خشک سازوں نے پانچ لاکھ روپے اس کے خرچ کا تخمینہ کیا۔ شیرشاہ نے بعض مستخدمین کی نگرانی میں کام شروع کرایا اور کچھ عرصے میں مستحکم قلعہ تیار ہو گیا۔

کیل ویڈیل نے لکھا ہے کہ غالباً یہ قلعہ پاٹلی پٹنہ کی اینٹوں سے تیار ہوا۔ اور اس کا سبب یہ بتایا ہے کہ تاریخ شیرشاہی کے مطابق قلعہ ۱۰ میل لمبا تھا۔

۱۔ طبقات اکبری اور ریاض السلاطین صفحہ ۴۷ میں قاضی فضیلت ۱ تاریخ فرستہ صفحہ ۳۲۳

۲۔ قاضی فصیح لکھا ہے۔ بدوائی صفحہ ۲۵ جلد اول میں قاضی فضیلت کے اسم باسمی بقاضی

فضیلت در بیان عوام شہر بود "لکھتا ہے۔



اور اتنے بڑے قلعے کے لیے پانچ لاکھ ٹہڑے صرف مزدوری کو کافی ہو سکتے ہیں۔ یہ راقم کے خیال میں یہ تیسرا صحیح نہیں اس لیے کہ پاٹلی پٹر کے کھنڈروں میں جو اینٹیں پائی جاتی ہیں وہ اس قلعے کی اینٹوں سے بالکل مختلف ہیں۔ اور پاٹلی پٹر کے خوش نمائش ہوئے پتھروں کا بھی کوئی وجود اس قلعے کے کسی حصے میں نہیں پایا گیا۔ برخلاف اس کے قلعے کا وہ پشہ جو گنگا کے دھارے سے ٹکراتا رہتا ہو اور جس کو ہشب ہبرے غلطی سے پہاڑی ٹیلہ سمجھا تھا۔ اس کی تعمیر ہو ہو اس طور کی جو جیسی راج گہری بن گنگا نامی نالے کے قریب قدیم ترین قلعے کی تفصیل ہے۔ غالباً یہ حصہ راجا اجات ستر کے بنائے ہوئے قلعے کی یادگار رہ گیا ہو جس کی کیفیت اس راجا کے حالات میں بھی مذکور ہو چکی ہے۔ چینی جاتری یوانگ جو انگ کی تحریر سے بھی پایا جاتا ہے کہ ۱۳۵۰ء کے قریب گنگا کے کنارے جو سہرا آباد تھا وہ فصیلوں سے محیط تھا۔ اس کے بعد بھی قرین تیاں، دکن شیر شاہ نے کوئی نیا قلعہ نہیں بنوایا۔ بلکہ پڑائے قلعے کو مجددِ اوست کرایا اور اس کے لیے اس زمانے میں پانچ لاکھ کی رقم کافی ہوگی

(۱۹) شیرشاہ کی موت اور اس کے ورثہ کا حال

شیر شاہ نے پندرہ برس حکومت کی اور اس مدت میں پانچ برس سے کچھ زیادہ مارے ہندستان کی بادشاہت کی۔ اور ۹۵۲ھ مطابق ۱۵۴۵ء میں قلعہ کالجری کی تیغ میں ایک سرنگ کے پھٹنے سے باروت سے جہل کر انتقال کیا۔

له ډسکوری اف دی انګز، مائیک آف پاشی پتیرا، مصنفه کرنل ویدل ۱۹۸۷ء

س کے مرنے کی تاریخ "زائش مرو" ہو۔ اس کی لاش سہسرام لاکر عالی شان مقبرہ میں دفن کی گئی۔ اس نے رفاہ عام کے کام بھی بہت کیے۔ شاعر کاغذ (ڈھاکا) سے پنجاب تک ایک سڑک بنوائی اور اس کے دونوں جانب درخت لکڑی کرانے اور جاجا سرائیں بنوائیں۔ جہاں ہندو اور مسلمان مسافروں کو سدا رکھنا دیا جاتا تھا جس وقت شیر شاہ لکھنؤ کو بیٹھتا گنڈہ بجایا جاتا تھا جس کی آواز ایک سرائے سے دوسری سرائے تک معاً پہنچ جاتی تھی۔ اور اس طور پر سارے ملک میں ہر ایک وقت کھانا تقسیم ہوتا تھا۔ بادشاہ غازی نے اپنی تاریخ میں لکھا ہے کہ بھٹیاری انھیں سرائوں میں کھانا تقسیم کرنے والوں کی اولاد سے ہیں۔

زمین کے اقسام کے مطابق مال گزاری کی تشخیص اور بندوبست کے

۱۷ شیر شاہ کی لاش کا سہسرام میں مدفون ہونا تاریخ ہفت روزہ صفحہ ۳۲، جلد اول میں صریح طور پر مذکور ہے۔ اور قطعاً تاریخ موت یہ ہے۔

تیسرے میں کہ درمہاسن اور شیرور آب و اہم بخورد از جہاں رفت و گشت پیہ خرد سال تاریخ بنی زائن مراد

۱۸ اگر ہی حکام نے مقبرے پر ایک کتبہ اس معنوں کا نصب کر دیا ہے کہ یہ مقبرہ خود شیر شاہ شاہانہ ان زمانہ میں یہاں کرنا تھا لیکن غرض کی عزت پر رومی میں اصلی کتبہ موجود ہے جو یہاں صاف صریحاً مذکور ہے کہ یہ مقبرہ سلیم شاہ نے ۹۵۷ھ میں تعمیر کرایا۔ اصل عبارت یہ ہے:

۱۹ عہد الدولت نصیر الملت و المسلمین قاطع البدعت والچی السنلت الموید  
۲۰ السماء المظفر من الاعوان سلیم شاہ السلطان سائد اللہ ملکہ  
۲۱ فائدہ اعلی اللہ دشمنہ بنی فی سندنہ خمسیں وستہ وتسعیۃ

آئین جو اکبر شاہ کے زمانے میں زیادہ مکمل ہوئے اور بعض ترمیم کے بعد انگریزی حکومت میں اب تک جاری ہیں حقیقتاً خیر شاہ، ایجاد سے تھے۔ رعایا کے معاملے میں اس کا عدل و انصاف بے نظیر تھا۔ البتہ مورتوں کا اعتراض ہو کہ ہمایوں اور پورن مل کے ساتھ اس نے عہد شکنی کی۔ بلکہ بعض اہل وطن نے وطنیت کے غلو میں جہل قوجہیں بیان کر کے اس کے الزام کو سرے ٹالنا چاہا ہو۔ لیکن جو فعل فی حق مذموم ہو کسی طرح مستحسن نہیں ہو سکتا۔

شیر شاہ کے مرے پر اس کا بیٹا سلیم شاہ بادشاہ ہوا۔ اس نے اپنے ایک قرابت مند محمد خان سؤر کو حاکم بنگال مقرر کیا اور سلیمان خاں کرلانی کو صوبہ بہار کی حکومت پر بحال رکھا۔ سلیم شاہ کے مرے پر ۹۹ھ میں مبارک خان نے اپنے خرد سال بھانجے فیروز خان پسر سلیم شاہ کو صریح ظلم سے قتل کر کے تخت سلطنت پر قبضہ کیا اور اپنا لقب عادل شاہ رکھا جو عوام الناس میں عدلی کے نام سے مشہور ہوا۔ محمد سؤر حاکم بنگال نے عدلی کو اپنے آقا کے بیٹے کا قاتل جان کر اس کی مخالفت پر کمر باندھی اور جوئیور پر چڑھائی کی۔ عدلی نے اپنے سپہ سالار ہیون بقال کو مقلب کے لیے تعینات کیا۔ اس جنگ میں محمد سؤر مار گیا۔ اس کے بعد اس کا بیٹا خضر خان سؤر اس کا جانشین ہوا۔ اس نے اپنا لقب بہادر شاہ رکھا۔ عدلی نے شہباز خان نامی ایک سردار کو بہادر شاہ کی مقادمت کے لیے

لے بدلاؤنی شیر شاہ کا ایسا مداح ہو کہ اس نے (مغیب التواریخ صفحہ ۲۶۶) اس بادشاہ کے عہد میں پیدا ہوئے پر فخر کیا ہو۔ لیکن پورن مل کے معاملے میں شیر شاہ کی عہد شکنی کا اعتراف کیا ہو۔ ابو الفضل نے اکبر نامہ صفحہ ۱۶۲ تا ۱۶۶ میں محض حسب سے شیر شاہ کا ذکر تجارت کے ساتھ کیا ہو اور اس کو ڈاکو اور غاصب بتایا ہو جو غلوں کے مقابلے میں کسی طرح صحیح نہیں۔

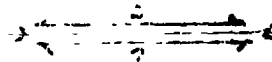
ہنگلے بھیجا۔ بہادر شاہ نے جنگ کر کے شہباز خاں کو قتل کیا۔ اور خود برسرِ حکومت ہو کر اپنے نام سگد و خطبہ جاری کیا۔ عدلی شاہ نے خود ہنگلے پر فوج کشی کی اور سونگیر کے قریب (غالباً سورج گڑھ میں) سخت جنگ ہوئی۔ بہادر شاہ نے ۹۶۳ھ میں عدلی کو قتل کر کے اپنے باپ کے خون کا بدلہ لیا۔

بہادر شاہ سؤر نے چھو برس حکومت کر کے ۹۶۸ھ میں انتقال کیا۔ اس کے بعد اس کا بھائی جلال خاں سورتین برس حکمراں رہا۔ اس کے مرنے پر اس کے خور و مال بیٹے کو غیاث الدین نامی ایک سردار نے مار ڈالا اور خود حکومت کر لے لگا۔ اس وقت سلیمان کرارانی حاکم بہار سے اپنے معافی تاج خاں کرارانی کو ہنگلے روانہ کیا۔ تاج خاں نے غیاث الدین کو شکست دے کر ہنگلے پر قبضہ کر لیا۔

جس زمانے میں عدلی سے جو خور پر قبضہ کیا احمد خان سورا اور ابراہیم خاں سورا جو شیر شاہ کے جی عم میں تھا اور عدلی کی بہن بھی اس کے عقد میں تھی۔ خود اپنی اپنی سلطنت قائم کرنے کی فکر میں پڑے۔ احمد خاں نے اپنا لقب سکندر سؤر رکھ کر پنجاب میں حکومت قائم کی اور ابراہیم سؤر نے دہلی پر قبضہ کر کے سکندر سؤر سے جنگ کی۔ لیکن مغلوب ہو کر سنیل اور کالپی کی طرف چلا آیا۔ عدلی کی فوج نے اس کو یہاں سے بیانہ کی طرف بھگا دیا جس زمانے میں ہیمو بقال سانہ کے محاصرے میں مصروف تھا۔

محمد سؤر نے جون پور پر چڑھائی کی۔ عدلی نے ہیمن کو بیانہ سے طلب کیا۔ راہ میں آگرے کے پاس ہیمن اور ابراہیم سؤر میں مقابلہ ہوا۔ ابراہیم سؤر شکست کھا کر پٹنہ آیا اور راجا رام چندر سے جنگ کر کے گرفتار ہوا۔ لیکن راجا نے اس سے بادشاہوں کی طرح

سلوک کیا اور ابراہیم سؤر آزاد ہو کر ادھر ادھر مارے پھرنے کے بعد اڑیسہ پہنچا۔ بالآخر ۹۷۵ء میں سلیمان گجراتی نے اڑیسہ فتح کر کے ابراہیم سؤر کو قتل کیا۔ اور اسی طرح آوارہ حال ہو کر سکندر سؤر کی زندگی کا بھی شاتمہ ہوا۔



۱۔ طبقات اکبری جلد دوم صفحہ ۱۲۲ و ۱۲۳۔ ۲۔ اکبرنامہ صفحہ ۳۰۰۔ تاریخ بدوائی جلد اول صفحہ ۳۲۲۔ فرشتہ صفحہ ۲۳۰۔ ریاض السلاطین صفحہ ۱۳ تا ۱۵ اور استوارٹس ہسٹری آف برنگال صفحہ ۱۱۷ سے پورا بیان ماخوذ ہو۔ ہسٹری آف اڑیسہ مرتبہ بالوآرڈی بینرجی (HISTORY OF ORISSA BY R.D. BANERJEE) مطبوعہ ۱۹۳۲ء صفحہ ۳۲۲ میں مذکور ہو کہ اڑیسہ کے راجا کھنڈرئی چندر نے ابراہیم سؤر کو پناہ دی تھی۔ اور ایک جاگیر بھی مقرر کر دی تھی۔ اکبر نے سلیمان خاں گجراتی کو علی قلی خاں زماں کی مدد سے باز رکھنے کے لیے راجا مذکور سے یہ صلہ کر لی تھی کہ اگر سلیمان اکبر کی مخالفت کرے تو راجا مذکور سلیمان کی مخالفت کرے۔ لیکن جس زمانے میں اکبر قلعہ چٹوڑ کے محاصرے میں معروف تھا۔ سلیمان گجراتی نے موت با اڑیسہ پر چڑھا کر دی۔ اور اس معرکے میں راجا کھنڈرئی چندر اور ابراہیم سؤر دونوں قتل ہوئے۔



## نقشہ حالات خاندان سوری

| تاریخ | نام                                                               | تاریخ ولادت      | سال جلوس | محل جلوس | سال وفات           | مدفن  | حالات                                                             |
|-------|-------------------------------------------------------------------|------------------|----------|----------|--------------------|-------|-------------------------------------------------------------------|
| ۱     | نیریشاہ علی قلی بیگ<br>نیریشاہ یحیی بن سوری<br>نیریشاہ ابوسعید    | ربیع الثانی ۹۵۵ھ | ۹۵۵ھ     | آگرہ     | ۱۲ ربیع الاول ۹۹۵ھ | ہسارم | قلم کا جو کا حاکم و کسب و خصلت میں ایک سرکش نے بھٹے سے جل رہا     |
| ۲     | جلال علی قلی بیگ<br>جلال علی قلی بیگ<br>جلال علی قلی بیگ          | مذہر ۹۵۵ھ        | ۹۵۶ھ     | کاٹھور   | ۱۲ ربیع الاول ۹۹۵ھ | ہسارم | بیٹا بھوکھرا                                                      |
| ۳     | نیریشاہ علی قلی بیگ<br>نیریشاہ علی قلی بیگ<br>نیریشاہ علی قلی بیگ | ربیع الثانی ۹۵۵ھ | ۹۵۶ھ     | دہلی     | ۱۲ ربیع الاول ۹۹۵ھ | ہسارم | مبارز خاں نے بے قتل کیا                                           |
| ۴     | نیریشاہ علی قلی بیگ<br>نیریشاہ علی قلی بیگ<br>نیریشاہ علی قلی بیگ | ربیع الثانی ۹۵۵ھ | ۹۵۶ھ     | دہلی     | ۱۲ ربیع الاول ۹۹۵ھ | ہسارم | نیریشاہ علی قلی بیگ<br>نیریشاہ علی قلی بیگ<br>نیریشاہ علی قلی بیگ |
| ۵     | نیریشاہ علی قلی بیگ<br>نیریشاہ علی قلی بیگ<br>نیریشاہ علی قلی بیگ | ربیع الثانی ۹۵۵ھ | ۹۵۶ھ     | دہلی     | ۱۲ ربیع الاول ۹۹۵ھ | ہسارم | نیریشاہ علی قلی بیگ<br>نیریشاہ علی قلی بیگ<br>نیریشاہ علی قلی بیگ |
| ۶     | نیریشاہ علی قلی بیگ<br>نیریشاہ علی قلی بیگ<br>نیریشاہ علی قلی بیگ | ربیع الثانی ۹۵۵ھ | ۹۵۶ھ     | دہلی     | ۱۲ ربیع الاول ۹۹۵ھ | ہسارم | نیریشاہ علی قلی بیگ<br>نیریشاہ علی قلی بیگ<br>نیریشاہ علی قلی بیگ |

## ۱۱۱ شیخ علائی اور شیخ بڈھ طیب کا ذکر

سلیم شاہ کے زمانے میں شیخ علائی نے مہدی ہونے کا دعویٰ کیا تھا۔ اور ملا عبداللہ سلطان پوری و دیگر علمائے اس کے قتل کا فتوا دیا تھا۔ اس زمانے میں صوبہ بہار میں شیخ بڈھ نامی ایک عالم و خلیفہ صادق تھا جس سے شیر شاہ کو ایسی عقیدت تھی کہ اپنے ہاتھوں سے اس کی جوتیاں سیدھی کرتا تھا۔ اور شیخ بڈھ کی تصنیف شریعہ ارشاد قائم بھی ہندستان میں بہت مشہور تھی۔ سلیم شاہ نے اور ملا کو صاحب غرض جان کر شیخ علائی کو شیخ بڈھ کے پاس بہار روانہ کیا کہ اس کے فتویٰ کے مطابق عمل کیا جائے۔ شیخ علائی نے شیخ بڈھ کے گھر میں سرود و ساز اور بعض خلاف شریع باتیں دیکھ کر اہم بالحروف و ہن عن النکر کے اصول پر ان باتوں کو رد کرنا چاہا۔ شیخ بڈھ نہایت معروض و تریب بہ مرگ ہونے کے سبب ہلت کرنے کی سکت نہ رکھتا تھا۔ اس کے بیٹے اور پوتوں نے جواب دیا کہ ہندستان میں بعض رسومات و عادات اس طور کی ہیں کہ اگر ان کو روکا جائے تو نقصان دینی و جانی کا احتمال ہو اور ہندستان کی ناقص العقل عورتیں اس نقصان کو نتیجہ احتساب جان کر کفر اختیار کر کے کو آ مادہ ہو جائیں گی۔ ایسی صورت میں فسق کفر سے بہتر ہو۔ شیخ علائی نے جواب دیا کہ یہ خیال ناسو ہو۔ اس لیے کہ جب ان کے عقیدے میں شریع کی وقعت و نیاہی نقصان سے کم ہو اور اہم محروم کو شخصی موت اور ضرر مال و جاہ سمجھتی ہوں تو ان کا اسلام ہی کیا ہو اور ان سے نکاح کب درست ہو کہ ان کی مسلمانی کا افسوس کیا جائے۔ شیخ بڈھ کے لڑکے خاموش ہو رہے اور شیخ بڈھ نے معذرت اور استغفار کر کے شیخ علائی کی بے حد تحمیل کی اور سلیم شاہ کے نام

یہ شاید ملک العلماء دولت آبادی کی تصنیف شاد مراد ہو۔



اس مضمون کا خط لکھا کہ ایمان مسند ہدایت پر موقوف نہیں اور ہمدی ہونے کی علامتوں میں اختلاف ہو۔ اس لیے شیخ علمائی کے کفر و فسق کا فتوا نہیں دیا جاسکتا غایت یہ ہو اس کا شبہ رفع کر دیا جائے۔ شیخ بلخ کے لڑکوں نے شیخ بڑھ کو سمجھایا کہ یہ فتوا ملا عبد اللہ صدر الصدور کے فتوے کے خلاف ہے اس لیے اس کے بعد دوبارے یقینی طلبی کا فرمان آئے گا اور اس پیری میں تم دُور و دراز کے سفر کی مشقت نہ اٹھا سکو گے۔ آخر انہوں نے خواہ مخواہ شیخ بڑھ کی جانب سے غور و ملامت خط سلیم شاہ کے نام اس مضمون کا لکھ دیا کہ اس وقت ملا عبد اللہ بڑا متقی عالم ہو۔ اس کا فتوا بہت ہی نیکو ہے۔

## ۱۱۳۱ سلیمان خان کراچی ۹۵۰ھ تا ۹۸۲ھ (۱۵۶۲-۱۵۷۳ء)

سلیمان خان کراچی امراے شیر شاہی میں تھا اور شیر شاہ کے وقت سے

۱۵ ہداؤنی جلد اول صفحہ ۲۰۶ میں مفصل مذکور ہے۔ طبقات اکبری جلد دوم صفحہ ۱۱۷ میں اور اسی کے مطابق تاریخ فرشتے میں بھی مختصراً پایا جاتا ہے۔ یہ واقعہ ۹۵۹ھ کا ہے۔

طبقات اکبری جلد ۱ صفحہ ۳۲۳ میں شیخ بڑھ کا ذکر ضمناً اس طور پر بھی پایا جاتا ہے کہ ایک برہمن کے اس قول پر کہ ”اسلام حق است و دین من نیز درست است ایس سخن بگوش علما رسید قاضی پیادہ و شیخ بڑھ کہ ہر دودر لکھنوی بودند تنقیض فتوا می دادند“ حیدر آباد میں تاریخ فرشتے کا جو ترجمہ شائع ہوا ہے، اس میں غلطی سے شیخ بڑھ کا وطن بجائے بہار کے ایک غیر معروف جگہ بتایا ہے۔

۱۵ اکبر نامہ اور ہداؤنی میں کراچی اور طبقات اکبری صفحہ ۱۳۱ جلد دوم میں کراچی اور فرسختہ و ریاض السلاطین میں بھی کراچی ہے۔ اس اختلاف کا سبب معلوم نہیں۔

صوبہ بہار کی حکومت پر مامور تھا۔ شیر شاہ کے بعد سلیم شاہ کے عہد میں بھی یہ اپنے عہد و منصب پر قائم رہا۔ جب سور خاندان کی سلطنت کو زوال آیا اور جنگلے میں محمد خان سور کے خاندان کا خاتمہ ہوا۔ اس وقت سلیمان خان نے اپنے بھائی تاج خان کو جنگلے بھیج کر یہاں بھی دخل جمایا۔ تاج خان کے مرے پر ۹۹۵ھ میں سلیمان خان بلا شرکت احدیٰ بہار کے علاوہ جنگلے کا بھی بادشاہ ہو گیا۔ ۹۹۶ھ میں سلیمان نے اودھ فتح کر کے اکثر حصص کو اپنی حکومت میں شامل کیا۔ سلیم شاہ کے مرے پر ۹۹۱ھ میں ہمایوں نے دوبارہ ہندستان آکر دہلی پر قبضہ کر لیا۔ اور اس کے مرے پر ۹۹۲ھ میں اکبر تخت نشین ہوا۔ زمانے کی نیرنگی کو دیکھ کر سلیمان خان نے آشتی و مدار اسے کام لیا اور اکبر کے پاس تحائف بھیج کر اس کو راضی رکھا۔ سلیمان خان نے باوجود خود مختار حکمران ہونے کے بادشاہ کا لقب اختیار نہ کیا اور محض حضرت اعلیٰ کہلانے پر قناعت کی۔

۹۹۷ھ میں اکبر شاہ نے خان زمان علی قلی خاں حاکم جونپور پراس کی بغاوت کے سبب فوج کشی کی۔ خان زمان نے قبل میں شاہی فوج کو شکست دی تھی لیکن اس دفعہ منہزم ہو کر حاجی پور میں پناہ لی۔ خان زمان سلیمان کرارانی سے قوی ربط رکھتا تھا۔ اس لیے اکبر نے حاجی محمد خان سیتانی کو سلیمان کرارانی کے پاس اس غرض سے بہ طور سفیر روانہ کیا کہ سلیمان کو خان زمان کی مدد سے باز رکھے۔ لیکن محمد خان سیتانی قلعہ رہتاس ہی تک پہنچا تھا کہ پٹھانوں نے جو خان زمان سے اتحاد رکھتے تھے محمد خان کو گرفتار کر کے خان زمان کے پاس بھیج دیا۔ خان زمان محمد خان کا قدیم آشنا تھا۔ اس لیے اس نے اسی کو شفیع بنا کر بادشاہ سے معافی اسی لے

اسی زمانے میں اکبر نے صیقل خزانچی اور مہاپاتر کو جو شیر شاہ اور سلیم شاہ کے درباریوں میں تھا۔ اور فن موسیقی اور ہندی شاعری میں بھی بے عدیل تھا۔ اپنا وکیل مقرر کر کے اڈیسہ کے راجا کے پاس اس منشا سے روانہ کیا کہ اس کو خان زمان کی مدد سے بازار رکھے اور سلیمان کرارانی سے بھی ساز باز نہ رکھے۔ راجا مذکور نے ان شرطوں کو خوشی سے قبول کیا اور بعض تحفے اور ہاتھی بھی اکبر کے پاس روانہ کیے۔

۱۵۹۹ء میں سلیمان کرارانی نے قلعہ رہتاس کا محاصرہ کر رکھا تھا۔ فتح خلیل افغانی قلعہ دار رہتاس نے اکبر کی حکمت عملی کا حال معلوم کر کے اپنے بھائی حسن خان کو اس کے پاس بھیج کر یہ درخواست کی کہ کوئی معتد شاہی حملہ یہاں بھیج دیا جائے تو قلعہ اس کے سپرد کر دیا جائے۔ اکبر نے اس قلعے کے یوں مفت لٹے کو غنیمت سمجھ کر جو پنور سے قلعہ خان کو حسن خان کے ساتھ روانہ کیا۔ سلیمان کرارانی نے اس کی خبر پا کر خود محاصرہ اٹھالیا۔ اس کے ہٹ جلنے پر فتح خاں نے خفیہ اپنے بھائی حسن خان کو اطلاع دی کہ قلعے میں ذخیرہ بہت کافی جمع ہو گیا ہے۔ کسی جیلے سے جلد واپس چلے آؤ۔ اس اثناء میں قلعہ خاں چلا ہی آیا۔ تب فتح خاں نے ظاہری مدارات اور زبانی اظہار اطاعت سے کام لیا۔ لیکن قلعہ خان اس کے نفاق سے آگاہ ہو کر بغیر قلعے پر قبضہ کیے واپس گیا۔

سلیمان کرارانی نے ۱۶۰۰ء میں انتقال کیا۔ یہ اپنے زمانے میں نہایت بیدار مغز اور ہر دول عزیز حکمران تھا۔ اس نے صوبہ بہار و بنگالہ و اڈیسہ میں خود مختار حکومت کی۔ علما اور مشائخ کا بھی قدردان تھا۔ اس کی مجلسوں میں شوڈیڑھ سوشا ہیر علما و مشائخ موجود رہتے تھے۔ اور یہ اکثر ان کی صحبتوں

میں ساری رات ذکر و عبادت میں گزار دیتا تھا۔ قصبہ بہار میں مخدوم الملک کی درگاہ کے حلقے کے اندر جو مندر و دروازہ مشہور ہو۔ اس جگہ ۹۷۷ھ کا ایک کتبہ ہے جس میں سلیمان کا نام بھی مذکور ہو۔

### (۱۱۳۱) بایزید خان ۹۸۰ھ (۱۵۷۲ء)

سلیمان کرارانی کے مرنے پر اس کا بڑا ارادہ بایزید اس کا جانشین ہوا۔ لیکن چند مہینوں کے اندر اس کے چچا زاد بھائی، بانو نامی اور بعض پٹانوں نے دغا سے اس کو دیوان خانے میں قتل کر ڈالا۔ بانو چاہتا تھا کہ وہ سرباست پر مشتمل ہو جائے مگرودی خان افغان نے جو سلیمان کرارانی کے معتد سرداروں میں تھا۔ اس کی تدبیر چلنے لگی۔

### (۱۱۳۲) داؤد خان ۹۸۱ھ تا ۹۸۴ھ (۱۵۷۳-۷۶ء)

ایزید کے مارے جانے پر اس کے چھوٹے بھائی داؤد خان نے تخت نشین ہو کر بہار و بنگالہ و اڑیسہ میں اپنا خطبہ و سکہ جاری کیا۔ ابتدا میں داؤد خان نے بہت کچھ مستعدی سے کام لیا۔ لیکن سلیمان کرارانی کے جمع کردہ خزانے اور فوجی سامان نے جس میں چالیس ہزار سوار، ایک لاکھ چالیس ہزار پیادے ہیں ہزارا بدوق اور تو ہیں۔ تین ہزار چوسو سوار اور تین سو سوار جنگی کشتیاں،

۱۔ بدوقی جلد دوم صفحہ ۱۶۳۔ ۲۔ ۵۲ بدوقی صفحہ ۱۶۳ اور ۱۷۴ جلد دوم کے

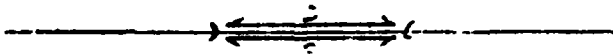
مطابق بایزید پانچ چھ مہینے حکمران رہا اور بانو بایزید کا بہنوئی تھا۔

شامل تھے، رفتہ رفتہ طبیعت میں انانیت پیدا کر دی۔ اس نے اکبر بادشاہ کی کچھ پروا نہ کی اور تنھے وعوانض جو سلیمان کے وقت سے دربار شاہی کو ارب سال کیے جلتے تھے یک قلم موقوف کر دیے اور قلعہ زمانیہ (ضلع خازی پور) پر جس کو خان زمان حاکم جوینپور نے آباد کیا تھا اور اس وقت مالک شاہی کی خستہ سرحد پر ایک مرکزی مقام تھا بہ زور قبضہ کر لیا۔

اکبر کو گجرات (قلعہ سورت) میں اس کی خبر پہنچی تو فوراً منعم خان خان خانان حاکم جوینپور کو داؤد خاں کی تنبیہ اور ملک بہار کی تسخیر کا حکم دیا۔ خان خانان نے لشکر گراں ساتھ لے کر بہار پر چڑھائی کر دی۔ اس کے پٹنہ اور حاجی پور پہنچنے پر تھوڑی سی پھیر بچھاڑ کے بعد داؤد خاں کے نامی سردار لودی خان نے درمیان میں پڑ کر اس شرط پر صلح کرادی کہ داؤد خاں دو لاکھ رُپہ نقد اور لاکھ رُپہ کی اشیاء پیش کش دے کر اکبر کا بلج گزار رہے۔ خان خانان نے سلیمان کرارانی کا قدیم آشنا ہونے کے سبب یہ صلح قبول کر لی اور جلال خاں لودی کو بھیج کر بادشاہ سے اس کی منظوری چاہی۔ اتفاق سے یہ صلح اکبر اور داؤد خاں دو میں سے کسی کو پسند نہ آئی۔ اس اشتباہ میں قتل و خاں حکم اڑیسا اور سریدھر بنگالی کے بہکانے سے داؤد خاں نے بدظن ہو کر لودی خان پر خان خانان سے ساز باز رکھنے کا گمان کیا۔ لودی خان اس وقت قلعہ ہتاساں پر قابض تھا۔ داؤد خاں نے کسی جیلے سے اس کو گرفتار کر کے سریدھر بنگالی کے حوالے کیا۔ لودی خان نے قید خانے ہی سے قتل و خاں اور سریدھر کو بھجایا کہ اگر مجھ کو قتل کرنا چاہتے ہو قتل کرو۔ لیکن مغلوں سے صلح نہ کر دے تو بچھڑائے

اور جب ان کی فوج چڑھ آئے گی پھر کچھ بنائے نہ بنے گی۔ اور اگر ان سے جنگ ہی  
 ہی کرنا ہو تو پیش دستی کر کے اول خود ہی حملہ کر دو کہ اس کا اثر کچھ اور ہو۔ داؤد خان  
 نے ان باتوں کو غرض آلود سمجھ کر لودی خان کو قتل کر کے اس کا سارا مال ضبط  
 کر لیا۔

شرائط صلح سے اکبر کی نارضا مندی اور داؤد خان کی بیزاری اور لودی  
 خان کے قتل کا حال معلوم کر کے سان خانان لشکر گراں کے ساتھ پٹنہ پر چڑھ  
 آیا۔ داؤد خان نے سون اور گنگا کے ملاپ کی جگہ کے قریب مقابلہ کیا۔ لیکن  
 اول ہی حملے کے بعد پس پا ہو کر قلعہ پٹنہ میں جس کو اس نے مرزت کر کے  
 مستحکم بنا رکھا تھا قلعہ بند ہو گیا۔ خان خانان نے اس کا محاصرہ کیا۔ لیکن  
 داؤد خان کے سامان کو اپنے اندازے سے زیادہ دیکھ کر اکبر سے کمک کی  
 استدعا کی اور خود بادشاہ سے بہ نفس نفیس اس مہم پر آنے کی درخواست کی۔



۱۔ طبقات اکبری جلد دوم صفحہ ۲۸۲ و ہداؤنی جلد دوم صفحہ ۱۷۵ اور تاریخوں میں  
 بھی ہر۔

۲۔ ہداؤنی جلد دوم صفحہ ۱۷۶۔ طبقات اکبری جلد دوم صفحہ ۲۸۳ و اکبرنامہ  
 جلد دوم صفحہ ۱۱۳۔

# باب دوازدہم

بہار و بنگالے میں شہنشاہ اکبر کی حکومت

(۱) پٹنہ میں اکبر کی آمد اور فتح ۹۸۲ھ (۱۵۷۴ء)

خان خانان کے التماس پر اکبر ۲۹ صفر ۹۸۲ھ (مطابق ۵ جون ۱۵۷۴ء) کو بذریعہ کشتی آگرے سے روانہ ہوا۔ اس سفر میں شہزادوں اور بعض اہل حرم کے علاوہ راجا بھگوان داس، راجا مان سنگھ، شہباز خاں راسا بیریل، قائم خان امرتسر وغیرہ وغیرہ انیس امرا ساتھ تھے۔ اس لیے متعدد بڑی بڑی کشتیاں خاص اہتمام سے تیار کرائی گئی تھیں اور شاہی فوج برابر میں خشکی کی راہ سے روانہ کی گئی تھی۔ ۲۳ ربیع الاول ۹۸۲ھ کو اکبر نے پریاگ پہنچ کر وہاں عالی شان عمارت تیار کرنے کا حکم دیا اور شہر کا نام ال آباد رکھا اور ۲۵ ربیع الاول کو بنارس آکر شیر بیگ توابعی کو ایک سرسبز اسیر کشتی میں روانہ کر کے اپنے پٹنہ آنے کے متعلق خان خانان کی صلاح دریافت کی خان خانان نے جلد تشریف لانے کی صلاح دی۔ اس لیے ۲ ربیع الثانی کو عورتوں اور شہزادوں کو جو نہوڑ پہنچ کر اکبر خود چوسا کی طرف روانہ ہوا۔ اس عرصے میں فوج بھی جو خشکی کی راہ سے روانہ ہوئی تھی۔ غازی پور کے قریب آگئی۔ ۸ ربیع الثانی کو چوسا پہنچ کر خان خانان کی تحریک سے معلوم ہوا کہ عیسیٰ خان نیازی نے قلعہ

پٹنہ سے نکل کر بادشاہی فوج سے جنگ کی اور شکست کھا کر ارا گیا۔ اکبر نے چوسا سے موضع دھننی رملہ بھونچ پور پہنچ کر قاسم خان کو خان خانان کے پاس روانہ کر کے دریافت کیا کہ اب کس ماہ سے آنا مناسب ہو۔ خان خانان نے اطلاع دی کہ شاہی سواری بذریعے کشتی اور باقی لشکر بڑاہ خشکی پہلائے گا۔ ۱۰ ربیع الثانی ۹۸۲ھ کو اکبر پٹنہ کے فریبہ پہنچا۔ خان خانان نے استقبال کر کے اس کو اپنی فرودگاہ میں ٹھہرایا اور پیش بہاندریں پیش کیں۔

## ۲۱ حاجی پور کی فتح ۹۸۲ھ

اب تک خان خانان نے ہر چند پورا زور لگایا تھا لیکن قلعہ پٹنہ مفتوح نہ ہوا تھا۔ اس کا سبب یہ تھا کہ اہل قلعہ کو حاجی پور سے بذریعے کشتی تمام ضروریات بہم پہنچتی تھیں اور خان خانان اس کی روک تھام سے عاجز تھا۔ امر سے مشورہ کر کے اکبر نے ۸ ربیع الثانی کو خان عالم چلہ بیگ کو تین ہزار سپاہ اور لوازمات قلعہ گیری کے ساتھ متعدد کشتیوں پر حاجی پور روانہ کیا اور راجا گھنٹی زمین دار صوبہ بہار کو بھی کمک میں تعینات کیا باوجودیکہ اس موسم (یعنی ماہ اگست) میں گنگا کا پاٹ کئی میس کا ہوتا ہے۔ خان عالم نے گنگا پار پہنچ کر خشکی و تری ہر دو طرف سے حاجی پور کا محاصرہ کیا۔

اکبر نے پٹنہ میں گنگا کے کنارے شاہم خان جلائے کے مورچے پر ایک

۱۰ بادشاہی جلد دوم صفحہ ۱۷۹۔ طبقات اکبری جلد دوم صفحہ ۲۸۰۔ و اکبر نامہ جلد سوم صفحہ ۱۱۱

۱۰ خان عالم چلہ بیگ پسر ہمدان کو کہ مرزا کاہران برادر بہاویوں بادشاہ۔ اس کا حال ماثر الامرایں موجود ہے۔



بلکہ ٹیلے سے جنگ کا معائنہ کرنا چاہا۔ لیکن دؤری اور دھنواں اور گردوغبار کے سبب کچھ صاف نظر نہ آیا اس لیے عصر کے قریب کچھ آدمیوں کو تین کشتیوں میں بٹھا کر تحقیق حال کے لیے روانہ کیا۔ پٹھان ان کشتیوں کو دیکھ کر متعدد کشتیوں پر مقابلے کو نکل آئے۔ لیکن یہ تینوں کشتیاں صبح سلامت خان عالم تک پہنچ گئیں۔ خان عالم نے حاجی پور فتح کر کے فتح خان بارہ قلعہ دار اور اس کے ساتھیوں کے سرکاٹ کر اکبر کے پاس بھیج دیے۔ اس فتح کی تاریخ حسب ذیل ہے۔

چتر شہ دین بہر کشاد پٹنہ  
انداخت چوسایہ در سواد پٹنہ  
فی الحال رقم زاد از پڑ تاریخش  
منشی خسرو فتح بلاد پٹنہ

۹۸۲ھ

### (۳) داؤد خان کا فرار اور اکبر کا تعاقب

اکبر نے فتح خان اور اس کے ساتھیوں کے سرداروں کو داؤد خان کے پاس بھیج دیا کہ دیکھو اب تنہا رہی یہی حال ہوئے والا ہے۔ سروں کے شاہد سے داؤد خان کے پاسے نبات میں مغزش آگئی۔ اس نے فی الفور صلح کا پیام دیا لیکن اکبر نے جواب دیا کہ داؤد خان تنہا آکر اعتذار کرے۔ یا اگر ہمت رکھتا ہو تو تنہا مجھ سے مقابلہ کرے۔ یہ بھی نہیں تو اپنے کسی سردار کو میرے کسی سردار سے تنہا لڑو اگر دیکھے یا کم از کم اپنا کوئی ہاتھی ہی میرے ہاتھی سے بھڑا کر دیکھ لے۔ جس طرف غلبہ ہو ملک اسی کا رہے۔

باوجودیکہ اس وقت داؤد خان کے پاس بیس ہزار سوار اور فیل و توپ خانہ

۱۔ لطائف اکبری جلد دوم ص ۲۸۵۔ بدلتونی جلد دوم ص ۱۹۰۔ اکبر نامہ جلد دوم ص ۱۳۷

۲۔ یہ مکالمہ ریاض السلاطین صفحہ ۱۵۸ میں صراحت کے ساتھ مذکور ہے۔

سب کچھ سمجھ دیا۔ اس نے ہزدلی کو راہ دی، اور ۲۱ ربیع الثانی روز یکشنبہ کو آدمی مات گئے کشتی پر سوار ہو کر قلعے سے نکل بھاگا۔ سریدھر بنگالی جس کو داؤد خان نے بکراجیت کا لقب دیا تھا، مال دھنڑا گشتی پر لا دکر نیچے نیچے ساتھ ہو گیا اور گوجر خان نے فیلوں کو لے کر فتوحہ کی طرف سے خشکی کی راہ اختیار کی۔ ہل چل اور گھبراہٹ کے سبب کچھ لوگ دریا میں ڈوب کر ہلاک ہو گئے اور کچھ خندق اور بڑھوں میں گر کر ہاتھیوں سے پامال ہو گئے۔

جس وقت گوجر خان پن پن ہندی کے قریب (فتوحہ) پہنچا۔ آدمیوں کے ہجوم کے سبب پل نیچ سے ٹوٹ گیا۔ بھاگنے والوں نے بے بسی میں اپنے سالن اور ہتھیار پھینک دیے اور کسی طرح تیز کر پار ہو گئے۔ کبیر نامے میں مذکور ہے کہ دوسرے روز غوالناس نے ہندی میں اور ایدھر ایدھر بہت سے ہتھیار اور اشرفیاں پائیں۔

آخر شب میں اکبر کو داؤد خان کے فرار کا حال معلوم ہوا۔ علی الصباح بادشاہ نے دہلی دروازے (یعنی چھم دروازہ) سے قلعے میں داخل ہو کر چار گھڑی قیام کیے شہر میں امن و امان کی منادی کرائی۔ اس کے بعد خان خانان کو یہاں چھوڑ کر خود گوجر خان کے تعاقب میں سوار ہوا۔ پن پن ہندی سے گزر کر اکبر نے موضع دریا پور (از پٹنہ بست و شش کردہ) پہنچ کر باگ روک لی۔ اور یہاں سے شہباز خان سیز بخشی اور مجنوں خان قاتل کو گوجر خان کی تلاش میں روانہ کیا۔ انھوں نے سات کو س آگے جا کر معلوم کیا کہ گوجر خان افتال و خیزاں نکل بھاگا۔ اکبر نے چھو دن دریا پور میں قیام کیا۔ اس اثنا میں خان خانان بھی پٹنہ سے یہاں چلا آیا۔ پٹنہ میں علاوہ اور بال غنیمت کے داؤد خان کے پھین ہاتھی شاہی فوج کے ہاتھ آئے تھے۔ اس تعاقب سے

چار سو ہاتھی اور بھی قبضے میں آ گئے۔ اکبر نے اپنی ہمرکاب فوج سے دس ہزار سوار اور تمام کشتیاں جو ساتھ آئی تھیں خان خانان کی کمک میں دے دیں۔ اور فوج کی تنخواہ میں تیس وچالیس فی صد فی کما اضافہ کر کے خان خانان کو تمام بہار و بنگالے کے بندوبست پر مامور کیا۔

دریائے پور سے واپس ہوتے ہوئے اکبر نے قصبہ غیاث پور میں حصار قیام کیا۔ اور مظفر خان تربتی اور فرحت خاں کو قلعہ رہتاس کی طرف روانہ کر کے خود ۳ جمادی الاول ۹۸۲ھ کو قلعہ پٹنہ میں واپس آیا۔ اور دوسرے روز یہاں سے فتح پور بھٹہ جاکر ۱۹ جمادی الاول کو بنجور واپس گیا۔<sup>۱</sup> داؤد خاں کی اس شکست کی تاریخ مورخوں نے اس طرح لکھی ہے۔

ملک یلخان زو داؤد رفت

۹۸۲

## ۱۱۔ تیج پہاڑی کا ذکر

داؤد خاں کے فرار سے پہلے تاریخ ۲۵ جمادی کو اکبر نے پٹنہ میں تیج پہاڑی پر چڑھ کر اطراف و حوالی قلعے کا معائنہ کیا۔ اس وقت پٹھانوں نے قلعے کے حصے اور بڑھوں سے قلعے میں چلا گئے۔ لیکن اس حرکت المذبحی سے کسی کو کوئی گزند نہ پہنچی۔ انگریز مورخوں نے اس تیج پہاڑی کا ذکر تاریخ ہند مرتبہ EUIOT AND DAWSON جلد پانچ کے حوالے سے لکھا ہے۔ اور گورنمنٹ گریٹر میں بھی اس کا ذکر ہے۔ لیکن ان سب کا اندھا دیکھنا اکبری ہے۔ چونکہ بداؤنی اس وقت اکبر کی فوج کے ساتھ خود پٹنہ میں موجود تھا۔ اور وہ لکھتا ہے کہ توپ کا ایک گولہ

۱۔ اکبر نامہ جلد سوم، نمبر ۱۲، بداؤنی جلد ۱۰، صفحہ ۱۰۶، وکیلیات اکبری جلد دوم، صفحہ ۲۹۱

س کے سر کے اذہر پست گزر گیا۔ اس لیے اس کا بیان اس بارے میں زیادہ توجہ کے قابل ہو۔ خواجہ نظام الدین احمد مؤلف طبقات اکبری اور بدواؤی دونوں کا بیان مجنہ اس جگہ نقل کیا جاتا ہے۔

(طبقات اکبری جلد دوم صفحہ ۲۹۲) وہم بتاریخ مذکور کہ ہیز دہم ماہ ربیع الثانی ۹۸۵ھ یا شہر حضرت شہر یار جہان بعد از ملاحظہ قلعہ و اطراف و محالی تہرہ فیصل سوار شدہ برویچ پہاڑی نام جائے کہ مہادی قلعہ واقع است برآمدند۔ و این پنج پہاڑی پنج گنبد بست کہ کفرہ در سوا بق ایام بخت بخت بر قطار ہم برآوردند۔ و آنحضرت اطراف و جوانب قلعہ را بہ نظر احتیاط ملاحظہ فرمودند۔ و افغانان را کہ از بالائے بادوئے حصار و برویچ قلعہ ششم ہشتم بادشاہی و کوکبہ شامشاہی افتاد و مرگ خود معائنہ نمودہ یہ یقین دانستند کہ طوار عمر شان ہیچیدہ شد و نہال امید از پنج افتادہ و باوجود آن حرکت المذبح نمودہ چنہ ضربہ زن بجانب پہاڑی انداختند و از بطن گزندہ برسیج کس نہ رسیدہ۔

(بدواؤی جلد سوم صفحہ ۱۷۹) در شانزدہم ایس ماہ قریب پنج پہاڑی کہ بہ دوسہ کردہ ہے پٹنہ پنج گنبد بست متغارب بلند کہ کفار ساہو ہیز ششت پختہ برآوردہ بودہ و در منزل خان خانان نزول واقع شد۔ . . . . (صفحہ ۱) ورنہ دیگر برویچ پہاڑی برآمدہ نظر بجائی بر قلعہ پٹنہ انداختہ اطراف و جوانب آنرا ملاحظہ فرمودند۔ و افغانان حرکت المذبحی کرد۔ و گوردہ را نصب العین گردایند و توپ ہائے بزرگ می انداختند کہ از سانت سہ کردہ و رآرہومی افتاد و توپے از بالائے سرفقیر کہ در نیمہ سیدو اللہ خان چوگان بیگی (حاکم بیانہ و بھونہ می بود و گزشت و حق تعالی نگہ است و چند روز ہلست یا فتم

اگرچہ معلوم نیست کہ ایں اہمال تانی ہوا ہر بود۔

## ۱۵) منعم خان خان خانان ۸۲-۹۸۳ھ (۱۵۶۵-۱۶۲۷ء)

پٹنہ کی فتح کے بعد منعم خان خان خانان سپہ سالار نے داؤد خاں کا تعاقب کیا۔ داؤد خاں نے پٹنہ سے فرار کر کے تلیاگرہ صی کو مستحکم کیا اور یہاں سے ٹانڈہ پہنچا۔ خان خانان کی فوج نے دھاوا کر کے مونگیر بھاگل پور اور کھل گانوں تک قبضہ کر لیا۔ اور تھوڑے مقابلہ کے بعد تلیاگرہ صی کو بھی فتح کر لیا۔ شاہی فوج کے پہنچنے کی خبر پا کر داؤد خاں نے ٹانڈہ سے بھی فرار کیا اور اڑیسہ جا کر سامان جنگ درست کرنے میں مشغول ہوا۔

پٹھانوں نے آگ محل (راج محل) کی گھاٹیوں کو بہت مستحکم کر رکھا تھا۔ لیکن شاہی فوج نے غیر مسلوک راہ سے گزر کر ٹانڈہ پر بھی قبضہ کر لیا۔ اور پٹھانوں کے ہٹ جانے پر محمد قلی خان برلاس نے دست گاؤں تک اپنے دخل میں لے لیا۔

خان خانان نے ٹانڈہ پر قبضہ ہو جانے کے بعد راجا ٹوڈر مل کو داؤد خاں کے تعاقب میں روانہ کیا۔ مقام مدارن پہنچ کر ٹوڈر مل نے کمک طلب کی اور خان خانان نے محمد قلی خاں برلاس۔ محمد قلی تو قیائی بنظرف خاں مغول وغیرہ کئی سرداروں کو ٹوڈر مل کی کمک میں روانہ کیا۔ اس اثنا میں داؤد خاں کا چچا زاد بھائی جنید خان کرارانی جواکیر کی ملازمت میں تھا۔ بھاگ کر داؤد خاں کو دیکھ بنگالے چلا آیا۔ خان خانان نے ابوالقاسم اور نظر بہادر (سردار ۱۱۰) نو مشہرہ پور کے قریب جنید کی مقاومت کے لیے

تعمینات کیا۔ لیکن یہ دونوں جنید خان سے مغلوب ہو کر مارے گئے۔ ٹوڈرل نے اور بعض امرا کو ساتھ لے کر مقابلے کا قصد کیا۔ لیکن جنید خان خود بھاگ کر جنگ کی طرف چلا گیا۔ ٹوڈرل مدنی پور میں قیام کر کے آگے بڑھنے کے تہیہ میں تھا۔ اتفاقاً اسی زمانے میں محمد قلی خان برلاس نے بیجا پور کا انتقال کیا۔ اور اسی کے بعد قیا خان گنگ کسی خفیف سبب سے رنجیدہ ہو کر شاہی فوج سے علیحدہ ہو گیا۔ خان خانان کو یہ حال معلوم ہوا تو شاہم خان جلائے شکر خان میر بخش و خواجہ عبداللہ گھک کو راجا ٹوڈرل کی کمک کے لیے روانہ کیا۔ اور یہ لوگ بردوان پہنچ کر راجا مذکور سے ملحق ہوئے۔ ٹوڈرل نے سمجھا اٹھا کہ قبا خان کو بھی ساتھ لے لیا۔ جاسوسوں نے اطلاع دی کہ داؤد خان اہل و عیال کو کنگ میں چھوڑ کر غدر جنگ کے تہیہ میں ہو۔ اس وقت خان خانان خود ٹوڈرل سے آ ملا اور کوچ کر کے اڑیسہ کی طرف روانہ ہوا۔ پٹھانوں نے مقام بھورہ ضلع بالا شہ کے قریب خندق بنا کر جنگ کی تیاریاں کی تھیں۔ خان خانان کے پہنچنے پر خواہی نہ خواہی جنگ چھڑ گئی۔۔۔ ہندو یقیناً ۹۸۲ء (۳ مارچ ۱۷۵۷ء) کو طرفین نے صفیں آباستہ کیں۔

اس دفعہ پٹھانوں نے ایسی زبردست یورش کی کہ خان خانان کی فوج بالکل ورہم برہم ہو گئی۔ مین معرکہ میں گوجر خاں نے قریب پہنچ کر خان خانان کو چند ضرب شمشیر سے زخمی کیا۔ اور ہر چند خان خانان نے کوڑے سے اس کا جواب دیا لیکن پٹھان دھاوا کرتے ہوئے نصف میل تک بڑھ آئے۔ قریب تھا کہ شاہی فوج کو شکست ہو جائے۔ لیکن اتفاقاً کسی جانب سے ایک تیرا کر گوجر خان کے لگا۔ اور اس کے گرتے ہی پٹھانوں

۱۷۔ یہ جنگ ضلع بالا سور میں واقع ہوئی۔ غالباً نکر دی نامی بستی کے قریب۔

لے پس پا ہو کر فرار کیا۔ ان کا سارا سالانہ خان خانان کے ہاتھ آ گیا۔

## ۱۶) داؤد خان اور خان خانان کی ملاقات و صلح

داؤد خان نے شکست کھا کر کٹک کی راہ لی۔ اور خان خانان نے خود زخم کے علاج کے لیے ٹھہر کر فوج کو داؤد کے تعاقب میں روانہ کیا۔ چند دنوں کے بعد خان خانان خود بھی کٹک کی طرف جا کر بہا مدی کے قریب خیمہ زن ہوا۔ داؤد خان نے دیکھا کہ صوبہ بہار جا چکا۔ بنگالے پر بھی شاہی فوج نے قبضہ کر لیا اڑیسہ بھی ہاتھ سے نکل جاتا ہو۔ اور گوجر خان بھی اب نہ رہا۔ جمہور آغا خانان کو پیام دیا کہ بنگالے کے وسیع ملک میں ایک گوشہ ہماری اوقات بھری کے لیے چھوڑ دیا جائے تو ہم بھی اس پر قناعت کر کے بادشاہ کے دولت خواہوں میں رہیں گے۔ راجا ٹوڈرل اور بعض امرا کسی طرح پر راضی نہ تھے۔ آخر بڑی روکد کے بعد خان خانان نے یہ فیصلہ کیا کہ داؤد خان خود حاضر ہو کر حلفاً معاہدہ کرے۔

یکم محرم ۹۵۳ھ کو داؤد خان بڑی شان و شوکت کے ساتھ حاضر ہوا۔ خان خانان نے بھی نہایت کد و فرسے سر دربار استقبال کر کے اس کو اپنے برابر بٹھالیا۔ داؤد خان نے یہ کہہ کر کہ جب آپ کو زخم لگا تو میں بھی سپاہ گری سے بیزار ہوں۔ اپنی تلوار کمر سے کھول کر خان خانان کے سامنے رکھ دی۔ خان خانان نے اس تلوار کو قورچی خانے میں رکھوا دیا۔ اور بڑی تواضع کے بعد داؤد خان سے کہا کہ جب عہد کر کے بادشاہ کے دولت خواہوں میں شامل ٹھہرے تو میں

۱۶ طبقات اکبری جلد دوم صفحہ ۲۰۸ و ۲۰۹۔ براؤنی جلد دوم صفحہ ۱۹۵ و اکبر نامہ جلد سوم صفحہ ۱۵۵۔

اڑیسہ کو تھارے خرچ کے لیے صھوڑ دیتا ہوں۔ اور بادشاہ بھی ضرور اس بات کو منظور کرے گا۔ اس کے بعد یہ کہہ کر کہ اب تم بندہ گان شاہی سے ہو۔ اپنی طرف سے ایک شمشیر مرمت داؤد خان کی کمر سے ہاندہ دی۔

## (۷) خان خانان کی موت

صلح کے بعد اڑیسہ سے واپس آکر خان خانان نے بجائے ٹانڈہ کے گوڑ (لکھنوتی) سابق دارالحکومت بنگالے میں سکونت اختیار کی۔ اس کاغیاں تھاکر یہاں کی عظیم الشان عمارتوں کو درست کرائے اور مقام گھوڑا گھاٹ سے قریب رہ کر بنگالے کے فتنہ و فساد کی روک تھام کرے۔ لیکن یہاں آتے ہی آب و ہوا کی خرابی کے سبب سپاہی اس کثرت سے مرنے لگے کہ انہیں نہ اٹھائے والا کوئی نہیں ملتا تھا۔ ہر چند سرداروں نے خان خانان کو یہاں سے ہٹ جانے کی صلاح دی۔ لیکن اس نے کسی کی نہ مانی۔ آخر خود بھی بیمار ہو کر ۹ رجب ۹۸۳ھ کو انتقال کیا۔ امراء نے جو اس وقت یہاں موجود تھے۔ شاہمہ خان جلانر کو اپنا سردار بنا کر اکبر کو اس حادثے کی خبر دی۔

## (۸) حسین قلی خان خان جہان ۹۸۳ھ تا ۹۸۶ھ

(۱۵۷۸-۷۵ء)

خان خانان کے مرنے کی خبر پا کر اکبر نے حسین قلی خان خانان۔ ان حاکم پنجاب کو خان خانان کا قائم مقام نام زد کیا۔ خان جہان کو لاہور سے بنگالے



آنے میں کچھ دیر لگی۔ اگرچہ اکبر نے تاکید کی حکم بھیج کر زیادہ التوا کا موقع نہ دیا۔ لیکن اس اثناء میں اکثر شاہی امرا بنگلے کی وبا سے گھر کر پٹنہ و حاجی پور چلے آئے۔ اور داؤد خان نے خان خانان کے مرے پر خود کو معاہدے کی پابندی سے آزاد سمجھ کر دوبارہ بنگلے پر قبضہ کر لیا۔

بہر حال خان جہان نے بنگلے آکر اول تیلیا گڑھی میں پٹھانوں کو شکست دی۔ اس کے بعد ٹائڈ کے قریب پہنچنے پر معلوم ہوا کہ داؤد خان راج محل کے قلعے میں محصور ہو کر بادشاہی عمال سے برسر جنگ ہو اور اسی جگہ کے قریب خواجہ عبداللہ نبیرہ خواجہ عبداللہ احرار پٹھانوں سے لڑ کر مارا گیا۔ خان جہان نے پوری کیفیت بادشاہ کو لکھ بھیجی۔ اور اکبر نے مظفر خان تربتی کو جو اس وقت چوسا سے تیلیا گڑھی تک تمام علاقوں کی نگرانی پر مامور تھا۔ صوبہ بہار کی فوج اور جاگیرداروں کو ساتھ لے کر خان جہان کی کمک کے لیے پہنچنے کا حکم دیا۔ اور اگرے سے پانچ لاکھ روپے نقد اور متعدد کشتیوں میں غلے بھی لشکر کے خرچ کے لیے روانہ کیے۔

اتفاقاً اسی زمانے میں راجا جھیتی زمین دار صوبہ بہار کے صوبے میں بدلتی دیکھ کر آہ کے تھالے پر چڑھائی کر دی۔ اور فرحت خان جاگیردار ضلع آہ اندر اس کے بیٹے میرک روائی کو قتل کر ڈالا۔ اور اس ضلع سے آمدورفت کی راہ بند کر دی۔ اکبر ان واقعات سے خبردار ہو کر ۲۵ ربیع الآخر ۹۸۳ھ کو خود بنگالہ کی طرف روانہ ہوا۔ لیکن اگرے سے ایک ہی منزل طو ہوئی تھی کہ عبداللہ خان گیارہ دن میں بنگلے سے حزوہ فتح اور داؤد خان کا سر لے کر پہنچ گیا۔ اس فتح کی کیفیت یہ ہو کہ ۱۵ ربیع الآخر ۹۸۳ھ کو مظفر خان صوبہ بہار سے پانچ ہزار سواروں کو ساتھ لے کر کھل گاؤں کے پاس خان جہان کے لشکر سے ملحق ہو گیا۔

خان جہان ابھی مظفر خان اور راجا ٹوڈرل اور سرداروں کو ساتھ لے کر جنگ کے  
تنبیہ ہی میں تھا کہ داؤد خان نے قلعے سے برآمد ہو کر لڑائی چھیڑ دی۔ اتفاقاً  
خان جہان کی طرف سے توپ چلے ہی پہلے گولے میں جنید خان کی ٹانگ اڑ گئی  
آخر اس صدمے سے وہ دوسرے دن مر گیا اور داؤد خان کا ایک اور نامی  
سردار کالا پہاڑ بھی زخمی ہوا۔ پٹھانوں کی صفیں ایسی درہم برہم ہو گئیں کہ  
داؤد خان کو باہر نکلنے کا راستہ نہ ملا۔ اور اس کا گھوڑا چہلے میں پھنس گیا۔ اسی  
جگہ من بیگ نامی نے اس کو گرفتار کر کے خان بہان کے پاس حاضر کیا۔  
داؤد خان نے پیاس کی شدت میں پانی طلب کیا تو کسی سپاہی نے جوتے میں  
پانی بھر کر پیش کیا۔ لیکن داؤد خان نے ازراہ خود داری نہ پیا۔ تب خان جہان  
نے اپنی خاص صراحی سے اس کو پانی پلایا۔ داؤد خان حسین خوش رو اور خوش  
اخلاق تھا اس لیے خان جہاں اس کو قتل کرنا نہ چاہتا تھا۔ لیکن امرائے اصرار  
کیا کہ اس کے زندہ رکھنے میں فتنہ و فساد کا اندیشہ ہو۔ مجبوراً خان جہان نے  
قتل کا حکم دیا۔ داؤد کی گردن پر تلوار کی دو چوٹیں کچھ کارگر نہ ہوئیں تو سپاہیوں  
نے بے دردی سے اس کا سر کاٹ ڈالا۔ اور اس میں بھوسا بھر کر اور خوش بو  
مل کر عبداللہ خان کے ہاتھ بادشاہ کے پاس بھیج دیا۔ داؤد خان بہار و بنگالے  
کا آخری خود سر فرمان روا گزرا ہو۔ اول بار بنگالے سے بے دخل ہو کر پھر اس  
کے دوبارہ قابض ہو جانے سے ظاہر ہو کہ یہ ذمی اثر اور ذی اقتدار حکمران تھا۔  
خان جہان نے ۱۰۹۷ء کے اختتام پر بنگالے میں بیمار ہو کر انتقال کیا۔  
اس کے زمانے میں آصف خان (مرزا قوام الدین جعفر) پٹنہ میں سناہی  
مکمال کا افسر اعلیٰ مقرر ہوا تھا۔

۹) مظفر خان تربتی ۹۸۶ھ تا ۹۸۸ھ (۱۵۸۰-۸۱ء)

خان جہان کے مرنے پر اوائل ۱۶۰۹ء میں اکبر نے مظفر خاں کو جو اس وقت  
 ہی دربار میں دیوان کے عہدے پر ممتاز تھا۔ بنگالے کا حکم مقرر کیا۔ اور اس  
 کے ساتھ رضوی خان کو بخشی اور حکیم ابوالفتح کو صدر اور رائے پتر اس و میل دوم  
 کو یہ شرکت یک دیگر بنگالے کا دیوان نام زد کیا۔

صوبہ بہار کے لیے اس کے کچھ پہلے ہی (شوال ۱۲۷۵ھ میں) اہل طلب دیوان صوبہ بہار و حاجی پور اور رائے پرکھوتم بخشی اور ملا محمدی (جو سابق میں سلیم شاہ کا پروانہ نویس تھا) امین اور شمشیر خان خواجہ سرا ہتھم خاں صاحب مقر ہوئے تھے۔ اور انھی دنوں میں معصوم خاں کابلی کو کہ مرزا میکم (برادر اکبر شاہ) مرزا مذکور سے رنجیدہ ہو کر اکبر کی ملازمت میں آیا تھا۔ اکبر نے اس کو منصب بلالہ دے کر صوبہ بہار میں جاگیر دی تھی۔

اس زمانے میں شاہی دیوان خلع سے حکم صادر ہوا کہ ہر ایک منصب دار اپنے منصب و جاگیر کے مطابق گھوڑے پیش کر کے داغ دلوائے۔ اور جو لوگ اپنی جاگیر کا استحقاق ثابت نہ کر سکیں ان کی جاگیریں ضبط کر لی جائیں مزید برآں یہ ہوا کہ اکبر نے ایک خاص مذہب ایجاد کر کے اس کا نام مذہب الہی رکھا تھا۔ اور اسلام کے اکثر مناسک مثلاً نماز کی آذان تک کو ممنوع کر دیا تھا۔

۱۵ بدآؤنی نکھتا جو کہ پہلے دارنجامیندہ معصوم خان رابرزور یاغی سلطنت ۱۵۵۵ بدآؤنی جلد دوم صفحہ ۲۴۹، بعد کو اکبر نے ملا محمد یزدی کو جو چنور سے اور قاضی یعقوب کو بہار و بیگلر سے طلب کر کے خفیہ ہلاک کرادیا اور اسی طرح کا معاملہ اور علماء کے ساتھ بھی پیش آیا۔ کسی کی کشتی غرق ہوگئی۔ کسی کا کھیتان ملا۔ عجب سزاؤں کا سالگ دار۔ احمد ۱۰۱۵ تا ۱۱۱۵ صفحہ ۵۵۵۔ ۱۵۵۵۔

ان کی طرف وار ہو گئی۔

انھوں نے لکھنؤ میں جمع کر کے لوٹ مار شروع کر دی۔ اور مظفر خان کمال و اسباب جہاں پایا اپنے قبضے میں کر لیا۔ مظفر خان نے کشتیاں فراہم کر کے حکیم ابو الفتح اور پتر داس کو ان کے مقابلے کے لیے روانہ کیا۔ لیکن یہ دونوں بزم کے یار تھے رزم سے آشنا نہ تھے۔

اکبر نے قاتل کی بغاوت کا حال سن کر مظفر خاں کو تہدید فرمایا بھیجا کہ طائفہ قاتل قدیم اتحاد مست دولت خواہوں میں ہیں۔ تم نے ان کو ناخوش کیا۔ اچھا نہ کیا۔ اب جس طرح مناسب ہو ان کی جاگیریں واپس کر کے ان کو راضی کر لو۔ یہ فرمان عین اس وقت پہنچا کہ مظفر خاں ان کا مقابلہ کر رہا تھا۔ قاتلوں کو جب اس فرمان کی خبر پہنچی انھوں نے مظفر خاں کو پیام دیا کہ رضوی خان و پتر داس کو بھیج دو کہ عہد و پیمان کر کے ہماری خاطر جمعی کر جائیں۔ مظفر خاں نے ان دونوں کو میر ابو اسحاق کے ساتھ روانہ کیا۔ قاتلوں نے ان تینوں کو مقید کر کے اور زوروں سے جنگ شروع کر دی۔

## (۱۱) معصوم خاں کابلی کی بغاوت

ادھر ہنگامے میں شاہی حکام باغیوں سے عاجز ہو رہے تھے۔ ادھر بہار میں معصوم خاں کابلی عرب بہادرؒ اور سعید خاں بدخشی کو متفق کر کے لہ بڈاؤنی جلد دوم صفحہ ۲۸۰ و طبقات اکبری جلد دوم صفحہ ۳۲۹۔ لہ بڈاؤن لامل میں عرب بہادر جاگیر دار ہسرام کا حال یوں لکھا ہے کہ جب حسین قلی خان کے مرنے پر مظفر خاں نے اس کمال و اسباب و بار کو روانہ کیا۔ بہار سے محب علی خاں نے جیش خاں کو کچھ (بقیہ نوٹ صفحہ ۲۱۸ پر)

ملاطیب بخشی اور پرکھوتم سے مقابل ہوا، اور ان کو ہزیمت پہنچا کر بھاگنے پر مجبور کیا۔ چند دنوں کے بعد پرکھوتم نے ایک جمیعت فراہم کر کے چوسا سے لگے ان باغیوں کے مقابلے کا قصد کیا۔ لیکن عرب بہادر نے پیش دستی کر کے اول ہی حملے میں پرکھوتم کا کام تمام کر دیا۔

بنگلے میں قاتلاؤں نے بہار کی بغاوت کا حال سن کر ان باغیوں سے خط کتابت شروع کی اور ان کو اپنی مدد میں بلا لیا۔ معصوم خاں کابلی جس کو شاہی مورخوں نے اس کے ہم نام معصوم فرخودی کی طرح لفظ عامی سے تعبیر کیا ہے۔ تیلیا گڑھی میں شمس الدین خان خوانی کو شکست فاش دیتا ہوا قاتلانوں سے جاملے۔ اس وقت وزیر جیل اور خان محمد بہبودی وغیرہ چند امرائے ناہی بھی مظفر خان سے ٹوٹ کر باغیوں سے مل گئے۔ مظفر خان عالم ہے کسی میں ٹانڈہ کے قلعے میں مستحق ہوا۔ اور باغیوں نے حکیم ابوالفتح و خواجہ شمس الدین خوانی وغیرہ کو بھی گرفتار کر لیا۔ لیکن انھوں نے کسی طرح خلاصی پا کر پایادہ

(صفحہ ۲۰۷ کا بقیہ نوٹ)

سودوں کے ساتھ اس قافلے کے ساتھ کر دیا۔ اس کے چوسا پہنچے پر عرب بہادر نے بعض ہاتھیوں کو بے زور بھین لیا۔ اس کے بعد پرکھوتم دیوان سے جو کسوں میں پایہ فراہم کر رہا تھا جنگ کر کے اس کو قتل کیا۔ اس کے دوسرے دن محب علی خاں کے پہنچنے پر عرب بہادر نے فرار کیا۔ پھر جب شہباز خاں صوبہ بہار آیا عرب بہادر نے ولایت اوجلیہ زمین دار بھوج پور کے علاقے میں پناہ لی۔ شہباز خاں نے قلعہ نیچے گڑھ (ازدوایع رہتاس غلع مرزا پور) کو سعادت خاں کے سپرد کیا۔ عرب بہادر نے ولایت زمین دار کو ساتھ لے کر سعادت خاں سے جنگ کی۔ اور اس کو قتل کیا۔ پھر معصوم فرخودی کی معیت میں اس نے دوبارہ شہباز خاں سے جنگ کی۔ اور بالآخر شکست کھا کر سنبل کی طرف چلا گیا۔ لیکن وہاں بھی مدد نہیں مل سکی اور بہار کی طرف واپس آیا۔ آخر میں خان اعظم سے شکست کھا کر جمہور آیا۔ اور ۹۹۹ھ میں مارا گیا۔

عاجی پور کی راہ لی۔ اب معصوم خان نے مظفر خان کو علی الاعلان پیام دیا کہ میری ملازمت میں حاضر ہو یا اپنے عہدے سے دست بردار ہو کر کہ معطلہ چلے جاؤ۔ مظفر خان نے پوشیدہ آٹھ ہزار اشرفیاں بھیج کر اپنے تنگے ناموس کی حفاظت چاہی۔ اس سے باغیوں پر اس کا بھرم کھل گیا۔ انھوں نے کسی جیلے سے اس کو قلعے سے بہر نکال کر عقوبت کے ساتھ قتل کر ڈالا۔ اس کے مال و اسباب پر قبضہ کر کے تمام ملک بنگالہ و بہار کو آپس میں تقسیم کر لیا۔ اور میرزا شرف الدین حسین کو (جو شاہی حکم کے بموجب کاپلی سے بنگالے لاکر مظفر خان کی قید میں رکھا گیا تھا) رہا کر کے سردار بنایا۔ باقی واقعات سلسلہ بیان میں ملتے جائیں گے۔

## (۱۲) راجا ٹوڈر مل ۸۸-۸۹ھ (۱۱-۱۵۸۱ء)

اکبر کو ان حادثات کی اطلاع ملی تو راجا ٹوڈر مل کو بہار و بنگالے کا فتنہ و نساد دفع کرنے کے لیے روانہ کیا۔ اور محمد صادق خان و ترسوں خان و شیخ فرید خاں بخاری و اُلغ خان حبشی و باقر و طبیب پسران طاہر خان و تیمور بدخشی اور چند مل کو بھی راجا ٹوڈر مل کے ساتھ کر دیا۔ اور محب علی قلعہ دار رہتاس و حصوم فرخچودی حاکم جو پور اور تمام جاگیر داروں و زمین داروں کو بھی راجا کی ملک میں رہنے کا حکم دیا۔ راجا ٹوڈر مل ابھی راہ ہی میں تھا کہ شاہم خاں جلائے سعید بدخشی سے جنگ کر کے اس کو قتل کیا۔ راجا کے جو پور پہنچنے پر معصوم فرخچودی نے آٹھ ہزار اشرفیاں بھیجنے کا حال ریاض السلاطین میں مفصل مذکور ہے اور واقعات طبقات اکبری و بیالوانہ و اکبر نامہ میں مذکور ہیں۔

کچھ جھوٹے ہزار سوار لے کر لنگ کے لیے حاضر ہوا۔ لیکن اُس کے حرکات و سکنات سے بغاوت کے آثار نمایاں تھے۔ اس لیے راجا نے اس کو دم دلائی میں رکھ کر بادشاہ کو اس کا حال لکھ بھیجا۔ مونگیر پہنچ کر راجا کو معلوم ہوا کہ باغی نہیں چالیس ہزار سوار اور پانچ سو ہاتھی اور توپ خانہ و جنگی کشتیاں لے کر جنگ کو آمادہ ہیں۔ اس نے اپنے لشکر پر پورا اعتماد نہ ہونے کے سبب کھلے میدان میں مقابلہ کرنا مناسب نہ سمجھا اور قدم قلعے کے دور میں ایک اور قلعہ تیار کر کے موقعے کا منتظر رہا۔ چار مہینے تک راجا کو سنت کش کش رہی۔ اور اس حربے میں ہر روز طرفین سے کچھ آدھی تقابلی ہو کر جنگ کرتے رہے۔ اس مدت میں اکبر نے تھوڑے تھوڑے وقفے کے ساتھ بدفعات لاکھ لاکھ فوجی لشکر کے ذریعے سے شاہی لشکر کے خرچ کے لیے راجا کے پاس روانہ کیے۔ اتفاقاً اسی زمانے میں خواجہ منصور دیوان مالک شاہی نے ہمایوں قرلی و ترخان دیوانہ و معصوم فرخودی کے ذمے بعض شاہی مطالبات عاید کر کے تہدید فرمایا کہ چاریس کے تھے اس لیے ہمایوں قرلی و ترخان دیوانہ آزدہ ہو کر باغیوں سے مل گئے۔ بظاہر ٹوڈرل کو کام یابی کی امید نہ تھی لیکن عالماتے کے ہندو زمینداروں نے اس سے متفق ہو کر رسد کی ایسی روک تھام کی کہ باغیوں کو اناج ملنا دشوار ہو گیا۔ اور ٹانڈہ میں بابا قاتال کی بیماری اور موت کے سبب بیماری اور جنوں قاتال جو باغیوں کے رکن رکین تھے ٹانڈہ کی طرف چلے آئے۔ ان واقعات سے باغیوں کی جماعت میں سخت کم زوری آگئی۔ معصوم خاں کابل بھٹ کر ہار چلا آیا۔ اور عرب بہادر نے ایلغار کر کے شاہی خزانے پر بھاپہ مارنے کے قصد سے پٹنہ کا رخ کیا۔ اس کے پہنچنے ہی بہار خاں عرف یہ مارف قلعہ پٹنہ میں تھکن ہو گیا۔ اور راجا ٹوڈرل نے معصوم فرخودی اور



بعض امراء کو اس کی مدد کے لیے روانہ کیا۔ ان کے آنے پر عرب بہادر محاصرہ اٹھار  
 راجا گچیتی کے علاقے میں چلا گیا۔ راجا ٹوڈر مل نے امراء کو ساتھ لے کر بہار میں  
 معصوم خاں کا بلی سے مقابلے کا قصد کیا۔ معصوم خاں نے آدمی رات کو شب خون  
 مار کر صادق خاں کے قراول ماہ بیگ نامی کو ہلاک کیا۔ اور حتی المقدور جنگ  
 کر کے بالآخر ٹوڈر مار کر تباہ ہوا بیسلی خاں زمین دار اڑیسہ کی پناہ میں چلا گیا۔  
 باغیوں کے آوارہ دشت ہوتے ہی شاہی فوج نے تیلیا گڑھی پر دوبارہ  
 قبضہ کر لیا۔

### (۱۳) خان اعظم مرزا عزیز کو کہ ۹۸۸ھ تا ۹۹۲ھ (۸۰-۱۵۸۳ء)

بہار و بنگالے کی غذا ریوں سے اکبر نے اپنی پالیسی کی غلطیاں معسوس  
 کیں۔ اس نے درشت غوجا جہ منصور کو تبدیل کر کے وزیر خاں ہروی کو شاہی  
 دیوان مقرر کیا۔ اور اپنے برادر رضاعی خان اعظم مرزا عزیز کو جو بعض وجوہ سے  
 اس وقت تک نظر بندی میں تھا آزاد کر کے پارچہ ہزار سواروں کے ساتھ بہار  
 و بنگالے کے نظم کے لیے روانہ کیا۔ اور مرزا پر احتیاط سے لیے شہباز خاں کنہو کو بھی  
 راجپوتانہ سے بلوا کر خان اعظم کی کمک میں تعینات کیا۔ خان اعظم نے حاجی پو  
 میں قیام کر کے باغیوں کی خبر گیری شروع کی۔ اس عرصے میں شہباز خاں نے  
 راجا گچیتی پر چڑھائی کر کے عرب بہادر کو اس کے علاقے سے نکال دیا۔ اس

۱۵ طبقات اکبری جلد دوم صفحہ ۲۵۱۔ و بدایونی جلد دوم صفحہ ۲۸۴۔

۱۶ بدایونی جلد دوم صفحہ ۲۸۵۔ و طبقات اکبری جلد دوم صفحہ ۳۵۴۔

سال ۱۱۱۵ھ راجا ٹوڈرمل اور شاہی علی بھی برسات گزرتے کو حاجی پور چلے  
آئے تھے۔ محمد معصوم فرخوردی نے جواب تک ماجا کی سمیت میں تھا بلکہ رخصت  
حاصل کیے جو بنہرہ واپس جا کر غارت شروع کی۔

دوسرے سال ماہ ذیقعد ۱۱۱۵ھ میں بہادر خاں پسر سید بدخشی نے  
جو ترہت کا فوج دار رہ چکا تھا باغی ہو کر تمام زر محاسلات سپاہیوں میں تقسیم  
کر کے خود اپنے نام ترہت میں خطبہ دست جاری کیا۔ اس نے اپنے سیکے میں  
حرب ذیل جمع درج کیا تھا یہ

بہادر ابن سلطان بن سعید ابن شہ سلطان

پسر سلطان پد سلطان نے سلطان بن سلطان

آخر خان اعظم کے نوکروں نے بہادر کو گرفتار کر کے قتل کیا۔

خان اعظم اور شہباز خاں نے حتی المقدور باغیوں کو شکست دے کر صوبہ بہار  
سے بدر کیا۔ اس اثنا میں اکبر کابل کے سفر میں تھا۔ اس کے واپس آنے پر  
۹ محرم ۹۹ھ کو خان اعظم اور تمام امراء صوبہ بہار سے آگرہ واپس جا کر دوبارہ  
میں حاضر ہوئے اور خان اعظم نے بہار ونگالے کے احوال مشروحاً بیان کیے۔  
اکبر نے خان اعظم کو معصوم خاں کابلی کے استیصال کے لیے بنگالے جانے کا  
حکم دیا۔ اور کابل سے جو شاہی فوج واپس آئی تھی اس کو بھی کمک میں ساتھ  
کر دیا۔

خان اعظم اور امراء بہار کے فتح پور جلے پر صوبہ بہار میں میدان خالی  
پاکر باغیوں نے پھر اُدھم مچا دی۔ معصوم خان کے ملازم خبہ نامی نے نرنان

تہ صبح کا شعر بدوائی جلد دوم صفحہ ۲۹۰ میں ناتمام درج ہو۔ ماثر امراء صفحہ ۳۳ میں بھی

اس کی کیفیت موجود ہے۔ شعری خوبی تو ایک طرف اس کے معنی بھی سمجھ میں نہیں آتے۔

دیوانہ و سرخ بخشی کو ساتھ لے کر حاجی پور احمد بعض ملاقوں پر قبضہ کر لیا۔  
 بالآخر صادق خان، محب علی خاں نے مقابلہ کر کے غیبہ کو قتل کر لیا۔  
 ۹۹۱ھ میں باغیوں کا جھٹکا بالکل ٹوٹنے لگا۔ معصوم کابلی اور قلاتیوں میں  
 پھوٹ پڑ گئی۔ اور خان اعظم نے ان کو ملا کر بہار و بنگالے میں امن قائم کر لیا۔  
 تو بہت عرصہ نور محمد پسر ترخان نے بھی سخت فساد پھیلارکھا تھا۔ نہ ہی حملوں  
 نے اس کو گرفتار کر کے فتح پور بھیج دیا۔ اور وہاں شاہی حکم کے مطابق شخاص  
 میں قتل کیا گیا۔

خان اعظم نے شیخ فرید بخاری اور بعض امراء کو قتل خان حاکم اڑیسہ  
 کے پاس مصالحت کی غرض سے روانہ کیا لیکن تادیبوں سے کسی خاطر خواہ  
 کام یابی کا پتا نہیں ملتا۔ باقی واقعات کہ صوبہ بہار کی تاریخ سے کم تر تعلق ہو۔  
 نان اعظم نے آب و ہوا کی خرابی کے سبب بنگالے میں رہنا پسند نہ کیا۔ اس  
 لیے اکبر نے شہباز خاں کو اُدھر روانہ کیا۔

### (۱۲) شہباز خان ۹۹۲ھ - ۹۹۶ھ (۸۲۷-۱۵۸۸ء)

خان اعظم کے زمانے میں شہباز خان کا ذکر گزر چکا ہے۔ بعض وجوہ سے  
 اکبر نے اس کو نظر بند کر رکھا تھا۔ لیکن بنگالہ و اڑیسہ پر پورا شاہی تسلط نہ ہوا  
 تھا۔ اس لیے اس نے شہباز خان کو رہا کر کے بنگالے کی جہم پر روانہ کیا۔ اکبر  
 خود بھی اس جہم پر آنے کا قصد رکھتا تھا۔ لیکن الہ آباد میں اس کو شاہی فوج  
 کی کام یابیوں کے اخبار ملے اس لیے وہیں سے لوٹ گیا۔ شہباز کی اڑیسہ

میں پنچانوں سے سخت کش کش رہی۔ مگر خاص صوبہ بہار کے متعلق کوئی واڈو قابلِ ذکر نہیں معلوم ہوتا۔

## ۱۵۱ رلیف فچ RALF FITCH انگریزی سیاح کا بیان ۱۵۸۶ء و ۱۵۸۸ء

۱۵۸۶ء میں رلیف فچ نامی لندن کا رہنے والا تجارت پیشہ سیاح آگرہ سے پٹنہ آیا۔ اس نے اپنے چشم دید حالات کے سلسلے میں لکھا ہے کہ پٹنہ بہت بڑا اور طویل شہر ہے۔ مکانات زیادہ تر خام اور سادہ وضع کے ہیں۔ اور ان کے پھر چوس کے ہیں۔ سڑکیں وسیع ہیں۔ شہر میں روٹی اور سوئی کپڑوں کی تجارت بکثرت ہے۔ شکر بھی افراط سے ملتی ہے۔ جو بنگالے اور تمام ہندستان میں بھی جاتی ہے۔ افیون اور غلے بھی بہت ملتے ہیں

آگے چل کر لکھتا ہے کہ میں نے پٹنہ میں ایک جعلی بنی کو دیکھا جو سربازانہ گھوڑے پر اس طرح پھرتا ہے کہ گویا نیند سے سویا ہوا ہے، لوگ اس کے قدم کو چومتے اور اس کو بہت واجب التحظیم جانتے ہیں۔ لیکن بلا شک یہ مکار اور مفتری ہے۔ میں اس کو اسی حالت میں سوتا چھوڑ آیا اس ملک کے لوگ اس قسم کے رکاروں کی بڑی عظمت کرتے ہیں (غالباً اس نے کسی ایسے نفیر کو دیکھا ہوگا جس کو عقیدت مند مجذوب سمجھتے ہیں)

لے واضح ہو کہ چھپر بند مکانات کے متعلق بلائی جلد دوم صفحہ ۸۲ میں اس کے چند سال قبل پٹنہ کے چشم دید حالات میں لکھتا ہے کہ از جملہ غریب اس است کہ در آن ملک بے خانہ اپنے چوڑی راہی گویند کہ ہسی ہزار روچہل ہزار روڈی بر آید۔ پاؤں کہ چوب پوش بارشد

نہج بہار بنگالے کی بغاوت کے زمانے کے قریب آیا تھا۔ اس نے یہ بھی لکھا  
ہو کہ پٹنہ سے بنارس تک لٹیروں کے سبب راہ نہایت خطرناک ہو۔

### (۱۶) راجا مان سنگھ ۹۹۴ھ تا ۱۰۱۴ھ (۱۸۸۹-۱۹۰۵ء)

۹۹۴ھ میں اکبر نے راجا مان سنگھ کو بہار و پٹنہ و حاجی پور کا حاکم مقرر کیا۔  
اور دوسرے سال بنگالہ بھی اس کی حکومت میں شامل کر دیا گیا۔  
مان سنگھ نے حاجی پور آکر اول راجا پورن مل کی خبر لی۔ پورن مل نے  
پڑوسی شکست کھائی۔ اور اپنی سرکشی پر کف افسوس مل کر سارا مال و اسباب  
راجا کے سامنے پیش کر دیا۔ راجا نے اس کی رینداری اس کو واپس کر دی۔  
مان سنگھ کے زمانے میں بنگالے کے باغیوں نے کچھ فتنہ و فساد برپا  
کرنا چاہا۔ اس لیے مان سنگھ نے اپنے بیٹے جگت سنگھ کو ادھر روانہ کیا۔ جگت سنگھ  
کے پہنچنے پر باغی اپنا سارا سامان گھوڑا گھاٹ میں چھوڑ کر بھاگ گئے۔ اور  
ان کے چوٹ ہاتھی اور اکثر سامان آگرہ بھیج دیا گیا۔

مان سنگھ کو بنگالے کی آب و ہوا موافق نہ آئی۔ اس لیے اس نے صوبہ  
بہار ہی میں قیام کیا۔ کچھ دن پٹنہ کے قلعے کو مرست کر کے یہاں ٹھہرا اور اس  
کے بعد قلعہ رہتاس میں مالی شان عمارتیں اور باغ آراستہ کر کے وہاں سکونت  
اختیار کی۔ قلعہ رہتاس میں اس کے وقت کی ستلہ کی بنی ہوئی عمارت  
پر کتبہ موجود ہے۔

۱۔ بدوائی جلد سوم صفحہ ۳۶۳

۲۔ منتخب اللباب (خانی خان) جلد اول صفحہ ۲۴۷

مسئلہ میں مان سنگھ نے اڑیسہ پر فوج کشی کی۔ اول پٹھانوں نے راجا کے بیٹے جگت سنگھ کو گرفتار کر لیا تھا۔ لیکن قتل خان کے مرنے پر انھوں نے جگت سنگھ کو راجا کے پاس واپس بھیج دیا۔ اور اس کے بعد ہی راجا نے اڑیسہ پر بھی قبضہ کر لیا۔ راجا مان سنگھ کی بہن شہزادہ سلیم جہاں گیر کے عقد میں آئی تھی۔ جب اس کے بطن سے شہزادہ خسرو پیدا ہوا اور مان سنگھ مبارک باد کو دربار میں حاضر ہوا تو اکبر نے صوبہ اڑیسہ کو خسرو کی جاگیر مقرر کر کے مان سنگھ کے بھانجے کی نیابت سپرد کی۔

مان سنگھ سنہ ۱۵۱۷ء تک بہار و بنگالے کا صوبے دار رہا۔ اس مدت میں اس نے اکثر صوبہ بہار یا اجیر میں قیام کیا۔ اور اپنے نائبوں کے ذریعے سے بہار و بنگالے کا نظم جاری رکھا۔ اسٹوارٹ صاحب اپنی تاریخ میں اس کے مدح ہیں۔ اور جہاں گیر نے ترک میں اس کی بے اخلاصی کی بے حد شکایت کی ہے۔ لیکن اس کی حکومت کے متعلق کوئی شکایت معلوم نہیں ہوتی۔

راجا مان سنگھ کے زمانے میں اکبر نے یعقوب خاں سلطان کشمیر اور اس کے بیٹے یوسف کو جلاوطن کر کے صوبہ بہار میں رکھا تھا۔ بدافنی کا بیان ہو کہ ان دونوں نے مایخیوں میں مبتلا ہو کر یہیں انتقال کیا۔

## ۱۷۱) سعید خان مغل کا ذکر

راجا مان سنگھ کے زمانے میں سعید خان مغل یہ طور نائب بہار و بنگالے میں حکومت کرتا تھا۔ کچھ عرصے تک سعید خاں پٹنہ کا فوج دار بھی تھا۔ قصبہ بہا میں اس کی بنوائی ہوئی ایک مسجد بھی ہے۔ سنہ ۱۵۲۰ء میں سعید خاں نے عیسیٰ خاں

زمندار بنگلے کی جانب سے بہت سائل اور ہاتھی اکبر کے پاس بطور پیش کش روانہ ہوئے۔

## (۱۸) آصف خان جعفر بیگ ۱۰۱۳ھ تا ۱۰۵۴ھ

۱۰۱۳ھ سے شہزادہ سلیم (جہاں گیر) نے باپ کی مرضی کے خلاف اراک آباد آکر خود مختارانہ حکومت شروع کی۔ اور کاپسی سے حاجی پور و بہار تک تمام علاقوں کو اپنے مصاحبوں کی جاگیر مقرر کر دیا۔ جو آئندہ مذکور ہو گا۔ بعد میں شہزادہ نادم ہو کر باپ کے پاس حاضر ہوا۔ تو باپ نے پندرہ لاکھ کو محل میں نظر بند رکھ کر گجرات کی حکومت کے لیے نام زد کیا۔ اور آصف خان و سوبہ بہار کی حکومت پر مامور کیا۔ اس کا اصل نام قوام الدین جعفر بیگ تھا۔ سابق میں ۱۰۰۹ھ کے قریب یہ پٹنہ کی مکمل کا افسر اعلیٰ تھا۔ اور مظفر خان تربتی کے زمانے میں باغیوں نے اس کو بھی گرفتار کر لیا تھا۔ لیکن اس نے کسی طرح مخلصی پائی۔ بارغ بانی کا بے حد شائق تھا۔ اکثر اپنے ہاتھوں میں کہل لے کر کھاریوں میں کلاب کے پوے اور تخم لگایا کرتا تھا۔ عجب نہیں پٹنہ سے مین میل مشرق میں ہار جعفر خان اسی کی یادگار ہو۔ کیوں کہ آصف خان بعد کا خطاب ہو۔ اس کے پٹنہ آتے کے بعد ہی اکبر نے انتقال کیا۔ اور جہاں گیر بادشاہ ہوا۔ آصف خان جہاں گیر کی مبارک باد کے لیے آکرے گیا۔ اور اس کی جگہ پر یہاں دوسرا صوبے دار مقرر ہوا۔

# باب سیزدہم

جہانگیر بادشاہ کا دور ۱۵۱۲ء تا ۱۵۳۶ء

(۱) قطب الدین خان کو کلتاش ۱۰۰۹ء (۱۶۰۱ء)

سنہ میں شہزادہ سلیم نے (جو بعد میں جہانگیر بادشاہ ہوا) اپنے باپ کی مرضی کے خلاف الہ آباد آکر خود مختارانہ حکومت شروع کی۔ اور کالپی سے حاجی پور تک متصرف ہو کر اکثر حصص مالک کو اپنے خاص اہلکار اور مصاحبوں کی جاگیر مقرر کر دیا۔ اسی سلسلے میں صوبہ بہار قطب الدین خان (نواسہ حضرت شیخ سلیم چشتی ہکی جاگیر قرار پایا۔ یہ وہی قطب الدین خان ہے جو ۲۰ صفر ۱۰۱۵ء کو بدوہن میں علی قلی شیراگلن شوہر مہر النساء کے ہاتھوں قتل ہوا۔ اس واقعے کے متعلق بہت کچھ افسانے مشہور ہیں۔ کہا جاتا ہے کہ قطب الدین خان نے جہانگیر بادشاہ کے ایلے شیراگلن کو یہ صلاح دی تھی کہ مہر النساء کو طلاق دے کر فوراً آگے بھج دے۔ واقعہ کی اصلیت جو کچھ ہو۔ یہ ظاہر بات کی بات میں قطب الدین اور شیراگلن میں ایسی بگڑ گئی کہ آنا نانا تلوار چل گئی۔ اور دونوں مقتول ہوئے۔ قطب الدین کا کوئی ملکی انتظام کرنا معلوم نہیں ہوتا۔ اور بہار کی جاگیر داری بھی برائے نام ہی تھی۔

۱۔ تزک جہانگیری صفحہ ۹۔



۱۰۰۰ء میں رائے کشور دیوان مبلغ تیس لاکھ روپے حاصل خالصات  
صوبہ بہار سے آگرہ کو لے جاتا تھا۔ شہزادہ سلیم نے یہ رقم چھین کر اپنے تعریف  
میں لے لی۔

## (۲) شریف خان ۱۱۳۰-۱۱۳۱ھ (۱۷۱۷-۱۷۱۸ء)

کچھ دن آزادانہ حکومت کر کے ۱۱۳۰ھ میں جب شہزادہ سلیم نے بالآخر  
باپ کی ملاقات کا قصد کیا۔ اس وقت اپنے معتدوں میں سے شریف خان  
(پسر خواجہ عبدالصمد شیریں قلم کو صوبہ بہار کا نظم و نسق سپرد کیا۔ اکبر کے مرنے  
پر ۴۰ رجب ۱۱۳۰ھ کو جہانگیر تخت نشین ہوا۔ اس وقت شریف خان بھی  
دربار میں حاضر ہو کر منصب پنج ہزاری اور خطاب امیر الامرائی سے سرفراز  
ہوا۔ واضح ہو کہ جہانگیر جب باپ کے پاس حاضر ہوا اکبر نے اس کو چند دن  
نظر بند رکھ کر گجرات جانے کا حکم دیا اور آصف خان کو بہار کا صوبے دار  
مقرر کیا تھا جو سابق سطور میں مذکور ہو چکا ہے۔

۱۱۳۱ھ میں جہانگیری صفحہ ۹۔ ۱۱ ترک جہانگیری صفحہ ۱۱ میں اصل عبارت یہ ہے:-  
”شریف خان کہ از خرد الٹی با من کلاں شدہ و در ایام شہزادگی اور اخطاب خانی عادی  
بودم در وقتیکہ کہ از الہ آباد متوجہ خدمت پدر بزرگوار خود شدم۔ نقارہ و توبان و قوغ  
بدو مرحمت نمودہ بہ منصب دو ہزاری و پانصدی اور اسفراز نمودہ و حکومت و دارے  
صوبہ بہار و محل و عقد آن ولایت بہ قبضہ اختیار او گزاشتہ ہے آنصوب مرخص گردانیدہ“

### ۳) جہانگیر قلی خان ۱۵۱۴ء تا ۱۵۱۵ء (۵-۱۶۰۶ء)

جہانگیر بادشاہ نے تخت نشین ہونے کے ایک مہینے بعد جہانگیر قلی خان کو بہار کا صوبے دار مقرر کیا۔ جہانگیر قلی کا اصل نام لالہ بیگ تھا۔ اس کا باپ نظام خان ہمایوں بادشاہ کا کتاب دار تھا اور لالہ بیگ بچپن ہی سے جہانگیر کی خدمت میں تھا۔

صوبہ بہار میں جہانگیر قلی خان کو سنگرام نامی راجا سے جو چار ہزار سوار اور بے شمار پیادے رکھتا تھا سخت معرکہ پیش آیا۔ اس راجا کا علاقہ بھی ناہمو مقام میں واقع تھا۔ بالآخر جہانگیر قلی خان کو فتح ہوئی اور راجا مذکور مارا گیا۔ اس فتح کے صلے میں جہانگیر قلی خان کا منصب چار ہزار و پانصدی کروڑا گیا۔ قطب الدین خان کو کلاتاش کے مارے جانے کی خبر بادشاہ کو اول اول جہانگیر قلی خان ہی کے خط سے معلوم ہوئی جو اس نے اسلام خان کو اگے میں لکھ بھیجا تھا۔ اسی کے بعد جہانگیر قلی خان قطب الدین خان کی جگہ پر ہنگلے کا صوبے دار ہوا۔ لیکن وہاں جا کر تھوڑے ہی دنوں میں اس بہان سے گزر گیا۔ آدمی دیانت دار، وفادار اور قوی الجبہ تھا۔

پٹنہ میں امپریل بنک کے احاطے میں کچھ جانب ایک بلند قبر ہے جو جہانگیر قلی خان کی قبر کہی جاتی ہے۔ لیکن اس صوبے دار کا یہاں مدفون ہونا

۱۔ ترک جہانگیری صفحہ ۱۰۷، ۱۰۸ و جہانگیر نامہ صفحہ ۲۲ (راجا سنگرام کے بیٹے راجا روزافروز کا حال)۔ ابراہیم خان فتح جنگ کے حالات کے بعد مذکور ہوگا۔  
۲۔ ترک جہانگیری صفحہ ۵۵۔ ۵۶ انزالامار۔

کسی تاریخ میں مذکور نہیں۔ اور قبر پر کوئی کتبہ بھی نہیں ہے۔

## (۴) نواب اسلام خان ۱۱۱۵ھ تا ۱۱۶۱ھ

جہانگیر قلی خان کے بنگالے جانے پر اسلام خان بہار کا صوبے دار مقرر ہوا۔ اس کا اصل نام علاء الدین تھا۔ اور حضرت شیخ سلیم چشتی کا نواسہ تھا۔ جہانگیر نے اس کو اسلام خان کے خطاب سے مخاطب کیا۔ اس صوبے دار کے زمانے میں ارادت خان برادر آصف خان کو صوبہ پٹنہ و حاجی پور کی بخشی گری حتم ہوئی۔ اور اسی کے ہاتھ بادشاہ نے اسلام خان کے لڑکے کے لیے شمشیر مرصع روانہ کی۔ اسی زمانے میں پڑور پڑی طلبی کے فرمان آنے پر راجا مان سنگھ نے قلعہ رہتاس (صوبہ بہار) سے واپس جا کر ستواڑ نجیر نیل پیش کش کیے۔ جہانگیر اپنے روزنامے (ترک جہانگیری صفحہ ۶۶ و ۸۰) میں لکھتا ہے کہ ان میں سے ایک ہاتھی بھی شاہی نیل خانے کے لائق نہ تھا۔

جہانگیر قلی خان کے مرنے پر اسلام خان بنگالے کا صوبے دار ہوا۔ بہار کی صوبے داری کے متعلق اس کا کوئی خاص واقعہ معلوم نہیں۔ لیکن بنگالے جا کر اس نے بڑے بڑے کار نمایاں کیے۔

## (۵) افضل خان ۱۱۶۱ھ تا ۱۲۰۲ھ

اسلام خان کے بنگالے جانے پر عبدالرحمن خطاب بہ افضل خان (پسر) نے ترک جہانگیری صفحہ ۱۱۴ و ۱۱۵ دجہانگیر نامہ صفحہ ۳۔

ملائے ابوالفضل نے بہار کی صوبے داری پائی۔ اسی زمانے میں کشور خاں (پسر قطب الدین خان کوکلتاش) کو رہتاس کی قلعہ داری تفویض ہوئی۔

راجا سنگرام جس کا ماراجا ابہانگر قلی خان کے حالات کے ساتھ مذکور ہوا۔ اس کا علاقہ ایک سال کے لیے اسلام خاں کی جاگیر میں دے دیا گیا تھا۔ اب دوسرے سال کے لیے افضل خان کی جاگیر مقرر ہوا۔

اس زمانے میں صفدر خاں بھی صوبہ بہار میں کسی عہدے پر متنازع تھا۔ ۲۲ دیقہ شدہ کو بہار سے واپس جا کر اس نے ایک ہاتھی اور تلوٹا شرفیاں بہ طور پیش کش بادشاہ کی نذر کیں۔

ابتدائے سال جلوس میں جہانگیر نے خواجہ سرخانیا ان کی خرید و فروخت کرنا بذریعہ فرمان اپنی مملکت میں ممنوع کر دیا تھا۔ افضل خان نے اپنی صوبے داری میں دو شخصوں کو اس جرم میں گرفتار کر کے شاہی دربار کو روانہ کیا۔ بادشاہ نے ان کو جس دوام کی سزا دی۔

افضل خاں کے زمانے کا عجیب و غریب واقعہ پٹنہ میں جعلی خسرو کا ہنگامہ ہو جو آئندہ سطروں میں مفصل مذکور ہوگا۔ افضل خان ۲۱ سال تک بہار میں صوبے دار رہا۔ اسی سال ۱۶ محرم کو اس کی پیش کش شاہی دربار میں پہنچی۔ اس میں تیس ہاتھی، ساٹھ گھوڑے، بنگالے کے نفیس کپڑے، چوب مندل و عود اور مشک کے نانے وغیرہ تھے۔ ۹ محرم ۱۰۲۲ھ کو افضل خان صوبہ بہار سے واپس جا کر دربار میں حاضر ہوا۔

۱۰ جہانگیر نامہ صفحہ ۳۲ و ۳۶۔ ترک جہانگیری صفحہ ۶۹۔ ۵۲ ترک جہانگیری صفحہ ۷۰۔

۱۱ ترک جہانگیری صفحہ ۸۰۔ ۵۲ ترک جہانگیری صفحہ ۸۱۔ ۵۵ ترک جہانگیری صفحہ ۱۰۱۔

۱۲ ترک جہانگیری صفحہ ۱۰۶۔ تیمور زفر ایسی یلچ جو شاہجہاں کے عہد میں (بقیہ نوٹ صفحہ ۲۳ پر)

## (۶) پٹنہ میں جعلی خسرو کا ہنگامہ ۱۱۰۸ھ (۱۶۱۰ء)

۱۱۰۸ھ میں افضل خان صوبے دار بہار قلعہ پٹنہ کو شیخ حسین بنارسی و غیاث بیگ دیوان اور چند متصدیوں کے سپرد کیے خود اپنی جاگیر کے انتظام کے لیے گورکھ پور کی طرف گیا تھا۔ اتفاقاً قطب نامی ایک بھول الاصل پٹھان ساکن اوچھ جو شاید شہزادہ خسرو پسر جہانگیر سے کچھ مشابہت رکھتا تھا، درویشانہ وضع بنا کر اول بھوج پور کی طرف آیا اور وہاں سے چند قتنہ پسندوں کو متفق کر کے پٹنہ چلا آیا۔ اس نے خود کو شہزادہ خسرو بتا کر بیان کیا کہ میں شاہی قید خانے سے نکل کر آیا ہوں اگر تم لوگ میرا ساتھ دے گے تو آئندہ تم کو دولت و حکومت میں شریک کروں گا۔ اس کے چہرے پر کوئی نشان تھا اس کو اس نے آنکھوں پر کٹوری باندھنے کا نشان بتایا۔ بھوج پور سے بعض بھارجے ساتھ آئے تھے۔ شہر پٹنہ کے بعض نکتے لٹنگے اس کے ساتھ ہو گئے۔ لوگوں نے شاہزادہ خسرو کا بغاوت کرنا اور قید ہونا سنا ہی تھا۔ عوام الناس نے یقین کیا کہ دراصل یہ شہزادہ خسرو ہے۔ اس پٹھان نے سوار اور پیادوں کی ایک جمعیت فراہم کر کے قلعہ پٹنہ کا رخ کیا۔ شیخ بنارسی اور غیاث بیگ دیوان سے گھبراہٹ میں کچھ بن نہ آئی۔ قلعے کے دریچے سے نکل کر کشتی پر سیدھے گورکھ پور نفل خان کے پاس چلے گئے۔ یہاں مفدوں نے میدان خالی پا کر قلعے پر قبضہ کر لیا۔ اور افضل خاں کا ساما سامان اور شاہی خزانہ لوٹ لیا۔ جب افضل خان

(۱۱۰۸ھ کا بقیہ نوٹ) ہندستان آیا تھا۔ اپنے سفر نامے میں پٹنہ کے حالات میں لکھتا ہے کہ میں نے

یہاں ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵ کے نام خرید کیے۔ جو اب بھوٹے اور نہپالی نامے لاکر فروخت کرتے تھے

کو حقیقت حال سے آگاہی ہوئی۔ فوراً فوج لے کر چلنے کی طرف روانہ ہوا۔ اس کی خبر پا کر ہمدشاہوں نے اپنے کچھ آدمی قلعے میں متعین کر دیے اور باقی جتنے کو ساتھ لے کر مہن پن ندی کے کنارے فوج آراستہ کر کے آمادہ پیکار ہوئے لیکن افضل خان کے مقابلے کی تاب نہ لا کر پھر قلعے میں واپس آئے۔ افضل خان بھی متعاقب آ پہنچا تو انھوں نے اس کے مکان میں ہمد ہو کر اندر سے تیر چلنے شروع کیے۔ اور تیس آدمیوں کو ہلاک کیا۔ بالآخر سپہر تک ان کو منتشر کر کے افضل خان نے جل سا کو گرفتار کیا اور فی الفور قتل کر ڈالا۔ یہ واقعہ ۲ صفر ۱۱۱۳ھ کا ہے۔

جہانگیر کو اس واقعہ کی اطلاع پہنچی تو حکم دیا کہ شیخ بنارسی و میرو جن جن شاہی مالوں سے قلعے کی حفاظت میں غفلت اور نامردی ظاہر ہوئی، ان کے سر اور داڑھیاں اور مونچھیں منڈوا کر اوڑھنی اڑھا کر اٹے لگدے پر سوار کر کے روانہ کر دو۔ اور راہ میں شہروں اور قصبوں سے گزرتے ہوئے ان کو اسی ہنیت سے پھراؤ کہ دوسروں کو عبرت ہو۔<sup>۵</sup>

## ۱۱ ظفر خان ۱۱۲۳ تا ۱۱۲۳ھ (۱۶۱۳-۱۶۱۳ء)

افضل خان کے بعد ظفر خان کو بہار کی صوبے داری تفویض ہوئی ظفر خان باوجود شاہ کے کوکہ زادوں میں تھا۔ جہانگیر لکھتا ہے کہ ظفر خان کو

۱۱۵۰ء نزک جہانگیری صفحہ ۸۵۲ و ۸۵۳۔ جہانگیر نامہ صفحہ ۳۲-۳۳۔ ایسٹ مس

۱۱ تاریخ ہند جلد ششم صفحہ ۳۲۱ میں بھی مذکور ہے۔ سنہ میسوی کے مطابق یہ واقعہ

۱۱ اپریل ۱۱۱۳ھ کا ہے۔

آزاد تھی کہ کوئی خدمت علیحدہ سپرد ہو کہ وہ اپنی کارگزاری دکھاسکے اور میں بھی چاہتا تھا کہ اس کی آزمائش کروں۔ اس لیے اس کو سہ ہزاری منصب دے کر بہار کا صوبے دار مقرر کیا گیا۔

## (۸) ابراہیم خان فتح جنگ ۱۰۲۲ھ تا ۱۰۲۵ھ (۱۷۱۳ء-۱۷۱۶ء)

ظفر خان کے تبدیل ہونے پر ۲۲ صفر ۱۰۲۲ھ کو جہانگیری نے ابراہیم خان کو خلعت و اسب و خنجر مرصع دے کر بہار کی صوبے داری عنایت کی۔ چند دنوں کے بعد ابراہیم خان کے لیے ایک فیل بھی دربار سے روانہ کیا گیا۔

اس زمانے میں میرک حسین (خویش خواجہ شمس الدین) صوبہ بہار کی بخشی گری و و قلع نویسی پر مقرر ہوا۔

ابراہیم خان کے عہد میں ایک منصب دار ہفت صدی نظام الدین خان بھی تھا۔ جو کسی شاہی عہدے پر اس صوبے میں متعین ہوا تھا۔ ابراہیم خان کے زمانے کے اور واقعات جو تا دینی اہمیت سے خالی نہیں حسب ذیل ہیں۔

۱۷ تزک جہانگیری صفحہ ۱۱۳ و صفحہ ۱۵۱۔

۱۸ تزک جہانگیری صفحہ ۱۲۱ و ۱۲۲۔

۱۹ تزک جہانگیری صفحہ ۱۳۲۔

۲۰ تزک جہانگیری صفحہ ۱۵۸۔

## ۹) راجا روز افزوں پسر راجا سنگرام کی واپسی

راجا سنگرام کا علاقہ جہانگیر قلی خان کے زمانے میں فتح ہوا تھا۔ اور ایک سال کے لیے اسلام خاں کو اور دوسرے سال افضل خان کو بہ طور جاگیر مرحمت ہوا تھا۔ سنگرام کا بیٹا راجا روز افزوں مشرف بہ اسلام ہو کر جہانگیر کے دربار میں رہتا تھا۔ ۲۳ سالہ میں جہانگیر نے راجا سنگرام کا تمام علاقہ اس کے بیٹے روز افزوں کو واپس کر کے وطن جانے کی رخصت دے دی۔ اور ایک ہاتھی مرحمت کیا۔ روز افزوں صوبہ بہار کے معتبر راجاؤں اور بادشاہ کے قدیم الحاد معتدوں میں تھا۔ جب شہزادہ خرم نے بغاوت کی تو جہانگیر نے اول اسی راجا روز افزوں کو شہزادے کی فہمائش کے لیے روانہ کیا تھا۔

## ۱۰) فتح ولایت کوکھرہ اور ہیرے کی کان کا حال

ابراہیم خان نے ولایت کوکھرہ فتح کر کے ہیرے کی کان دریافت کی۔ ولایت کوکھرہ سے صوبہ بہار کے متصل چھوٹا ناگپور کا جنگلی علاقہ مراد ہے۔ بریڈلی برٹ (BRADLYT. ۱. C. ۵) اپنی کتاب میں صرف اس قدر لکھتا ہے کہ جہانگیر نے اپنے روزنامے میں چھوٹا ناگپور کو کوکھرہ لکھا ہے۔ ترک جہانگیری میں جہانگیر لکھتا ہے کہ "توابع صوبہ بہار میں ولایت کوکھرہ ہے۔ یہاں ایک پہاڑی نلے میں پتھروں اور کنکریوں کے ساتھ الماس کے ٹکڑے بھی پائے جاتے ہیں۔ لوگوں کو تجربے سے معلوم ہے کہ نالے میں جس جگہ الماس ہوتا ہے



وہاں پشہ کے قسم کے پتنگے جن کو ہندی میں جھینگہ کہتے ہیں، بہ کثرت اڑتے  
 سہتے ہیں۔ یہ علاقہ درجن سال کے تصرف میں تھا۔ بعض صوبے داروں نے  
 اس پر فوج کشی کی لیکن ماہ کے استحکام اور جنگل کی کثرت کے سبب انھوں  
 نے اس زمیندار کو اپنی حالت پر چھوڑ دیا۔ اور دو ایک ہیرے حاصل کرنے پر  
 قناعت کی۔ جب ظفر خان کے بعد ابراہیم خان صوبے دار مقرر ہوا تو ہم نے  
 اس کو رخصت کرتے وقت کہہ دیا تھا کہ اس علاقے پر قبضہ کرنا ہو گا۔ ابراہیم خان  
 نے بہار جا کر زمیندار پر چڑھائی کی۔ حسب دستور سابق زمین دار نے چند  
 الماس دیئے گا وعدہ کیا۔ لیکن خان مذکور نے اس پر کوئی توجہ نہ کی اور راستے  
 نکال کر چڑھائی کر دی۔ زمیندار کو اپنی جمیعت فراہم کرنے کی فرصت نہ ملی۔  
 گھبرا کر پہاڑوں میں جہاں اس نے اپنا مسکن بنا رکھا تھا، چھپ گیا۔ ابراہیم خان  
 کے آدمیوں نے تلاش کر کے اس کو اس کی ماں بھائی اور چند عورتوں کے  
 ساتھ گرفتار کر لیا۔ ہیرے جو اس وقت اس وقت اس کے پاس موجود تھے  
 ان کے علاوہ تیس زنجیر نیل بھی اس فتح میں ہاتھ آئے۔ اور اس کے صلے میں  
 ابراہیم کو فتح جنگ کا خطاب عنایت ہوا۔ اور اس کا منصب بھی چھار ہزاری  
 کر دیا گیا۔ خان موصوف کے ماتحت اور شاہی ملازم بھی اپنی اپنی خدمات کے  
 مطابق اضافہ مناصب سے سرفراز کیے گئے۔ اس کے بعد لکھا ہو کہ اب جو  
 ہیرا نکلتا ہو ہمارے پاس پہنچتا ہو اور حال میں جو ہیرا آیا ہو اس کی قیمت  
 پچاس ہزار روپے ہوگی۔

سنہ ۱۰۲۶ھ میں ابراہیم خان نے اس کان کے نو معدہ ہیرے بادشاہ کے  
 پاس بھیجے۔ ان میں ایک بڑا ہیرا وزن میں ساڑھے چودہ ٹانک تھا جس کی

قیمت لاکھ روپے کے قریب ٹھہری۔

ہیرے کی کان کے متعلق اپنے روز نامے میں ایک دوسرے مقام پر جہانگیر لکھتا ہے کہ کوکھرو ملک بہار کی حدود میں ہے۔ یہاں ہیرا کان سے نہیں نکلتا بلکہ ایک پہاڑی نامے میں پایا جاتا ہے۔ یہاں ایام بارش میں پہاڑ سے پانی آتا ہے۔ لوگ پتھر رکھ کر اس کو آگے سے بند کر دیتے ہیں۔ جب سیلاب گزر چکتا ہے اسی نامے سے الماس نکالتے ہیں۔ تین سال سے یہ ملاقاتی بادشاہی عامل کے قبضے میں ہے۔ یہاں کی آب و ہوا ایسی سموم ہو کہ بیرونی لوگ زندگی بسر نہیں کر سکتے۔

ترک جہانگیری ہی سے معلوم ہوتا ہے کہ شاہ سلیمان جہانگیر قلی خاں دہلوی، صوبہ دار بہار نے اپنے بیٹے بہرام خاں کے ہاتھ کوکھرا سے چند ہیرے کے ٹکڑے بادشاہ کے پاس بھیجے۔ اسی زمانے میں ابراہیم کے بیٹے ہوئے سرے جس حکاکوں کے تراش کر پیش کیے تھے۔ یہ نگینے نیل گوں (یعنی نیلم سے شائبہ تھے۔ جو ہریلوں نے ایک نگینے کی قیمت تین ہزار روپے لگائی۔ اور یہ کہا کہ اگر اس کا رنگ سفید ہوتا تو بیس ہزار روپے کا ہوتا۔

۱۔ ترک جہانگیری صفحہ ۷۷۷ ماجادرجن سال کے درشا ضلع رنجھی میں رہتے ہیں۔ ان میں ایک بڑے زمیندار نے راقم سے کوکھرا کے ہیرے کی کیفیت اور ان کے رول چپ : اتعات بیان کیے کہ راقم کوکھرا کا تھانہ میں ایک پرگنہ کا نام ہے۔  
۲۔ ترک جہانگیری صفحہ ۷۷۷ ترک جہانگیری صفحہ ۲۳۶۔

## (۱۱) جہاں گیر قلی خان دوم ۱۲۶۱ تا ۱۲۸۱ھ

۱۲۶۱ھ میں ابراہیم خان بہار سے تبدیل ہو کر قاسم خان کی جگہ پر بھلے کا صوبے دار ہوا۔ اور بہار کی صوبے داری جہاں گیر قلی خاں کو دی گئی۔ اس جہاں گیر قلی خاں کا اصل نام شمس الدین تھا۔ اور یہ اعظم خاں کا بیٹا اور الہ آباد کا جاگیر دار تھا۔ اس صوبے دار کے زمانے میں خواجہ ابوالحسن کا خویش جس کا نام محمود تھا۔ صوبہ بہار کا بخشی و وقایع نویں مقرر ہوا۔

اسی زمانے میں سید حاجی جاگیر دار کو بادشاہ نے ایک گھوڑا بہ طور انعام مرحمت کیا۔ بادشاہ نامہ (صفحہ ۱۶۶ و ۱۶۸) سے معلوم ہوتا ہے کہ ۱۲۶۲ھ میں جب بادشاہ نے چتوڑ پر چڑھائی کی۔ اس معرکہ میں سید حاجی پوری بھی ملک میں موجود تھا، اور رانا امر سنگھ کے ملک میں اس نے انمول نامی مقام پر تھانہ قائم کیا۔

۱۲۶۵ھ کے قریب رادت شکر نے جو صوبہ بہار میں کسی عہدے پر ممتاز تھا۔ انتقال کیا۔ بادشاہ نے اس کے بیٹے کو جس کا نام مان سنگھ تھا ہزاری منصب سے سرفراز کیا۔

جہاں گیر قلی خان کے زمانے میں اس کے بعض اقربائے رعیت پر بے جا حکم اور تعدی کی اس لیے بادشاہ نے اس کو واپس بلوایا۔ واپس جانے سے پہلے اس نے بیس ہاتھی بہ طور پیش کش شاہی دربار کو روانہ کیے

۱۵ ترک جہاں گیری صفحہ ۶۹ و ۱۸۶۔ ۱۵ ترک جہاں گیری صفحہ ۱۹۰

۱۵ ترک جہاں گیری صفحہ ۱۹۷۔ ۱۵ ترک جہاں گیری صفحہ ۲۳۶ و ۲۷۱

۱۵ ترک جہاں گیری صفحہ ۲۴۶۔

ان میں ایک شاہی فیل خالے میں داخل ہوا اور باقی شاہی علم کے سابقہ تسمیہ کر دیئے گئے۔ خود دربار میں حاضر ہو کر جہاں گیر قلی خان نے سواشر فیاں اور توڑ پڑی کی رقم پیش کش کی۔

### (۱۲) مقرب خان ۱۰۲۸ھ تا ۱۰۲۹ھ (۱۹-۱۶۲۰ء)

مقرب خاں بادشاہ کے مقربوں میں تھا۔ اصل نام شیخ حسین رہسرا شیخ بہا تھا۔ بہار کی صوبے داری کے ساتھ بادشاہ نے اس کو خلعت اسپ و خنجر مرصع اور پچاس ہزار روپیہ نقد بھی عنایت کیے۔ اسی ہنگام میں سردار خاں کو مونگیر میں جاگیر عطا ہوئی اور حسن علی خاں سابق جاگیر دار مونگیر باضافہ منصب ابراہیم خاں کی ملک میں جگہ بھج ویا گیا۔ اسی حسن علی خاں ترکمان نے آئندہ سال اڑیسہ کی صوبے داری پائی۔

مقرب خاں کے زمانے میں سید مبارک رہتاس کا قلعہ دار مقرب ہوا۔ اور مقیم خاں خلعت و فیل داسپ و خنجر پاکر کسی ممتاز عہدے پر صوبہ بہار آیا۔

منتخب اللباب (صفحہ ۱۲۹۸) میں مذکور ہر کہ ۱۰۲۸ھ میں ستار و نبال دار ظاہر ہوا جو کئی ہفتوں تک نمودار ہوتا رہا یہ زمانہ بھی مقرب خاں کی صوبے داری کا تھا۔

۱۵ ترک جہاں گیری صفحہ ۲۸۶ - ۱۵ ترک جہاں گیری صفحہ ۲۸۳ و جاکر نامہ صفحہ ۱۱۲

۱۵ ترک جہاں گیری صفحہ ۲۵۵ - ۱۵ ترک جہاں گیری صفحہ ۲۸۵

مقرب خاں ہی کے زمانے میں اول اول انگریزی تجارت ٹہنے آئے۔

## ۱۱۳) ٹہنے میں انگریز تاجروں کی آمد اور تجارت کی ابتدا ۱۶۲۰ء

انگریزوں کے ٹہنے آنے سے پہلے یہاں اور یورپین قومیں خصوصاً پرتگالی  
ڈچ (ولندیزی یعنی ہولینڈ والے) اور فرانسیسی تجارت کرتے تھے۔ ۱۶۲۰ء  
(۱۶۲۰ء) میں رابرٹ جویز اور جان پارکر نامی (ROBERT HUGHES & GOHN PARKER)  
وہ انگریز تجارت کی غرض سے دیسی کپڑے خریدنے کو  
آگرے سے ٹہنے آئے۔ ہیوز کے پاس چار ہزار روپے نقد سرمائے کا بندوبست  
موجود تھا۔ اور پارکر بھی کچھ تجارتی مال ساتھ لایا تھا۔ ان کا نشتا تھا کہ ٹہنے میں  
آڑھت یا تجارتی کوٹھی کھولی جائے۔ لیکن آگرہ اور سورت تک مال نہ بھیجنے  
کا خرچ اور دیگر مصارف جوڑنے پر کوئی منافع نظر نہ آیا۔ اس لیے دوسرے  
ہی سال تجارت بند کر دی گئی۔

انگریز مورخوں کا بیان ہے کہ مقرب خاں ان نووارد انگریزوں کے  
ساتھ نہایت مہربانی سے پیش آیا اور اس نے ان کی تجارت سے بھی خاص  
دل چسپی ظاہر کی۔ یہ بھی بیان ہے کہ مقرب خاں نے ہنگلی سے جہاں پرتگالی  
تجار رہتے تھے، ایک جسویت پادری کو ٹہنے بلوا کر گرجا بنوانے کا خیال ظاہر  
کیا۔ اور یہ بھی اقرار کیا کہ میں خود مقام گوآ میں عیسائی ہو کر اصطباغ حاصل  
کر چکا ہوں لیکن پادری نے اس کو باور نہ کیا۔ اور یہ گمان کیا کہ مقرب خاں  
پرتگالیوں کو ٹہنے بلوا کر ان کی تجارت سے مالی فائدہ اٹھانا

چاہتا ہو۔

۱۶۲۰ء میں پٹنہ کو آتش زدگی سے سخت نقصان پہنچا۔ بعض یورپین تاجروں کے مکان بھی جل گئے۔

(۱۴) شاہزادہ پرویز ۱۰۳۰ھ تا ۱۰۳۲ھ (۱۶۲۵-۲۲ء)

جہاں گیر نے مقرب خاں کو تبدیل کر کے ۱۰۳۰ھ میں صوبہ بہار کو شاہزادہ پرویز کی جاگیر مقرر کر دیا۔ اور راجا سازنگ دیو کو بہ طور سزاؤں تعینات کیا کہ شاہزادے کو الہ آباد سے پٹنہ لے جائے۔ شاہزادہ خود محرم ۱۰۳۱ھ میں پٹنہ آیا۔ لیکن اس کے علے پہلے سے آکر انتظام میں مصروف تھے۔ انگریزوں کے بیان سے پایا جاتا ہے کہ شاہزادے کے عملوں کے آنے پر ان کے لیے مکانات کی حاجت ہوئی اس لیے بہت سے لوگوں کو اپنے مکانات خالی کر دینے پڑے۔ اسی سلسلے میں انگریزوں کو بھی اپنا مکان چھوڑ کر خانہ بدوش ہونا پڑا۔

شاہزادہ پرویز کے ہمد میں نظر بھادر غوثی نے قلعہ مہولی فتح کیا اور

IN HISTORY OF BENGAL, BIHAR AND ORISSA UNDER BRITISH RULE, p. 2

از بعض حکایت یہ حکایت معلوم ہوتی ہو۔ ۵۲ ترک جاگیر ۲۲۱۰۰ جاگیر ۱۶۶

HISTORY OF BENGAL, BIHAR AND ORISSA UNDER BRITISH RULE, p. 3

۵۳ مہولی ضلع گورکھ پور میں ایک مقام ہے۔

اس کی یادگار میں ایک مسجد تعمیر کرائی جو محلہ سلطان گنج و معلم گنج کے درمیان  
 شریک ہے۔ اتر پتھر کی مسجد کے نام سے مشہور ہے۔ اور اب اسی مسجد کے نام  
 سے پورا محلہ موسوم ہو گیا ہے۔

اومالی صاحب کے پٹنہ گزیٹر صفحہ ۲۲ مطبوعہ ۱۹۲۶ء میں اس مسجد  
 کو خاص شاہزادہ پرویز کی بنوائی ہوئی لکھ دیا ہے اور اسی طرح بابورام لال ہنا  
 نے کتاب پائلی پتر کے ضمیمہ صفحہ ۳۵ میں بھی لکھا ہے۔ حالانکہ مسجد کے کتبہ  
 میں مصرع ”کردایں بنائے خاص نظر خوشی کی کہت“ صاف موجود ہے۔  
 کتبہ کی پوری عبارت اس طرح پر ہے۔

در عہد نور چشم جہاں گیر بادشاہ      پرویز شاہ عادل و باذل بعقل و رائے  
 کیخسرو زمانہ و جمشید سلطنت      بر تخت مملکت چو سکندر جہاں کشائے  
 کردایں بنائے خاص نظر خوشی کہت      در پیروی شریع محمد چو کوہ پائے  
 مہار ساخت قلعہ جہولی و بت کدہ      و رنگ چو بت کدہ شداں نکوینائے  
 کردم سوال سال بنایش زیر عقل      گفتا بگو خرامی خیر المقام جائے  
 نظر بہادر خوشی شاہ جہاں کے عہد میں ایک مشہور و معروف امیر تھا۔

شاہ جہاں نامہ جلد اول صفحہ ۵۸۰ و ۵۸۲ اور جلد دوم صفحہ ۱۰۳-۱۲۲ و ۲۴۰  
 میں اور کئی جگہ اس کا نام مذکور ہے۔ پتھر کی مسجد کا کتبہ شاہزادہ پرویز کی وفات  
 کے بعد لگایا گیا۔ کیوں کہ شاہزادے نے ۱۶۳۵ء میں برہان پور کی طرف  
 انتقال کیا۔

”وفات شاہزادہ پرویز“ اس کی وفات کی تاریخ ہے۔

شاہزادہ پرویز کے زمانے کا ایک بڑا واقعہ یہ ہے کہ شاہزادہ خرم (شاہ جہان)  
 نے باپ سے بغاوت کر کے بنگالہ و بہار پر قبضہ کر لیا۔

## ۱۱۵) صوبہ بہار پر شاہزادہ خرم شاہ جہاں کا باغیانہ

قبضہ ۳۳۲-۳۳۳ھ ۲۲-۶۲۵ء

جہاں گیر نے غالباً نور جہاں بیگم کے کہنے سے شہزادہ خرم کی جاگیر شہزادہ شہر یار کے نام تبدیل کر دی۔ اور اس قلعہ میں قلعہ دھول پور کی طرف دونوں شہزادوں کے حملوں میں سخت نزاع اور غول ریزی ہو گئی۔ شہزادہ خرم نے اپنے دیوان افضل خان کو بادشاہ کے پاس بھیج کر اس فساد کو مٹانے کی کوشش کی لیکن اس سے کوئی نتیجہ مرتب نہ ہوا۔ بلکہ ایسا معلوم ہوا کہ دربار میں اس کے خلاف بعض خفیہ سازشیں عمل میں آرہی ہیں۔ خرم نے مایوس ہو کر خود سری اور بغاوت پر کمر باندھی۔ اول اگرے کا قصد کیا۔ لیکن ادھر کچھ کام یابی کی امید نہ بندھی تب دکن سے فوج لے کر اڑیسہ فتح کرتا ہوا جنگالے میں داخل ہوا۔ یہاں ابراہیم خاں فتح جنگ صوبے دار تھا۔ خرم نے اول کچھ وعدہ وعید سے اس کو ملا لینے کی کوشش کی۔ لیکن اس نے صاف جواب دیا کہ میں نے اتنی عمر بادشاہ کی خدمت میں صرف کی جواب جو کچھ باقی ہو اس کو بھی بادشاہ کی خدمت میں صرف کرنا عین سعادت مندی سمجھتا ہوں۔ اس جواب کے بعد خرم کی فوج نے بہ زور بردوان پر قبضہ کر لیا۔ ابراہیم خاں سے کچھ بنائے نہ بنی۔ آخر ایک مقبرے میں پناہ لے کر مافعت کو آمادہ ہوا۔ تھوڑی سی جنگ کے بعد خرم کی فوج نے اس کا قصد تمام کیا۔ اور اس کا سارا سامان جن میں متعدد ہاتھیوں اور توپوں کے علاوہ چالیس لاکھ روپے نقد بھی تھے شہزادہ خرم کے ہاتھ آیا۔ خرم نے اس وقت تک دلاوطنان



پسرخان خاتون کو نظر بند رکھا تھا۔ اب قول و قسم لے کر اس کو بنگلے کی سوہی  
 داری پر مامور کیا۔ اور راجا بھیم پھر رانا کرن کو فوج کے ساتھ بطور پیش خیمہ  
 پٹنہ معائنہ کیا۔ اور عقب میں خود بھی عبداللہ خان فیروز جنگ اور بعض  
 امراء کو ساتھ لے کر ادھر چلا آیا۔ اس وقت شہزادہ پروریز کا دیوان غلط خان  
 الہ آباد میں تھا۔ اور صوبہ بہار و پٹنہ کا انتظام الہ یار پسر افتخار ناں اور  
 شیر خاں اپک معمولی سردار کے سپرد تھا۔ راجا بھیم کے آتے ہی ان دونوں  
 نے الہ آباد کی راہ لی۔ اور شہزادہ خرم نے بلا مزاحمت صوبہ بہار پر قبضہ  
 کر لیا۔ علاقے کے زمین داروں اور جاگیر داروں نے حاضر ہو کر خرم کی  
 ملازمت کی اور سید مبارک مانگ پوری قلعہ دار رہتاس نے اسی قلعے  
 کو خرم کے حوالے کر دیا۔ شہزادے نے اپنے حرم کو قلعہ رہتاس میں بعض  
 معتقدوں کی نگرانی میں رکھ کر عبداللہ خان کو الہ آباد کی طرف روانہ کیا۔  
 عبداللہ خان نے جھوسی کے قریب لشکر آراستہ کیا۔ اس اثنا میں شہزادہ  
 خرم بھی بنگلے کی جنگی کشتیاں (نوارہ) ساتھ لے کر پٹنہ سے جھوسی پہنچا۔  
 شہزادہ خرم کے پاس اس وقت پہنچے موجودہ دس ہزار سپاہ سے زیادہ  
 نہ تھی۔ اور دوسری طرف اس کی مقاومت کو شاہ فہرہ پورہ اور مہابت خاں  
 چالیس ہزار فوج لے کر آئے تھے۔ تھوڑی سی جنگ کے راجا بھیم مارا گیا۔  
 اور شاہ زادہ خرم کے گھوڑے کو بھی ایک تیر لگا۔ جنگ کا نقشہ و گزروں

۱۵ قزک جہاں گیری صفحہ ۳۹۴۔

۱۶ قلعہ رہتاس کی محفل کیفیت شاہ جہاں نامہ صفحہ ۱۱۵ اور منتخب اللہ

صفحہ ۲۴۶ میں مذکور ہے۔

دیکھ کر عبداللہ خان شاہ زاد، حرم کو پھر رہتاس واپس لایا۔ انھی دنوں میں شہزادہ مولو قلعہ رہتاس میں پیدا ہوا تھا۔ خرم نے تین دن تک یہیں قیام کر کے حرم کی حفاظت خدمت پرست خان کے سپرد کی اور وہ پھر دکن کی طرف واپس گیا۔ اس کے جانے پر شہزادہ پرینہ، فوج صوبہ ہمدان میں چلا آیا۔

شاہزادہ خرم نے پٹنہ سے داراب خان کو لکھا تھا کہ بنگالے کی فوج لے کر بلد ملک میں حاضر آؤ۔ لیکن داراب خان نے یہ سازش کی اور نہ آیا۔ خرم نے اس کا معاملہ عبداللہ چھوڑا اور عبداللہ خان نے داراب خان کے بیٹے کو قتل کیا۔ بعد کو جب شہزادہ پرویز اور مہابت خان نے بہار و بنگالے پر قبضہ کیا تو بادشاہ نے داراب خان کو بھی اس کی دغا کی پاداش میں قتل کرایا۔

خرم نے دکن پہنچ کر اعتذار کر کے بادشاہ سے عفو جراثم کی درخواست کی۔ جہاں گیر نے عفو جراثم کے لیے منجملہ اور شرطوں کے ایک شرط یہ بھی لکھ بھیجی کہ مظفر نان و رضا بہادر قلعہ داران رہتاس قلعہ مذکور کو شہی عالموں کے سپرد کر کے شہزادہ مراد کو ساتھ لے کر دربار میں حاضر ہوں۔<sup>۱۷</sup>

<sup>۱۷</sup> ترک جہاں گیری صفحہ ۳۰۱ و ۳۰۲۔ جہاں گیر نامہ صفحہ ۲۱۵ و شاہ جہاں نامہ صفحہ ۱۹۵ تا ۱۹۷

و تحب ہلبا بلد اول صفحہ ۳۲۵ و ۳۲۶ و بادشاہ نامہ صفحہ ۲۹۲۔ شہزادہ مراد شب

چار شنبہ ۱۰ ذی الحجہ ۱۰۲۳ھ کو قلعہ رہتاس (صوبہ بہار) میں پیدا ہوا تھا۔

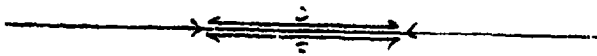
<sup>۱۸</sup> ترک جہاں گیری صفحہ ۳۰۸۔

## (۱۱۶) مرزا رستم صفوی ۱۰۳۶ھ (۱۶۲۶ء)

شاہزادہ پرویز کے انتقال کے بعد مرزا رستم صفوی کو صوبہ بہار کی حکومت تفویض ہوئی۔ مرزا رستم ایران کے شاہان صفویہ کی نسل میں تھا۔ اس کا نسب اس طور پر ہے۔

مرزا رستم بن سلطان حسین مرزا ابن بہرام مرزا ابن شاہ اسماعیل صفوی  
مرزا رستم کی صوبے داری میں جہاں گیر نے ۱۰۳۶ھ میں انتقال کیا، اور آصفیہ  
کی تدبیر سے شاہزادہ خرم نے بادشاہ ہو کر ابوالمظفر شہاب الدین شاہ جہاں  
کا لقب اختیار کیا۔

اس وقت بہار سے مرزا رستم اپنے دو بیٹوں (مرزا مراد اور مرزا حسین)  
کو ساتھ لے کر تخت نشینی کی مبارک باد کو حاضر ہوا۔ مرزا رستم کبر سن اور نفوس  
کے عارضے کے سبب چل پھرنے لگتا تھا۔ اس لیے ماہ جہاں نے اس کو ملازمت  
سے معاف رکھا۔ اور مبلغ ایک لاکھ میں ہزار روپیہ سالانہ وظیفہ مقرر کر دیا۔



لہٰذا یہاں گیر کے مرنے کی تاریخ ”جہاں گیر از جہان رفت“ اور شاہ جہاں کے جلوس  
کی تاریخ ”در جہاں بادشاہاں باشد“ ہے۔

۲۷ شاہ جہاں نامہ جلد اول صفحہ ۳۰۹ بادشاہ نامہ صفحہ ۲۰۵

# باب چہار دہم

شاہ جہاں بادشاہ کا دور ۱۰۳۷ھ تا ۱۰۶۹ھ

(۱) خان عالم مرزا برخور دار ۱۰۳۷ھ تا ۱۰۶۲ھ

مرزا رستم کی جگہ پر خان عالم بہار کی صوبے داری پر مامور ہوا لیکن چند  
ہمینے کے بعد ہی برطرف و معزول کیا گیا۔ بادشاہ نامہ (صفحہ ۲۲۸) میں مذکور  
ہو کہ زیادہ افیوں کھانے کے سبب اس سے کوئی کام نہ ہو سکتا تھا۔  
۲۵ رذی الحجہ ۱۰۳۷ھ کو شاہ جہاں نے سید جعفر بارہ کو خطاب شجاعت  
خانی و منصب سہ ہزاری اور ترہت کی فوج داری مرحمت کی۔ اسی زمانے  
میں ممتاز خاں کوئی امیر نوگیر کی طرف نام زد ہوا تھا۔

(۲) سیف خان مرزا صافی ۱۰۳۷ھ تا ۱۰۴۰ھ (۱۶۳۱-۳۶ء)

۱۰۳۷ھ میں سیف خان حاکم مدبر ہو کر آیا۔ شاہ جہاں کی بیوی ممتاز محل  
جس کے نام سے آج تلج محل آگرہ دنیا میں مشہور ہے کی بہن لکھ بانیو سیف خان

۱۰۳۷ھ شاہ جہاں نامہ جلد اول صفحہ ۲۰۱ و بادشاہ نامہ صفحہ ۱۲۵ و ۲۲۸ و منتخب اللباب حصہ

اول صفحہ ۳۹۸۔ ۵۲ شاہ جہاں نامہ جلد اول صفحہ ۳۱۲

سے بیاہی تھی، اس لیے سیف خاں بادشاہ کا ہم زلف تھا۔ اس نے پٹنہ میں بڑے آن بان سے حکومت کی اور رفاہ عام کے کام بھی بہت کیے۔ اس کے عہد میں ایک بڑی عید گاہ بنوائی گئی جو محلہ صادق پور سے اتر چھم اب تک قائم ہو۔ اور چوک سے پورب لپ دریا ایک بڑا مدرسہ اور مسجد تعمیر ہوئی۔ مدرسے کی یادگار اب صرف اس محلے کا نام رہ گیا ہے۔ لیکن سجداب تک موجود ہے اور شہر میں نہایت پُر فضا مقام ہے۔

سیف خاں کے زمانے میں خواجہ قاسم مخاطب بہ عقیدت خاں صوبے کا دیوان تھا۔ ۱۰۳۸ھ میں اس نے سات ہاتھی شاہی دربار کو روڈ کیے لیے

### (۳) ترہت کے دو عجیب برہمن شاعر ۱۰۲۸ھ

۱۰۲۸ھ میں یمن الدولہ آصف خاں نے شاہ جہاں کے دربار میں ترہت کے رہنے والے دو عجیب برہمنوں کو پیش کیا۔ جو بادشاہ کی ہنر پروری کا شہرہ سن کر اپنے وطن سے آئے تھے۔ ان میں کمال یہ تھا کہ ہندی شعرا کے دس مختلف شعر جو پہلے کبھی نہ سنے ہوں، صرف ایک بار سننے سے ان کو ازبر ہو جاتے تھے۔ اور یہ اُنھی اشعار کو اپنی زبان سے دہرا کر ان کے وزن اور قافیے اور مطالب کے جواب میں دس اشعار فی البدیہہ کہہ کر پڑھتے تھے۔ بادشاہ نے مکران کا استخوان لیا اور آزمائش میں پورے اُترنے پر ان کو ہزار ہزار روپے انعام اور خلعت دے کر رخصت کیا۔

بادشاہ نامہ صفحہ ۲۴۵ھ شاہ جہاں نامہ جلد اول صفحہ ۳۴۲ و بادشاہ نامہ صفحہ ۲۶۸۔

## ۴) عبداللہ خان فیروز جنگ ۱۰۳۱ھ تا ۱۰۳۸ھ (۳۱-۱۶۳۸ء)

سیف خان کے بعد عبداللہ خان فیروز جنگ صوبے دار ہوا۔ یہ وہی عبداللہ خان ہر جو شاہ جہاں کی شہزادگی کے زمانے میں بغاوت کے وقت فہر زادے کی معیت میں بہار آیا تھا۔ جس کا حال اپنی جگہ پر مذکور ہو چکا ہے۔ تاہم انہوں سے معلوم ہوتا ہے کہ خان موصوف نے آٹھ برس اس صوبے میں حکومت کی لیکن اس غیر معمولی مدت میں اس نے مسلسل اس صوبے میں قیام نہ کیا۔ عبداللہ خان کے زمانے کے بعض کتبہ محلہ درگاہ شاہ ارزان کے قریب راقم کی نظر سے گزرے۔ جن میں اس کا نام بھی مذکور ہے۔ عبداللہ خان کے زمانے میں بھیٹ (انڈولاج صوبہ بہار) کے زمیندار نے جس کا منصب ہفت صدی صد سہار تھا۔ ۱۲۳۱ھ یعنی ششم سال جلوس شاہ جہاں میں انتقال کیا۔

۵۔ رجب ۱۰۳۳ھ کو شاہ جہاں نے محل دار خاں دکنی کو منصب چار ہزاری و خلعت و فیل واسپ و گھوڑہ مرصع عنایت کر کے سرکار بنوگیر کا جاگیر دار مقرر کیا۔ بادشاہ نامہ (جلد دوم صفحہ ۱۳) میں مذکور ہے کہ محل دار خاں دو منرے ہی سال گورکھپور کا فوج دار مقرر ہوا۔

۶۔ بادشاہ نامہ صفحہ ۲۶ و شاہ جہاں نامہ جلد اول صفحہ ۸۶ و منتخب اللباب حصہ

اول صفحہ ۶۸ ۷۔ بادشاہ نامہ جلد دوم صفحہ ۲۱۷۔

۸۔ لفظ گھوڑہ پیشتر دکن میں مستعمل تھا۔ ایک قیم کے خنجر کو کہتے ہیں۔

۹۔ شاہ جہاں نامہ جلد اول صفحہ ۶۲۰۔

اپنی صوبے داری کے زمانے میں عہد اللہ خان نے ۳۳۰ھ میں بہار سے رتبہ نور جا کر پھچن نامی زمیندار کو منہزم و مطیع کیا۔ اور اسی سال ۶۷۰ھ کو دربار میں حاضر ہو کر چھبیس ہاتھی اور تحائف جن کی مجموعی قیمت چار لاکھ روپے تھی بہ طور پیش کش پیش کیے۔ اور زمیندار مذکور نے بھی نو ہاتھی اور دو لاکھ روپے نقد پیش کیے۔ شاہ جہاں نے عہد اللہ خان کو اس کا رگزاری کے صلہ میں خلعت خاصہ واسپ و فیل عطا کر کے پٹنہ روانہ کیا لیکن ابھی یہ راہ ہی میں تھا کہ اس کو دوسرا فرمان پہنچا کہ جھہار سنگھ بندیلہ کے مقابلے کو روانہ ہو۔ خان مرقوم بندیلہ کی ہم سے فارغ ہو کر دکن کی طرف گیا اور بالآخر ۲۳ ربیع الاول ۳۳۰ھ کو پھر صوبہ بہار کی طرف واپس ہوا۔ شاہ جہاں کے سو میں سال جلوس یعنی ۳۳۰ھ کے واقعات سے پایا جاتا ہے کہ اس زمانے میں یتہ سعادت اللہ حاجی پوری بھی ایک منصب دار تھا جو زمیندار ڈھنڈہ رہہ کی تنبیہ کے سلسلے میں تعینات ہوا تھا۔ اس کا نام منصب داروں کی فہرست میں بھی پایا جاتا ہے۔ اسی زمانے میں عبدالرحیم بیگ (برادر عبدالرحمن بیگ) جو سابقاً نذر محمد خاں والی بلخ کے بڑے لڑکے عبدالعزیز کا اتالیق تھا، صوبہ بہار کے جاگیرداروں میں تھا۔ شاہ جہاں نے اس کے منصب میں اضافہ کر کے اس کو صوبہ بہار روانہ کیا۔ ۳۳۰ھ

۱۰ بادشاہ نامہ جلد دوم صفحہ ۵۷ و صفحہ ۸۲ و ۸۶ و ۹۶ و ۱۰۸ و ۱۲۰ بادشاہ نامہ جلد دوم

صفحہ ۲۲۲ و ۳۱۸، ۱۰ بادشاہ نامہ جلد دوم صفحہ ۲۷۵۔

## (۵) فتح بھوج پور ۱۰۴۶ھ ۱۶۳۶ء

عبداللہ خاں کے زمانے میں ایک اہم واقعہ آجینڈہ (بھوج پور) کی فتح ہو۔ یہاں کا راجا جس کا نام پریتاب تھا دربار شاہی میں منصب ڈیرمہ ہزاری ذات و ہزار سوار سے سرفراز تھا۔

ماہ رجب ۱۰۴۶ھ میں دربار سے رخصت ہو کر اپنے وطن کو واپس آیا۔ اور یہاں پہنچ کر اس نے علم بغاوت بلند کیا۔ عبداللہ خاں نے اس پر فوج کشی کی۔ شاہی حکم کے مطابق باقر خان نجم ثانی صوبے دار الہ آباد بھی کمک میں حاضر ہوا۔ اور فدائی خان اہدایت اللہ جاگیر دار گورکھ پور نے اس موقع پر شاہی فوج کے ساتھ جان نثاری کرنا اپنا فرض سمجھ کر بلاتل شرکت کی۔ مختار خان جاگیر دار مونگیر بھی چند زمینداروں کو ساتھ لے کر شاہی فوج سے آ ملا۔ اتفاقاً دوسرے ہی دن مختار خان کو اس کے ایک نمک حرام ملازم نے قتل کر ڈالا، اس لیے وہ جنگ میں شریک نہ ہو سکا۔ بہر کیف شاہی فوج نے قصبہ بھوج پور کا محاصرہ کیا لیکن قلعے کے استحکام اور اہل قلعہ کے حسن انتظام کے سبب چھوہینے تک قلعہ مفتوح نہ ہوا۔ آخر شاہی فوج نے پورا زور لگا کر لورنش کی اور بہت سے بھوج پوریوں کو مقتول و مجروح واکیر کر کے قلعے پر قبضہ کیا۔

راجا پریتاب نے اہل و عیال کے ساتھ اس قلعے سے نکل کر بھوج پور کے قدیم قلعے میں پناہ لی۔ عبداللہ خاں نے اول اس علاقے کے دوسرے شاہان دہلی کی تارہنوں میں بھوج پور کا نام آجینڈہ لکھا ہوا اور اس کی کیفیت یوں ہو ”ان ولایت آجینڈہ آن محال صوبہ بہار مراد است کہ زیر حکومت راجا بھوج پور بود“



قلعوں پر قبضہ کرنا شروع کیا۔ اور قلعہ تر بھاک (یعنی تین برج والے قلعے کو) مفتوح کر کے غالفوں کے بہت سے آدمیوں کو ہلاک کیا۔ اس کے بعد ہی زبردست خاں اور صوفی بہادری نے عبداللہ خان کے حکم کے بموجب قلعہ کالار کا محاصرہ کر کے ایک مہینے کے اندر اس کو مفتوح کیا۔ دس قلعوں پر قبضہ کرنے کے بعد شاہی فوج نے بھونچ پور کے قدیم قلعے کا رخ کیا۔ جب شاہی فوج یورش کر کے دروازے پر پہنچ گئی۔ راجا پر تاب نے ہاتھی کی آڑ میں قریب آکر مقابلہ کیا۔ لیکن تھوڑی ہی دیر میں پس پا ہو کر ایک نئی عمارت میں جو اسی حصار کے اندر تیار کی گئی تھی مستحضر ہوا۔ اس یورش میں راجا کے دو ہاتھی مع نقارہ و نفیر شاہی فوج کے ہاتھ آئے۔ لیکن شاہی فوج میں چند سپاہیوں کے علاوہ زبردست خاں کے دو بیٹے مظفر بیگ و فریدون بیگ بھی حصار میں داخل ہو کر کام آئے۔ ۸ ذی الحجہ ۱۱۳۷ھ سے مودن کی مسلسل جنگ نے راجا کے پائے ثبات میں تزلزل پیدا کر دیا۔ اس نے اول جوہر کرنے کا قصد کیا۔ لیکن بالآخر اس ارادے کو فسخ کر کے فرار پر مکر باندھی۔ اور خود صرف ایک لشکر باندھے ہوئے اپنی بیوی کو ساتھ لے کر حصار سے باہر نکلا۔ عبداللہ خاں کا ایک ملازم ان دونوں کو گرفتار کر کے خان موصوف کے پاس لایا۔ اس نے ان کو مفید رکھ کر بادشاہ کو اطلاع دی۔ بادشاہ نے راجا کے قتل کا حکم دیا اور اس کا تمام مال عبداللہ خان کو بھورا نعام عطا کیا۔ عبداللہ خان نے مال کو جو سپاہ کے ہاتھ آگیا تھا باز یافت ہو گیا۔ راجا کی بیوی بھی مسلمان ہو کر عبداللہ خان کے پوتے کے عقد ملے غیرت مند راجپوتوں کا دستور تھا کہ مایوس ہو کر اہل و عیال کو آگ میں زندہ جلا دیتے تھے اور جان پر کھیل کر لڑتے تھے۔ اسی کو جوہر کہتے ہیں۔

میں آئی ہے۔

### ۶۱۔ پٹنہ میں پیٹر منڈی نامی انگریزی تاجر کی آمد ۱۶۳۱ء

عبداللہ خان کے زمانے میں پیٹر منڈی نامی انگریز تاجر تجارت کی غرض سے پٹنہ آیا۔ اس کا بیان ہے کہ پٹنہ میں شراب بیچنے کی سخت ممانعت ہو۔ اور ہنود اپنے مڑے لنگا کے پار لے جا کر جلاتے ہیں۔ چوروں اور رہزنوں کے سبب دریا اور حکمی کی راہیں سخت خطرناک تھیں۔ لیکن عبداللہ خان نے ان بد معاشوں کو قرار واقعی سزا دی۔ ان کے سر کٹوا کر عبرت عامہ کے لیے پختہ میناروں میں لگا دیے جاتے تھے۔ جو اسی عرصے سے تعمیر کیے گئے تھے۔ پیٹر منڈی نے کان پور تک ایسے دو سو میناروں کا خود شاہدہ کیا تھا۔

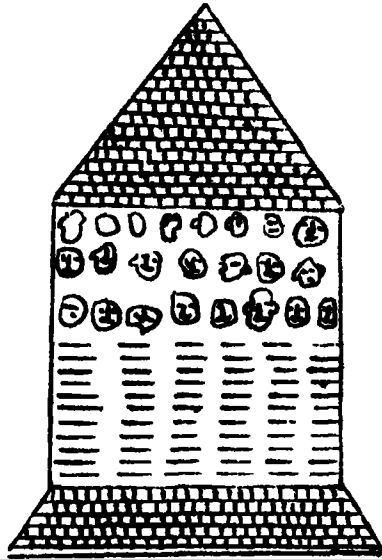
۱۷ پورا بیان شاہ جہاں نامہ جلد دوم صفحہ ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲ اور بادشاہ نامہ جلد دوم صفحہ ۲۴۱ تا ۲۴۲ سے ماخوذ ہے۔ ہسٹری آف بنگال بہار اور اڑیسہ

BENGAL, BIHAR & ORISSA UNDER BRITISH P. 46

میں راجا پر تاج کو ڈھراؤن کے راجا کا مورث اعلیٰ بتایا ہے۔ منتخب الالباب صفحہ ۵۴ کے مطابق راجا پر تاج کے ضبط شدہ مال سے چتیس ہاتھی اور بیچاس گھوڑے شاہی دربار کو روانہ کیے گئے۔

HISTORY OF BENGAL, BEHAR & ORISSA UNDER  
BRITISH RULE P. 45

نقشہ چور منارہ جس کا پٹیر منڈی نے معائنہ کیا تھا۔ جو سابق صفحہ میں  
مذکور ہے۔ اس میں چوروں، ڈاکوؤں اور رہزنوں کے سرکاٹ کر رکائے جاتے  
تھے کہ دیکھنے والوں کو عبرت ہو۔



## ۱۱) نواب شایستہ خان (۱۰۴۸ھ تا ۱۰۵۲ھ) (۱۶۳۱ء - ۱۶۳۸ء)

عبداللہ خاں کے بعد شایستہ خاں (پسر آصف خاں برادر نور جہاں بیگم) حاکم صوبہ مقرر ہوا۔ شایستہ خاں کے زمانے کا قابل ذکر واقعہ پلاموں پر فوج کشی ہے۔ ۱۰۵۱ھ میں شایستہ خان نے دشوار گزار جنگلوں کو کاٹ کر راستہ بنایا اور پلاموں پہنچ کر قلعے کا محاصرہ کیا۔ یہاں کاراجا پرتاب نامی جنگلوں اور پہاڑوں کے سبب اپنے قلعے کو نہایت محفوظ سمجھتا تھا۔ شایستہ خان نے محاصرہ کر کے اس کے بہت سے آدمیوں کو قتل کیا۔ مجبوراً راجا نے اطاعت اختیار کی اور بعد برسات اسی ہزار رپڑ پیش کش لے کر پٹنہ میں صوبے دار کے پاس حاضر ہونے کا وعدہ کیا۔ شایستہ خاں ہی کے زمانے میں (۱۰۴۹ھ) شاہ جہاں نے آتش خاں حبشی کو منصب دو ہزاری مع خلعت اور دس ہزار رپڑ نقد بطور انعام دے کر بھاگل پور کا فوج دار مقرر کیا۔ پلاموں کی چڑھائی میں اس نے بھی کارگزاری دکھائی۔ دراصل آتش خاں سلاطین دکن کا ملازم تھا۔ اول اول جہاں گیر کے دربار میں آکر منصب سے سرفراز ہوا تھا۔ اور ۱۰۴۸ھ میں فوت ہوا۔

شاہ جہاں نامہ جلد دوم صفحہ ۳۳۴ پلاموں پر اس کے بعد بھی چڑھائیاں ہوئیں، جو نواب اعتماد خاں اور داد خاں قریشی کے حالات میں مذکور ہوں گی۔ اس زمانے میں پلاموں میں چیرہ قوم کے ماباکی حکومت تھی۔ چیرو ڈوڈین قوم کی ایک شاخ کبی مانی ہے جو سابق بنائے میں گورکھ پور سے بدیل کھنڈ تک پھیلی ہوئی تھی۔ خلع پلاموں کے گزیرنے میں سفلی کیفیت موجود ہے۔

## (۸) نواب اعتقاد خان ۱۰۵۲ھ تا ۱۰۵۵ھ (۱۶۴۵-۴۲ء)

۱۰۵۲ھ میں شایستہ خاں عبداللہ خاں کی جگہ پر الہ آباد بھیج دیا گیا اور اعتقاد خان جو پور سے تبدیل ہو کر بہار کا صوبے دار مقرر ہوا۔ پلامون کے راجا پر تاج نے شایستہ خاں سے جو معاہدہ کیا تھا اس کو پورا کیا۔ اس لیے اعتقاد خان اس کی تنبیہ کی فکر میں تھا۔ اسی زمانے میں پر تاج کے چاچا دیارائے اور بیج رائے نے اعتقاد خان سے ملاقات کی۔ اور پر تاج کو گرفتار کر کے خان مذکور کے حوالے کرنے کا وعدہ کیا۔ اس قرارداد کے بعد بیج رائے پلامون پہنچا تو پر تاج کو نظر بند کر کے خود راجا بن بیٹھا۔ اعتقاد خان کو معلوم ہوا تو فوراً زبردست خان کو ایک زبردست فوج کے ساتھ پلامون روانہ کیا۔ زبردست خان نے قلعہ دیوگرہ پر جو اس علاقے میں سب سے بڑا تھا نہ تھا قبضہ کر لیا اور ہیل دار مقرر کر کے جنگل کٹوانا شروع کیا۔ بیج رائے نے چھ سو سوار اور سات ہزار پیادے فراہم کر کے زبردست خان پر شب خون مارنے کا تہیہ کیا۔ خان موصوف اس کی خبر پاتے ہی دشمنوں پر ٹوٹ پڑا اور ایک گروہ کو مقتول اور بعضوں کو اسیر کیا۔ اعتقاد خان کو اس لڑائی کی خبر پہنچی تو اس نے اپنی ماتحت فوج کے ساتھ عبداللہ خان نجم خانی کو کمک میں روانہ کیا۔ اتفاقاً اس لشکر کے پہنچنے کے قبل ہی ایک دن بیج رائے (۲ رمضان ۱۰۵۵ھ) شکار کے ارادے سے قلعے سے باہر نکلا۔ اسی وقت محبت سین وغیرہ اہل قلعہ نے راجا پر تاج کو قید سے رہا کر کے قلعہ اسی کے حوالے کر دیا۔ بیج رائے کے ساتھیوں میں سے بعضوں نے قلعے

میں داخل ہو کر پرتاب کا ساتھ دیا اور بعضوں نے بھاگ کر اپنی راہ لی اور کچھ  
 رائے سخت سرگردانی و پریشانی میں مبتلا ہوا۔ زبردست خاں اس کی خبر پاتے ہی  
 نہایت جتنی مدد لیری سے جنگل کی دشوار گزار گھاٹیوں پر دوڑ پڑا، اور تمام مسلمانوں  
 کو گرفتار کر کے میرزاہ قتل کرنا شروع کیا۔ راجا پرتاب نے خاں مرقوم کو لکھا  
 کہ میں دولت خواہوں میں شامل ہونا چاہتا ہوں، اگر حمد و بیان سے مطمئن  
 کرو کہ مجھ کو کوئی ایذا نہ پہنچے گی تو اطاعت کے لیے حاضر ہوں اور تمہارے  
 ساتھ اعتقاد خاں سے ملوں گا۔ زبردست خاں نے ہر طرح ملاحکی خاطر جی  
 و دل دہی کی اور اعتقاد خاں کا ہمراہی حمد نامہ بھیج دیا۔ اس کے بعد، رمضان  
 ۱۰۵۲ھ کو پرتاب زبردست خاں سے ملا اور اس کے ساتھ اعتقاد خاں کے  
 پاس پٹنہ آیا، اور ایک ہفتی نذر کر کے ہر سال ایک لاکھ روپے پیش کش دینے کا  
 وعدہ کیا۔ اعتقاد خاں نے پٹنہ اور واقعہ بادشاہ کو لکھ بھیجا۔ شاہ جہاں نے پرتاب  
 کو منصب ہزاری عطا کیا، اور پلاسوں کی جمع ایک کروڑ دھام سالانہ ٹھیرا کر اس  
 کو پرتاب کی جاگیر مقرر کر دیا۔

۲۶ صفر ۱۰۵۲ھ کو شایستہ خاں نے الہ آباد سے اور زبردست خاں  
 نے پٹنہ سے جا کر پرتاب زمیندار کی طرف سے ایک ہفتی اور دو ہزار اشرفی  
 بادشاہ کے نذر کی اور زبردست خاں کی طرف سے بھی تھوڑے جواہر اور  
 مرسع آلات نظر سے گزرے۔

سلخ ماہ ربیع الثانی ۱۰۵۳ھ میں شاہ جہاں نے پرتاب کو بھوج پور (توابع  
 صوبہ بہار) کو ذوالفقار خاں کی جاگیر (توابع) مقرر کر کے خاں مرقوم کو بھوج پور

۱۰۵۳ھ بادشاہ نامہ جلد ۲ صفحہ ۲۸-۲۹۰۔ شاہ جہاں نامہ جلد ۲ صفحہ ۳۹۸

۱۰۵۳ھ شاہ جہاں نامہ جلد ۲ صفحہ ۴۰۵۔ ۱۰۵۳ھ شاہ جہاں نامہ جلد ۲ صفحہ ۴۰۶

روانہ کیا۔

غزوہ شعبان ۱۰۵۶ھ کو اعتقاد خان صوبہ بہار سے تبدیل ہو کر بنگالے کی صوبے داری پر مامور ہوا۔<sup>۱۵</sup>

### (۹) اعظم خان (میر محمد باقر) ۱۰۵۶-۱۰۵۷ھ (۱۶۴۷-۱۶۴۸ء)

اعتقاد خان کے بنگالے جانے پر اعظم خان بہار کا صوبے دار ہوا، اس کے زمانے کا کوئی خاص واقعہ اس صوبے کے متعلق نظر نہیں آتا۔ غالباً یہ صوبے دار کوئی انتظام بھی نہ کر سکا۔ کیوں کہ ۱۰۵۹ھ میں اس کا انتقال ہو گیا۔<sup>۱۶</sup> شاہ جہاں نامہ (جلد ۲ صفحہ ۵۵۷) کے مطابق اس زمانے میں بنگالے کی جمع پچاس کروڑ دام اور صوبہ بہار کی جمع چالیس کروڑ دام اور اڑیسہ کی جمع بیس کروڑ دام تھی اور سارے ملک کی شاہی جمع آٹھ سو اسی کروڑ دام یعنی آٹھ ارب اور اسی کروڑ دام تھی۔

### (۱۰) سعید خان ۱۰۵۷-۱۰۵۸ھ (۱۶۴۸-۱۶۴۹ء)

۴ رجب ۱۰۵۷ھ کو سعید خان بلخ سے آکر بادشاہ کی خدمت میں حاضر

<sup>۱۵</sup> شاہ جہاں نامہ جلد ۲ صفحہ ۵۰۵

<sup>۱۶</sup> شاہ جہاں نامہ جلد ۲ صفحہ ۵۰۹۔ ناثر الامار صفحہ ۳۱۸ سے معلوم ہوتا ہے کہ کشمیر کی صوبے داری کے لیے منتخب ہو کر طلب کیا گیا تھا۔

ہوا۔ شاہ جہاں نے اس کی خدمات کے لحاظ سے اس کو بہار کی صوبے داری کے لیے نامزد کیا۔ لیکن شاہ کے حالات سے معلوم ہوتا ہے کہ محمد اللہ خاں بہادر ظفر جنگ صوبہ بہار سے شاہ جہاں کے پاس پہنچا اور اسی سال کابل سے سید خاں کے انتقال کی خبر آئی۔

## ۱۱۱) عمدة الملك جعفر خان ۱۰۶۱ھ تا ۱۰۶۲ھ (۱۵۵۲-۱۶۵۲ء)

جعفر خان نواب صادق خان کا پوتا اور بہرام خان کا بیٹا تھا۔ اس کی صوبے داری کے زمانے میں اس کا چھوٹا بھائی مرزا عزیز الدین بہرہ مند خان بھی صوبہ بہار میں کسی ممتاز عہدے پر مقرر ہوا تھا۔ سلیمان شکوہ پسر شہزادہ دارا شکوہ کی شادی بہرہ مند خان کی لڑکی سے ہوئی تھی۔ اور اسی تقریب کے موقع پر بہرہ مند خان پٹنہ سے بلوایا گیا تھا۔

جعفر خان کے زمانے میں میر جعفر نام (از سادات حسنی استرآبادی) جو سابق میں محمد قلی قطب الملک کا ملازم تھا اور ترک ملازمت کر کے چودہ سال سے پٹنہ میں دیوثوں کی طرح زندگی بسر کرتا تھا۔ جمادی الثانی ۱۰۶۲ھ میں نواب جعفر خان کے ساتھ شاہ جہاں کے دربار میں حاضر ہوا اور منصب ہفت صدی صد سوار و خلعت دجہر و شمشیر یا براق طلا میں کار و اسے اتنی



بازین نقوہ اور پانچ سو مہر کے انعام سے سرفراز ہوا۔  
 غزوہ جہادی الثانی ۱۰۶۳ھ کو عسکری نامی دیوان صوبہ بہار تبدیل کیا گیا۔  
 اور اس کی جگہ پر تارا چند مقرر ہوا۔

## ۱۱۲) اخلاص خان تخمیناً ۱۰۶۵ھ تا ۱۰۶۸ھ (۵۵-۱۰۶۵ھ)

عمدۃ الملک جعفر خان کے بعد شیخ فرید مخاطب بہ اخلاص خاں متکو دار  
 مقرر ہوا۔ اس کا ذکر ضمناً عالم گیر نامہ صفحہ ۱۹۱ و ۱۹۲ میں اس طور پر ہے کہ اکبر آباد  
 کے واقعات (یعنی داراشکوہ کی شکست، شاہ جہاں کی نظر بندی اور رنگ زیب  
 کے قتل) کے بعد اورنگ زیب نے اخلاص خاں کو لکھا کہ الہ آباد آکر خان  
 دوراں کی کمک میں موجود رہے اور چوں کہ احمد خوشیگی بھی اخلاص خاں کے  
 خطاب سے مخاطب تھا، اس لیے شیخ فرید احتشام خاں کے لقب سے  
 ملقب ہوا۔

شاہ جہاں نے ۱۰۶۲ھ کے قریب بنگالے کی حکومت شہزادہ شجاع  
 کو دی تھی اور اس کے بعد ۱۰۶۶ھ کے قریب صوبہ بہار کی حکومت شہزادہ  
 داراشکوہ (ولی عہد) کے سپرد کی۔ اور شہزادہ کی جانب سے الہ وردی خاں  
 کو نائب صوبے دار مقرر کیا۔

## ۱۳۱ صوبہ بہار میں داراشکوہ - شجاع اور اورنگ زیب کے معرکے ۱۰۶۶ھ تا ۱۰۶۹ھ (۱۶۶۱-۵۶)

۱۰۶۶ھ میں شاہ جہاں نے ضعف پیری کے سبب تمام امور سلطنت اپنے بڑے بیٹے داراشکوہ کے سپرد کر دیے تھے۔ یہ امر اور شہزادوں کو ناگوار ہوا۔ شہزادہ مراد نے گجرات میں غورسہ ہو کر اپنے نام کا بیکہ و خطبہ جاری کیا۔ اور اورنگ زیب وکن سے فوج لے کر داراشکوہ کے استیصال کو روانہ ہوا۔ دھرم شجاع نے بنگالے سے بہار پر فوج کشی کی اور الٹہ وری خاں کو جو داراشکوہ کی طرف سے صوبہ بہار کا انتظام کرتا تھا بلکا کر پٹنہ و صوبہ بہار پر قبضہ کر لیا۔ اور یہاں سے فوج فراہم کر کے داراشکوہ کے مقابلے کو چلا۔

۳۲ رجب الاول ۱۰۶۶ھ کو داراشکوہ نے اپنے بڑے بیٹے سلیمان شکوہ کو شجاع سے لڑنے کے لیے روانہ کیا۔ نیم جمادی الاول کو بنارس سے کچھ آگے موضع بہادر پور میں جنگ واقع ہوئی اور شجاع شکست کھا کر پھر پٹنہ واپس آیا اور یہاں سے مونگیر جا کر قلعے کے استحکام میں مصروف ہوا۔ لیکن سلیمان شکوہ کی فوج تعاقب میں آرہی تھی اس لیے یہاں بھی قدم نہ جماسکا اور ناچار بنگالے واپس گیا۔ سلیمان شکوہ نے پٹنہ و مونگیر پر قبضہ کر لیا اور شجاع کے بعض ملازموں کو جو اس معرکے میں گرفتار ہوئے تھے۔ اکبر آباد بھیج کر سخت سزائیں دلوائیں۔<sup>۵۲</sup>

۵۱ عالم گیر نامہ صفحہ ۲۴۱۔ اثر الامراء میں بہادر خان باقی بیگ کے حالات میں لکھا ہے کہ داراشکوہ نے ۱۰۶۶ھ میں اس کو نائب صوبے دار بنا کر سلیمان شکوہ کے ساتھ پٹنہ میں نہیں کیا تھا۔ ۱۲۔ ۵۲ عالم گیر نامہ صفحہ ۲۹ تا ۳۲۔

ہنوز سلیمان شکوہ اور شجاع کا معاملہ طرہ پایا تھا کہ اورنگ زیب نے داراشکوہ کو شکست دے کر دہلی پر قبضہ کر لیا۔ داراشکوہ بھاگ کر لاہور چلا گیا اور سلیمان شکوہ کو بھی کمک کے لیے طلب کیا۔ اورنگ زیب نے شاہ جہاں کو نظر بند کر کے سلطنت کا نظم اپنے ہاتھ میں لے لیا اور شجاع کو اپنی طرف ملا لینے کے لیے صوبہ بہار و مونگیر کی حکومت کا فرمان خاص شاہ جہاں کی مہر سے میک گز بردار کی معرفت شجاع کے پاس بھیج دیا۔ شجاع نے معلوم کیا کہ قبول کیا لیکن پٹنہ آکر از سر نو فوج فراہم کر کے اورنگ زیب کے مقابلے کا قصد کیا۔ اورنگ زیب بھی غافل نہ تھا۔ اس نے بھی اپنے دولت خواہوں کو لگا رکھنے کے لیے یکم شوال ۱۰۶۵ھ کو سید شیر خاں بارہہ کو اس کے سابق منصب میں اضافہ کر کے منصب سہ ہزاری ہزار و پانصد سوار اور تریہت کی فوج داری تفویض کی اور اسی طرح ۱۲ ربیع الثانی ۱۰۶۵ھ کو میر ابو المعالی پسر مرزا والی جاگیر دار ملا قہ بہار کو بھی خلعت واسپ و فیل (سے زریں جھول) و خطاب میرزا خانی و منصب سہ ہزاری و انعام (تیس ہزار روپے نقد) سے سرفراز کیا۔

اورنگ زیب کو جب شجاع کا قصد معلوم ہوا اپنے بیٹے شہزادہ محمد سلطان کو ساتھ لے کر مقابلے کو روانہ ہوا۔ اس وقت معظم خاں المعروف بہ سیرجہ بھی آ ملا۔ شجاع جب پٹنہ سے چل کر قلعہ رہتاس (سہسرام) کے قریب پہنچا۔ رام سنگھ ملازم داراشکوہ نے داراشکوہ کے خفیہ ایما سے اس قلعے کو شجاع کے حوالے کر دیا۔ اس کے بعد شجاع کی فوج آگے بڑھ کر اورنگ زیب

۱۰ عالم گیر نامہ صفحہ ۲۱۱ و ۲۲۳۔ ۱۱ عالم گیر نامہ صفحہ ۱۳۲ و ۱۳۳ (مختب الباب صفحہ ۴)

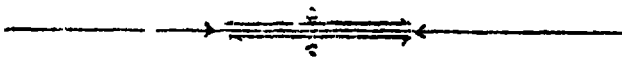
جلد ۲) اثر الامارہ صفحہ ۱۳۶ میں مذکور ہے کہ سزاوار خان کے جرنیل پر میر ابو المعالی تریہت

کا فوج دار مقرر ہوا۔ ۱۲ عالم گیر نامہ صفحہ ۲۱۵۔

کے لشکر سے مقابل ہوئی۔ اور ابتدائے جنگ میں کسی قدر کامیابی کے بعد بالآخر مقام کجھوہ میں شکست فاش اٹھا کر پس پا ہوئی۔ اورنگ زیب نے شہزادہ محمد سلطان اور میر جملہ کو شجاع کے تعاقب میں روانہ کیا۔ شجاع نے اول چٹنہ واپس آکر اپنے بڑے لڑکے زین الدین کی شامی ذوالفقار خان کی لڑکی سے انجام دی اور اس کے بعد ۱۶۹۹ء کو مونگیر پہنچا یہاں شہر کے سامنے چٹھانوں کی بنوائی ہوئی دیوار اور خندق تھی۔ شجاع نے اس دیوار میں تیس تیس گز کے فاصلے پر برجیاں بنوائیں اور خندق کو ندی سے ملا کر باجاقو میں نصب کرادیں، اور کھرک پور (مونگیر) کے راجا بہروز کو مونگیر سے اکبر نگر تک تمام دشوار گزار غیر سلوک راہوں اور گھاٹیوں کی محافظت سپرد کی۔ اس اثنا میں میر جملہ اور شہزادہ محمد سلطان بھی ادھر آ پہنچے۔ میر جملہ نے مونگیر کا محاصرہ فضول سمجھ کر شجاع کے ہنگالے جانے کی راہ سدود کرنے کے لیے راجا بہروز کو سازش میں لا کر عام راستے سے علیحدہ کھرک پور کے پہاڑوں کے بائیں جانب جنگل کی راہ اختیار کی۔ شجاع نے میر جملہ کے ہنگالے جانے کا گمان کیا۔ اور ۲۱ جمادی الثانی کو مونگیر سے خود ہنگالے کی طرف روانہ ہوا۔ میر جملہ مونگیر سے بیس کوس موضع پیالہ پور تک پہنچا تھا کہ اس کو شجاع کے آنے کا حال معلوم ہوا۔ فوراً پھر مونگیر کی طرف پلٹ آیا اور اس اثنا میں شہزادہ محمد سلطان بھی مونگیر کے قریب آکر ٹھہر گیا۔ شجاع مونگیر سے نکل کر تیس کوس پر موضع رائگا مانی میں جس کے ایک طرف ندی اور دوسری جانب پہاڑ ہو تفصیل بنا کر ٹھہر گیا اور میر جملہ کے واپس آنے کی خبر سے اس کے جنگل میں پھٹکنے کا گمان کیا اور اپنے ملازم اسفندیار معمری کو بھیج کر خواجہ کمال افغان

۱۶ جمادی الاول ۱۱۰۹ھ میں اورنگ زیب نے راجا بہروز کو منصب ہرزہ می ہزار سوار عطا کیا (امانگیر مارچ ۱۶۹۹ء)

زمیندار بیڑ بھوم کو میر جملہ کے سدراہ ہونے کی تاکید کی۔ ۲۳ جمادی الاول ۱۰۹۹ھ کو میر جملہ نے مونگیر پر قبضہ کر کے محمد معین سلدوز کو قلعہ مونگیر کی حراست پر تعین کیا اور اورنگ زیب کے حکم کا منتظر رہا۔ حکم آنے پر میر جملہ بیڑ بھوم کی طرف روانہ ہوا خواجہ کمال افغان نے کوئی مزاحمت نہ کی۔ لیکن اسی زمانے میں بعض فتنہ پسندوں نے اورنگ زیب کی شکست اور دارا شکوہ کی فتح کی خبر مشہور کر دی اور راجپوتوں نے اس کا یقین کر کے ۱۶ رجب کو میر جملہ سے علیحدگی اور مخالفت شروع کر دی۔ شجاع نے موقع پا کر اکبر انگر آئے کے قصد سے گنگا کو عبور کیا۔ اور اسی زمانے میں اس نے اللہ وردی خان اور اس کے بیٹے سیف اللہ کو جو پٹنہ سے اس کے ساتھ ہوئے تھے اور اب میر جملہ کے شریک ہو چاہتے تھے۔ قتل کر کے ان کے تمام مال و اسباب پر قبضہ کر لیا۔ بعد کے واقعات کو بنگالے کی تاریخ سے تعلق ہے۔ صرف اس قدر بیان کر دینا کافی ہو گا کہ شجاع نے اول شہزادہ محمد سلطان کو خفیہ سازشوں سے ملا کر اپنی لڑکی سے اس کی شادی کر دی لیکن شہزادہ محمد نے پیشانی ہو کر شجاع کا ساتھ چھوڑا۔ پھر بھی اورنگ زیب نے اس کو قید کر کے قلعہ گھیار میں بھیج دیا۔ بالآخر شجاع میر جملہ سے یزدر پڑ شکست کھا کر ارکان دارخنگ کے راجا کے پاس پہنچا اور اس کی دغا سے مارا گیا۔ میر جملہ نے بھی رمضان ۱۰۹۹ھ میں کوچ بہار میں آب و ہوا کی خرابی سے بیمار ہو کر انتقال کیا۔



# باب پانزدہم

## اورنگ زیب کا عہد ۱۰۶۹ھ تا ۱۱۱۷ھ

(۱) داؤد خان قریشی ۱۰۶۹ھ تا ۱۰۷۲ھ (۶۰-۶۱۶۶۵)

داؤد خان پسر شیخ بھیکن قبل میں داراشکوہ کا ملازم تھا۔ اورنگ زیب اور داراشکوہ کی جنگ میں ترک ملازمت کر کے اورنگ زیب کا ملازم ہوا اور اورنگ زیب نے اس کو پٹنہ کی صوبے داری کے لیے نام زد کر کے معظم خان (میر جملہ) کی کمک میں رہنے کا حکم دیا جس وقت معظم خان اکبر نگر (راج محل بگالہ) میں شہزادہ شجاع سے جنگ کر رہا تھا۔ داؤد خان بھی حسب الحکم یکم رمضان ۱۰۶۹ھ کو رشید خان و میرزا خان و ہادی داؤد خان و قادر داؤد خان و خواجہ عنایت اللہ اور صوبہ بہار کے تمام جاگیرداروں کو ساتھ لے کر روانہ ہوا اور اپنے پیچھے شیخ محمد حیات کو پندرہ سو سوار اور دو ہزار پیادے عوام لے کر کے پٹنہ میں اپنا نائب چھوڑا۔ چوں کہ اکثر ناکوں اور گھاٹیوں پر مخالفوں نے پلڑا بند و برت کر کے جا بجا جنگی کشتیاں متعین کر دی تھیں۔ اس لیے ضلع موگیر و بھگل پور تک داؤد خان کو اکثر مراحل طویل کرنے میں دیر لگی۔ اس وقت تک بے فتح بھیکن حصار فیروزہ کے پنج زادوں سے تھا اور خان جہان لودی کے متحد ملازمین میں

تھا۔ اثر الامار جلد ۱ صفحہ ۴۶۲۔

برسات بھی ختم نہ ہوئی تھی کہ اکثر نالے اور ندیاں بھری ہوئی تھیں۔ اس لیے داؤد خان کو کچھ دن مقام قاضی گریہ (بھاگل پور کے سامنے) میں قیام کرنا پڑا۔ اسی اثنا میں شہزاد شجاع نے دوبارہ اکبر نگر پر قبضہ کر لیا تھا۔ پس داؤد خان گنگا کے اس پار آ کر کھل گاتو کے قریب ٹھہر گیا۔ بعد کو جب برسات گزر جانے پر معظم خان اور شہزادہ شجاع میں پھر جنگ شروع ہوئی۔ داؤد خان بھی گنگا کے پار جا کر ٹانڈہ کی طرف جہاں شجاع اپنی پوری فوج کے ساتھ ٹھہرا ہوا تھا معظم خان کی کمک میں پہنچ گیا۔ جب شجاع شکست کھا کر ڈھاکہ کی طرف چلا گیا اور اکبر نگر۔ ٹانڈہ اور تمام بنگالہ معظم خان کے قبضے میں آ گیا اورنگ زیب نے ماہ صفر ۱۰۸۷ھ میں داؤد خان کو بہار کا صوبے دار مقرر کر کے بنگالے سے واپس آنے کا حکم دیا۔ داؤد خان کی صوبے داری میں ایک بڑا واقعہ پلامون کی فتح ہو جس کی کیفیت حسب ذیل ہے۔

## (۲) پلامون کی فتح ۱۰۸۷ھ (۱۶۶۶ء)

سابقہ اوراق میں شاید خان اور اعتقاد خان کی صوبے داری کے دنائے میں پلامون کے راجا پرتاب کا ذکر ہو چکا ہو۔ راجا مذکور نے ایک لاکھ روپیہ خراج ادا کرنے کا وعدہ کر کے صلح کی تھی لیکن یہ رقم ادا نہ کی۔ اورنگ زیب نے داؤد خان کو پلامون پر چڑھائی کر کے قبضہ کرنے کا حکم دیا۔ اور صوبہ بہار کے جاگیرداروں، زمینداروں اور فوجداروں کو بھی کمک میں حاضر ہونے کی تاکید کی۔ مہر شعبان ۱۰۸۷ھ کو داؤد خان۔ میرزا خان فوج دار در بھنگ تھوڑا

جاگیر دار چین پور اور راجا بہروز زمیندار موگیہ اور بعض ذی اقتدار لوگوں کو کمک میں ساتھ لے کر پٹنہ سے روانہ ہوا۔ راجا پر تپا کے آدمیوں نے قلعہ کو ٹھی کو (جو گیا کے جنوب میں واقع ہے) چھوڑ کر فرار کیا اور ۵ رمضان ۱۱۸۷ھ کو داؤد خان نے بلا مزاحمت اس پر قبضہ کر لیا۔ اس کے آگے قلعہ کندہ ایک مستحکم مقام تھا۔ داؤد خان نے باش کے جنگل کٹوا کر راستہ بنوایا اور اس عرصے میں دشمنوں نے اس کو بھی خالی کر دیا۔ اس لیے سہ سوال کو اس پر بھی قبضہ کر کے اس کی محکم فصیلوں کو منہدم کر دیا۔ اس وقت برسات کا موسم قریب آ پہنچا تھا اس لیے داؤد خان نے آگے بڑھنا مناسب نہ سمجھا اور کوٹھی اور کندہ کے قریب چھوٹی سی بستیوں پر مٹی کی فصیل بنوا کر سپاہیوں کے لیے چھاؤنیاں تیار کرائیں اور ہر ایک چھاؤنی میں سو سوار اور کچھ پیادے اور قلعہ کی متعین کر دیے۔ راجا نے اس بندوبست کو دیکھ کر صلح کی گفتگو شروع کی لیکن داؤد خان نے ایک نہ سنی

برسات گزر جانے پر غرہ رنج الاول ۱۱۸۷ھ کو داؤد خان نے پلاٹوں کی طرف قدم بڑھائے۔ میرزا خان کو سات سو سوار اور دوسو پیادوں کے ساتھ ہراول اور تہوڑاں کو سات سو سوار اور تین سو پیادوں کے ساتھ برنار اور اپنے بھتیجے شیخ ناتار کو پانچ سو سپاہ دے کر اور راجا بہروز کو مع چار سو سوار اور ڈیڑھ ہزار پیادے شامل کر کے جرنار قائم کیا اور خود دو ہزار سواروں کے ساتھ صدر لشکر ہو کر پانچ سو کا ایک اور لشکر پشت کی جانب متعین رکھا جنگ کاٹ کر راہ کو ہموار کرنے کی غرض سے بیل داروں کی ایک جماعت پہلے سے روانہ کی گئی تھی۔ اس انتظام کے بعد آہستہ آہستہ قدم اٹھا کر ۹ رجب الاول



کو دس کوس طر کر کے فوج نے فرسی (شاید مقام لہری ملاد ہوجھ پلامون سے بارہ کوس پر واقع ہے) میں قیام کیا۔ راجا نے خوف زدہ ہو کر اپنے معتمد خاص صورت سنگھ کو داؤد خان کے پاس روانہ کیا۔ اور ایک لاکھ روپیہ بادشاہ کو پیش کش اور پچاس ہزار داؤد خان کو نذر دینے کا وعدہ کیا۔ داؤد خان نے ساری کیفیت بادشاہ کو لکھ بھیجی۔ ہنوز شاہی حکم وصول نہ ہوا تھا کہ راجا کے کچھ لوگوں نے داؤد خان کی فوج کی رسد لوٹ لی۔ اس واقعہ سے داؤد خان سخت برہم ہوا۔ ہر چند راجا نے لاعلمی ظاہر کر کے بڑت چاہی اور پچاس ہزار روپیہ پیش کر کے معافی کا خواستگار ہوا لیکن داؤد خان نے کوئی التفات نہ کی اور ۲۲ رجب الثانی کو پلامون کے قریب قیام کیا۔ راجا کی فوج مستعد ہو کر مقابلے کو نکل کھڑی ہوئی۔ اس وقت اورنگ زیب کا یہ حکم وصول ہوا کہ اگر راجا اسلامی رویت اختیار کرے تو اس کی زمین داری اس کو دے دی جائے ورنہ اس کا استیصال کیا جائے۔ داؤد خان راجا کو اس حکم سے مطلع کر کے جواب کا منتظر تھا لیکن اس کی فوج جنگ کے لیے بے قرار تھی۔ اس اثنا میں داؤد خان کے بغیر حکم ۲۴ رجب الثانی کو تہور خان برلاس نے اچانک حملہ کر دیا۔ چار و ناچار داؤد خان کو بھی جنگ کرنی پڑی۔ اس نے دشمن کی فوج سے تھوڑے فاصلے پر مورچال بنائی اور اسی جگہ صبح سے شام تک سخت جنگ ہوتی رہی تہور خان کی طرف سولہ آدمی مارے گئے اور پچاس آدمی زخمی ہوئے۔ شب کو دشمنوں نے دو بڑی توپیں اپنے مورچال کے اوپر نصب کر دیں۔ لیکن صبح کو داؤد خان نے اس تہلکہ سے نکل کر ایک پہاڑی پر پناہ لی اور توپیں چڑھا کر دشمنوں کی مورچال کو اپنی زدیں کر لیا۔ ۲۶ رجب الثانی ۱۰۸۱ھ کو دشمنوں نے فرار

کر کے ہدی کے کنارے جس کے دوسری جانب گھنا جنگل تھا نمود چال بنائی۔  
 داؤد خان نے جنگل کٹوا کر بہ قدر ضرورت راستہ بنوایا اور اپنے بھتیجے شیخ احمد  
 اور شیخ احمد اور راجا بہروز۔ مرزا خان تہور خان اور شیخ صفی وغیرہ کو حملے کا حکم  
 دیا۔ دو گھڑی سخت جنگ کرنے کے بعد دشمنوں نے شکست کھائی۔ ان میں  
 بہتیرے مارے گئے۔ اکثر زخمی ہو کر جنگلوں میں پھپ گئے اور باقی پس پا  
 ہو کر حصار شہر کے اندر چھ گئے۔ داؤد خان چاہتا تھا کہ جو کچھ قبضے میں آگیا  
 ہر اس کا استغلاظ و بندوبست کرنے کے بعد آگے قدم بڑھائے لیکن لشکر  
 نے اپنی بہادری کے زعم میں دشمنوں کا تعاقب کیا اور سواروں نے ہدی  
 کو عبور کر کے حصار شہر پر حملہ کر دیا۔ دشمن یہاں بھی قدم نہ جما سکا اور دھاک  
 کر پلاموں کے سنے اور پڑنے قلعوں میں پناہ گزیں ہوا۔ راجا پرتاب نے  
 اپنے اہل و عیال کے ساتھ تمام مال و اسباب کو جنگل میں بھیج دیا۔ شاہی  
 فوج شہر کو تاراج کرتی ہوئی قلعے کے دروازے تک پہنچ گئی۔ مصورین  
 قلعے نے کچھ رات گزرنے تک توپ و تفنگ سے مقابلہ کیا لیکن تھوڑی  
 دیر کے بعد راجا پرتاب قلعے کے پچھلے دروازے سے نکل کر جنگل میں بھاگ  
 گیا اور پلاموں کے دونوں قلعے شاہی فوج کے دخل میں آ گئے۔ اس  
 محلے میں شاہی فوج کے ایکٹھ سپاہی کام آئے۔ اور ایک سو ستر آدمی  
 زخمی ہوئے۔ راجا کے آدمیوں نے ان قلعوں سے فرار کر کے مقام دیو  
 گانویں پھر ایک جمعیت فراہم کی لیکن صفی خان نے بالآخر اس پر بھی  
 قبضہ کر لیا۔

اس فتح کے بعد داؤد خان شاہی حکم کے مطابق ان قلعوں کی حرا

اور پلامون کی فوج داری سنگھ خان کے سپرد کر کے خود پٹنہ واپس آیا۔

### (۳) داؤد خان کے زمانے کے بعض قابل ذکر واقعات

#### یہ ہیں

۱۷۸۷ء کے آخر میں ذوالقدر خاں قلعے دار رہتا اس نے انتقال کیا۔ اور اس کی جگہ ہزبر خان مقرر ہوا۔ بادشاہ نے اس کو خلعت اور سابق سے اضافہ کر کے ڈیڑھ ہزاری منصب عطا کیا۔

۱۷۸۸ء شعبان ۱۲۰۷ء میں پلامون کے خاتم میں سے دوز بخیر فیل دہلی بھیجے گئے اور بادشاہ کی نظر سے گزرے۔

داؤد خان کی کارگزاریوں کے صلہ میں ۶ ذی الحجہ ۱۲۰۷ء کو بادشاہ نے اس کے منصب میں اضافہ کر کے چہار ہزاری چہار ہزار سوار (دوازان جملہ دو ہزار سوار دواپہ سہ اسپہ) مقرر کیا۔

۱۴ جمادی الآخر ۱۲۰۷ء کو صوبہ بہار کے وقایع نگاروں نے بادشاہ کو خبر دی کہ مرزا خان فوج دار در بھنگہ جو پلاموں کی فتح میں شریک ہوا تھا اور اس کے بعد شاہی حکم کے مطابق زمیندار سورنگ (پورینہ سے اوتار ہمالیہ کی ترائی کا علاقہ) کی تنبیہ کو روانہ ہوا تھا اجل طبعی سے فوت ہوا۔

۱۵ جمادی الاول ۱۲۰۹ء میں سنگھ خان کو اورنگ زیب نے سارن کی فوج داری مع خلعت

و منصب ہزار پانصدی عطا کیا (عالم گیر نامہ صفحہ ۳۲۹) ۱۷ عالم گیر نامہ صفحہ ۳۶۰

۱۷ عالم گیر نامہ صفحہ ۶۶۵ ۱۸ عالم گیر نامہ صفحہ ۵۵، ۵۶ عالم گیر نامہ صفحہ ۸۵۰ (سورنگ

سے وہ علاقہ مراد ہر جو ضلع پورینہ کے اتر کوہ ہمالہ کی ترائی میں واقع ہوا)۔

۵۷ شہان شاہ کو معصوم خان خلف شاہ نواز خان جو قورنگی (داروخہ) سلاح خانہ شاہی پر مامور تھا تبدیل ہو کر تربہت کا فوج دار مقرر ہوا اور خلعت و اسب "باساز طلانی" سے سرفراز ہوا۔ اور اسی روز ہنزہ خان قلعہ دار رہتاس کی جگہ پر خواجہ ندیر مقرر کیا گیا۔  
 ۵۸ ذی الحجہ ۱۰۴۲ھ کو منکلی خان کے جگہ پر میر رضی الدین سرکار سان کی فوج داری پر متعین ہوا۔ اور خلعت کے علاوہ اس کے منصب میں اضافہ کر کے ہزار و پانصدی ہشت صد سوار کا منصب عنایت ہوا۔  
 انہی دنوں میں ۱۶ ذی الحجہ ۱۰۴۲ھ کو سادات خان (از کوکیان صوبہ بہار) حسب طلب بادشاہ کے پاس حاضر ہوا۔  
 داؤد خان کے زمانے میں ۱۰۴۲ھ میں پٹنہ میں دارالعدل تعمیر ہوا۔ جس کے کتبے کی لوح فی الحال تھانہ خواجہ کلان میں لگی ہوئی ہے۔  
 اس میں یہ شعر کندہ ہے۔

بہر عدل و دادِ مظلومان زدست ظالمان  
 ساخت دارالعدل جعفر بندہ داؤد خاں

۱۰۴۳

### (۳) فتح پلامون کا مرقع اور اہل پلامون کا کچھ حال

گیا میں سری منوالال لائبریری میں فتح پلامون کا ایک نادر مرقع ہے

۱۵ عالم گیر نامہ صفحہ ۸۵۲ ۱۵ عالم گیر نامہ صفحہ ۸۵۳ ۱۵ عالم گیر نامہ صفحہ ۸۶۳  
 ۱۵ عالم گیر نامہ صفحہ ۸۶۳ ۱۵ خلع گیا میں نصبہ داؤدنگر اسی کا آباد کیا ہوا ہے ۱۲۰۵  
 سیر المتاخرین میں بھی داؤد خاں کو صاحب داؤدنگر لکھا ہے۔

یہ موقع مومے پڑے پر بنا ہوا ہے جس کا طول تقریباً ۴۰ فٹ اور عرض آٹھ فوٹ ہے۔ جا بجا تصویروں کے ساتھ حسب ذیل عبارتیں بھی لکھی ہوئی ہیں۔ جن سے قلعہ پلامون کی کیفیت اور جنگ کا حال ظاہر ہوتا ہے۔

۱۱) پلامون کہ میان شہر واقع است سنگین۔ دور و اطراف یک ہزار و یک

صد و نو درع۔ ارتفاع ۲۴ درع و برج ۱۲ درع۔ (۲) امارت پناہ داؤد خان

دریں جا بایں طرح مسجدے بنامی کنند (۳) باغات گرد قلعہ واقع است۔

(۴) جائے اندرون قلعہ توپ خانہ و حوالی ہائے شہر نمودہ است (۵) کھڑکی جانب

جنوب ازیں راہ روز فتح بہ شب زمیندار پلامون گریخت (۶) بیرون قلعہ در باغات

لب دریا بایں طرح مسجدے دوم انداخت (۷) امارت پناہ داؤد خان در محل جنگ

پیادہ شدہ جائے کمان و در دست و جائے تلوار و جائے بر پیل سیاہ و درست لوائے

جنگ برداشتہ است (۸) سواران لشکر اسپان خود را گزاشتہ پیادہ شدہ بکوہ

برآمدہ بہ مقہوران پلامون بچکرک پیوستند (۹) جائے مورچلان مقہوران پلامون

نمودہ است (۱۰) جائے خیمہ ہاتھور خان مرزا خان صفی خان امارت پناہ داؤد خان

فتح تاتار و شیخ احمد برادر زادہ ہائے داؤد خان راجا بہروز (۱۱) امارت پناہ داؤد خان

بر قلعہ پلامون یورش نمودہ دائرہ لنگاہ داشتند (۱۲) جائے مورچل مقہوران پلامون

نمودہ (۱۳) روزیکہ امارت پناہ داؤد خان مورچل بالائے کوہ طیار ساختہ توپ ہارا

بر آوردہ بر مورچل ہائے مقہوران توپ..... نمودہ آں بد طینتاں نمی توانستند

استقامت نمود مورچل خود را گزاشتہ بہ مورچل دوم بالائے کوہ استقامت نمودہ

بچکرک پیوستند (۱۴) تعیینان زخم گولہ خوردہ افتاد۔ ابراہیم عورلی از تابینان امارت

پناہ داؤد خان از زخم گولہ بکار آمد (۱۵) روزیکہ امارت پناہ داؤد خان بر قلعہ پلامون یورش

نمودہ فوج محب..... دائرہ لشکر گزاشتند۔ لشکر شاہی را بنام بندہ ہائے شاہی

یاد کردہ جہانے محمد بخش مائیں گرفتہ جہانے ڈیرہ زیند احسان ..... (۱۶) جہانے کولان  
کہ از جانب راجا جنگ می کردند از نلم گوانان پلامون یاد کردہ (۱۷) متصل قلعہ  
جنوب رود یہ کوہ واقع است بالائے آن دیوار پختہ کشیدہ اند (۱۸) جہانے باغات  
انبہ وجہ قلعہ بالائے کوہ نمودہ (۱۹) باغات گرد واقعہ و کوہ ہا و دریا نمودہ -

یہ مرقع داؤد خان کے دینار کے پاس تھا۔ حکام انگریزی اس کو پانچ ہزار  
روپے کر غالباً برٹش میوزیم کے لیے خریدنا چاہتے تھے لیکن ملک مرقع نے  
نہ دیا۔ بعد میں ان کے کسی وارث نے نالیاقتی سے اس کو سو سو سو روپے کو  
سری منولال کے کتب خانے میں بیچ ڈالا۔ لائبریری میں ضروری طور پر اس کی حفاظت  
کی جاتی ہو۔ سری منولال کے بیٹے لالین و خلیق شخص ہیں۔ انھوں نے راقم کو اس  
کی تصویر کھینچانے کی اجازت دی لیکن سامان مصوری اعلیٰ قیمت کا نہ تھا اس لیے  
عبارتیں صاف نمایاں نہ ہوئیں۔ بہر حال راقم ان کا ممنون ہو۔

پلامون کی وجہ تسمیہ تین طور پر بیان کی جاتی ہو۔ اول بیان یہ ہو کہ یہ لفظ  
پلانے ماخوذ ہو جس کے معنی استقامت نہ کرنے کی جگہ کے ہیں۔ دوسرا بیان  
یہ ہو کہ یہ پل۔ ام۔ او سے ماخوذ ہو جس کے معنی دانت والے قلعے کے ہیں۔ اس  
لیے کہ چیر و قوم نے جو قلعہ ندی کے کنارے بنایا۔ اس ندی میں پتھر بڑے بڑے  
دانتوں کی شکل میں نمایاں ہیں۔ شاید یہ لفظ ڈراویدین زبان سے ماخوذ ہو۔  
تیسرے بیان کے مطابق یہ نام ”پالامو“ سے ماخوذ ہو جس کے معنی ہیں ”ٹھنڈا  
مارا ہوا“۔ ان میں سے کون سی نسبت صحیح ہو معلوم نہیں۔ پلاموں کے علاقوں  
میں چیرو۔ اراون اور کھردار قوم کے لوگ پائے جاتے ہیں۔ ان میں سے ہر  
ایک کو اپنے عروج کے زمانے میں فاتح اور صاحب حکومت اور فائدہ رہتاس  
(ضلع آره) کا بانی ہونے کا دعویٰ ہو۔ کھردار کو اپنی قوم کے راجا پر تاب دھول

کے کارناموں پر بڑا فخر ہو جو شاید بارہویں صدی عیسوی میں حکمران تھا۔ راؤن قوم کا دعویٰ ہے کہ یہ کرناٹک (دکن) سے آکر آباد ہوئیں اور رہتاس گڑھ کو تعمیر کیا۔ ان کا بیان ہے کہ مسلمان ایک عرصے تک ان پر فتح نہ پاسکے۔ آخر ایک پرب کے موقع پر راجا کے تمام لوگ خوشی منا کر نئے میں مدہوش تھے۔ مسلمان پہلے سے ایسے موقع کے منتظر تھے۔ اچانک ان کو قتل کر کے قلعہ رہتاس پر قابض ہو گئے اور مفتوح قوم کے جو افراد بچ گئے تھے۔ بھاگ کر علاقہ پلاموں وراج محل میں آباد ہوئے اور راج محل دسے مال پلریا اور چھوٹا ناگ پور علاقے راؤن کہلائے۔ یہ بیان تاریخی ثبوت سے خالی ہونے کے سبب فائدہ معلوم ہوتا ہے۔ چیر و قوم پلاموں پر کب قابض ہوئی اس کی حقیقت معلوم نہیں۔

۱۵۳۵ء کے قریب شیر شاہ نے ہمارے چیر و نامی سردار کی خود سری کے سبب اس کی تنبیہ کے لیے فوج روانہ کی اور اس کو سر کر کے اس طویل اور مشہور و معروف راہ کو جو شیر شاہی سڑک یا گریڈ ٹرنک روڈ کہی جاتی ہے۔ رہ زنی وفات گری سے محفوظ کیا۔ کہا جاتا ہے کہ چیر و قوم نے رکھیل خاندان کے راجپوت راجا کو شکست دے کر پلاموں پر قبضہ کیا تھا۔ اور اس راجپوت راجا کو شکست دینے میں بارہ ہزار چیر و اور اٹھارہ ہزار کھروار شامل تھے۔ یہ بھی بیان ہے کہ چیر و خاندان کے باپچوین راجا سہیل رائے (SAHEEL RAI) نے مسلمانوں کو بہت ہزیمت پہنچائی تھی۔ بالآخر مسلمان اس کو گرفتار کر کے دہلی لے گئے اور وہاں بادشاہ نے اس کی طاقت کی شہرت سن کر اس کو تنہا ایک شیر سے لڑو اکر امتحان لیا۔ اس سہیل رائے کا بیٹا بھگوت رائے اول پلاموں پر قابض ہوا۔ چیر و قوم میں مٹی رائے بھی ایک مشہور راجا تھا جس کو اس قوم کے لوگ مادل کے لقب سے یاد کرتے ہیں۔ مدنی رائے نے اپنی فتوحات کو بھی وسعت دی اور چھوٹا ناگ پور

کے راجا کو شکست دے کر اس کی دارالحکومت ڈودیا کو بر باد کر دیا۔ راجا پر تاب جس کو داؤد خان نے شکست دی۔ اسی ملانی رائے کا بیٹا لہا جانا ہند۔ اس وقت سے پلامون سلسلہ مسلمانوں کے قبضے میں رہا۔ محمد شاہ بادشاہ نے ضلع پلامون میں دو پرگنے یعنی جیلا اور بلونچہ نواب ہدایت علی خان پدر نواب غلام حسین خان مؤلف تاریخ سیر المتاخرین کو بطور جاگیر دیے تھے۔ نواب ہدایت علی خان نے قصبہ حین آباد آباد کیا بعد بالآخر یہیں مدفون ہوئے۔ ان کے انتقال کے بعد ہی ۱۷۹۵ء میں غلام حسین خان مؤلف سیر المتاخرین نے مرشد آباد جاگیر نواب ناظم بنگالہ سے ان پرگنوں کی سند اپنے نام لکھوائی۔ اسی سال نواب ناظم بنگالہ نے اپنے اختیارات انگریزوں کے سپرد کیے۔

۱۷۹۷ء کے قریب چیروراجا کے خاندان میں گڈنی نشینی کے متعلق جھگڑا پیدا ہوا۔ اول جو کشن رائے نے رنجیت رائے کو قتل کر کے خود کو مندر نشین کیا تھا۔ چند سال بعد رنجیت رائے کے آدمیوں نے جو کشن رائے کو قتل کر کے پھتر جیت رائے کو راجا بنایا۔ جو کشن رائے کے پوتے گوپال رائے نے پٹنہ پہنچ کر کپتان کیمک (CAMPAC) سے مدد کی استدعا کی۔ پھتر جیت رائے انگریزوں کا مخالف تھا۔ اس لیے کپتان مذکور نے پلامون پر چڑھائی کی۔ لیکن پورا زور لگاتے پر بھی قلعہ مفتوح نہ ہوا۔ کہا جاتا ہے کہ جب انگریزی فوجیں کارگر نہ ہوئیں تو گوپال رائے کے ساتھیوں میں ادونت رائے نامی نے کہا کہ مدنی رائے بانی قلعہ نے قلعے کی تفصیل میں ایک حفیہ راستہ ایسا رکھا ہے کہ وقت پر اسی راہ سے قلعے میں آمد و رفت کی جائے اور وہ مقام مجھ کو معلوم ہے۔ آخر اس کے بتانے سے انگریزی فوج اسی راہ سے داخل ہوئی۔ اور پھتر جیت رائے نے فرار کر کے سرگھ کی راہ لی۔ اس کے بعد اتفاقاً گوپال رائے نے ادونت رائے کو



دماغ مار ڈالا۔ اس کے وارنٹوں کے استغاثے پر کپتان کیمک نے گوپال رائے کو گرفتار کر کے پٹنہ میں قید کیا اور اس نے ۱۸۷۸ء میں پٹنہ ہی میں انتقال کیا۔ گوپال رائے کی جگہ پر اس کا بھائی چرامن رائے راجا ہوا۔ اس کی ناقابلیت کے سبب ۱۸۷۸ء میں سخت بغاوت و فساد پیدا ہوا، اور کرنل جونس ایک فوج لے کر وہاں پہنچا تو سفروں نے سرگجہ کی ماہ لی۔ گورنمنٹ کی مال گزاری وصول نہ ہونے پر ۱۸۷۸ء میں گورنمنٹ نے ان علاقوں کو نیلام کر کے خود خرید لیا۔ اور سیجر فوج کی سفارش پر تمام علاقے 'دیو' ضلع گیا کے راجا گنیشام سنگھ کو بعض خدمات کے صلے میں دے دیے۔ لیکن راجا مذکور سے خاطر خواہ بندوبست نہ ہو سکا۔ اس لیے ۱۸۷۸ء میں گورنمنٹ نے پھر سب علاقے واپس لے کر ضلع رام گڑھ میں شامل کر لیے۔ ۱۸۷۸ء میں کول لوگوں کی بغاوت کے وقت چیر و قوم کے بعض لوگوں نے بھی باغیوں کا ساتھ دیا۔ ۱۸۷۸ء میں گورنمنٹ نے پلاموں کو ضلع لوہردگا میں شامل کر دیا اور ۱۸۷۸ء میں پلاموں کو ہردگا کا سب ڈویژن قرار پایا۔ ۱۸۷۹ء کے غدر کے وقت کھردار قوم کے بھگتا لوگوں میں دو نامی اشخاص پتہبر ساہی و تلہبر ساہی نے علاقہ پلاموں کے اکثر حصے پر قبضہ کر لیا تھا لیکن چین پور کے زمیندارشن سنگھ و دیال سنگھ کی مدد سے گورنمنٹ نے غدر فرو کرنے میں جلد کامیابی حاصل کی۔ عرصہ دراز کے بعد گورنمنٹ نے پتہبر اور تلہبر کو گرفتار کر کے پھانسی کی سزا دی۔ ۱۸۷۹ء میں گورنمنٹ نے سلی گنج کو پلاموں کا صدر مقام قرار دیا۔ لیکن انگریزوں کو اس کی آب و ہوا اس نہ آئی اس لیے ۱۸۷۹ء سے ڈالٹین گنج جو کرنل ڈالٹین کا آباد کیا ہوا، صدر مقام بنایا گیا۔ بالآخر سر زمین کی آبادی اور رعیت کی ترقی کو دیکھ کر ۱۸۹۲ء میں گورنمنٹ نے پلاموں کو لوہردگا سے علیحدہ کر کے ایک خاص ضلع قرار دیا جس کا صدر مقام یہی ڈالٹین گنج ہے۔

## ۴۱۔ یورپین سیاح ٹیورنیر اور برنیر کا بیان ۱۶۶۶ء

۱۶۶۶ء میں ٹیورنیر اور برنیر فرانسیسی جوہری و طبیب اٹھنے لگے۔ ان شہرہ معروف سیاحوں کے سفر نامے چھپے ہوئے ملتے ہیں۔ ٹیورنیر آگرہ سے ہو کر پٹنہ آیا۔ اور برنیر بھی اس سفر میں اس کے ساتھ تھا۔ برنیر کے سفر نامے سے معلوم ہوتا ہے کہ ۹ جنوری ۱۶۶۶ء کو اس نے راج محل میں ٹیورنیر کا ساتھ چھوڑا۔ ٹیورنیر لکھتا ہے کہ پٹنہ ہندستان کے بہت بڑے شہروں میں ہے۔ یہ گنگا کے کنارے پر کسی قد زکیم طرف واقع ہے۔ اور طول میں دو لیگ (یعنی تخمیناً ۲۱ کوس) سے کم نہیں۔ لیکن ہندستان کے اور شہروں کی طرح یہاں بھی مکانات بیشتر اس اور پھونس کے بنے ہوئے ہیں۔ ہالینڈ کمپنی (دولتین) نے شہرہ کی تجارت کی بدولت یہاں مکان بنالیا ہے۔ شہرہ چھپرو نامی (اس کو چور لکھا ہے) ایک نئے قصبے سے صاف ہو کر آتا ہے جو گنگا کے کنارے پٹنہ سے دس لیگ کے فاصلے پر ہے۔ چھپرو سے واپس ہوتے ہوئے پٹنہ میں ہالینڈز بے صاحب سلاست کے لیے سہراہ ہماری گاڑی رکوائی اور ہم لوگوں نے شارع عام ہی پر دو بتلیں مڑ شیرازی کی لٹڈھالیں تب رخصت ہوئے۔ اس ملک میں یہ بات قابلِ لحاظ نہیں سمجھی جاتی اور لوگ نہایت بے تکلفی سے آزادانہ ملتے ہیں۔ میں نے پٹنہ میں آٹھ دن قیام کیا۔ ایک اور مقام پر لکھتا ہے کہ میں نے ایک سفر میں پٹنہ میں سات ہزار چھ سو تہتر مشک کے نانے خرید کیے جس کا وزن دو ہزار پانچ سو ساٹھ سے ساٹھ ادھ اور ان سے ۴۳۲ ادھس مشک نکلا۔

BOOK I PAGE 53, 96 LAUERNERS TRAVELS

اور BOOK II PART II . PAGE 153 (بقیہ نوٹ صفحہ ۲۱۹ پر)

بر تیر لگتا ہے کہ ہنگامہ شورہ کی تجارت کا مخزن ہے جو کثیر مقدار میں پٹنہ سے لایا جاتا ہے۔ یہ لنگا ندی کے ذریعے نہایت آسانی سے پہنچتا ہے۔ اور بڑے اور انگریز تجارتی طور پر کثیر مقدار میں "انڈیز" کے مختلف حصص اور یورپ کو روانہ کرتے ہیں۔

دوسرے مقام پر مذکور ہے کہ پٹنہ یا بہار میں آٹھ سرکاریں اور دو سو پینتالیس پرگنے شامل ہیں جن کی آمدنی پچانوے لاکھ اسی ہزار روپے ہے۔ ان آٹھ سرکاروں سے سرکار شاہ آباد۔ سرکار بہتاس۔ سرکار بہار۔ سرکار حاجی پور۔ سرکار سارن۔ سرکار چمپارن۔ سرکار ترہت اور سرکار مونگیر مراد ہے۔ جو آئین اکبری میں بھی مذکور ہے۔

## (۵) لشکر خان ۱۷۷۱ء تا ۱۷۷۸ء

محرم ۱۷۷۵ء میں داؤد خاں صوبہ بہار سے واپس گیا اور ۶ شعبان کو اورنگزیاد نے اس کی جگہ پر لشکر خان کو خلعت اور ایک زنجیر فیصل واسپ با ساز طلا کارنے کر صوبہ بہار کی حکومت پر متعین کیا۔ اس کی صوبہ داری کے زمانے کے قابل ذکر واقعات حسب ذیل ہیں۔

۱۲ ربیع الثانی ۱۷۷۶ء کو مونگیر کے راجا بہروز نے اجل طبعی سے انتقال

(صفحہ ۲۷۸ کا بقیہ نوٹ) احسن اتفاق سے راقم کو اس کتاب کا سب سے زیادہ مستند نسخہ مطبوعہ لندن ۱۷۷۶ء مری مولال لائبریری مقام گیا میں مل گیا۔

کیا۔ ۲۰ صفر ۱۰۷۹ء کو پلاسون کی حکومت علی خان سے تغیر ہو کر وہ ماسک ہو گیا  
صوبے دار پٹنہ کو تفویض ہوئی۔ اسی زمانے سے اب تک پلاسون صوبے بہار میں  
شامل ہے۔

اسی تاریخ کو مرحمت خان آ رہ کا فوجدار مقرر ہو کر خلعت اور سابق سے ملنا  
کے منصب دو ہزاری ہند سوار سے سرفراز ہوا۔

تاریخ ۱۲ رذی الحسنت ۱۰۷۹ء کو محبوم خان معزول شدہ فوجدار قریب بلو شاہ  
کے پاس حاضر ہوا۔

جہاںمیرزا نور محمد

## (۱۶) ابراہیم خان ۱۰۷۹ء تا ۱۰۸۳ء (۱۶۶۲ء تا ۱۶۶۶ء)

شکر خان نے تبدیل ہونے پر ابراہیم خان صوبے دار بہار ہوا۔ اس کا منصب  
سابق سے اضافہ کر کے بیخ ہزاری بیخ ہزار سوار مقرر ہوا۔ اس صوبے دار کی حکومت  
کے متعلق کوئی خاص واقعہ تاریخوں میں مذکور نہیں لیکن اس کی صوبے دار کی کے  
زمانے میں ۲۵ ربیع الثانی ۱۰۸۱ء (۱۳ جلوس) کو اورنگ زیب نے ایک  
فرمان شیخ غلام محمد متوطن بلو پٹنہ کے نام صادر کیا جو سلسلہ بہ سلسلہ بخشی الملک  
اسد خان کے دیوان خاندان سے جاری ہو کر ابراہیم خان صوبے دار و محمد قاسم دیوان  
صوبے بہار کے پاس ۱۶ جماد الثانی کو پہنچا۔ اس فرمان کو حال میں قائم نے خود دیکھا  
غانی خان کے بیان کے مطابق ۱۰۷۹ء میں میداجی مرہٹہ دہلی سے بھاگ  
کر اطراف بہار و پٹنہ سے گزرتا ہوا خفیہ قطب الملک عبداللہ کے پاس جہان آباد

۱۰ سالہ مال گیر نامہ صفر ۱۰۷۲ء۔

۱۰ سالہ اثر عام گیری صفر ۱۰۷۱ء۔

پہنچا۔ یہ زمانہ بھی ابراہیم خان کی صوبے داری کا تھا۔

## (۷) امیر خان ۱۰۸۳ھ تا ۱۰۸۶ھ (۱۷۶۵-۶۳ء)

اس صوبے دار کے زمانے کا کوئی واقعہ اس صوبے کے متعلق معلوم نہیں ہوتا لیکن سرحد و ناٹھ سرکار نے اپنی تاریخ (NISTAR OF ACCRANGZ) میں لکھ دیا ہے کہ عالم اور اسماعیل نامی صوبہ بہار کے پٹھانوں نے شاہ جہان پور اور کانت گولہ میں شورش کی اور نوٹ (صفحہ ۲۵ جلد ۲) میں بتایا ہے کہ شاہ جہان پور نام کی ایک بستی پٹنہ سے سولہ میل دکن ہو۔ اور پٹنہ سے پورب ۲۸ میل کے فاصلے پر اٹھل گولہ ہے اور رنل صاحب کے نقشے (شیت نمبر ۴۹) میں گنگا کے پار کاٹ گنج درج ہے۔ سرحد و ناٹھ سرکار کا یہ قیاس صحیح نہیں معلوم ہوتا جو مندرجہ ذیل سطور سے بخوبی واضح ہو گا۔

عالم اور اسماعیل کا شاہ جہان پور اور کانت گولہ میں شورش کرنا صرف مائثر عالم گیری صفحہ ۳۶ میں مذکور ہے۔ یہ روایت عالم گیر نامے میں تو ہو ہی نہیں سکتی کیوں کہ وہ اورنگ زیب کے ابتدائے جلوس سے صرف دس سال کی تاریخ ہے۔ اور خانی خان یا دوسرے مورخوں نے جن کے حوالے سے سرحد و ناٹھ سرکار نے اپنی تاریخ مرتب کی ہے ایسا کوئی واقعہ نہیں لکھا ہے۔ لہذا مائثر عالم گیری جو اصل

۱۷ منتخب الباب صفحہ ۲۰ جلد ۲ کی اصل عبارت یہ ہے "سیوا از بنارس براہ بہار پٹنہ و پانچہ کہ پرا تہراکم اشجار و شمار گزار است و از سرحد زینداران سوائے بیوپاری قولی و قاصدان تردد و شوار است یہ تغیر وضع ہر جا کہ میر سید خود را وہم ماہان بصورت دیگر ساختہ طی منازل می نمود تا خدیہ نزد عبداللہ قطب الملک بہ حیدر آباد رسید۔"

لے لیا۔ اس کی حسب ذیل عبارت کو بغور دیکھنا چاہیے ۔

” (واقعہ نهم شعبان ۱۰۸۷ھ) از عرض داشت امیرخان بہ عرض رسید کہ عالم و اسماعیل و دیگر افغانان شورش انگیز شاہ جہان پور و کانت گولہ بعد از استیلائے افواج شاہی کہ بہ پناہ قلعہ در آمدہ بودند و دستگیر شدہ بابر ابراہیم خان کہ از جنگال می رسد روانہ حضور لاسع النور می کند۔“

ظاہر ہے کہ اس عبارت میں صوبہ بہار کا کوئی ذکر نہیں اس لیے اس واقعے کو صوبہ بہار کی طرف منسوب کرنا محض قیاس پر مبنی ہے جس کی وجہ یہ معلوم ہوتی ہے کہ اس زلزلے کے قریب امیرخان بہار کا صوبے دار تھا ۔

لیکن غالباً امیرخان اس وقت بہار کی صوبے داری سے تبدیل ہو چکا تھا۔ کیوں کہ عرض داشت کی تاریخ سے ایک مہینے کے اندر ہی امیرخان کا دربار میں حاضر ہونا اور اس کی جگہ پر تربیت خاں کا صوبے دار بہار مقرر ہونا مآثر عالم گیری صفحہ ۱۴۸ میں صریح طور پر مذکور ہے ۔

(واقعہ نهم رمضان ۱۰۸۷ھ) ”امیرخان از بہار آمدہ بہ شرف زمین بوس رسید تربیت خان از تغیر او منصوب شد۔“

اب یہ بتا دینا ضروری ہے کہ شاہ جہان پور اور کانت گولہ سے کون سا مقام مراد ہے۔ ظاہر ہے کہ ضلع پٹنہ میں جو شاہ جہان پور نامی بستی ہے۔ یہاں عالم اور اسماعیل نامی افغانوں کا شورش کرنا کسی طور پر معلوم نہیں ہوتا اور اٹھل گولہ اور کاٹھ گنج کا کانت گولہ ہونا اور افغانوں کا شورش کرنا بھی قطعی طور پر صحیح نہیں معلوم ہوتا ۔

شاہ جہان پور لکھنؤ سے پچاس کوس پر مشہور قصبہ ہے۔ اور اس سے کچھ فاصلے پر ضلع مراد آباد میں کانت و گولہ بھی مشہور بستی ہے۔ ان جگہوں میں لودیلوں کی سلطنت کے زمانے سے پٹھان رہتے تھے ۔ ملا عبدالقادر بدایونی اپنی تاریخ جلد ۲ صفحہ ۱۳

میں لکھتا ہے کہ "فقیر در کانت و گولہ از تواریع سنبل بہ صحبت حسین خان بہ ناز دست اور بیدہ و مستغنیف از انفاص نفیہ اوشد" صرف اسی پر منحصر نہیں۔ موزخ مذکور نے مختلف واقعات کے سلسلے میں کانت و گولہ کا ذکر متعدد مقاموں میں کیا ہے۔ اگر تمام عبارتیں نقل کی جائیں تو بجائے خود ایک دفتر ہو جائے۔ اس لیے اس تحریر میں تاریخ کے حوالوں پر اکتفا کی جاتی ہے۔ مزید تحقیق کے لیے منتخب التواریخ بڈاؤنی جلد ۱ صفحہ ۲۲۳ و ۲۴ و ۲۶ جلد ۲ صفحہ ۱۲۶ و ۱۳۶ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۶۰ و ۱۶۹ و ۱۸۵ و ۲۱۹۔ جلد ۳ صفحہ ۳۳ و ۶۳ و ۸۸ کی عبارتوں کو دیکھنا چاہیے۔ بہ ظاہر امیر خان نے بہار سے واپس جاتے ہوئے شاہ جہان پور اور کانت گولہ سے عرضداشت لکھی اور وہیں شاہی افواج سے شکست کھا کر عالم واسما حیل و خیر و گرفتار ہوئے اور ابراہیم خان بنگلے سے واپس جاتے ہوئے ان امیروں کو (کانت و گولہ سے) ساتھ لیتا گیا۔

## (۸) تربیت خان ۱۰۸۶ تا ۱۰۸۸ھ ۱۶۷۵-۱۶۷۷م

۹۔ رمضان ۱۰۸۶ھ کو امیر خان کے واپس جاتے پر تربیت خان صوبہ دار ہوا۔ اس کے دلنے کا کوئی واقعہ قابل ذکر معلوم نہیں ہوتا۔  
۱۰۔ ۱۰۸۶ھ میں معصوم خان کے تغیر ہونے پر طہاسپ خان آمد کا فوجدار مقرر ہوا۔

۱۱۔ مآثر عالم گیری صفحہ ۱۳۸۔

۱۲۔ مآثر عالم گیری صفحہ ۱۵۱۔

## (۹) شہزادہ محمد اعظم ۱۰۸۸ھ تا ۱۰۸۹ھ (۶۶-۱۶۷۸ء)

۹۔ صفر ۱۰۸۸ھ کو اورنگ زیب نے تربیت خان صوبے دار کو تبدیل کر کے اس کو ہادی خان کی جگہ پر تربیت و دروہنگہ کا فوجدار مقرر کیا اور بہار کی صوبہ داری شہزادہ محمد اعظم کو تفویض کی۔ ۱۳ جمادی الآخر ۱۰۸۸ھ کو شہزادہ پٹنہ پہنچا۔ دوسرے ہی سال ۱۲ ربیع الثانی کو "اعظم خان کوکہ" صوبے دار بن گئے نے معزول ہو کر بہار کی طرف آتے ہوئے ڈھاکہ میں انتقال کیا۔ شہزادہ محمد اعظم اس کی جگہ پر بنگالہ کا صوبے دار ہوا اور شہزادے کی نیابت میں نور اللہ خان اڑیسہ کا صوبے دار مقرر ہوا۔

## (۱۰) سیف خان و صفی خان ۱۰۸۹ھ تا ۱۰۹۴ھ

(۷۹-۱۶۸۳ء)

شہزادہ محمد اعظم کے بنگالہ جلنے پر سیف خان بہار کا صوبے دار ہوا۔<sup>۱</sup> اس سیف خان کی صوبہ داری کے متعلق کوئی خاص واقعہ تاریخ میں نہیں ملتا۔ شہزادہ محمد اعظم کے بنگالہ جلنے پر اورنگ زیب کو اپنے بیٹے محمد اکبر کی بغاوت کے سبب ادی پور کی ہم درپیش ہوئی۔ اس وقت محمد اعظم کو بھی کمک میں حاضر

<sup>۱</sup> ماثر عالم گیری صفحہ ۱۵۷ و ۱۶۱ - <sup>۲</sup> ماثر عالم گیری صفحہ ۱۶۹ - واضح ہو کہ شاہجہاں کے عہد میں جو سیف خان تھا وہ اور شخص تھا۔



ہونے کا حکم دیا۔ محمد اعظم نے بنگالے سے پٹنہ آکر حرم کو میرا دی اور ایک ہزار سواروں کی نگرانی میں چھوڑا اور خود مصطفیٰ کاشی ولہر اسپ بیگ وقاسم بیگ وغیرہ کو ساتھ لے کر نہایت تیزی سے ہفتوں کی راہ دونوں میں طر کرتا ہوا دیپور کی طرف روانہ ہوا اور بیس پچیس دن کے بعد میرخان و شاہ قلی خان بخشی کو دو ہزار سواروں کے ساتھ مامور کیا کہ حرم کو منزل بہ منزل ساتھ لے آئے (یہ واقعہ رمضان ۱۰۹۰ھ کا ہے) ۱۰۹۲ھ میں اورنگ زیب نے حمید خان پسر داؤد خان کو خلعت دے کر بھوج پور کا فوج دار مقرر کیا۔

۱۰۹۴ھ میں صفی خان صوبے دار بہار نے بغیر حکم چھپن ہزار رپڑ صوبے کے خزانے سے صرف کر دیے تھے۔ اس لیے معزول ہو کر حاضری سے بھی ہجور ہوا لیکن دوسرے سال بادشاہ نے اس کو اورنگ آباد (وکن) کی صوبے داری تفویض کی۔

## (۱۱) بزرگ امید خان ۱۰۹۲ھ تا ۱۱۰۵ھ (۸۵-۱۶۹۵ء)

بزرگ امید خان نواب شایستہ خان امیر الامرا کا پسر سویم تھا ۱۰۹۵ھ میں چاٹ گام کی فتح بیشتر اس کی سعی سے حاصل ہوئی تھی۔ بنگالے میں ضلع باقر گنج میں ایک بڑا پرگنہ بزرگ امید پور کے نام سے اب تک مشہور ہے۔ بزرگ امید خان نے پٹنہ میں بہت دنوں تک صوبے داری کی۔ اس کے زمانے میں

مرد امیر موسوی فطرت تخلص صوبے کا دیوان مقرر ہوا۔ بزرگ امیدخان کسی قدر متدبر و مہذب تھا۔ اور مرزا امیر کو بھی ذاتی قابلیت کے علاوہ عالی خاندانی کا عزا تھا۔ پہلی ہی ملاقات کے دن جس وقت مرزا آیا اتفاق سے دیوان خانے میں آب خوردہ رکھا ہوا تھا مرزا نے بلا لحاظ اس کو ٹھٹھ سے لگا کر چند کلیاں گیس۔ بزرگ امیدخان کو یہ حرکت ایسی ناگوار معلوم ہوئی کہ بادشاہ کے ہاں اس کی شکایت لکھ بھیجی۔ بادشاہ نے بزرگ امیدخان کی خاطر سے مرزا کو تبدیل کیا اور بعد میں دکن بھیج دیا۔

بزرگ امیدخان نے <sup>۱۱۰۳</sup> میں انتقال کیا۔ پٹنہ میں اس کی بنوائی ہوئی <sup>۱۱۰۳</sup> کی ایک مسجد محلہ سمیل کے قریب سڑک سے دھکن جانب موجود ہے۔ جس کے کتبے میں بانی کا نام بھی مذکور ہے۔ محلے والوں کا بیان ہے کہ مسجد سے کچھ فاصلے پر پورب جانب جو پختہ قبر میں ہیں ان میں بانی مسجد کی بھی قبر ہے لیکن کتبہ نہ رہنے کے سبب اس کی تحقیق دشوار ہے۔

<sup>۱۱۰۳</sup> میں بزرگ امیدخان صوبے دار بہار ہمت خان پسرخان جہان بہادر ظفر جنگ کی جگہ پر الہ آباد کا صوبے دار بھی مقرر ہوا تھا۔

۱۔ اثر الامرا میں بزرگ امیدخان کے حالات میں یہ واقعہ مذکور ہے اور مرزا امیر موسوی فطرت تخلص کا حال اسپرنگر صاحب کے کئیلاک ۱۰۹ء و ۸۰۲ء میں بھی موجود ہے ۱۲

۲۔ کتبے میں قطعہ تاریخ یوں ہے۔

تاج والہشت بزرگ امیدخان آں کہ بر خلق خا اگر مش عیم

چوں ز ہائف خواست تاریخش بخف زود گفتا باد بیت <sup>۱۱۰۳</sup> استقیم

۳۔ اثر عالم گیری صفحہ ۳۸ -

### (۱۲) فدائی خان ۱۱۰۶ھ تا ۱۱۱۱ھ (۱۶۹۵-۱۷۰۰ء)

بزرگ امید خان کے بعد فدائی خان (محمد صالح پسر عظیم خان کو کہ مقبلاً  
مقرر ہوا۔ ۱۱۱۲ھ میں بادشاہ نے اس کو صوبے داری سے تبدیل کر کے تربہت  
و در بھنگہ کا فوجدار مقرر کیا۔ اور اس کے منصب میں اضافہ کر کے ڈھائی ہزا  
سے تین ہزاری کر دیا۔

### (۱۳) شمشیر خان ۱۱۱۲-۱۱۱۴ھ (۱۶۰۱-۱۶۰۳ء)

فدائی خان کے تبدیل ہونے پر شمشیر خان صوبے دار ہوا لیکن ۱۱۱۳ھ  
میں شمشیر خان کو اودھ کی طرف بھیج دیا گیا اور بہار کی صوبے داری شہزادہ محمد عظیم  
عالم ہنگائے کی حکومت کے ساتھ ضم کر دی گئی۔

### (۱۴) شاہ زادہ محمد عظیم ۱۱۱۴ھ تا ۱۱۱۶ھ (۱۶۰۲-۱۶۰۵ء)

شاہ زادہ محمد عظیم پسر محمد معظم عرف بہادر شاہ بن اورنگ زیب ۱۱۰۹ھ  
سے بنگالے کا صوبے دار اور نواب مرشد قلی خان عرف جعفر خان دیوان تھا۔

۱۔ آثار عالم گیری صفحہ ۲۲۳۔

۲۔ آثار عالم گیری صفحہ ۲۷۰۔

۳۔ مرشد آباد اس کے نام پر آباد ہوا۔ مرشد قلی خان برہمن زادہ تھا۔ حاجی شفیع مصطفائی  
(بقدرہ حاشہ ۲۷۶)

شہزادہ اپنی شہزادگی کے سبب تخت کرتا تھا۔ اور مرشد قلی خان کو بادشاہ کا مستند ہونے کے سبب اپنے اعزاز کا خیال تھا۔ پرچہ نویسوں نے یہ کیفیت بادشاہ کو لکھ بھیجی۔ اورنگ زیب نے پورے کو لکھا کہ اگر مرشد قلی خان کے خلاف تمہاری کوئی حرکت مسموع ہوئی تو تمہاری شہزادگی کا خیال نہ کیا جائے گا۔ شہزادے وہ تہدید بڑی لگی اور اسی کے بعد ۱۱۱۳ھ میں شمشیر خاں کا تبادلہ ہونے پر صوبہ بہار کا نظم شہزادے کے سپرد ہوا۔<sup>۱</sup>

۱۱۱۳ھ میں شہزادہ محمد اعظم نے اورنگ زیب سے شہزادہ محمد عظیم کی بعض شکایتیں کر کے اس کی طلبی کا فرمان جاری کرایا۔ محمد عظیم نے حکم پاکر بکسین علی خان بہادر کو صوبہ بہار کا نظم سپرد کیا اور خود بنگالہ و بہار سے کئی کروڑ روپیہ ساتھ لے کر روانہ ہوا۔ اس اثنا میں ۲۸ ذیقعد ۱۱۱۳ھ (۲۲ فروری ۱۷۰۰ء) کو اورنگ زیب نے انتقال کیا اور اس کے بیٹوں میں سلطنت کی وراثت کا جھگڑا پیدا ہوا۔ شہزادہ محمد عظیم پٹنہ سے جوڑ پڑ ساتھ لے گیا تھا انھی سے اس کے باپ محمد عظیم بہادر شاہ نے سپاہ و سامان فراہم کر کے اپنے بھائیوں کو شکست دی۔ تخت سلطنت پر جلوس کر کے بہادر شاہ نے اپنے بڑے لڑکے معز الدین کو جہاں دار شاہ اور محمد عظیم کو عظیم الشان بہادر کے خطابات عنایت کیے۔<sup>۲</sup>

(ص ۲۷۷ کا بقیہ ملاحظہ)

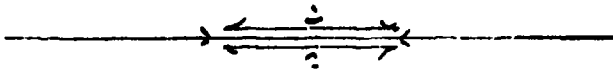
دیوان اورنگ زیب نے اس کی تعلیم اور پرورش کی۔ پھر ہندوستان آکر مرشد قلی خان اورنگ زیب کی ملازمت میں رہا۔ اور اپنی لیاقتوں اور کارگزاریوں سے ترقی کر کے امرات نامی میں شامل ہوا۔

۱۷۱۰ء مائثر عالم گیری صفحہ ۴۰۰ -

۱۷۱۰ء منتخب اللباب جلد ۲ صفحہ ۵۹۹

## ۱۵۱) پٹنہ کا عظیم آباد نام ہونا ۱۱۱۵ھ (۱۷۰۳ء)

شہزادہ محمد عظیم نے اپنی صوبے داری کے زمانے میں قلعہ پٹنہ کو خوب آراستہ کیا اور شہر کو دہلی کا جواب بنانے کے ارادے سے از سر نو آباد کیا۔ مختلف طبقوں اور فرقوں کے باشندوں کے لیے جدا جدا محلے بنائے۔ مغل پورہ، لودی کیڑہ، دیوان محلہ بخشی محلہ وغیرہ اب تک اسی کی یادگار ہے۔ قلعے کے قریب امرائے دولت رہتے تھے۔ اس محلے کا نام کیوان شکوہ رکھا گیا تھا۔ جو زحل کی نحوست سے تباہ ہو کر ”کواکھو“ ہو گیا۔ غربا اور مسافروں کے لیے بھی خیراتی مکان اور مسافر خانے بنوائے گئے تھے۔



سلہ اسی وقت شہر کا نام عظیم آباد ہو گیا جو اب تک زبان زد ہے۔ پچاس سال کے قریب ہوئے فواب مرزا خاں داغ دہلوی پٹنہ آئے تھے جس کا ذکر انھوں نے فریاد داغ میں کیا ہے۔ اور یہاں مشاعرے میں جو غزل پڑھی تھی اس کے مقطع میں شہر کا ذکر عظیم آباد کے نام سے کیا ہے۔

کوئی چھینٹا پڑے تو داغ کلکتے چلے جائیں

عظم آباد میں ہم منتظران کے بیٹھے ہیں

۵۵ سیر المتاخرین جلد صفحہ ۷ وغیرہ۔

# باب شانزدہم

## سلاطین مغلیہ کا آخری دور

۱۱ حسین علی خان بہادر اور فرخ سیر

۱۱۱۹ھ تا ۱۱۲۲ھ (۱۷۰۶ء-۱۷۱۱ء)

حسین علی خان جو فرخ سیر کی حکومت میں امیر الامرا کے خطاب سے مخاطب ہوا سادات بارہ سے تھا۔ شہزادہ محمد عظیم کی صوبے داری کے بعد بہادر شاہ کی سلطنت کے زمانے میں بھی یہ اپنے عہدے پر بحال و برقرار رہا۔ بہادر شاہ نے چار برس اور چند مہینے سلطنت کر کے محمد ۱۱۲۲ھ میں انتقال کیا اور اس کے بیٹوں میں پھر سلطنت کی وراثت کا جھگڑا پیدا ہوا۔ اسی معرکے میں عظیم الشان مع ہاتھی دریائے راوی میں ہلاک ہوا۔ اور اس کے بڑے بھائی معز الدین جہاں دار شاہ نے فتح مند ہو کر تخت سلطنت پر جلوس کیا اور دس مہینے حکومت کی۔ اس وقت بھی حسین علی خان اپنے عہدے اور منصب پر قائم رہا۔ بعد کے حالات فرخ سیر کی بادشاہت کے سلسلے میں بیان ہوں گے۔

## (۲) فرخ سیر کا عظیم آباد پٹنہ میں جلوس کرنا ۱۲۲۱ھ

شاہزادہ محمد عظیم عظیم آباد سے چلتے وقت اپنے بڑے بیٹے کریم الدین کو ساتھ لیتا گیا تھا۔ اور دوسرے بیٹے فرخ سیر کو اپنے حرم اور بعض سامان کے ساتھ راج محل میں بطور نائب چھوڑ گیا تھا۔ بہادر شاہ نے اپنے مرنے سے کچھ دن پہلے اعز الدولہ خان خانان بہادر کو بنگلے کی صوبے داری کے لیے نامزد کیا تھا اور اپنے پوتے فرخ سیر کو اپنے پاس طلب کیا تھا۔ فرخ سیر بنگلے سے عظیم آباد آکر نواح شہر (باغ جعفر خاں) میں مقیم ہوا اور بادشاہ کو خرچ راہ کی کمی اور موسم برسات کا غدر لکھ بھیجا۔ اسی زمانے میں حکیم محمد رفیع نے (جو علم نجوم سے بہرہ افر رکھتا تھا) فرخ سیر کو سلطنت کا مژدہ منایا۔ اور بعض درویشوں نے بھی اسی ستر میں تخت نشین ہونے کی نوید دی اس لیے فرخ سیر نے یہاں سے نکلنا نہ چاہا۔

فرخ سیر اپنے اور بھائیوں کی بہ نسبت اپنے باپ عظیم الشان اور اپنے دادا بہادر شاہ کی نظر میں زیادہ قدر و منزلت نہ رکھتا تھا۔ اتفاق سے اس زمانے میں محمد رضا (مخاطب بہ رعایت خان) بہادر شاہ کی خفگی کے سبب دکن سے خفیہ صوبہ بہار آیا اور ایک جعلی فرمان بنا کر قلعہ رہتاس پر قابض ہو گیا اور اس علاقے سے مال گزاری جمع کر کے بادشاہ کو عرضی لکھی کہ شاہی متعبدیوں کا کوئی بندوبست نہ رہنے کے سبب میں نے اس قلعہ پر قبضہ کر رکھا ہے۔ بہادر شاہ اور عظیم الشان نے فرخ سیر کو رعایت خاں سے قلعہ چھین لینے کا حکم دیا۔ لیکن فرخ سیر کے پاس اس قلعہ کے محاصرے کے لیے کافی لوازمات اور سامان موجود نہ تھے۔ اس جیس بیس کو دیکھ کر لاجپن بیگ نامی ایک قلماق نے جس کو فرخ سیر نے ملازمت سے برطرف کیا تھا یہ اصرار کیا کہ اگر یہ مشہور ہو کر دیا جائے کہ بادشاہ کی طرف سے

رعایت خان کے لیے عفو جرائم اور رہتاس کی قلعہ داری کا فرمان مع خلعت و نشان آیا ہو تو امید ہو کہ میں ان چیزوں کو لے جانے کے بہانے سے رعایت خان کا کام تمام کر سکوں۔ اگر اس کو قتل کر کے میں زندہ واپس آیا تو خود انعام کا مستحق ہوں گا ورنہ میرے مارے جانے کی صورت میں اہل و عیال کی پرورش کا خیال کیا جائے۔

فرخ سیر اور اس کے ارکان دولت نے اس صلاح کے مطابق لاجپن بیگ کو خلعت و نشان دے کر بعض جاں بازوں کے ساتھ رہتاس کی طرف روانہ کیا۔

پیام سلام کے بعد رعایت خان اس پر راضی ہوا کہ لاجپن بیگ دو ہزار بیوں کے ساتھ قلعے کے دروازے پر آ کر خلعت و نشان سپرد کرے۔ جب رعایت خان استقبال کو قریب پہنچا لاجپن بیگ نے اُزبکی چھڑا نکال کر رعایت خان کے پیٹ میں ایسا مارا کہ ایک ہی دامن کام تمام ہو گیا رعایت خان کے بعض ہوا خواہوں نے لاجپن بیگ کے چند زخم کاری لگائے لیکن ساتھیوں نے اس کو بچا لیا اور رعایت خان کا سر کاٹ کر فرخ سیر کے پاس روانہ کیا۔ فرخ سیر نے بادشاہ سے لاجپن بیگ کو بہادر دل خان کا خطاب اور منصب دلویا اور اس واقعہ سے خود فرخ سیر کی قدر و اعزاز میں بھی اضافہ ہوا۔ اس کے بعد ہی بہادر شاہ کا انتقال ہوا اور فرخ سیر نے تخت سلطنت کا جھگڑا طر ہونے سے قبل ہی اپنے باپ عظیم الشان کا خطبہ جاری کر کے خود بھی باپ کے پاس جانے کا تہیہ کیا۔ لیکن حکیم محمد رفیع منجم اور بعض "دنیا طلب درویشوں نے منع کیا کہ تخت نشین ہو کر اپنا سکہ و خطبہ جاری کیے بغیر اس سرزمین سے ہر قدم نکالنا مسعود نہیں۔ اس زمانے میں نواب حسین علی خان صوبے دار عظیم آباد بعض پرگنات

۱۔ منتخب اللباب حصہ ۲ صفحہ ۷۰۹ و ۷۱۰۔

۲۔ مورخ خانی خان نے یہ الفاظ لکھے ہیں۔



کے انتقام کے لیے باہر گیا ہوا تھا۔ تخت سلطنت حاصل ہوئے بغیر صوبوں  
عظیم الشان کا خطبہ پڑھا جانا حسین علی خان کو ناگوار معلوم ہوا۔ فرخ سیرے صوبوں  
میں حسین علی خان کا اقتدار دیکھ کر اس کو اپنا طرف دار بنالینا ضروری سمجھا اس لیے  
تمام اختیار و مدار سلطنت اس کے ہاتھ میں دینے کا وعدہ کر کے اس کو اپنا عامی  
بنالیا۔ اس کے بعد ہی عظیم الشان کے ہلاک ہوئے اور جہاں دارشاہ کے  
بادشاہ ہونے کی خبر پہنچی۔ جس کا ذکر اذپر گورچکا ہو۔

سیر المتاخرین سے معلوم ہوتا ہے کہ جہاں دارشاہ نے مرشد قلی خان اور  
حسین قلی خان کو حکم بھیجا کہ فرخ سیر کو مع اہل و عیال دہلی روانہ کر دو۔ مرشد قلی  
خان نے دیکھا کہ اس جھگڑے میں پڑنا بدنامی سے خالی نہیں۔ اس لیے خفیہ  
فرخ سیر کو خبر کر دی کہ اپنی فکر کر لے۔ فرخ سیر بنگالے سے عظیم آباد آکر باغ جعفر  
خان میں مقیم ہوا اور احمد بیگ (غرف غازی الدین خان بہادر) کے ذریعے  
سے حسین علی خان کو اپنے آنے کی خبر دی۔ حسین علی خان عظیم الشان کے بعض  
احسانات کو یاد کر کے ملازمت کو حاضر ہوا اور اس کو جہاں دارشاہ کے حکم  
سے آگاہ کیا۔ فرخ سیر نے کہا کہ میں تو آپ کے بھروسے پر یہاں آیا ہوں اس  
وقت پردے کے اندر سے عورتوں نے بھی اصلاح و زاری شروع کی اور فرخ  
سیر کی کم سن بچی ملکہ زمانی بھی پاس آکر کہنے لگی کہ جو ہونا ہو وہ ہو کر رہے گا۔ لیکن  
آپ نے اگر میرے باپ کی مدد کی تو غلطی خدا آپ کو کیا کہے گی۔ حسین علی خان  
نے جواب دیا کہ میرے پاس تو خود اے سر کے کوئی چیز نہیں جو بادشاہ ہند  
کے کام آئے۔ اس کی ضرورت ہو تو حاضر ہو۔ فرخ سیر نے یہ سنتے ہی اپنی  
ملواری حسین علی خان کی کمرے باندھ دی۔ اسی وقت سے سامان جنگ درست

ہونے لگا۔ فرخ سیر نے میرافضل کے بارغ میں دربار کر کے جلوس کیا اور رؤسا اور زمینداروں سے اندریں وصول کیں، اور فقراء اور درویشوں اور غنیمتوں کو جاگیریں اور انعام عطا کیے۔

حسین علی خان نے تمام تاجروں، مہاجنوں اور متمول لوگوں کی ایک فہرست تیار کر کے ہر ایک پر ندانہ تشفیص کیا۔ سرے پر انگریز اور ڈچ تاجروں کے نام تھے۔ انگریزی کمپنی نے ساڑھے چھ ہزار روپے حسین علی خان کی نذر کیے۔ تب بائیس ہزار روپے اور دسے کر فرخ سیر سے چھٹکارا ہوا لیکن ڈچ کمپنی نے انکار کیا اور ان کا مال ضبط کر لیا گیا۔

حسین علی خان نے اپنے منصوبے کی اطلاع دے کر اپنے بھائی ستید عبداللہ خان صوبے دار الہ آباد کو بھی کمک کے لیے آادہ کر لیا۔ اس کے بعد فرخ سیر جہاں دارشاہ کے مقابلے کو روانہ ہوا۔ بعد کے واقعات کو اس صوبے کی تاریخ سے کم تر تعلق ہے۔ میرف اس قدر بیان کر دینا کافی ہو گا کہ جہاں دارشاہ نے اول اپنے بیٹے اعز الدین کو مقابلے کے لیے متعین کیا اور اس کے شکست لے میرافضل کا بارغ اس جگہ تھا جہاں اب انجینئرنگ کالج ہے۔ اس کے پورب جانب محلہ گوٹک پور میں ایک مسجد کے کتبے میں فرخ سیر کا اس مسجد میں نماز پڑھنا اس معرہ سے ظاہر ہے۔

”کرد فرخ سیر نماز ادا“ ۱۷۲۳ء

مطبوعہ ۱۹۲۳ء صفحہ ۲۰۔ منتخب الباب حصہ ۲ صفحہ ۱۵۷ء کے مطابق فرخ سیر نے تین لاکھ روپے کی جس پٹنہ کے تجارت سے ادا خریدی اور شاہی خزانہ صوبہ بنگالے اور عظیم الشان کی جاگیر سے بیچ کر لاکھ روپے اس کے ہاتھ لگے تھے۔ چھبیس لاکھ تو سید عبداللہ خان صوبے دار الہ آباد کے پاس پہنچے باقی کئی لاکھ روپے سر بلند خان نے دبا رکھے۔ اور شاید کچھ رقم جہاں دارشاہ

کھلے پر خود مقادرت کو آمادہ ہوا۔ لیکن باوجود افراتوج و سامان رکھنے کے گرفتار ہو کر  
۱۱۲۳ھ کو قتل کیا گیا۔ جہاں بادشاہ کی حکومت گیارہ مہینے کے اندر  
تمام ہو گئی۔

## (۳) میر جملہ خان خانان قاضی عبداللہ تورانی

۱۱۲۴ھ تا ۱۱۲۶ھ (۱۲-۱۳۱۳ء)

سید حسین علی خان بہادر نے فرخ سیر کی معیت میں عظیم آباد سے چلتے  
وقت اپنے بھانجے غیرت خان کو بطور نائب چھوڑا تھا۔ فرخ سیر کے بادشاہ ہونے  
پر سید عبداللہ خان "قطب الملک" اور سید حسین علی خان "امیر الامراء" کے  
خطاب سے مخاطب ہوئے اور تمام اختیار سلطنت ان دونوں کے قبضہ اقتدار  
میں آگیا۔ اسی زمانے میں دارالحکومت پر قبضہ کرنے کے سلسلے میں عبداللہ تورانی  
قاضی جہاں گیر نگر نے بعض خفیہ کارروائیاں انجام دی تھیں جس کے صلے میں  
اس کو بھی "خان خانان میر جملہ" کا خطاب عطا ہوا۔ سادات بارہ سے وقتہ رفتہ  
اس قدر باتو پھیلانے کہ خود بادشاہ کو کسی امر میں دست اندازی کی گنجائش باقی نہ  
رہی آخر بادشاہ اور امیر الامراء دونوں ایک دوسرے کی خرابی کے دہڑے ہوئے۔  
میر جملہ بادشاہ کا طرف دار تھا اس سے بھی امیر الامراء کی اُن بن ہو گئی۔ بالآخر  
بڑی بے لطفی کے بعد یہ بات قرار پائی کہ میر جملہ صوبے دار مقرر ہو کر عظیم آباد  
بھیج دیا جائے اور امیر الامراء وکن کی طرف روانہ ہو۔ امیر الامراء نے یہ بھی دھکی  
دی کہ میری غیبت میں بادشاہ نے میر جملہ کو اپنے پاس بلایا یا سید عبداللہ قطب الملک

کے ساتھ کوئی بڑا سلوک کیا تو میں دن کے اندر بھٹوکن سے واپس آیا ہوا بھٹنا غرض  
 قرار واد کے مطابق میر جملہ عظیم آباد آیا اتفاقاً اس زمانے میں بادشاہ نے  
 لطف اللہ خاں صاوقی دیوان خالصہ کی تجویز سے دو مہدی تانہ مہدی منصب  
 اور سات آٹھ ہزار سوار والا شاہی کی تقرری اور تاعطائے جاگیر مبلغ پچاس روپے  
 ماہانہ نقد ادا کرنے کا حکم دیا تھا اور پھر ان کی تقرری کے بعد ہی برطرفی کا حکم صادر  
 کیا۔ میر جملہ نے جن سواروں کو متروک کیا تھا ان کی تنخواہ چڑھ گئی اور سوبے کا خزانہ  
 بہت کچھ و حیرنامی زمیندار (جس کا ذکر ابھی آئے گا) پر فوج کشی کرنے میں صرف  
 ہو گیا تھا۔ سواروں نے تقاضا شروع کیا اور میر جملہ کو اس طرح گھبرنے لگے کہ  
 جان چھڑانی دشوار ہو گئی۔ آخر کچھ ہی نہ پڑی تو روپوش ہو کر چچا عظیم آباد سے  
 دہلی بھاگ گیا۔ وہاں بادشاہ اور سادات بارہ کے فسادات کے سبب متوتش  
 افواہیں اڑی ہوئی تھیں۔ میر جملہ کے پیچھے سے گمان ہوا کہ بادشاہ نے اس کو  
 قطب الملک کے خلاف کسی قصد سے بلوایا ہو۔ ہر چند بادشاہ نے میر جملہ کو  
 باریابی کا موقع نہ دیا بلکہ اس کو مضروب اور کم منصب کر کے قطب الملک کی  
 قتل میں کوشاں ہوا اور خود میر جملہ نے اس طرح بھاگ کر آئے تادم ہر کر معذرت  
 کی لیکن سو مظلن رفق نہ ہوا۔ آخر میر جملہ تبدیل ہو کر پنجاب بھیج دیا گیا۔ او عظیم آباد  
 کی سوبے داری کو سر بلند خاں کو دی گئی۔

---

۱۔ شمس الدولہ نواب لطف اللہ خاں صاوقی کی نسل میں بعض لوگ محلہ نون گولہ شہر

عظیم آباد میں اب تک موجود ہیں۔

۲۔ منتخب اللباب حصہ ۲ صفحہ ۲۸ - ۴۲ - ۴۹ تا ۶۱ -

### ۴) سر بلند خان ۱۱۲۶ھ تا ۱۱۳۰ھ (۱۵-۱۶۱۸ء)

قطب الملک کی رضامندی کے لیے میر جلد کو تغیر کر کے سر بلند خان صوبے دار مقرر ہوا تھا لیکن تاریخ سے معلوم ہوتا ہے کہ اس کو صوبے داری اس نہ آئی اور جاگیر کے تبادلہ خرچ کی کمی اور پناہ کی تنخواہ کے تقاضے سے تنگ آکر اس نے اثاثہ البیت اور اسپ و فیل جامعہ داروں کے سپرد کر کے خود فقیرانہ زندگی بسر کرنے کا قصد کیا۔ لیکن قطب الملک نے اپنے پاس سے نقد و جنس دے کر اس کو کابل کی صوبے داری پر آمادہ کیا۔ صوبہ بہار میں اس کے زمانے کا قابل ذکر واقعہ دھیر زمیندار کی بغاوت ہے۔

### ۵) دھیر زمیندار صوبہ عظیم آباد کی بغاوت اور قتل

دھیر نامی زمیندار کچھ عرصے سے اس صوبے میں سرکشی کرتا تھا اور چند بار شہزادہ اور صوبے داروں کی فوج سے مقابلہ کر کے ان کو زک بھی دے چکا تھا۔ میر جلد نے اپنی صوبے داری میں اس پر فوج کشی کی لیکن صوبے کا تمام خزانہ صرف کرنے پر بھی اس کی زمینداری پر قبضہ نہ ہو سکا۔ سر بلند خان کے آنے تک دھیر کو لوٹ مار سے صوبے کی تمام رعایا اور جاگیرداروں کا ناک میں دم آگیا تھا۔ سر بلند خان نے ایک بڑی جمعیت فراہم کر کے دھیر کا مقابلہ کیا۔ طرفین سے بہت آدمیوں کے مارے جانے پر بالآخر دھیر فرار ہو کر جنگلوں میں جا چھپا اور اچانک کسی

لے نتو باب الباب ۲ صفحہ ۸۰۔ یہ بھی ممکن ہے کہ خرقدہی محض ڈھکو مہلا ہو کیوں کہ سر بلند خان نے کئی لاکھ روپیہاں دارشاہ کے نامہ میں دے دیے تھے جو نوٹ سلیم ۲۵۱ میں مذکور ہے۔

شخص کے ہاتھ سے مارا گیا ہے

## (۶) نظام الملک کا نام زد ہونا ۱۱۳۲ھ - ۱۱۳۳ھ - ۱۱۳۴ھ

سید حسین علی خان اور سید عبداللہ خان اور ان کے دیوان رتن چند نے رفتہ رفتہ موروثی امراء کو خارج کر کے اکثر عہدے سادات بارہ اور ہذا الوں کو تفویض کیے۔ دکن میں نظام الملک اپنے ذاتی اعزاز اور خود داری کے سبب آبرؤ بچائے ہوئے تھا اور اس کی نیکی اور الوالعزمی کے سبب امراء نے اس کو اپنا پیرو مشد سمجھتے تھے۔ سید عبداللہ خان نے اس بنا پر کہ صوبہ عظیم آباد کے بعض زمیندار شورہ پشت تھے اور نظام الملک آصف خان بہادر فتح جنگ (قلج خان) نہایت ذی اقتدار امیر تھا۔ فرخ سیر کی طرف سے اس کو صوبہ بہار کی صوبے داری کے لیے نام زد کیا۔ نظام الملک نے بھی چاروں اچار قبول کیا۔ لیکن ابھی نظام الملک ادھر آنے کا تہیہ ہی کر رہا تھا کہ سلطنت کا سانحہ پیش آیا۔ جس کی کیفیت مختصراً یہ ہو کہ بادشاہ اور سادات بارہ کی مخالفت اس حد کو پہنچی کہ سادات بارہ نے مروّت و پاس نمک اٹھا کر اپنے نام نہاد آقا کے استیصال کا قصد کیا۔ انھوں نے فرخ سیر کو نہایت ذلت و غواری کے ساتھ زمانہ محل سے گھسٹوا کر کھول و محوسا کیا اور کچھ عرصے کے بعد وہ قبیلائے ہی میں ہلاک ہوا۔ سید عبداللہ خان اور حسین علی خان کے تسلط سے تخت سلطنت بساط شطرنج بن گیا۔ چند مہینوں کے اندر یکے بعد دیگرے رفیع الدہ بھارت اور رفیع الدولت پسران رفیع الشان (۱) منتخب اللہ باب حصہ ۲ صفحہ ۶۷، ۶۸، ۶۹ کے مطابق بنی نام نہاد امیر تختیاب باب ۱۰، اس کے متعلق کوئی مبراحت موجود نہیں، غالباً افکاری کا راجا مراد پور کے تختیاب اللہ باب حصہ ۲ صفحہ ۷۱، ۷۲۔

بن بہادر شاہ تخت نشین کیے گئے۔ اور اسی اشار میں مترسین ناگر (ملازم نیکو سیر) نے بعض امرا کو ملا کر نیکو سیر سپہاگر بن عالم گیر کو اکبر آباد میں تخت نشین کر دیا۔ اور ان سب کم زور شاہان شطرنج کے بعد بالآخر ۱۱۳۲ھ میں روشن اختر سپہرختہ اختر بن جہاں دار شاہ نے بادشاہ ہو کر ابو المظفر ناصر الدین محمد شاہ کا لقب اختیار کیا۔ یہ حسین علی خاں کے مارے جانے پر یہ عبداللہ خان نے محمد شاہ کے علی الزم محمد ابراہیم سپہر فوج الدولت کو تخت نشین کیا تھا لیکن وہ بھی مغلوب ہوا۔

فرخ سیر کی گرفتاری کے بعد ہی حسین علی خاں نے نظام الملک کو قول و قرار سے مطمئن کر کے بجائے عظیم آباد کے مالو کی صوبے داری پر راضی کیا تھا اس لیے نظام الملک ادھر نہ آیا۔

### (۷) عقیدت خان ۱۱۳۳ھ تا ۱۱۳۶ھ (۱۷۲۳ء - ۱۷۲۶ء)

۱۱۳۳ھ میں محمد شاہ بادشاہ نے پانچ لاکھ روپے پیش کش لے کر عقیدت خان سپہاگر خان صوبے دار معزول ٹھٹھہ کو عظیم آباد کا صوبے دار مقرر کیا۔ اس صوبے دار کے متعلق اس صوبے کا کوئی قابل تذکرہ واقعہ معلوم نہیں ہوتا۔

### (۸) نواب فخر الدولہ ۱۱۳۶ھ تا ۱۱۴۲ھ (۱۷۳۰ء - ۱۷۳۵ء)

عقیدت خان کے بعد نواب فخر الدولہ برادر حقیقی نواب روشن الدولہ کے بیٹے

ہو کر آیا۔ سیر المتاخرین (جلد ۲ صفحہ ۹۳) میں اس کی صوبے داری کا زمانہ مختصراً  
 سن ۱۱۳۵ھ کے قریب بتایا جا رہا ہے اور لکھا ہے کہ ”اس نے ایسی سختیاں کیں کہ تھوڑے ہی  
 دنوں میں لوگ نالائ ہو گئے اور شیخ عبداللہ جو مدت - عظیم آباد میں مرجع انام  
 تھا اور گاہ گاہ بعض صوبے داروں کی نیابت بھی کر چکا تھا تنگ آ کر گنگا پار قلعہ  
 سوانج میں جہاں اس کے زر خرید مراضعات بھی تھے پناہ گزیں ہوا لیکن فخر اللہ  
 نے پیچھا نہ چھوڑا اور شیخ موصوف وہاں سے نکل کر برہان الملک صوبے دار  
 اودھ کی پناہ میں چلا گیا۔“ یہ ایذا رسانی شیخ موصوف تک محدود نہ تھی بلکہ شہر  
 کے اور شاہیر عظام بھی مورد بیداد ہوئے۔ انھی میں خواجہ معتم ہرادر امیر الامراء  
 بھی تھا جو مشائخ ہند کے طور پر فقیرانہ زندگی نہایت آسودگی سے بسر کرتا تھا آرزو  
 ہو کر شاہ جہاں آباد چلا گیا اور عند الملمات امیر الامراء مصمام الدولہ کو سارا ماجرا  
 کہ سنایا۔ مصمام الدولہ نے برہم ہو کر فخر الدولہ کی طرف کر لیا اور صوبہ بہار کو  
 ہنگامے میں شامل کر کے یہاں کی صوبے داری کی سند مومن الملک نواب  
 شجاع الدولہ شجاع الدین محمد خان ناظم بنگالہ کے نام بھجوا دی۔“

صاحب سیر المتاخرین نے یہ نہیں بتایا ہے کہ فخر الدولہ نے شیخ عبداللہ کو  
 خواجہ معتم کے ساتھ کیا تعدی کی اور اس کے کیا اسباب تھے ممکن ہے کہ خود  
 ان لوگوں نے صوبے دار کی کارروائی میں دخل ور معقولات کیا ہو۔

راقم نے اس صوبے دار کے زمانے کا ایک کتبہ پایا تھا جس کو راقم کی  
 درخواست کے مطابق انپکٹر جنرل پولیس بہار دلا دیں۔ نے تھا نہ خواجہ کلاں  
 لی دیوا۔ پر نصب کرانیا جا رہا ہے۔ یہ چٹھی نمبر ۹۳۶۴ مورخہ ۱۸ جون ۱۹۲۲ء راقم  
 کو بھی اس کی اطلاع دے کر مشکور فرمایا۔ کتبے کی عبارت  
 (حاشیہ ۲۹ پر دیکھیے)



بندۂ نواب فخر الدولہ مدوح زمان آں کہ در نامش حسن را با علی باشند ان  
 ساخت دار العدل بانی کو بنامہ جب داد در ہزار و یک صد و چل و شتر بارہ آں  
 داؤد خاں قریشی کے زمانے کے بعد یہ دوسرا دار العدل ہے جو عظیم آباد میں  
 قائم ہوا۔ اس سے نواب فخر الدولہ کی عدالت آرائی کا ثبوت ملتا ہے۔

شہر میں فخر الدولہ کی مسجد مشہور ہے لیکن اس کو اس صوبے دار سے کوئی  
 تعلق معلوم نہیں ہوتا۔ مسجد ایک بیگم نے ۱۲۰۲ھ میں (فخر الدولہ کے ساٹھ  
 برس بعد) بنوائی۔ مرشد آباد کے نوابوں کے خاندان میں اس کی تولیت تھی  
 شاید انھی میں کوئی فخر الدولہ ہوگا۔ گورنمنٹ گزٹیئر اور دوسری تحریروں میں  
 جو اس مسجد کو صوبے دار فخر الدولہ کی بنوائی ہوئی لکھ دیا ہے۔ مسجد کے کتبے کی  
 عبارت کے مقابلے میں صیح نہیں۔ اس کی مفصل سیفیت کتاب کے دوسرے  
 حصے میں لکھی ہے۔

بہر حال فخر الدولہ کو صوبہ بہار میں سلاطین مغلیہ کا آخری صوبے دار کہنا  
 چاہیے کیوں کہ اس کے بعد صوبے داروں نے اپنی منصوبے بازی سے بہار  
 و بنگالے کی حکومت کو ذاتی و موروثی بلکہ قرار دیا اور سلطنت مغلیہ میں بھی  
 اتنا دم نہ تھا کہ ان کی روک تھام کرنی۔

صفحہ ۲۹ کا حاشیہ ۱۱۔

۱۱۔ کتاب MARTINS EASTERN INDIA صفحہ ۲۲ میں حضرت اس قدر لکھا ہے

کہ ۱۲۰۲ھ میں جو دار العدل بنایا گیا تھا اس کی یادگار حضرت ایک پٹنہ آبادی ہے۔

# باب ہفدہم

بہار کا بنگالے میں شامل ہونا اور صوبے داروں

کی منصوبے بازی

(۱) شجاع الدولہ شجاع الدین محمد خان اسد جنگ

۱۱۴۳ھ تا ۱۱۵۲ھ (۱۷۳۹ء تا ۱۷۴۱ء)

شجاع الدولہ قوم افشار یعنی خراسانی ترکوں کی نسل سے تھا اور جعفر خان ملقب بہ نواب مرشد قلی خان ناظم بنگالہ (۱۱۵۲ھ تا ۱۱۶۲ھ) کا داماد تھا۔ مرشد قلی خان نے اپنی نظامت میں شجاع الدولہ کو اڑیسہ کی صوبے داری دلوائی تھی۔ ۱۱۶۲ھ (۱۷۴۳ء) کے قریب جب مرشد قلی خان کی زندگی کے دن آخر ہونے کو آئے تو اس نے اپنے نواسے علاء الدولہ سرفراز خان پسر شجاع الدولہ کو اپنا قائم مقام کرنا چاہا لیکن شجاع الدولہ بیٹے سے پہلے خود ہی حاکم بنگالہ بن چاہتا تھا۔ اس نے اپنے عزیز و رفیق محمد علی وردی خان اور اس کے بھائی حاجی احمد کی صلاح سے خفییہ بن دہست کر کے دہلی سے اپنے نام نہ صوبے داری منگوائی اور ۱۱۶۶ھ (۱۷۴۶ء) میں مرشد قلی خان کے مرے پر مرشد آباد آکر مداخلت پر جلوس کیا۔ سرفراز خان خود کو مرشد قلی خان کا ولی عہد جانتا تھا لیکن اپنی ماں

زینت النساء بیگم کی نہایت سے باپ کی اطاعت پر طوعاً یا کرہاً راضی ہو گیا۔  
جب فخر الدوا معزول ہوا اور صوبہ بہار کی سند بے داری بھی شجاع الدوا  
لے لیں گئی تو اس نے اپنے لڑکوں میں سے (یعنی محمد تقی) جہاں جو کسی غیر معروف  
عورت کے بطن سے تھا اور سر فرار خان جو زینت النساء بنت مرشد قلی خاں  
کے بطن سے تھا، ایک کو نائب مقرر کر کے عظیم آباد بھیجنا چاہا لیکن ان کی ماں  
نے ان کا جیبا ہونا گوارا نہ کیا۔ شجاع الدوا نے محمد علی وردی خاں کو لائق سمجھ کر  
بہار کی صوبے داری کے لیے منتخب کیا اور دربار دہلی سے اس کے لیے سند و  
نصاب کی استدعا کی۔

### ۳ نواب محمد علی وردی خان بہاوت جنگ ۱۱۳۳ھ تا ۱۱۵۲ھ (۱۷۳۰-۱۷۶۰ء)

محمد علی وردی خان کے خاندان کے متعلق صرف اس قدر معلوم ہوتا ہے  
۔ اس کا باپ میرزا محمد شہزادہ محمد اعظم پیر اورنگ زیب کا بکا ول تھا۔ میرزا محمد  
کے مرے پر اس کے بڑے بیٹے حاجی احمد نے شہزادے کی بکا ولی اور جواہر خانے  
کا فائدہ غلی کا منصب پایا۔ لیکن شہزادے کے مارے جانے پر حاجی احمد اور  
علی وردی خان نے اڑیسہ آکر شجاع الدین محمد خان نائب ناظم اڑیسہ کی رفاقت  
منتیار کی چونکہ ان کی ماں بھی قوم افشار سے تھی اور شجاع الدین محمد خان کی  
زراعت مند تھی۔ اس لیے شجاع الدین محمد خان نے ان کو اپنا مشیر خاص بنایا۔

۱۔ حیر المتاخرین جلد ۲ صفحہ ۹۵ و ۹۶ ۲۔ ریاض السلاطین صفحہ ۲۹۳ -

۳۔ حیر المتاخرین جلد ۱ صفحہ ۹۳ -

۳۲۱ھ میں جب صوبہ بہار بھی بنگلے میں شامل کر دیا گیا تو شجاع الدین محمد خان نے دربار دہلی سے علی وردی خان کے لیے سند صوبہ داری بہار و عظیم آباد (مع اضافہ منصب فوج ہزاری و خطاب ہہابت جنگ اور پالکی جہازدار و علم و نقارہ) حاصل کر کے خان صوف کو اپنی طرف سے فوج دے کر عظیم آباد روانہ کیا۔ ہہابت جنگ نے عظیم آباد آکر درہنگہ کے پٹھانوں کو اپنی ملازمت میں رکھ لیا اور تھوڑی ہی مدت میں بتیا بھوج پور اور ٹکڑی کے راجاؤں اور زمینداروں کو مطیع کر کے اپنی ہہابت کی دھاک بٹھا دی۔ عبدالکریم خاں روہیلہ پٹان کو جو ڈیڑھ ہزار پٹھانوں کا افسر اور خود بھی نہایت بری تھا اپنے گھر میں گھیر کر قتل کیا، اور بعض سرکشوں کو تہ بیروں سے آپس میں لڑا کر کم زدہ کر دیا۔ شجاع الدین کو بھی اطاعت سے راضی رکھا۔

### ۳۔ ہہابت جنگ کی فوج کشی اور سرفراز خان کا قتل

۳۲۱ھ مطابق ۱۷۰۷ء

۳۲۱ھ میں شجاع لدولہ ظلم بنکار نے انتقال کیا اور سرفراز خان کا علاقہ لڑوہ سرفراز خان سندھین ہوا۔ اس وقت ہہابت جنگ نے اس کے بایکے احسانا کو ذرا موش کر کے بنگلے کی حکومت کا حوصلہ پیدا کیا۔ ہہابت جنگ کا بھائی حاجی احمد سرفراز خان کے معتمدوں میں تھا اس نے حفیہ کار روایتوں سے سرفراز خان کے خلاف لوگوں کو ابھارا شروع کیا، اور دونوں بھائیوں نے مل کر سرفراز خان کی مخالفت کے لیے بہت سے حیلے اور اسباب ظاہری پیدا کر لیے۔ اس کے

بعد مہابت جنگ نے بھوج پور کے سرکشوں کی تنبیہ کے بہانے سے عظیم آباد میں فوج جمع کرنی شروع کی اور دہلی میں اپنے قدیم آشنا موتمن الدولہ اسحاق خان (جو محمد شاہ بادشاہ کے مقربوں میں تھے) کی سازش سے نظامت بنگالہ (یعنی بہار و اڑیسہ) کی ایک سند اپنے نام اس شرط کے ساتھ منگوائی کہ بعد اخل یابی ایک کروڑ نقد اور تمام مال سرفراز خاں کا جو ضبطی آئے گا شاہی دربار کو بھیجا جائے گا۔ اس بندوبست کے بعد مہابت جنگ نے آخر ذیقعد ۱۱۱۵ھ میں اپنے بھتیجے اور داماد زین الدین احمد خان پسر حاجی احمد کو عظیم آباد میں اپنا قائم مقام اور نائب مقرر کیا اور نو دہشہر سے باہر وارث خاں کے تالاب کے پاس قیام کر کے مصطفیٰ خان و شمشیر خان و سردار خاں و عمر خاں و رحیم خاں و کرم خاں و سوانہ خان و شیخ معصوم و شیخ جہاں یار و محمد ذوالفقار خاں و چھیدنا ہزاری و غشی بیبلہ و مختار و سنگھ وغیرہ سرداروں سے وفاداری کا عہد و پیمان لے کر مرشد آباد کی طرف کوچ کیا۔ بعد کے واقعات کو بنگالے کی تاریخ سے تعلق ہے۔ میرٹھ اس قدر بیان کر دینا ضروری ہے کہ سرفراز خاں نے ہر چند صلح کی کوشش کی لیکن مہابت جنگ نے ایسی شرطیں نکالیں کہ صلح ناممکن تھی۔ پھر مہابت جنگ نے بجائے قرآن کے اینٹ کو غلاف میں رکھ کر قول و قسم سے سرفراز کے ایلچی کو یقین دلایا کہ سوائے صلح کے کوئی دوسرا نشانہ نہیں سرفراز خاں نے سادہ لوحی سے اس کا یقین کیا لیکن دوسرے ہی دن جنگ کی نوبت آئی اور سرفراز خاں مارا گیا۔ مہابت جنگ نے اس فتح کے بعد کروڑوں نقد اور اس کے علاوہ سرفراز کے ضبط شدہ مال سے ساٹھ ستر لاکھ کی

۱۵ سیرالتاخرین جلد ۲ صفحہ ۱۱۵۔ ۱۶ سیرالتاخرین جلد ۲ صفحہ ۱۱۵ اور ریاض السلاطین

صفحہ ۳۱۰۔ ۱۷ ریاض السلاطین صفحہ ۳۱۹۔

اشیاء از قیم جواہرات و فیل واسپ و ظروف طلائی و نقری و دربار دہلی کو ہارسال  
کیں۔ اس کے بعد سے علی دروی خاں نے صوبہ بہار میں مستقل نائب مقرر کر کے  
خود بنگالے میں قیام کیا۔

## ۴) نواب زین الدین احمد خان ہیبت جنگ ۱۱۵۳ھ تا ۱۱۶۱ھ (۱۷۸۰-۱۷۸۶ء)

ہاہت جنگ نے دربار دہلی کو نقد و جنس بھیج کر اپنے اعزاز میں بھی اضافہ  
کرایا اور اپنے بھتیجے اور داماد زین الدین احمد خاں کے لیے سندھو بے داری  
عظیم آباد سے منصب ہفت ہزاری و خطاب احترام الدولہ ہیبت جنگ،  
حاصل کی یہ ہیبت جنگ نے رائے چنتا میں اس کو جو ہاہت جنگ کا قدیم  
وفادار دیوان تھا اپنی سرکار میں لے لیا۔ اور نواب ہدایت علی خاں کو (ہاہت  
جنگ نے بنگالے جلتے وقت سرس کنٹھ کا فوج دار مقرر کیا تھا) اپنے پاس  
بلو کر فوج کا بخشی مقرر کیا۔ ہدایت علی خاں نے اپنے قرابت مند عبدالعلی  
خاں کو پیر سالاری دلوادی اور اپنے چھوٹے بھائی تثار مہدی خاں کو بھی  
معزز عہدے پر بحال کیا۔

## ۵) بھوج پور کی بدامنی اور ہیبت جنگ کی فوج کشی انہی دنوں میں بھوج پور کے زمیندار ہورل سنگھ اور ادونت سنگھ

۱۔ سیر المتاخرین جلد ۲ صفحہ ۱۲۲ - ۵۔ سیر المتاخرین جلد ۲ صفحہ ۱۲۶ -

کے ملاقوں میں ظلم و تعدی کے سبب سافروں کا گزراؤ شدید ہو گیا تھا۔ ہیبت جنگ نے ان مفدوں کو زیر کر کے لیے عظیم آباد میں فوج جمع کرنی شروع کی۔ اس وقت بعض خیراندیشوں نے بھایا کہ جب ان زمینداروں کو شکست ہوگی وہ عفو و تقصیر کے لیے ہدایت علی خان کو اپنا شفیع بنائیں گے اور مراسم سابقہ کے لحاظ سے ہدایت علی خان ان کی سفارش بھی ضرور کریں گے اس وقت رعایت و مروت میں تاوان جنگ وصول نہ ہو سکے گا ہیبت جنگ نے اس صلاح کے مطابق ہدایت علی خاں کو لطیف الحیل سے پرگنہ سنوت اور رام گڑھ کے انتظام کے لیے روانہ کیا اور تھارہدی کو اس کی جگہ پر فوج کا بخشی مقرر کر کے بھوج پور پر چڑھائی کی۔ خفیف سی لڑائی کے بعد بھوج پوریوں نے شکست کھائی۔

## ۶۱۔ روشن خان تراہی کا قتل

بھوج پور کی مہم حسب خواہ سر ہونے پر ضلع شاہ آباد (آرہ) کے نامی پٹھان سردار روشن خان تراہی نے ہیبت جنگ کو ان زمینداروں کے ساتھ بعض رعایات کو نظر رکھنے کی صلاح دی اور یہ بھی کہا کہ آپ ابھی کم سن اور نا تجربہ کار ہیں۔ اگر میری بات نہ مانیں گے تو خمیازہ اٹھائیں گے ہیبت جنگ کو یہ بات بہت بُری لگی۔ خفیفہ ابنہ جامعہ دار میر قدرت اللہ اور حسن بیگ خاں قلعہ دار مونگیر کو حکم دیا کہ دوسرے دن روشن خان آئے تو اس کا کام تمام کر دینا۔ دوسرے دن عصر کے وقت روشن خان آیا تو ان دونوں نے

اس کو قتل کر ڈالا۔ روشن خان اس قدر فریب اور رحیم تھا کہ قتل ہونے پر بھی سنگ  
فرش کی طرح بیٹھا کا بیٹھا رہ گیا۔

## (۷) مرہٹوں کا نرغہ اور ہیبت جنگ کا بنگالے جانا ۱۵۵۰ھ (۱۷۳۲-۳۱ء)

ابھی ہیبت جنگ بھوج پور سے ناہ این جنگ پورا کرے کی فکر میں تھا کہ  
ہدایت علی خان نے رام کو لکھتے، اطلاع دی کہ بھاسکر بندت سپہ سالار۔ بھوجی  
بھونسلہ (مرہٹہ) چالیس ہزار سواروں کے ساتھ چھوٹا ناگ پور کی راہ سے آتا ہے۔  
ہیبت جنگ نے وہ خطہ مجنہ ہدایت جنگ کے پاس بھیج دیا۔ اس کے بعد ہی  
یہ مرہٹے بھی بنگالے کی طرف پہنچ گئے۔ ہدایت جنگ نے ہیبت جنگ کو عظیم آباد  
کی فوج لے کر لک میں مرشد آباد بلا یا۔ ہیبت جنگ کو بھوج پور کی جہم کے بعد  
سپاہ کی تنخواہ ادا کرنی اور صوبے کا انتظام نہایت ضروری تھا۔ نواب ہدایت علی خان  
نے یہ کام اپنے ذمے لیا اور ہیبت جنگ صوبے کا انتظام خان مذکور کے سپرد  
کر کے خود چھوسات ہزار سپاہ کے ساتھ مرشد آباد چلا گیا۔ اور اس کے بعد ہی علی  
خان بھی حتی المقدور سپاہ فراہم کر کے ہدایت جنگ سے جاملے۔

## (۸) محمد شاہ بادشاہ سے ملک کی درخواست

اسی زمانے میں مرید خان بہادر بنگالے کا خراج لینے رہا آیا تھا۔ ہدایت



۵۱۔ اس کو عظیم آباد میں ٹھیرایا اور بادشاہ سے تانہ انفصال جنگ مرہٹہ خراج روانہ کرنے کی مہلت اور اس کے ساتھ شاہی ملک کی درخواست کی۔ بادشاہ نے عمدۃ الملک صوبے دار الہ آباد سے واقعے کی تصدیق چاہی۔ اس کے بعد ابوالمنصور خان بہادر صفدر جنگ صوبے دار اودھ کو ملک کے لیے تاکید کی اور بالاجی ساؤ پہ سالار پیشوا کو لکھا کہ تم خود چوتھے لیتے ہو پھر رگھوپتی بھونسلہ کون ہوتا ہو اور کیوں برسرِ فساد ہو۔

## ۹۱۔ عظیم آباد میں صفدر جنگ کی آمد ۱۱۵۵ھ (۱۷۴۲ء)

حکیم شاہی کے مطابق صفدر جنگ سولہ سترہ ہزار فوج لے کر جس میں اکثر نادر شاہ کی باقی ماندہ فوج کے مغل تھے عظیم آباد کی طرف روانہ ہوا۔ ہیبت جنگ نے اپنے نائب صوبے دار نواب ہدایت علی خان کو لکھا کہ مناسب طور پر صفدر جنگ سے سیر التاثرین جلد ۲ صفحہ ۱۳۲۔ ۱۵ اور نگ زیب کے بعد مرہٹوں نے زور پکڑا تو اکثر علاقوں سے شاہی خراج کا چوتھائی حصہ وصول کرنے لگے۔ جہاں یہ رقم نہ لی لڑتے اور غارتگری شروع کر دی۔ ۱۵۔ ابوالمنصور صفدر جنگ سعادت علی خان صوبے دار اودھ کا برادر زادہ ۱۱۔ اس کا نا مقام تھا، اور چاہی کی لڑائی سے اس کی شادی بھی ہوئی تھی۔ نادر شاہ کی غارتگری کے بعد جب پھر امن ہوا تو دربارہ ہلی میں صفدر جنگ کا طوطی بولنے لگا۔ نظام الملک نے جب احمد شاہ کی وزارت سے معافی چاہی تو منصور خان کو قلم دان وزارت اور خطاب صفدر جنگ عطا ہوا اصل نام مرزا مقیم تھا اور حالات ماثر الامرا اور تاریخ اودھ میں دیکھنا چاہیے ۱۲۔ صوبہ بہار آنے پر صفدر جنگ کو قلعہ بہتاس و چنار گڑھ کی حراست بھی بطور انعام مرحمت ہوئی تھی۔ ہسپرلم ہیں اس کی بنوائی ہوئی عمارتیں اب تک موجود ہیں۔

کا استقبال کرنا۔ ہدایت علی خان نے اپنے ساز و سامان کو صفدر جنگ کی آن بان کے مقابلے میں بے حقیقت تصور کر کے مرید خان بہادر کا وسیلہ ڈھونڈا۔ مرید خان اپنے سے صفدر جنگ سے ملاقات رکھتا تھا۔ اس نے صفدر جنگ سے ہدایت علی خان کے نام طمانیت کا خط لکھوایا۔ اس کے بعد ہدایت علی خان منیر سے استقبال کر کے صفدر جنگ کو عظیم آباد لے آیا۔ قلعے میں اترنے ہی صفدر جنگ نے حکم دیا کہ ہیبت جنگ کا سامان ہٹا دیا جائے۔ ہدایت علی خان نے تمام اثاثہ اٹھوا کر اپنے مکان کے قریب کسی جگہ رکھوایا۔ چند دنوں کے بعد صفدر جنگ بڑی شان و شوکت کے ساتھ قلعے سے برآمد ہو کر اپنے جد بزرگوار سعادت خان کے مقبرے پر فاتحہ کو آیا۔

عظیم آباد میں صفدر جنگ نے ہیبت جنگ کے بعض منتخب ہاتھی اور چند ضرب بیش قیمت توپیں لے لیں اور ہدایت علی خان نے کچھ روک ٹوک نہ کی۔ ان حرکات کے سبب اور نیز اس سبب سے کہ صفدر جنگ کے آنے تک مہابت جنگ نے مرہٹوں کو پس پا کر دیا تھا۔ مہابت جنگ نے بادشاہ سے استدعا کی کہ صفدر جنگ کو واپس بلوایا جائے ورنہ اس سے بے لطفی کا اندیشہ ہے۔ محمد شاہ نے صفدر جنگ کی واپسی کا حکم صادر کیا لیکن اس کے قبل ہی صفدر جنگ کو خبر ہو گئی تھی اس لیے منیر کے قریب کشنیوں کا پل باندھ کر مع فوج ندی کے پار اتر گیا۔

۱۷۰۷ء سعادت خان کا مقبرہ محلہ دھول پور سے کوئی سو قدم دکھن ہے۔ یہ جگہ کبھی باغ کہلاتی ہے۔

یہ سعادت خان برہان الملک سعادت خان بانی شہر فیض آباد کے پدر تھے۔ صفدر جنگ

کا یہاں آنا سیرالتاخرین جلد ۲ صفحہ ۱۵۰ میں بھی مذکور ہے۔

۱۷۰۷ء سیرالتاخرین جلد ۲ صفحہ ۱۵۱۔

## (۱۰) بالاجی راؤ مرہٹہ کی آمد اور اہل شہر کا ہراس

ابھی صفدر جنگ کا ہنگامہ کم ہوا تھا کہ یکایک بالاجی راؤ بادشاہ کے حکم کے مطابق مہابت جنگ کی ملک کے سلسلے میں حدود بہار تک آ پہنچا۔ عظیم آباد میں صفدر جنگ کو بعض ہاتھی اور توپ دے دینے کے سبب اور شاید اس سبب سے کہ مہابت جنگ نے خود سر فراز خاں کے ساتھ جو کچھ کیا تھا دوسروں سے بھی اپنے حق میں ایسی ہی توقع رکھنا ہو گا۔ مہابت جنگ اور مہابت جنگ دونوں ہدایت علی خاں سے شکوک ہو گئے اور اس کو معزول کرنے کے قصد سے رائے چنتا من واس کو اپنا نائب مقرر کر کے عظیم آباد بھیجا لیکن رائے مذکور یہاں آکر چند ہی دنوں میں مرگ مفاجات سے مر گیا اس وقت عظیم آباد میں کوئی حاکم موجود نہ تھا۔ مرہٹوں کی آمد سے لوگ بہت متفکر ہوئے کیوں کہ ان مرہٹوں کا قاعدہ تھا کہ جدھر پہنچے پہلے زرو مال کا مطالبہ کیا اگر مل گیا خیریت رہی ورنہ لوٹ کر ملک تباہ کر دیا۔ زیادہ تر ہراس کا سبب یہ تھا کہ داؤدنگر (ضلع گیا) میں داؤد خاں قریشی کا پوتا احمد خان بالاجی کے پاس حاضر نہ ہونے کے جرم میں تباہ کر دیا گیا تھا اور اس کا قلعہ جلا کر خاک کر دیا گیا تھا اور بالآخر پچاس ہزار رپڑ پیش کش دے کر اس نے جان چھڑائی تھی۔ ایسی حالت میں لوگوں نے ہدایت علی خاں کی

۱۵ انگریز متوزعوں کا بیشتر یہی خیال ہو دیکھو صفحہ ۴۴ HISTORY OF BENGAL

۱۶ غلام حسین خان نے BIHAR ORISSA UNDER BRITISH RULE

اپنے والد ہدایت علی کی برات اور مہابت جنگ و مہابت جنگ کے بے جا شکوک و شبہات

کا حال صفحہ ۱۵۲ سیر المتاخرین میں لکھا ہے ۱۲

کی طرف رجوع کی۔ اکثر لوگ اپنے اہل و عیال کو گنگا پار بھیجے کا تہیہ کر رہے تھے۔ لیکن شاہ سلیم اللہ نے جو اہل معرفت سے تھے لوگوں کو طینان دلایا کہ کوی آفت اس شہر تک نہ آئے گی۔ اتفاقاً گوبند جی نامی بنارس میں ایک مہاجن تھا جو بالاجی کے قربت مندوں میں تھا اور نواب ہدایت علی خاں کا ممنون احسان تھا۔ اس نے خان موصوف کی استدعا پر بالاجی کو عظیم آباد کا رخ کرنے سے باز رکھا۔ گوبند جی کے کہنے سے بالاجی نے ہدایت علی خاں کے پاس اپنی تحریر اور کچھ تحائف بھیج کر طینان دلایا اور خود بالاجی کو عظیم آباد کی راہ کھڑا ہوا مونگیر بھاگل پور ہو کر بنگالے چلا گیا۔

## ۱۱) ہیبت جنگ کی واپسی اور نواب ہدایت علی خان

### کا بر طرف ہونا ۱۱۵۶ھ (۱۷۴۲ء)

بنگلے سے مرہٹوں کے فرار کرنے کے بعد ہیبت جنگ بھی عظیم آباد لے شاہ سلیم اللہ کا وطن دہلی تھا۔ ترک علاقہ کر کے فقیری اختیار کی اور بیس برس مفقود الخیر رہنے کے بعد اپنے بیٹے نواب ہدایت علی خاں سے ملنے کو عظیم آباد آئے۔ اور ۱۱۵۵ھ میں انتقال کیا۔ قبر محلہ ٹونگولہ سے متصل پوربہانب ہو۔ لوح مزار پر ”مرقد امیر سید شاہ سلیم اللہ“ اور سال تاریخ و فائش محو ذات ”کنندہ ہو۔ مفصل کیفیت کتاب کے دوسرے حصے میں درج کی گئی ہے ۱۱۵۵ھ سیر المتاخرین جلد ۲ صفحہ ۱۵۲ -

۱۱۵۵ھ واضح ہو کہ رگھو جی جو نسل کی فوج ناگ پور سے اڑیسہ چھوٹا ناگ پور آمد بنگالے کی طرف اچانک حملہ آور ہوئی تھی اور پشوا مرہٹہ کی فوج بادشاہی حکم سے رگھو جی کی فوج کی مدافعت کو آئی تھی۔

اپس آیا۔ اور چند دنوں کے بعد ہدایت علی خان سے کہا کہ ہدایت جنگ کو تمہاری جانب سے سونپ دیا ہو اور مجھ کو ان کی استرضاء لازم ہو اس لیے کچھ دنوں کے لیے تم علیحدہ ہو جاؤ۔ جب ان کا منظرہ دُور ہو گا پھر بدستور کام کرنا۔ ہدایت علی خان نے طور بے طور دیکھ کر سفر کا تہیہ کیا اور باغ رائے بال کشن وکیل ناظم میں نقارۂ کوچ بجا کر اودھ کی راہ لی اور صفدر جنگ کی رفاقت اختیار کی۔ اس کے بعد ہی شامہ دی خان نے بھی آزر دہ ہو کر ملازمت ترک کر دی۔<sup>۱۵</sup>

## ۱۲) عظیم آباد کے حصار گلی کی مرمت ۱۱۵۶ھ - ۱۱۵۷ھ (۱۷۴۳ء - ۱۷۴۴ء)

مرہٹوں کے اچانک حملہ آور ہونے کا حال معلوم تھا، اس لیے ہدایت جنگ نے شہر کی پُرانی فصیل کو از سر نو مرمت کرنے اور اس کے گرد خندق کھود کر مٹی سے دیوار اور پشتہ بنانے کا حکم دیا۔ بعض لوگوں نے حصار پر اور اس کے آس پاس مکان بنالیے تھے۔ انھوں نے سخت دایلا شروع کی مگر ہدایت جنگ نے ایک نہ سنی اور مکانوں کو منہدم کر کے حصار اور خندق کو درست کرایا۔<sup>۱۶</sup> بعد میں جب مرہٹوں کا نزعہ ہوا تو وہ لوگ بھی جن کے گھر منہدم ہوئے تھے اسی حصار کے اندر پناہ گزیں ہو کر ہدایت جنگ کے مشکور ہوئے۔

۱۵ سیرالتاخرین جلد ۲ صفحہ ۱۵۹

۱۶ GOVERNMENT GAZETTER PATNA مطبوعہ ۱۳۲۲ء

صفحہ ۲۹ میں مرمت کا زمانہ ۱۱۶۲ء لکھا ہے لیکن سیرالتاخرین کی رو سے ۱۱۵۶-۱۱۵۷ء ہوتا ہے جو راقم کے خیال میں صحیح ہے۔ اس کے مطابق ۱۱۶۲ء ہونا چاہیے۔ ۱۲۔

## (۱۳) مصطفیٰ خان بہر جنگ کی بغاوت ۱۱۵۸ھ (۱۷۴۵ء)

مصطفیٰ خان 'ہابٹ جنگ کے فوجی افسروں میں سب سے زیادہ ممتاز تھا۔ ہابٹ جنگ کے جنگلے پر قبضہ کرنے کے ارادے سے مرہٹوں کی یورش کے وقت تک اس نے بہت سے کار نمایاں کیے تھے لیکن آخر زمانے میں اس سے ہابٹ جنگ سے ناچاقی ہو گئی۔ اس کا سبب یہ ہوا کہ مرہٹوں کے مقابلے کے وقت ہابٹ جنگ نے ہم کے حسب خواہ سر ہونے پر مصطفیٰ خان کو بہاد کی صوبے داری دینے کا وعدہ کیا تھا۔ ہم کے سر ہونے پر مصطفیٰ خان نے ایٹھے وعدے پر اصرار کیا تو ہابٹ جنگ لیت و حل کرنے لگا۔ کیوں کہ ہیبت جنگ سے چھین کر مصطفیٰ خان کو صوبے داری دینا اس کو شاق تھا علاوہ اس کے چند باریہ بھی ہوا کہ ہابٹ نے مصطفیٰ خان کے ذریعے سے زاید سپاہ بھرتی کرائی لیکن کام نکل جانے پر خلاف وعدہ اس کو برطرف کر دیا جس سے پٹھانوں میں بدولی پیدا ہو گئی۔ اسی کے ساتھ ہیبت جنگ کا روشن خاں تڑپ کر زرا سی بات پر قتل کرنا اور ایک روز ہابٹ جنگ کے دربار میں مصطفیٰ خان کی حاضری کے قبل کچھ غیر معمولی طود پر مشتبہ بندوبست وقوع میں آتا بھی مزید کدورت کا باعث ہوا اور مصطفیٰ خان کو گمان ہوا کہ ہابٹ جنگ اس کو قتل کرانے کی فکر میں ہو۔

بہر کیف مصطفیٰ خان نے دہلی جانے کا بہانہ کر کے اپنی اور سپاہ کی تنخواہ کے سوا لاکھ روپے وصول کیے اور مرشد آباد سے روانہ ہوا۔ ہابٹ جنگ نے ہیبت جنگ کو لکھ بھیا کہ مصطفیٰ خان سپاہ کشیر کے ساتھ اصرار رہا ہو تم اس سے مقابلے کی

تاب نہ لاسکے۔ لہذا گنگا پار ہو کر مرشد آباد چلے آؤ۔ پھر ہم تم مل کر مدافعت کی تدبیر کر لیں گے۔ یہیبت جنگ اس وقت ترہیت کی طرف تھا۔ اس نے عظیم آباد آکر بارغ جعفر خان میں مجلس شہرت منعقد کی اور خود اس کی اوزنثار مہدی خان کی صلاح سے یہ رائے قرار پائی کہ ملک کو چھوڑ کر بھاگ جانا سخت نامردی ہو اس لیے مقابلے کو تیار رہنا چاہیے۔ یہیبت جنگ نے بارغ جعفر خان سے شہر تک تمام دمدے پر توپیں چڑھوا دیں اور اپنے فوجی افسروں اور تمام علاقے کے زمینداروں اور سرداروں کو جن میں عبدالعلی خان بہادر، نثار مہدی خان، احمد خان فریشی، شیخ جہاں یار، شیخ حمید الدین، شیخ امیر اللہ، کرم خان، غلام علی جیلانی، خادم حسین خان، راجا گیرٹ سنگھ (راجا) رام نرائن لال، راجا سندرن سنگھ (نکاری)، نام دار خان، برادران سردار خان و کام گار خان و دست خان و بشن سنگھ (زمیندار سرس کٹنبہ) و توہد سنگھ (نرہیت) و ہرب سنگھ (ارول) وغیرہ شامل تھے جمع کر کے چودہ ہزار سپاہ سے مقابلے کا بندوبست کیا۔ اس اثنائیں مصطفیٰ خان نے مولیر پنچ کر قلعے کا محاصرہ کیا جس بیگ خان قلعے دار نے حتی المقدور مدافعت کی اور عبدالرسول خان (برادر مصطفیٰ خان) کے سر پر قلعے کی دیوار سے ایک پتھر گر دیا جس سے اس کا سر پھٹ کر مغز نکل پڑا۔ مصطفیٰ خان نے اس قلعے کا محاصرہ فضول سمجھ کر عظیم آباد کا عزم کیا۔ ادھر یہیبت جنگ نے اس کا مافی الضمیر دریافت کرنے کی غرض سے حاجی عالم کشمیری (المعروف بہ حاجی محمد خان) اور مولوی تاج الدین مدرس مدرسہ سیف خان وغیرہ کو مونیگر روانہ کیا اور مصطفیٰ خان کو یہ پیام دیا کہ تم نے ہابیت جنگ سے ترک رفاقت کی ہو ہمارے تمہارے درمیان کوئی جھگڑا نہیں بطور مہمان خانہ افروز ہو اور بار برداری کے لیے جو انتظام ضروری ہوگا

میں ہینا کردوں گا، اور اگر مہابت جنگ سے رفع ملال چاہو تو میں بہ ذات خود اس میں کوشاں ہوں گا۔ اور اگر مہاں کی سوبے داری کے لیے کوئی تہ حاصل ہوئی ہو تو دکھاؤ کہ میں خود اپنی راہ لوں۔

مصطفیٰ خان نے جواب دیا کہ نہ مجھے مہمان رہنا ہوا نہ مہابت جنگ سے صفائی قلب کی حاجت ہو۔ عظیم آباد پر دخل کر لینا البتہ ضروری ہو۔ اور سند کے لیے جو پوچھتے ہو میرے پاس بھی ویسی ہی سند ہے جو سرفراز خان کے مقابلے کے وقت مہابت جنگ کے پاس تھی۔

اس جواب کے بعد ہیبت جنگ آمادہ جنگ ہو کر بیٹھا تھا کہ، اصغر شاہ کو مصطفیٰ خاں فوج لے کر عظیم آباد میں دمدے کے پاس نمودار ہوا اور فوج کے ایک دستے کو بلند خان روہیلہ کی سرداری میں چھوڑ کر باقی فوج سے ہیبت جنگ کے لشکر پر حملہ آور ہوا۔ اور کئی آدمیوں کو مقتول و مجروح کیا۔ راجا سندرنگھ کا داماد بھی مارا گیا اور راجا کیرت سنگھ خود زخمی ہوا۔ ہیبت جنگ کے پاس میدان خالی دیکھ کر مصطفیٰ خان نے اپنے آدمیوں کو لاکھارا کہ ہیبت جنگ کو زندہ گرفتار کر لو۔ ہیبت جنگ متواتر سیداعلیٰ خان کو دمدہ چھوڑ کر اپنی طرف بلاتا رہا لیکن وہ نہ آیا۔ اتفاق سے اسی ہنگامے میں مصطفیٰ خان کے فیل بان کو گولی لگی اور مصطفیٰ خان ہاتھی کے گریز کرنے کا اندیشہ کر کے اتر پڑا لیکن پٹھانوں نے اس کے زخمی ہونے کا گمان کیا اور میدان سے بھلگئے گئے۔ اسی طرح ہیبت جنگ کی فوج میں راجا سندرنگھ و کیرت سنگھ وغیرہم نے ہیبت جنگ کی طرف نرغہ دیکھ کر اس کے مقتول ہونے کا گمان کر کے اپنی اپنی راہ لی اور جو بھاگ نہ سکے ادھر ادھر چھپے۔ اس دن اسی قدر جنگ ہو کر رہ گئی اور طرفین سے بہت آدمی مقتول و مجروح ہوئے۔

اس جنگ میں غلام حسین خاں مولف میر اللہ تاج دین خود بھی موجود تھے اس وقت ان کی عمر بیس سال کی تھی۔



اس کے بعد پانچ دن تک مصطفیٰ خان نے توہیں چلا کر یوں ہی سیچھڑ بھڑا کر رکھ رکھ لیکن چھٹے دن پھر آسموں کے بارش سے برآمد ہو کر دھمکے کے قریب ہی بیت جنگ سے ایک تیر کے فاصلے پر چلا آیا۔ اور دوسری طرف اس کا بیٹا مرتضیٰ خان بھی آگاہ پرکار ہوا۔ اس پر رش میں ہی بیت جنگ کے اکثر آدمی مجروح ہوئے لیکن اتفاق سے ہیبت جنگ کی طرف رخ اللہ نامی ایک شخص ایسا منتقل مزاج اور بہادر نکلا کہ باوجود خود زخمی ہونے کے تفتنگیوں کی بندہ و قیس بھر بھر کر ان سے چلو انہیں اور مصطفیٰ خان کے نشان بروار کو بے نشان کر دیا اس وقت طرفین سے میدان کا دراز گرم تھا۔ عین ہنگامے میں مصطفیٰ خان کے داہنی آنکھ میں ایک گولی لگ کر بین گوش سے نکل گئی۔ پٹھانوں نے اس کو قریب الموت یا مردہ سمجھ کر لاش کو اٹھالیا اور اپنا تمام سامان اور عورتوں کو ساتھ لے کر روانہ ہو گئے اور بیٹھے پورے کے تالاب کے پاس خیمہ زن ہوئے۔ یہاں مصطفیٰ خان کو ہوش آیا تو ساری سرگزشت معلوم ہوئی۔ ہیبت جنگ نے پٹھانوں کا تعاقب ضروری نہ سمجھ لیکن دُور دُور سے اپنی فوج کی بھلک دکھاتا رہا۔ مصطفیٰ خان نقارہ کو بج بجا کر نوبت پور چلا گیا اور وہاں سے حب علی پور ہوتا ہوا حدود ضلع عظیم آباد سے نکل گیا۔

ہیبت جنگ بھی پیچھے پیچھے حب علی پور تک گیا تھا کہ ادھر مہابت جنگ اس کی کمک کو ہنگامے سے عظیم آباد پہنچا۔ ہیبت جنگ فوج کی نگرانی عہدِ اعلیٰ خاں کے سپرد کر کے خود مہابت جنگ کی ملاقات کو عظیم آباد چلا آیا۔ جنگ کا اختتام حسبِ خواہ ہو چکا تھا۔ اس لیے مہابت جنگ چند دنوں کے بعد بنگالے واپس گیا۔

## ۱۴۱) گڑھنی (ضلع آرہ) میں دوسری جنگ اور مصطفیٰ خان کا مارا جانا ۱۱۵۸ھ

چند ہی مہینوں کے بعد برسات ختم ہونے پر مصطفیٰ خان نے دوبارہ چنا۔ گڑھ میں فوج آراستہ کی۔ اور بابو ادونت سنگھ ریندار جنگدیش پور کے علاقے میں پہنچ کر پھر جنگ کا عزم کیا۔ اس کی خبر پا کر ہیبت جنگ بھی عظیم آباد سے مستعد ہو کر مقلبے کو روانہ ہوا۔ گڑھنی کے میدان میں دونوں فوجیں مقابل ہو گئیں۔ عین یورش میں کسی طرف سے ایک گولی آکر مصطفیٰ خان کے قلب کے پاس لگی اور اس کی روح پرواز کر گئی۔ پٹھانوں نے مضطرب ہو کر فرار اختیار کیا۔ ہیبت جنگ نے ہاشم قلی خاں داروغہ دیوان خانہ کو حکم دیا کہ مصطفیٰ خان کا سر کاٹ کر نیزے پر پھراؤ اس کے بعد اس کی لاش کو عظیم آباد بھجوا دیا۔ اور ہاتھی کے پانوں میں باندھ کر گھسیٹوایا پھر کر سے اس کے دو ٹکڑے کر کے ایک حصہ پیچم دروازے پر اور دوسرا پورب دروازے پر لٹکا دیا گیا۔ کچھ مدت کے بعد جب دونوں حصے بویہ ہو گئے تو اٹھوا کر دفن کیے گئے یہ افسوس ہو کہ چند سال کے اندر ہی خود ہیبت جنگ کی لاش کا بھی بجنہ یہی حال ہوا۔ مرا مرگ عدو جائے شادمانی نیست کہ زندگانی مانیز جاودانی نیست

## (۱۵) جنگ محب علی پور (ضلع عظیم آباد پٹنہ) ۱۱۵۹ھ (۱۷۴۵ء)

مصطفیٰ خاں کے مارے جانے پر اس کا بیٹا مر تقی خاں اور باقی ماندہ پٹھان سہرام کی طرف بھاگ کر چلے گئے تھے۔ انھوں نے رگھوجی بھونسلہ سے استعانت چاہی۔ رگھوجی تو ایسے موقعوں کی تاک ہی میں رہا کرتا تھا۔ فوراً بیس ہزار فوج لے کر لوٹ مار کرتا ہوا چڑھ آیا اور پٹھانوں کو رہا کر دیا۔

مہابت جنگ کو بھی مرہٹوں کے آنے کا حال معلوم ہو چکا تھا۔ وہ مرشد آباد سے سراج الدولہ (نواسہ) اور سعید احمد خاں مولت جنگ (دادا) اور میر جعفر خان ایزنہ اور شمشیر خان و سردار خان وغیرہ سرداروں کو ساتھ لے کر عظیم آباد ہوتا ہوا مہابت جنگ کی معیت میں نوبت پور پہنچا۔ اب تک مرہٹوں کا کچھ پتا نہ تھا۔ آگے بڑھ کر محب علی پور میں اچانک مرہٹوں سے ڈبھیر ہو گئی۔ رگھوجی کو گمان تک نہ تھا کہ مہابت جنگ کی فوج بنگالے سے اس قدر جلد یہاں تک پہنچ سکے گی۔ میر جعفر اور شمشیر خاں کی سپاہ نے اچانک رگھوجی کو گھیر لیا۔ لیکن مرہٹے مدافعت کر کے اس کو چھڑا لے گئے۔ بہر کیف مرہٹے اور ان کے ساتھی پٹھان منہزم ہو گئے۔

اس معرکے میں مہابت جنگ کی فوج میں شمشیر خان و سردار خاں وغیرہ پٹھان سرداروں سے منافقت اور بددلی ظاہر ہوئی بلکہ گمان تھا کہ رگھوجی کا محصور ہو کر کل جانا بھی انہی کی سہل انکاری کے سبب وقوع میں آیا۔

## (۱۶) پٹھانوں کی شورش اور ہیبت جنگ کا قتل

۱۱۶۱ھ (۱۷۴۸ء)

محب علی پور کی جنگ کے بعد بعض واقعات مرثدا آباد اور بھگوان گوڑے میں اچھے ہوئے بن سے شمشیر خاں و سرمدار خاں و مراد شیر خاں وغیرہ پٹھانوں سے جواب تک مہابت جنگ کی ملازمت میں تھے نفاق کے آثار ظاہر ہوئے۔ ۱۱۵۹ھ میں سرراج الدولہ کی شادی محمد ایرج خاں کی لڑکی سے ہوئی۔ اس وقت ان پٹھانوں سے ایسی ناچاقی ہو گئی تھی کہ مہابت جنگ نے اس تقریب کے زمانے میں فوج کو ہر وقت مسلح رہنے کا حکم دیا تھا۔ اس شادی کے بعد ہی شمشیر خاں اپنی اور سپاہ کی تنخواہ کے سات لاکھ روپے وصول کر کے اپنی جاگیر ضلع در بھنگہ میں چلا آیا۔ ہیبت جنگ نے اس کو نامی سردار جان کر یا کسی اور نیت سے مہابت جنگ کی صلاح سے نوکری کا پیام دیا۔ مگر شمشیر خاں ہیبت جنگ سے مطمئن نہ تھا۔ عبدالکریم خان اور روشن خاں تراہی کا مارا جانا معلوم تھا۔ اس لیے پہلے ملازمت پر رضامند نہ ہوا۔ تب ہیبت جنگ نے آقا عظیمیا اور محمد عسکر خاں وغیرہ خاص معاصیوں کو بھیج کر عہدہ بیان سے اس کو اطمینان دلایا۔ آخر ذی الحجہ ۱۱۶۱ھ میں شمشیر خاں اور اس کا بھانجہ مراد شیر خاں اور عبدالرشید خاں اور بخشی ہیلیہ وغیرہ پٹھان سپاہیوں کو لے کر عظیم آباد کے سامنے گنگا کے اس پار خیمہ زن ہوئے۔ ان کو مزید اطمینان دلانے کی غرض سے ایک روز ہیبت جنگ نے تاریخ جدید صوبہ بہار و اڑیسہ صفحہ ۲۷۰ میں لکھا ہے کہ سرراج الدولہ کی شادی ہیبت جنگ کی لڑکی سے ہوئی۔ یہ قبیح غلطی ہے کیوں کہ ہیبت جنگ سرراج الدولہ کا باپ تھا۔ اسی طرح صفحہ ۲۸۶ میں ہیبت جنگ کو سرراج الدولہ کا چچا لکھ دیا ہے ۱۲

خود اپنے چھوٹے لڑکے کو ساتھ لے کر ترقی پر گنگا کے پار جا پہنچا۔ شمشیر خاں لپ آپ سے استقبال کر کے اس کو نیچے بیٹھ لے گیا اور زندگی میں کر کے ہیبت جنگ کے اصرار پر مؤذوب بیٹھ گیا۔ اس وقت پٹھانوں نے پختون زبان میں شمشیر خاں سے ہیبت جنگ کے قتل کا ایما چاہا لیکن شمشیر خاں نے بات ٹال دی۔ ہیبت جنگ نے واپس آکر کشتی کے داروغہ کو پٹھانوں کے عبور کرانے کی ہدایت کی اور دوسرے روز شمشیر خاں پٹھانوں کے ساتھ عبور کر کے باغ جعفر خاں میں مقیم ہوا۔

اس کے بعد ہی ماہ محرم ۱۱۱۳ھ کے آخر پہنچے میں یوم ملازمت مقرر ہوا۔ شمشیر خاں نے ہیبت جنگ کو کہلادیا تھا کہ آپ کے رفقاء سے مجھے پورا اطمینان نہیں، اس لیے میری حاضری کے وقت یہ لوگ موجود نہ ہوں۔ ہیبت جنگ نے درباریوں کو منع کر دیا کہ اس دن کوئی نہ آئے روز معینہ سے پہلے سرفراز خاں اپنے ماتحتوں کے ساتھ ملازمت کو حاضر ہوا اور حسب دستور رخصت کا پان لے کر واپس گیا۔ دوسرے روز پھر ہیبت جنگ اپنی نو ساختہ عمارت چہل ستون میں مسدا آرا ہوا۔ اس وقت محمد عسکر خاں۔ میر مرتضیٰ۔ میر بدر الدجلی۔ مرلی دھر ہرکارہ رضائی تحویل دار سلاح خانہ۔ بیتارام مشرف توپ خانہ دستی۔ میر عبداللہ صفوی۔ شاہ بندگان جواد قدم رسول۔ ہتھاب رائے کھتری۔ راجا رام نرائن دیوان اور چند متصدی و خدمت گار وغیرہ سب ملاکر پچاس ساٹھ آدمیوں سے زیادہ نہ تھے لیکن سوائے رضائی تحویل دار کے کسی کے پاس تلوار نہ تھی۔

اب شمشیر خاں کی آمد شروع ہوئی۔ سب سے پہلے ایک ہزار ہیلیوں نے آکر بجا کیا اور رخصت کا پان لے کر واپس گئے۔ ان کے بعد مولہ شمشیر خاں نے یہ عمارت مدرسے کی مسجد کے چھم جانب تھی اب اس کا نشان باقی نہیں لیکن پورب جانب بعض عمارتوں کے آثار کسی قدر باقی رہ گئے ہیں۔

پانچ سو پٹھانوں کو لے کر حاضر ہوا اور ہر ایک کا نام بتا کر خندیں پیش کرتا رہا ہیبت جنگ پوچھتا جاتا تھا کہ بھائی شمشیر خاں کب آئیں گے اور لوگ جواب دیتے تھے کہ حضور وہ بھی اب ماضر ہوتا ہو۔ اتنے میں شمشیر خاں تین چار ہزار پٹھانوں کے ساتھ قلعے کے پاس کو تو والی چبوترے تک پہنچ گیا۔ اس وقت مراد شیر نے اپنے ساتھیوں سے کہا کہ جلد پان لے کر رخصت ہو۔ شاید پہلے سے شورو ہو چکا تھا کہ عبدالرشید خاں ہیبت جنگ کے قتل میں سہقت کرے گا۔ اس وقت اس کے بدن میں لرزہ تھا۔ رخصت کا پان اس کے ہاتھ سے گر گیا۔ ہیبت جنگ نے اس کو دوسرا پان دینے کے لیے نظر نہی کر کے خاصدان کی طرف ہاتھ بڑھایا۔ اس وقت عبدالرشید خاں نے کمر سے جھوٹکا لے کر ہیبت جنگ کے پیٹ میں مارا۔ محمد عکر خان وغیرہ نے "ہیں ہیں یہ کیا نمک حرامی ہو" شور و غل کیا۔ ہیبت جنگ اپنی تلوار کے قبضے پر ہاتھ ڈالا ہی چاہتا تھا کہ مراد شیر نے تیج کا ایسا ہاتھ لگایا کہ شلے سے پہلو تک اُتر آئی۔ میر مر تفضلی نے سینہ سپر ہو کر خود کو ہیبت جنگ پر گرا دیا۔ پٹھانوں نے اس کو پاش پاش کر دیا اور ہیبت جنگ کا سر کاٹ کر اس کے سینے پر رکھ دیا۔ میر محمد عکر ہیبت جنگ کی تلوار لے کر بڑا اور اسی جگہ مقتول ہوا۔ مہتاب رائے زخمی ہو کر اسی جگہ بیٹھ گیا اور ہیبت جنگ کی لاش کے ساتھ اٹھا۔ رمضان تھوئل دار اور سینتا رام بھی جی تنک ادا کر کے مائے گئے۔ مری دھر ہر کارہ۔ میر بدر الدینی۔ راجا رام نرائین اور میر عبداللہ نے اپنی شال کٹار اور مکربند وغیرہ دے کر جان بچائی۔ لیکن شاہ بندگی بے چارہ مارا گیا۔ اس کے بعد پٹھانوں نے ہیبت جنگ کی لاش کو پورب دروازے میں لٹکا دیا۔ پھر میر حیدر سنی کو تو وال کی سہی سے مید محمد امغبانی سے لاش کے ٹکڑوں کو جاکر کے بیگم پور کے مقبرے میں دفن کیا۔

ہیبت جنگ کے قتل کے بعد پٹھانوں نے عظیم آباد پر قبضہ کر لیا۔  
 مراد شیر جہل ستون میں رہنے لگا اور ہیبت جنگ کے زمانہ محل پر پہرہ پٹھا  
 دیا۔ حاجی احمد پندہ ہیبت جنگ پٹھانوں کی قیدیں آکر مر گیا اور اس کے مال  
 سے تقریباً ستر لاکھ روپے (نقد و جنس) پٹھانوں کے تصرف میں آئے۔ عبدالحی  
 خان بہادر جو ہیبت جنگ کی فوج کا سپہ سالار تھا، میر عبد الرسول بلگرامی  
 کے مکان میں روپوش ہوا تھا۔ پٹھانوں نے اس کو بھی گرفتار کیا لیکن پھر کچھ  
 قول و قرار لے کر چھوڑ دیا۔ شمشیر خاں اپنی سپاہ کے ساتھ باغیچہ خان میں  
 مقیم رہا۔

## (۱۷) جنگ رانی سرائے (ضلع عظیم آباد) ۱۱۶۲ھ (۱۷۳۸ء)

چند ہی دنوں میں ہیبت جنگ کے ساتھ کی خبر بنگالے میں مہابنت  
 کو پہنچی اس نے اپنی فوج کو جو اس وقت مرہٹوں کے مقابلے کے لیے تیار  
 ہو رہی تھی سارا ماجرہ لے لیا۔ اور ان سے جان نثاری کا وعدہ لے کر چوبیس ہزار  
 سپاہ کے ساتھ پٹھانوں سے انتقام لینے کو عظیم آباد کی طرف روانہ ہوا۔ جانوجی

(صفحہ ۳۱۸ کا نوٹ) یہ مقبرہ پٹنہ سٹی ریلوے اسٹیشن کے سامنے دکھن پچھم ایک وسیع چار  
 دیواری کے اندر اب تک قابل دید ہے۔

لے پوریا بیان سیرالشاہرتین جلد ۲ صفحہ ۱۵۳ تا ۱۵۸ سے ماخوذ ہے یہی روایت مختصر طور پر  
 ریاض السلاطین صفحہ ۳۵۷ میں بھی مذکور ہے

پسر رگھوجی بھونسلہ اور اس کا، دارالہمام میر جیب پٹھانوں سے ساز باز رکھتا تھا۔  
 مہابت جنگ کے روانہ ہوتے ہی انھوں نے شمشیر خاں کی مدد کو عظیم آباد کا  
 رخ کیا اور راہ میں مہابت جنگ کی سپاہ سے چھیڑ چھاڑ اورستیوں میں نوٹ  
 مار کرتے ہوئے پیچھے پیچھے چلے آئے۔ مہابت جنگ کے آئے کی خبر پانچوٹیا  
 نے ہیبت جنگ کی یوئی آمنہ بیگم (دختر مہابت جنگ) اور اس کی چھوٹی لڑکی  
 کو کھلے رتھ میں بٹھا کر شہر میں تھہیر کرانا، اور اس کے بعد ان کو اپنے پاس قید  
 رکھا۔ سبب مہابت جنگ مونگیر کے قریب پنچپارا جامند سنگھ و پہلوان سنگھ  
 دیکانگار خاں وغیرہ ہمارے اکثر زمیندار اپنی جمعیت کے ساتھ مہابت جنگ کے  
 ساتھ ہو لیے۔ مہابت جنگ باڑہ کے قریب پنچپارا تو معلوم ہوا کہ پٹھانوں نے  
 گنگا کے دیار سے پر جس کے دو جانب پانی تھا تو پ حانہ بنا رکھا، مہابت جنگ  
 نے ایک کوس اور پچھم آکر کسی زمیندار کی مدد سے گنگا کو عبور کیا اور اچانک تپتپا  
 پر قبضہ کر کے پٹھانوں کو منتشر کر دیا اور شب کو ہمیں قیام کر کے دوسرے دن  
 آگے بڑھا۔ اور شمشیر خاں کو بھی پڑ در پڑ خبریں مل رہی تھیں۔ یہ بھی اپنی فوج آرا  
 کر کے مقابلے کو بڑھا۔ اتفاقاً اسی وقت شمشیر خاں اور میر جیب میں بگڑ گئی۔ شاید  
 ان دونوں میں یہ معاہدہ ہوا تھا کہ ہیبت جنگ سے لڑنے میں جو فوجی مصداق  
 ہوں میر جیب پور کرے اور بعد فتح شمشیر خاں بہار کا صوبے دار اور میر جیب  
 ناظم بنگالہ ہو شمشیر خاں نے ستر لاکھ روپے کا مطالبہ کیا اور میر جیب کو گھیر لیا۔  
 میر جیب نے فی الفور دو لاکھ روپے کا تمک لکھ دیا اس پر بھی چھٹکارا نہ ہوا۔ تب  
 اس کے ایک رفیق مرزا صالح نے یکا یک غل مچا دیا کہ مہابت جنگ کی فوج  
 نے میر جیب شجاع الدین محمد خان کے وقت میں اعلیٰ فوجی منصب رکھتا تھا اس کے بعد  
 مہابت جنگ کے خلاف مرہٹوں کا رفیق ہو گیا تھا۔



نیچے گاہ تک آگئی۔ اس وقت پٹھان گھبرا کر ادھر ادھر دیکھنے لگے اور میر حبیب ان کے نرغے سے نکل گیا۔ بہر کیف باڑہ اور فتوحہ کے درمیان رانی سر اٹھنے (بیکٹھ پور) میں مہابت جنگ اور پٹھانوں میں مقابلہ ہو گیا اور طرفین سے قویں چلنے لگیں۔ اتفاقاً پہلے ہی گولے میں سردار خاں کا سر اڑ گیا۔ اس واقعے سے شمشیر خاں کا اوصال شکر سرا سید و منتشر ہو گیا۔ پٹھانوں نے جنگ کو جلد ختم کرنے کے خیال سے یک بارگی یورش کر دی اور مہابت جنگ کی فوج کو معروف پیکار دیکھ کر دوسری طرف سے مرہٹوں نے اس کی خیمہ گاہ میں لوٹ چادی۔ اس وقت سراج الدولہ نے جو مہابت جنگ کے قریب ہی دوسرے ہاتھی پر تھا گھبرا کر مہابت جنگ سے مرہٹوں کی مدافعت کے لیے کہا لیکن مہابت جنگ نے اس کو سمجھا دیا کہ اس وقت ہمارے حریف پٹھاں ہیں مرہٹوں سے پھر سمجھ لیا جائے گا اور ساری فوج سے پٹھانوں پر حملہ کر دیا۔ عین معرکہ میں میر محمد کاظم خاں برادر میر جعفر خاں اور دوست محمد خان اپنے ہاتھی کو بڑھا کر مراد شیر خاں کے ہاتھی کے برابر لگے اور میر نذکر نے اس کے تختہ ہودج پر ہاتھ رکھ کر اندر گھٹنا چا ہا لیکن مراد شیر نے ایسا تیغ مارا کہ میر موصوف کی کئی انگلیاں کٹ گئیں۔ دوسری طرف سے دوست محمد خان اُچک کر ہودج میں چلا ہی گیا اور مراد شیر کے سینے پر چڑھ بیٹھا اور میر محمد کاظم اور دوست محمد خان نے مل کر مراد شیر کا سر کاٹ ڈالا۔ اسی وارو گیر میں کسی طرح شمشیر خاں ہاتھی سے زمین پر اتر آیا تھا حبیب بیگ نامی نے جو مہابت جنگ کا ملازم اور دلیر خاں پسر عمر خاں کی مصاحبت میں تھا موقع پا کر شمشیر خاں کا سر کاٹ ڈالا اور اس کو مہابت جنگ کے ہاتھی

۱۔ یہ التاخرین جلد ۲ صفحہ ۲۰۲۔ ۲۔ یہ التاخرین جلد ۲ صفحہ ۲۰۳ میں رانی سر اٹھنے اور ریاض الملکین

صفحہ ۲۵۹ میں بیکٹھ پور ہے۔ حقیقتاً دونوں مقام قریب ہیں۔

## (۱۸) آمنہ بیگم زوجہ ہیبت جنگ کی رہائی

رانی سرانے کی جنگ میں پٹھان اور مرہٹوں نے مل کر پورا زور لگایا تھا لیکن مہابت جنگ نے اس معرکے میں دونوں کو فاش شکست دی۔ ان کے بھاگنے پر آمنہ بیگم زوجہ ہیبت جنگ جو مع اپنے لڑکے اور اور لڑکی کے نہایت ذلت کی حالت میں اسیر تھی آزاد ہو کر اپنے باپ مہابت جنگ سے آئی۔

## (۱۹) شمشیر خان کے اہل و عیال کے ساتھ مہابت جنگ کا سلوک

فتح کے بعد مہابت جنگ نے شمشیر خان کے مال و اسباب کی ضبطی کے لیے چند معتمدوں کو در بھنگہ روانہ کیا اور اس کے اہل و عیال کو بھی حاضر کرنے کی تاکید کی۔ اس اثنا میں شمشیر خان کے اہل و عیال بتیا کے راجا کے پاس پناہ گزیں ہوئے تھے۔ راجا نے تین لاکھ روپے پیش کر کے امان چاہی لیکن مہابت جنگ نے ایک نہ مانی اور ان کو بلاکر چھوڑا۔ ان کے عظیم آباد آئے پر مہابت جنگ نہایت حسن و سلوک سے پیش آیا۔ ہیبت جنگ کے زناہ مکان میں نہایت احترام سے ان کو آسارا، اور ہر شخص کو ان کی خاطر اور دل جوئی کرنے کی تاکید کی سراج اللہ کو بھی حکم دیا کہ بغیر ہرہ کرانے زناہ مکان میں نہ جائے۔ تھوڑے دنوں کے

بعد شمشیر خان کی ایک کنواری لڑکی کی شادی اپنے خرچ سے شاہ محمد آفاق خاں نامی ایک سردار سے جو قاسم سلیمان افغان درویش کی نس سے تھا جس کی قبر قلعہ چنار گڑھ کے پچیم طرف ہی کرا دی اور چند مواضعات بطور جاگیر دے کر درمہنگہ جلنے کی اجازت دے دی۔<sup>۵۱</sup>

## (۲۰) لالہ جانکی رام نائب صوبے دار عظیم آباد ۱۱۶۱ھ تا ۱۱۶۴ھ (۱۷۵۱-۱۷۵۸ء)

شہر اور صوبے میں امن ہوئے پر مہابت جنگ شکار کھیلنے چند ہفتوں کے لیے عظیم آباد سے حاجی پور کی طرف گیا اور سعید احمد خاں مولت جنگ کو یہاں اپنا نائب چھوڑا۔ مولت جنگ کو توقع ہوئی کہ عظیم آباد کی صوبے داری مستقل طور پر میرے ہی سپرد رہے گی اور شاید مہابت جنگ کا بھی یہی منشا ہو لیکن سراج الدولہ بھی یہیں موجود تھا۔ نثار مہدی خاں نے اس کے ذہن نشین کر دیا کہ یہ تمہارے باپ کی جگہ جو اور وراثتاً تم ہی اس کے مستحق ہو۔ سراج الدولہ بچل گیا کہ اگر مجھ کو یہ صوبہ نہ ملے گا تو زہر کھالوں گا۔ مولت جنگ بھی صوبے داری چھین جانے کے خیال سے آزرہ ہو کر ترک وطن کر کے شاہ جہاں آباد جلنے کو آمادہ ہوا۔ مہابت جنگ کو جب کش کش ورنش ہوئی۔ آخر اس نے فرط محبت سے عظیم آباد کی صوبے داری کے لیے سراج الدولہ کو نام زد کیا۔<sup>۵۲</sup> اور اپنے قدیم وفادار ملازم راجا جانکی رام کو مرشد آباد سے بلوا کر نائب مقرر کیا اور مولت جنگ کو کچھ سمجھا سمجھا کر اپنے ساتھ مرشد آباد لے گیا

<sup>۵۱</sup> سیرالتاخرین جلد ۲ صفحہ ۲۰۶ - <sup>۵۲</sup> سیرالتاخرین جلد ۲ صفحہ ۲۰۹

اسی سال ۱۱۶۱ھ میں محمد شاہ بادشاہ نے انتقال کیا اور احمد شاہ بادشاہ ہوا۔  
مرشد آباد واپس جملے کے بعد مہابت جنگ نے نواب سیف خان فوج واپس  
پوربندہ کے محل پر اس کے بیٹے فخر الدین حسین خاں کے عوض صولت جنگ  
کو پوربندہ کا فوج دار مقرر کیا۔

## (۲۱) عظیم آباد میں سراج الدولہ کا ہنگامہ ۱۱۶۳ھ (۱۷۵۰ء)

سراج الدولہ ناناکے ساتھ مرشد آباد گیا تو نثار ہمدی خاں بھی وہاں پہنچا۔  
اس کی بے باکی سے اندیشہ ناک ہو کر مہابت جنگ نے اس کو سراج الدولہ کی  
رفاقت سے چھڑانا چاہا۔ نثار ہمدی خاں نے اس رمز سے آگاہ ہوتے ہی  
سراج الدولہ کے دل نشین کر دیا کہ تمہارے ناناکو تمہاری جدائی گوارا نہیں اور  
چاہتا ہو کہ بچوں کی طرح تم کو تابع فرمان رکھے لیکن تم کچھ بچے نہیں کہ اس قسم  
کی اطاعت ضروری ہو۔ اپنے باپ کی جگہ عظیم آباد میں خود مختارانہ حکومت کرو۔  
جا کی رام منلوک الحال ملازم ہو اس کو نکال دینا کچھ بات نہیں اور اس کے  
بعد مہابت جنگ بھی تمہاری دل جوئی کے سوا کچھ نہ کرے گا۔ یہ نقش جما کر  
نثار ہمدی خاں عظیم آباد چلا آیا اور سراج الدولہ بھی فرصت کا منتظر رہا۔ تھوڑے  
ہی دنوں کے بعد مہابت جنگ کے مدنی پور جانے پر سراج الدولہ کچھ حیلہ کر کے  
خفیہ عظیم آباد کی طرف روانہ ہوا۔ دوسرے ہی دن اس کے ارادے کا حال معلوم  
ہوا تو شہامت جنگ وغیرہ قرابت مندوں نے اس کو راہ سے واپس بلانے

کی کوشش کی لیکن سراج الدولہ نے اپنی دُھن میں کسی کی نہ مٹنی۔ مہابت جنگ کو معلوم ہوا تو اس نے بذریعہ خط اظہارِ محبت و دل جوئی کر کے اس کو واپس آنے کی ترغیب دی لیکن سراج الدولہ نے جواب دیا کہ حضور میرے دشمنوں کے ساتھ اس قدر شفقت رکھتے ہیں اور میرے چچا کو اس قدر منصبِ اقتدار دے رکھا ہے لیکن میرے لیے محض زبانی عنایات ہیں اب حضرت زادِ سرِ آئے کا قصد نہ کریں ورنہ یا میرا سر جناب کے ہاتھی کے زیرِ پا ہوگا یا جناب کا سر مبارک میرے دامن میں۔ قاصد کو بھی تاکید کی کہ یہی پیام زبانی بھی کہنا۔ مہابت جنگ کو پیامِ زبانی پہنچا تو قاصد پر سخت غضب ناک ہوا کہ مجھ سے یہ کیوں کر کہا گیا کہ سراج الدولہ کا سر میرے ہاتھی کے زیرِ پا ہوگا۔ اس کے بعد سراج الدولہ کو دو سرا خط لکھا کہ تمھارا وہم بے جا ہے۔ میری تو آرزو ہے کہ ماری حکومت و فرماں رعایا تم کو ملے اور آخر میں دستِ خاص سے یہ رہا جی چپ حال تحریر کی۔

غازی کے پُر شہادت اندنگ و پوست غافل کہ شہیدِ عشقِ فاضل تراز دست  
فردائے قیامت ایس باں کے ماند کیں کشتہ دشمن است و آن کشتہ دمت  
بہر کیف سراج الدولہ نے باڑہ پہنچ کر تار مہدی خاں کو لکھا کہ میں تمھارے  
بھروسے پر سلطنت چھوڑ کر آیا ہوں اب اپنے قول و قرار پر مستعد رہو۔ ہندو  
تار مہدی خاں کو بعض خیر اندیشوں نے منع کیا اور سمجھایا کہ راجا جانکی رام  
مہابت جنگ کا ملازم ہے۔ مہابت جنگ اور سراج الدولہ پھر مل جائیں گے  
تم کیوں اپنے سر پر بلا لاتے ہو لیکن خان موصوف نے جواب دیا کہ میں وعدہ  
کر چکا ہوں اور موت تو اپنے وقت پر آتی ہے اس کا اندیشہ کیا۔ اس کے بعد  
سراج الدولہ کو باڑہ سے عظیم آباد لاکر باغِ جعفر خاں میں ٹھہرایا اور تمام اطراف

سے زمینداروں اور جماعہ داروں کو متوقع مراعات کر کے طلب کیا سراج الدولہ نے جائی رام کو بھی حاضر ہونے کا حکم دیا۔ وہ سخت متفکر ہوا کہ یہ معاملہ ملک گیری کا ہے اگر حاضر ہو جائے تو مہابت جنگ کا مورد عتاب ہو اور اگر مقابلہ کرنے میں سراج الدولہ کو کوئی ضرب پہنچے جب بھی یہی نتیجہ ہو۔ آخر مصطفیٰ اقلی خان کو (جو سراج الدولہ کا سر ہوتا تھا) سراج الدولہ کے پاس اس کا مافی الضمیر دریافت کرنے کی غرض سے روانہ کیا۔ سراج الدولہ نے نادانی سے اپنے سارا منصوبہ ظاہر کر دیا اور مصطفیٰ اقلی خان نے جائی رام کو آگاہ کر دیا۔ جائی رام نے حاضری کا عزم فرخ کر کے شہر میں پہرے پٹھا دیے۔ سراج الدولہ کو مہابت جنگ کا انواسہ ہونے کا غرہ تھا اس نے اسی دن قلعہ عظیم آباد کو بہ زور لینے کا عزم کیا۔ نثار مہدی خاں نے دو دن اور ٹھہرنے کی صلاح دی تو سراج الدولہ نے کہا کہ مجھ کو یہاں ملا کر اب تم جی چڑاتے ہو۔ نثار مہدی خاں کو الزام پہننے کی تاب کہاں اس نے جواب دیا کہ حضور نے رخنہ اندازوں کو محرم راز بنا کر خود سب کام بگاڑ ڈالے اور جائی رام کو ہوشیار کر دیا اس وقت ساتھ ستر آدمی موجود ہیں اگر فوج کی فراہمی کا انتظار گوارا نہیں تو مجھ کو بھی جان دینے میں عذر نہیں۔ یہ کہہ کر انھی آدمیوں کے ساتھ سراج الدولہ کو بیٹم پور میں اس کے باپ ہیبت جنگ کے مقبرے پر لے گیا اور وہاں سے اپنے گھوڑے پر سوار کر کے قلعے کی طرف روانہ ہوا۔ اس وقت قلعے سے توپیں چلنے لگیں۔ نثار مہدی خاں رانی پور کے قریب پہرے والوں سے مقابلہ کر کے مع رفقاء حصار شہر میں داخل ہو گیا اور سراج الدولہ کو بیچ میں لیے ہوئے حاجی گنج تک پہنچا۔ یہاں جائی رام ہاتھی پر سوار توپ خانہ دستی کے ساتھ موجود تھا اور تین چار ہزار آدمی بھی اس کے گرد تھے۔ سراج الدولہ کے گرد سے امامت خاں نیزہ لے کر گھوڑا بڑھاتا ہوا حاجی تانار کی مسجد کے قریب اس لشکر پر چھٹ پڑا۔

اور جمعیت کو پریشان کر دیا۔ لیکن یہ لوگ دکانوں اور مکانوں میں چھپ چھپ کر بندوبست چلانے لگے۔ اتفاقاً اس وقت کسی طرف سے ایک گولی آکر ایانت خان کے لگی اور دفعتاً اس کی روت پر واز کر گئی۔ اس کے مرتے ہی اس کے بیٹے اور داماد اور بعض رفقاء نے فرار کیا۔ مخالفوں نے بھی ان کو راہ دے دی اور نثار ہمدی خاں کی ہمت افزائی کچھ کام نہ آئی تب نثار ہمدی خان تلوار لے کر خود آگے بڑھا۔ اس وقت بعض دوستوں نے پھر سمجھا سمجھا کر اس کو باز رکھنا چاہا۔ لیکن اُس نے تیکھے پن سے جواب دیا کہ یہ وقت اس طرح کی دوستی وغیرہ خواہی جتانے کا نہیں جو مجھ کو عزیز رکھتا ہو چاہیے کہ میرے آگے چلے۔ اسی جگہ ہمدت جسونت ناگر (نثرات مندراجا دیا بہادر) کا پہرہ تھا اس نے پکار کر کہا کہ میرے صاحب آپ نے یہ کیا غضب کیا کہ میرے پہرے کی طرف چلے آئے مجھ کو رسوا نہ کیجیے اور خود کو تہلکہ میں نہ ڈالیں۔ نثار ہمدی خاں نے جواب دیا کہ اس وقت فضول باتیں نہ بناد ہم تم حریف ہیں کچھ تم اپنے ہنزدکھاؤ کچھ میں اپنے جوہر دکھاؤں۔ ناچار ہمدت مذکور پیادہ پا ہو کر سامنے آیا۔ نثار ہمدی خاں نے گردن پر تلوار ماری مگر اس وقت بھی سراج الدولہ اور اس کے مصاحبوں نے ذرا جرأت نہ کی برخلاف اس کے ناگر موصوف کی طرف سے مرزا مدار بیگ نے پشت کی جانب سے آکر آیا۔ تلوار ایسی ماری کہ خان مرقوم کا پاؤ گٹ گیا اور اس کے گرنے ہی جسونت ناگر نے اس کا کام تمام کر دیا۔ اس شاہد سے سراج الدولہ گلبلیں ہیں گھس کر کسی نے ناگر برہمن کی ایک جسم جو بھی بیشتر گجرات کی طرف رہتے ہیں۔ یادام اور چھیدا ام ناگر دے بھائی تہرا وہ عظیم الشان کی سولے داری کے رانے ہیں دیوانی کے عہدے پر مقرر تھے۔

مرزا سیر کی تخت نشینی پہنچ کر سے چھیلارام نے کئی ملکہ پڑاؤ فرخ سیر کو پٹنہ میں دلائے۔





## (۵۳-۶۳ء) ۲۲) راجا رام نرائن کی صوبے داری ۱۱۶۶ھ تا ۱۱۷۱ھ

راجا رام نرائن پسر رنگ لال جہابت جنگ کا پروردہ تھا اور اپنے باپ کی جگہ پر دیوان بھی رہ چکا تھا۔ جاکئی رام کے مرے پر جہابت جنگ نے اس کو عظیم آباد کا صوبے دار مقرر کیا۔ مرلی دھر ہرکارہ بھی اس کی رفاقت میں کام کرنے لگا۔ جہابت جنگ کی زندگی تک راجا رام نرائن کی صوبے داری میں کوئی خرنشہ واقع نہ ہوا۔ بعد کے حالات کو سراج الدولہ میر جعفر اور میر قاسم کی حاکمیت سے تعلق ہو اس لیے سلسلہ بہ سلسلہ بیان کیے جائیں گے۔

## ۲۳) نواب سراج الدولہ کی حکومت ۱۱۶۹-۱۱۷۰ھ (۵۶-۵۷ء)

۹ جمادی الاول ۱۱۶۹ھ کو جہابت جنگ نے مرض استسقا میں مبتلا ہو کر انتقال کیا اور اس کا نواسہ سراج الدولہ حکمران ہوا۔ منہ نشینی کے وقت اس کی عمر تائیس سال تھی۔ نوجوان نواب نے دیرینہ اور ذمی اقتدار ملازموں کو ہر طرف کر کے نااہل مصاحبوں کو اعلیٰ عہدوں پر سرسراڑ کیا۔ اس وقت تک قدیم دولت خواہوں نے فقط علیحدگی اختیار کی تھی۔ لیکن چند ہی دنوں میں سرور بار درشت گوئی استہزاء اور تمسخر بھی ہونے لگا۔ کبھی میر جعفر کی حویلی کے سامنے توپ لگائے کا حکم ہوتا تھا، کبھی راجا دولہ رام اور دوسرے افسروں کو ایک ادنیٰ اقتصادی

۱۔ سیر التاخرین جلد ۲ صفحہ ۲۳۶۔ ۲۔ ریاض السلاطین صفحہ ۳۶۲ میں ۹ رجب روز شنبہ ہر ممکن ہو وہی صحیح ہو۔ انگریزی تاریخوں کے مطابق سراج الدولہ کی منہ نشینی ۹ اپریل ۱۱۶۹ھ کو واقع ہوئی۔

اموین لال جو سراج الدولہ کا خاص دیوان مقرر ہوا تھا کی اطاعت کا حکم ہوتا تھا۔

بات کا زخم ہو، تلوار کے زخموں سے سوا کیجیے قتل مگر منہ سے کچھ ارشاد نہ ہو غرض چار ہی دن میں دربار کا یہ حال ہو گیا کہ جو شخص سلام کو آتا تھا اپنی جان و آبرو سے ہاتھ دھو لیتا تھا۔ اور جو شخص جان و آبرو سلامت لے کر واپس جاتا تھا خدا کا شکر یہ ادا کرتا تھا۔ نتیجہ یہ ہوا کہ سوائے چند سفلوں کے جنہوں نے مصاحبت میں اقتدار پایا تھا اکثر اہل کین نظامت دشمن ہو گئے۔ سراج الدولہ نے اپنی خالہ گھسیٹی بیگم کی الماک ضبط کر لی تھی۔ اور اسی زمانے میں شوکت جنگ پسر مولا جنگ سے پوربندہ کی حکومت چھین لینے کا قصد کیا تھا۔

گھسیٹی بیگم کی الماک کے محاسبہ میں راج بلہ دیوان (جو اس کے شوہر شہادت جنگ کے وقت سے عہدے دار تھا) نظر بند کیا گیا تھا۔ اس کا بیٹا کشن بلہ اپنے باپ کا مال لے کر سٹورٹریک (DRAKE) فیر علی ایٹ اٹیا کہنی کی پناہ میں کلکتہ پہنچا۔ سراج الدولہ نے انگریزوں کو اپنے مخالفوں کا ہمو کار اور پشت پناہ سمجھ کر پوربندہ کا قصد ملٹوی کیا اور پہلے کلکتہ کی طرف

---

بلہ سچیقتاً اس زمانے میں سوسائٹی کا حال ناگفتہ بہ تھا۔ خود جلگت بیٹھ میر جعفر اور اکثر عائدین اقتدار پر دازی اور خفیہ سازش میں لگے رہتے تھے۔ اخلاقی حالت بھی نہایت خراب ہو رہی تھی۔ اور انگریزوں کا بھی یہ حال تھا کہ کلایو نے ان کی چند کی ضرورت کے جواب میں فریب و جعل سازی کو روا رکھا۔

۱۷ ریاض السلاطین صفحہ ۳۶۴۔

۱۷ میر التاخرین جلد ۲ صفحہ ۲۹۴ میں یہ بھی لکھا ہے کہ میر جعفر وغیرہ گھسیٹی بیگم کے محل میں سراج الدولہ کے ظلم کو وہ چند بڑے ہاکر انگریزوں سے کہتے تھے۔

متوجہ ہوا اور انگریزوں کو شکست فاش دے کر فورٹ ولیم پر قبضہ کر لیا۔

## ۲۲۱: شوکت جنگ کی شکست اور قتل ۱۱۷۰ھ

(۱۷۵۶ء)

کلکتہ کی فتح کے بعد سرراج الدولہ نے راس بہاری پسر راجا جاکھی کی معرفت شوکت جنگ کو پروانہ بھیجا کہ پورنہ کے پرگنات ہم نے اپنی خاص جاگیر میں لیے ہیں اب راس بہاری کو وہاں کے انتظام پر مامور کر کے بھیجتا ہوں تم اس کو دخل دے دینا۔ شوکت جنگ کے باپ صولت جنگ نے مہابت جنگ کی زندگی کے آخری دنوں میں دربار دہلی میں وزیر الممالک کو ملا کر اپنے نام مہابت جنگ کی جانشینی اور بنگالہ و بہار و اڑیسہ کی نموبے داری کی سند کے لیے کوشش کی تھی لیکن صولت جنگ خود مہابت جنگ سے کچھ پہلے مر گیا۔ اس لیے اب وہ منہ شوکت جنگ کو حاصل ہوئی تھی۔ شوکت جنگ نے سرراج الدولہ کو لکھا کہ تم

۱۱۷۰ھ اسی لڑائی کے متعلق انگریزوں کا بیان ہے کہ ایک سو چھیالیس انگریز اٹھارہ فٹ لمبے اور چودہ فٹ چوڑے کمرے میں بس میں ہوا کے لیے صرف دو کھڑکیاں (سلاخ دار) تھیں بند کر دیے گئے اور صبح کو جب دہراڑہ کھولا گیا تو تینس آدمیوں کے سوا سب مردہ پائے گئے۔ اسی کو بلیک ہول BLACK HOLE کہتے ہیں لیکن سیرالٹاخرین اور ریاض السلاطین جو اس زمانے کے حالات کی نہایت مستند تاریخیں ہیں ان میں شمتہ بھی اس کا کوئی ذکر نہیں بلکہ ایسا معلوم ہوتا ہے کہ انگریز بھاگ کر جہاز پر چلے گئے تھے اور سرراج الدولہ پر محض اتہام رکھا گیا ہے۔ بہر حال اولیٰ صاحب لکھتے ہیں کہ اس میں نواب کا کوئی قصور نہ تھا بلکہ اس کے کسی جماعہ دار نے ذاتی عناد سے ایسا کیا واللہ اعلم۔ یہ واقعہ ۲۰ جون ۱۷۵۶ء کا بیان کیا جاتا ہے۔

خود اپنے لیے کوئی مقام تجویز کر کے مجھ سے اس کی مدد طلب کرو اور دارالامارت کے خزانے واسباب میرے آدمیوں کے سپرد کر دو۔ سراج الدولہ نے اس کے جواب میں ایک فوج شوکت جنگ کے استیصال کے لیے روانہ کی اور عظیم آباد میں راجا رام نرائن کو بھی لکھا کہ بہار کی فوج لے کر فوراً نلک میں چلے آؤ۔ راجا مذکور عظیم آباد کی فوج اور زمینداروں کی حمیت کے ساتھ سراج الدولہ کی فوج سے جالما۔ ۲۱ محرم ۱۱۰۷ھ کو فیہاری اور نواب رنج۔ کے درمیان مقام بلٹھی باٹھی میں تھوڑی سی جنگ کے بعد شوکت جنگ مارا گیا اور اس کے سارے مال واسباب پر راجا نون لال (ولیوان) سراج الدولہ نے قبضہ کیا۔ اس جنگ میں غلام حسین خاں مولف میرالمتاخرین بھی موجود تھے۔ اس وقت وہ شوکت جنگ کے ملازم تھے۔

## باب ہندوہم

حکومت میں انگریزوں کا داخلہ سوخ

۱۱ سراج الدولہ کی شکست اور ظالمانہ قتل ۱۱۰۷ھ  
(۱۷۵۸ء)

کرنل کلائیون نے مدراس سے آکر کلکتے کی شکست کا بدلہ لیا۔ سنوری ۱۷۵۷ء کو

کھٹے پر پھر انگریزوں کا قبضہ ہو گیا اور سرسراج الدولہ نے تاوان دینا قبول کر کے صلح کر لی۔ اس زمانے میں انگریز اور فرانسیسی برسرِ جنگ تھے۔ اتفاقاً جین لا فرانسیسی جس کو شاہ عالم نامے میں موسی لاس اور میر التاخرین میں موشر لاس لکھا ہے۔) چند نگر میں شکست کھا کر اپنی جماعت کے ساتھ سرسراج الدولہ کی پناہ میں آیا۔

کلاویونے سرسراج الدولہ کو لکھا کہ صلح نامہ کے مطابق آپ میرے دشمنوں دشمنوں کو پناہ نہیں دے سکتے۔ نواب نے جواب دیا کہ فرانسیسی جماعت کو میں نے نوکر رکھا ہے اس یعنی دوستی اور دشمنی کا کوئی معاملہ نہیں۔ اس کے ساتھ ہی نواب نے مصلحتاً جین لا کو عظیم آباد جانے کا حکم دیا۔ لاندکور نے ہر چند نواب کو بھایا کہ آپ کے درباردار انگریزوں کی سازش میں ہیں اور میرے چلے جانے پر آپ کو تباہ کر دیں گے۔ لیکن سرسراج الدولہ نے جواب دیا کہ عنقریب تم کو پھر بلا لوں گا۔ لاندکور نے یہاں تک کہا کہ میرے چلے جانے پر پھر شاید میری آپ کی ملاقات نہ ہو۔ لیکن نواب نے پھر یہی جواب دیا کہ اس وقت تمہارے جانے میں مصلحت ہے۔ ناچار جین لا اپنی جماعت کے ساتھ عظیم آباد کی طرف روانہ ہوا۔

سرسراج الدولہ نے میر جعفر علی کو فوج کی بخشی گری سے برطرف کیا تھا اور جگت سیٹھ بھی سرسراج الدولہ سے بیزار ہو رہا تھا اور کلاویو بھی سرسراج الدولہ کے استیصال کی فکر میں تھا۔ ان سب نے مل کر سرسراج الدولہ کے خلاف خفیہ سازشیں شروع کیں۔ میر جعفر نے جگت سیٹھ کے کارپرداز امین چند کے ذریعے سے انگریزوں کو پونے دو کروڑ روپے دینے کے وعدے پر اپنی عمارت کے

لیے خفیہ جہد و پیار کر لیا۔ امین چند لے دھکی دی کہ اگر معاہدہ نامے میں میرے لیے تیس لاکھ ٹریڈنٹ لکھے جاتیں گے تو میں سراج الدولہ سے راز فاش کر دوں گا۔ کلاویو نے اس کے جواب میں ایک جعلی وٹا دیز تیار کی اور اس میں امین چند کے لیے تیس لاکھ ٹریڈنٹ لکھ دیے۔ لیکن واٹسن نامی امیر بحرے اس جعلی وثیقے پر دستخط کرنے سے انکار کر دیا۔ تب کلاویو نے خود اپنے ہاتھ سے واٹسن کے جعلی دستخط بنا کر امین چند کو وٹا دیز دکھائی۔ اس کے بعد حسب قمار داد کلاویو اپنی مختصر سی فوج لے کر سراج الدولہ کے استیصال کو پلاسی چلا آیا۔ بد نصیب نواب کے لشکر کے مقابلے میں اس کے مخالفوں کا گروہ محض حقیر تھا۔ لیکن نواب کی فوج میر جعفر کی سازش میں تھی اور ان میں جو وفادار تھے ان کو خود سراج الدولہ نے میر جعفر اور بعض سرداروں کے فریب میں آکر لڑنے سے باز رکھا۔ اور خود چند رفقا کو ساتھ لے کر میدان جنگ سے روانہ ہو گیا۔ کلاویو جو سراج الدولہ سے ہراساں ہو رہا تھا اور میر جعفر پر بھی پورا بھروسہ نہ رکھتا تھا نہایت آسانی سے کام یاب ہوا۔ انگریزی تاریخوں کے مطابق پلاسی کا واقعہ ۲۳ جون ۱۷۵۷ء کو پیش آیا۔

سراج الدولہ پلاسی سے نکل کر عظیم آباد کے قصد سے پورنیہ کی طرف آیا۔ راہ میں موضع بہراں میں دانا شاہ نامی ایک درویش صورت نے اس نادان کو مہمان رکھ کر دغا سے سیر قاسم داماد میر جعفر کے حوالے کر دیا۔ سیر قاسم نے اس کی جان بچانے کے فریب سے اس کی بیوی کے جواہرات و زیورات کا

۱۵۔ پیرالتاخون جلد ۲ صفحہ ۲۸۶ تا ۲۹۸۔ ریاض السلاطین صفحہ ۲۰۔ HISTORY OF

BENGAL BIKAR GRISSAUNDER BRITISH RULE

صفحہ ۲۸۳ تا ۱۲۲۱ سے پورا بیان ماخوذ ہے۔

صندوقچہ جس کی قیمت تھینے سے باہر چھین لیا اور سراج الدولہ کو گرفتار کر کے میرن پسر میر جعفر کے پاس مرشد آباد بھیج دیا۔ اس ظالم نے سراج الدولہ ہی کے خاندان کے پروردہ ملازم کے ہاتھوں اس کو قتل کرا کے اس کی لاش کی تشہیر کرائی۔ یہ واقعہ ۱۶ شوال ۱۱۷۷ھ مطابق ۲۷ جولائی ۱۷۶۵ء کا ہے۔ میرن نے سراج الدولہ کی ماں، خالہ، بھائی اور معصوم بچے کو بھی بے قصور قتل کیا۔ سراج الدولہ کے بعد مہابت جنگ کے خاندان کا چراغ گل ہو گیا۔

در خاکِ نجاتِ آلِ گلِ دولتِ کربارِ ملک با صد ہزار ناز بہ پروردہ برش  
انصاف کا تقاضا ہے کہ جہاں سراج الدولہ کی بعض بُرائیاں معرض بیان میں آگئی ہیں اس کی خوبیاں بھی فراموش نہ کی جائیں۔ اس کے مخالفوں نے نمک حرامی، دغا، فریب، جعل، ماری دہن مرقی کی۔ لیکن سراج الدولہ کا کیرکڑ اس قسم کے کینہ اوصاف سے پاک نظر آتا ہے۔

## (۲) انگریزی فوج کا عظیم آباد آنا ۱۱۷۷ھ (۱۷۶۵ء)

پلاسی سے چلتے وقت سراج الدولہ نے جین لافرانسیسی کو واپس بلا بھیجا تھا۔ لیکن اس کو خرچِ راہ کے لیے راجا رام نرائن سے رُپیہ وصول کرنے میں دیر لگی اور اس عرصے میں سراج الدولہ کا کام تمام ہو گیا۔ جب لاندکور راج محل کے قریب پہنچا تو اس کو اس سانحہ کی اطلاع ہوئی۔ ناچار اس نے پھر عظیم آباد کی طرف معاونت کی۔ یہاں تک کہ راجا رام نرائن اپنے آقا کے انتقام کو آمادہ ہو گا۔ اسی اثناء میں کلانیو نے میجر کوٹ (Major Eyre Coote) کو دوسو تینس گورے اور پلچ سو دیسی سپاہیوں کے ساتھ جین لاکے تعاقب میں روانہ کیا۔ ۲۳ جولائی ۱۷۶۵ء میجر کوٹ دریا پور (مقامہ) پہنچا۔ دوسرے دن

پنڈارک آنے پر گوروں نے شراب نہ لینے کے سبب آگے بڑھنے سے انکار کیا۔ مجبوراً کوٹ نے انھیں وہیں چھوڑا اور وہی سپاہیوں کو ساتھ لے کر ۱۶ جولائی کو عظیم آباد چلا آیا۔ بعد میں تھوڑے بھی کشتی سے یہاں پہلے آئے اور بدست ہو کر انگریزی کوٹھی میں حرکات ناشائستہ کرنے لگے۔ کوٹ نے تیس گوروں کو ان کی شرارت پر غوب بٹوایا۔ اس پر تیسرے دن گوروں نے ہتھیار ڈال دیے۔ مگر پھر کوٹ ان کو سمجھا بھگا کر جین لاکا تلاش میں نصبہ سنیر تک لے گیا۔ جین لاکا اس کے قبل ہی چھپرہ کی طرف چلا گیا تھا۔ اس لیے انگریزی فوج کو مناسبہ ہمدی تک جا کر پھر عظیم آباد واپس آئی۔

### ۱۳) میر جعفر کی امارت ۱۱۷۷ھ تا ۱۱۷۸ھ (۱۷۶۰-۱۷۶۱ء)

پلاسی کے ہنگامے کے بعد ۸ شوال ۱۱۷۷ھ (۲۹ جولائی ۱۷۶۰ء) کو میر جعفر نے کلايو کے آنے پر منصور گنج میں اپنی حکومت کی منادی کرائی اور اپنے نام کے ساتھ علی وردی خان کے تمام خطابات کا اضافہ کر کے ہری فرمان جاری کیے اور اپنے بیٹے میر صادق علی خاں (عرف میرن اکو) جو شاہ خانم ہمشیرہ بہاوت جنگ کے بطن سے تھا، شہامت جنگ کے لقب سے مخاطب کیا۔ اس نوابی کے صلے میں انگریزی حکام نے میر جعفر سے گوروں کو نذر لیے خاص کر کلايو لے

HISTORY OF BENGAL & BIHAR

جلد ۲ صفحہ ۲۹۹

ORISSONDER BRITISH RULE ۱۲۲۷۷۷ GAYETTER

PATNA ۲۹ صفحہ



چالیس لاکھ روپے سے زیادہ حاصل کیے۔

## (۴) میر جعفر اور راجا رام نرائن نائب ناظم بہار

بنگالے میں حکومت قائم ہو جانے پر میر جعفر نے عظیم آباد میں راجا رام نرائن کو مطیع کرنے کے لیے دل جوئی کے خطوط لکھے۔ یہاں جین لافرائیسی کے بعد راجا سند سنگھ (ٹکاری) اور اکثر زمیندار سراج الدولہ کے خون کا بدلا لینا چاہتے تھے۔ انھوں نے راجا رام نرائن کو رُبحار ناچا یا۔ لیکن اس نے زانہ سازی ہی میں فائدہ دیکھا اور میر جعفر کو بناوٹ کی باتیں لکھتا رہا۔ اس عرصے میں میر جعفر کے عظیم آباد آنے کی خبر اڑی۔ رام نرائن میر جعفر کی طرف سے مطمئن نہ تھا۔ اس لیے گینڈا مل کو اپنا وکیل بنا کر کلايو سے اپنی آبرو اور عدم محاسبہ کا اطمینان چاہا۔ لیکن میر جعفر سے خائف تھا اس لیے عتاری سے میر جعفر ہی کا معرفتی خط حاصل کیا۔ اس کی صورت یہ ہوئی کہ وکیل مذکور نے خوشامد سے ایک معمولی معرفتی خط کی التجا کی، اور جب سودہ درست کرنے کا حکم ہوا فشی کو ملا کر اپنے مطلب کا مضمون لکھوا لیا اور ایسے وقت میں دستخط کے لیے پیش کر لیا کہ میر جعفر نشہ بنگ میں مدہوش تھا۔ اس خط کو لے کر رام نرائن نے کلايو سے ملاقات کی اور اپنی محافظت کا اطمینان حاصل کر لیا۔

میر جعفر نے (۱۷۵۸ء میں) عظیم آباد آکر چند دن عیش و عشرت میں بسر کیے۔ اس کے بعد یہاں کی صوبے داری اپنے بھائی میر محمد کاظم کو دینے کا قصد کیا اور راجا رام نرائن سے صوبے کے مداخل کا محاسبہ چاہا۔ رام نرائن نے اسی دن کے لیے کلايو سے اپنی برائت کا وعدہ لیا تھا سوا کلايو کے پاس پہنچا اور

اس نے میر جعفر کو مانعت کی اور کہا کہ میں نے اس بانے میں خود تمھارے سفارشی خط کی بنا پر وعدہ کر لیا ہے۔ میر جعفر نے خط کو منگوا کر دیکھ تو خود نام ہذا اور گینڈا اور منشی پر غصہ کرنے لگا اور یہ لوگ خود اسی پر الزام رکھنے لگے۔

### (۵) بعض خیر و لا خیریت کا ذکر

عظیم آباد میں میر جعفر نے عمارت چہل ستون میں قیام کیا اور فقرا کو بلوا کر ان کو کھانے کھلوائے اور ایک ایک مہینہ صدقہ دیا۔ اس کے بعد رنگین کپڑے پہن کر جشن میں مصروف ہوا۔ ہولی کا زمانہ آپہنچا تھا خود بدولت نے لگنگا کے پار ریت پر نیچے نصب کرائے اور تین دن وہاں رہ کر رنگ ریزی و عبیر و بیزی کے ساتھ سراپردے میں دل کھول کر ہولی کھیلی۔

چند دنوں کے بعد میر جعفر بہار ہو کر مرشد آباد روانہ ہوا۔ بہار میں مخدوم شرف الدین احمد منیری کے مزار اور بعض مزاروں کی زیارت کی۔ اس کے بعد پہاڑی کے تیل کے تلے ہوئے کھانے اور کباب جو تاڑی نوشوں کا لڑکچہ اور میر جعفر کو بھی ان سے رغبت تھی فرمائش کر کے منگوائے اور لالے والوں کو انعام دے کر بڑے ذوق و شوق سے تناول کیے۔

میر جعفر نے نظامت کا کاروبار اپنے بیٹے میرن پر چھوڑ دیا تھا اور خود ناچ رنگ اور صحبت نسواں میں بسر کرتا تھا۔ میرن نے بھی باپ کے دتیرے اختیار کیے تھے۔ تھوڑے دنوں میں تمام نظم و درہم و برہم ہو گیا اور سپاہ کی تنخواہ ٹلگ ادا نہ ہوئی۔ اس وقت عبد الہادی خاں جماعہ داد نے میر جعفر کے قتل کی

سازش کی لیکن بھید کھل گیا اور عبدالہادی خان خود قتل کیا گیا۔

## (۶) مرزا شمس الدین اور کلایو کے گدھے کا لطیفہ

مرزا شمس الدین میر جعفر کے قدیم یاروں میں تھا اور میر جعفر کی پریشانی نہایت میں مرزا نے اس پر بعض احسان کیے تھے یا شاید کچھ رپے قرض دیے۔ اب میر جعفر کو امارت لینے پر مرزا حقوق سابقہ کے معاوضے کا متوقع تھا لیکن دینا دلانا تو درکنار میر جعفر اس کو پیاس پھٹکنے کا بھی روادار نہ ہوتا تھا۔ ایک روز مرزا نے کسی طرح خلوت میں بارپایا تو میر جعفر اس کی زبان بند رکھنے کو خواہی کہنے لگا کہ مرزا صاحب میں نے آپ کے احسانات فراموش نہیں کیے لیکن کیا کروں کہ انگریزوں کو زر موعود دینے اور دوسری ضروریات سے فراہم نہیں ہوئی۔ ذرا بکھڑوں سے نجات ہو تو آپ کی خدمت کروں۔ مرزا دل جلاتو ہی کہنے لگا بس اب زیادہ بیان نہ فرمائیے مجھے رشتہ آتی ہو۔ افسوس کہ سراج نے میرا گھر لوٹ کر بے خانماں کر دیا ورنہ اس وقت بھی میں آپ کی خدمت قاصر نہ ہوتا اس وقت میر جعفر دونوں ہاتھوں میں کئی جواہریں سمزمین اور میں تین چار مالامار دید پہنچے ہوئے تھا جو سراج الدولہ کے مال سے ہاتھ لگے مرزا کہنے لگا، یہ سنگ ریزے بھی ایسے قیمتی نہیں کہ خود بدولت کے کام آئیں اگر انہی ہاتھوں سے اس مخلص کے طمانچے لگائے جائیں تو اس کا دل خوش ہو انہی دنوں میں کلایو بھی آیا ہوا تھا کسی نے میر جعفر سے لگا دی کہ مرزا کلایو کے آدمیوں سے دنگ کیا ہو۔ میر جعفر نے مرزا کو ٹکولایا اور ڈانٹ کر کہنے لگا

تم نہیں جانتے کہ کرنل کون ہو اور اس کا کیا رتبہ ہو۔ مرزا نے عرض کی حضور والا میری کیا مجال کہ کرنل کے آدمیوں سے مقابلہ کروں، میں تو روزانہ اس کے گدھے کو سلام کرتا ہوں۔ حاضرین دربار منہ پھیر کر مسکراتے لگے لیکن میر جعفر نے اپنی سادگی سے نہ سمجھا کہ اس گدھے سے خود دولت ہی کی ذات مراد تھی۔ کابوئے گدھے کا لطیفہ میر التاخرین کے علاوہ شیلز فرام انڈین ہسٹری، TALES FROM PAKISTAN وغیرہ انگریزی تاریخوں میں بھی مذکور ہے۔

## (۱) شہزادہ عالی گوہر اور جنگ عظیم آباد ۱۱۶۳ھ (۱۶۵۹ء)

۱۱۶۳ھ (۱۶۵۳ء) میں احمد شاہ بادشاہ دہلی نے انتقال کیا اور عالم گیر ثانی تخت نشین ہوا۔ بہار و بنگالے کی بد نظمیوں کے اخبار اور بھی پہنچتے رہتے تھے۔ محمد قلی خان صوبہ دار الہ آباد نے (جو صفدر جنگ کا بھتیجا تھا) شجاع الدولہ نواب وزیر اودھ سے بہار و بنگالے کی تسخیر کے لیے مشورہ کیا۔ شجاع الدولہ چاہتا تھا کہ محمد قلی خان کسی طرح الہ آباد سے دفع ہو۔ اس نے صلاح دی کہ شہزادہ عالی گوہر ولی عہد عالم گیر ثانی کو متفق کر کے تم بھقت کرو پھر میں بھی آلوں گا۔ یہاں صوبہ بہار میں ہاجا سدرنگھ و پہلوان سنگھ و کامکار خاں وغیرہ میر جعفر ناظم بنگالہ سے سرراج الدولہ کے خون کا انتقام لینا چاہتے تھے۔ انھوں نے بھی شہزادے کو پُرچیک دی۔ شہزادے نے اس موقع کو غنیمت سمجھا اور نواب ہدایت علی خان بہادر اسر جنگ، نواب منیر الدولہ بہادر نادر جنگ،

مداد الدولہ بہادر (پسر خواجہ موسیٰ خاں) فضل اللہ خان بہادر، ممتاز الدولہ و بہادر علی خان بہادر و نوبت خان وغیرہ چند ذی رتبہ لوگوں کو ساتھ لے کر اعتماد الدولہ محمد قلی خان کی معیت میں ۱۲ رجب ۱۱۶۲ھ کو کرمانہ ندی کو عبور کر کے جہان آباد ہوتا ہوا دادنگر میں وارد ہوا۔

اتفاقاً اسی زمانے میں راجا ندر سنگھ کو ایک سردار نے محض معمولی بھی تکرار پر مار ڈالا تھا اس لیے وہ شہزادے کا ساتھ نہ دے سکا۔

شہزادے کے آنے سے راجا رام نرائن بہت گھبرایا۔ اس نے میر جعفر سے فوج لے کر آنے کی استدعا کی اور انگریزی فوج مقیم عظیم آباد کے انسر میجر کوٹ سے بھی مشورہ کیا۔ آخر یہ رائے قرار پائی کہ اگر انگریزی فوج آجائے تو شہزادے سے جنگ کی جائے ورنہ جیسا وقت پڑے مناسب کارروائی کی جائے۔

اس اثناء میں میر جعفر نے رام نرائن کو لکھا کہ غلام حسین خاں لا مؤلف سیر المتاخرین) وغیرہ کو گرفتار کر لو۔ کیوں کہ انھی لوگوں نے نواب ہدایت علی خان کو ترغیب دے کر یہ فتنہ برپا کیا ہوگا۔ غلام حسین خاں نے اپنی ہدایت اور لا علی کا یقین دلا کر رام نرائن اور مرلی دھر ہرکارے سے اپنی سلامتی کا وعدہ لیا۔

بہر کیف شہزادہ آہنچا تھا۔ شہر میں اس کی آن بان اور شاہی و شوکت کا شہرہ تھا۔ انگریزی فوج کا بھی اب تک کچھ پتا نہ تھا۔ رام نرائن نے مرحوب ہو کر اپنے مصاحب خاص محمد شاکر کی معرفت ایک سولیک اتھرنی شہزادے کے پاس مع عرضداشت روانہ کی اور حاضری کا قصد ظاہر کیا اور محمد قلی خان سے مل کر (شاید کچھ متوقع کر کے) اس کو اپنا طرف دار اور مداح بنالیا اور اس سے

۱۔ شاہ عالم نامہ صفحہ ۷۱۔ جہان آباد سے غالباً محبوبا جہان آباد مراد ہو۔

شہزادے سے یوم ملازمت مقرر کرایا۔

ہر چند غلام حسین خان نے متنبہ کیا کہ رام نرائن عیار ہی۔ جب حاضر ہواں کو ساتھ لے کر فوراً شہر پر قبضہ کر لینا چاہیے لیکن ہدایت علی خاں نے کہا کہ اب تک خاندان تیموریہ نے کسی سے دغا نہیں کی۔ اور محمد قلی خان کو یہ زعم تھا کہ میری تلوار کے آگے کسی کی عیاری کیا پلے گی۔

۱۹ رجب کو شہزادہ داؤدنگر سے روانہ ہوا اور قصبہ پھلکاری کے قریب خیمہ زن ہو کر ہرن، مور و سرخاب کے شکار میں مشغول ہوا۔ اسی جگہ ہم نرائن بھی شہزادے کے پاس حاضر ہوا۔ یہاں رسوم دربار کے مطابق وہ آداب و کورنش بجا لانی پڑی جو عمر بھرنہ دیکھی۔ رنگ فقا، چہرہ اُداس، لب خشک حیران رہ گیا۔ نذر کی اشرفیاں پیش کر کے خلعت و سر پہنچ و جینہ مرصع کلنی جو شہزادوں کے لیے مخصوص تھی حاصل کیا لیکن شہزادے کے ساندو سامان کو اپنے نگان سے کم دیکھ کر دل میں پشیمان ہوا اور کھلے کا حیلہ کر کے خیمہ گاہ سے واپس چلا آیا اور قلعے کے استحکام میں مصروف ہوا۔

چند دنوں کے بعد شہزادہ بارغ جعفر خاں میں آکر ٹھیرا اور فوج و توپ خانہ کو شہر سے دھکن چلنے کی طرف رکھا۔ اس وقت تک رام نرائن ظاہراً مدارات کرتا رہا۔ اس عرصے میں میر جعفر نے اول قصد کیا کہ کچھ رُپڑ دے کر شہزادے کو جنگ سے باز رکھے لیکن اس کا سامان نہ ہو سکا۔ تب کلاویو سے مشورہ کر کے میرٹر اور کرنل کیلاڈ کو فوج لے کر بنگالے سے روانہ کیا۔ ان کے آنے کی خبر

لے شاہ عالم نام صفحہ ۵۰۔

HISTORY OF BENGAL BIHAR & ISSAUNDER BRITISH

RULE ۱۱. صفحہ

پاتے ہی رام نرائن نے تیور بدل دیے۔ محمد قلی خان کے آدمیوں کو جو صوبے کے کاغذات دیکھنے کو آئے تھے نکلوا دیا اور کہلا بھیجا کہ آپ کیا سمجھ کر حکم کرتے ہیں بندہ ناظم بنگالہ کا ماتحت ہی کچھ آپ کا نوکر نہیں۔ اب تک جو کچھ کرتا رہا برسم مہمان داری کرتا تھا۔

یہ سنتے ہی شہزادے نے قلعہ عظیم آباد کی تسخیر کا حکم دیا۔ دوسرے ہی دن فوج نے محاصرہ کر لیا۔ رام نرائن نے قلعے سے گولہ باری شروع کی اور شہزادے کی فوج نے پوری مدافعت کی۔ لیکن محمد قلی خان کے سوار تدبیر کے سبب قلعہ مفتوح ہوتے ہوئے رہ گیا۔

سوء اتفاق سے عین معرکے کے وقت محمد قلی خان کو معلوم ہوا کہ شجاع الدولہ نے اس کی غیبت میں قلعہ الہ آباد پر قبضہ کر لیا ہے۔ ہر چند لوگ سمجھتے رہے لیکن محمد قلی خان دوسرے ہی دن الہ آباد کی طرف روانہ ہو گیا اور شہزادے کو لڑائی بند کر دینی پڑی۔

اسی کے بعد جین لافرانسیسی بھی شہزادے کے پاس حاضر ہوا۔ شہزادے نے اس کو نیمہ آستین اور اس کے ساتھیوں یعنی میر سیف اللہ و عبداللہ بیگ وغیرہ کو دستار و جامہ محمودی چکندہ زی دے کر رخصت کیا اور ان سے کہہ دیا کہ محمد قلی خان کے چلے جانے کے سبب فی الحال جنگ ملتوی رہے گی۔ محمد قلی خان کے جانے پر پہلوان سنگھ زمیندار کٹنبھہ نے جنگ کا خرچ

۱۔ شاہ عالم نامہ صفحہ ۷ کے مطابق ایک کرد اور چند لاکھ رُپہ راجا راجہ نرائن کے لئے عاید ہوتے تھے۔ ۲۔ میر التاخرین میں بفضل کیفیت مذکور ہے۔ شاہ عالم نامہ میں لکھا ہے کہ شہزادے کی طرف بعض لوگ راجا راجہ نرائن کی سازش میں آگئے تھے۔

دینے کا وعدہ کر کے شہزادے کو روکنا چاہا لیکن اس کے معمولی زمیندار ہونے کے سبب شہزادے نے اس طرف التفاف نہ کیا اور کلایو کو لکھ بیجا گہارک مسارف ادا کر دو تو ہم یہاں سے ہٹ جائیں گے اور انگریزی تجارت کے لیے رعایتیں بھی ملحوظ رکھیں گے۔ شاید اسی زمانے میں عالم گیر ثانی نے بھی اپنے وزیر عماد الملک کے دباؤ سے کلایو کو لکھ بیجا تھا کہ شہزادہ باغی نہ ہو جائے اس کی خبر لینا۔

کلایو نے بادشاہ اور شہزادہ دونوں کی خاطر ملحوظ رکھ کر شہزادے کے پاس خیر اللہ خاں اور چند اشخاص کی معرفت پانچ سو اشرفیاں بھیج دیں اور اس کے ساتھ ساتھ اس کو حدود بہار سے نکلنے کے لیے ایک فوج بھی روانہ کی۔ بہر کیف شہزادہ نواح عظیم آباد سے چل کر ۵ شعبان کو موضع ہولی پہنچا۔ ۹ شعبان کو دودھ نگر واپس گیا، اور ۱۳ شعبان کو سہرام ہوتا ہوا کرمنا سہ ندی کے کنارے پر وارد ہوا۔ اسی جگہ شہزادے نے نوبت خاں کو اس دنیا و فریب کی پاداش میں قتل کرایا۔

(۸) شہزادے کا بادشاہ ہونا اور رام نرائن اور انگریزوں

کی شکست ۱۷۶۳ء (۱۷۶۰ء)

شہزادہ کرمنا سہ ندی تک پہنچا تھا کہ اس کو باپ (عالم گیر ثانی) کے مایے

HISTORY OF BENGAL BIHAR GUSSAUNDER

BRITISH RULE

صفحہ ۱۳۲۔

۱۷۶۰ء عالم نامہ صفحہ ۸۵۔



جانے کی خبر ملی۔ وہی عہد تو تھا ہی اب بادشاہ ہو کر اس نے شاہ عالم لقب اختیار کیا اور ابوالمظفر جلال الدین سلطان عالی گوہر شاہ عالم ثانی اور دربار کر کے اہرار کو مناصب و خطابات سے سرفراز کیا۔ انھی دنوں میں مدار الدولہ کی سعی سے محمد بلند خان کو موضع سید آباد ویتو پرگنہ سارن بطور التعمار حمت ہوا اور محمد بخش خان کو پرگنہ تملڑہ کی فوج داری عنایت ہوئی۔

۱۱ صفر ۱۰۲۳ھ کو کامگار خاں نے اپنے معتمد اللہ دادہ نسا رام کو بھیج کر بادشاہ کو بہار و بنگالہ فتح کرنے کی ترغیب دی اور جنگ کے مصارف کا ذمہ لے کر عظیم آباد بلایا۔ صوبہ بہار کے زمیندار جو میر جعفر اور میرن کی حرکات سے بیزار تھے بادشاہ کے ساتھ ہو گئے۔

اس وقت راجا رام نرائن کی فوج دھوا تالے کے قریب جمع تھی اور پکتان کاکرین جس کو کلایو نے انگریزی فوج متعینہ عظیم آباد کا افسر اعلیٰ مقرر کیا تھا رام نرائن کی کمک میں موجود تھا۔ بادشاہ اور کامگار خاں کے پاس کئی ہزار سپاہ تھی جن میں اصالت خاں بہادر و ولیر خاں بہادر بھی شامل تھے، بادشاہ نے اصالت خاں و ولیر خاں کو فوج کی ہراولی اور کامگار خاں کو الیمتش اور ممتاز الدولہ و مدار الدولہ کو جر انخار ویر انخار اور کھانڈی ساد کو طغایہ پر متعین کر کے یکم جمادی الثانی ۱۰۲۳ھ (۲۸ جنوری ۱۷۱۷ء) کو جنگ کا حکم دے دیا۔ پکتان کاکرین چاہتا تھا کہ جنگ کچھ دن اور ملتوی رہے۔ کیوں کہ میجر کیلاڈاب تک بنگالے کی فوج لے کر نہیں پہنچا تھا۔ لیکن رام نرائن کی طرف سے یکایک غلام شاہ نے توپ چلا دی جس سے التوا کا موقع نہ رہا اور اس کے بعد ہی گھمان لڑائی چھڑ گئی۔ انگریزوں نے گولیوں کی ایسی بوچھاڑ کی کہ بادشاہی فوج کے نشان کے ہاتھی بے گریز کیا اور بعض لوگوں نے اصالت خاں و ولیر خاں کو واپس ہونے

کا اشارہ کیا۔ لیکن ان بہادروں نے جواب دیا کہ فیل کیا اگر آسمان بھی پھر جائے تو ہم لڑائی سے پیٹھ نہیں پھیرتے۔ آخر انھوں نے رام نرائن اور انگریزوں کے لشکر کو مغلوب کیا۔ لیکن خود بھی تیس سواروں کے ساتھ مارے گئے (سیرالتاخرین) کے مطابق ان کی قبریں موضع فتوحہ اور بیکٹھ پور کے درمیان (جرا عین معر کے میں) کامگار خاں نے اپنا گھوڑا رام نرائن کے ہاتھی کے برابر بڑھا کر نیزے سے راجا مذکور کو سخت مجروح کیا بلکہ اپنی دانت میں اس کو مار ڈالا تھا لیکن اس نے تختہ ہودج کی آڑ میں لیٹ کر کسی طرح جان بچائی۔ اٹھنے جنگ میں رام نرائن نے ایک فیل مست شاہی فوج کی طرف چھوڑ دیا تھا۔ جس سے عاقل خاں و محراب خاں و لطف اللہ خاں و ہاشم علی خاں و میر مقیم وغیرہ کسی نامی سردار یا مال ہو کر مر گئے۔ آخر بادشاہ نے خود خیر و تیر سے اس ہاتھی کو ہلاک کیا۔

اس جنگ میں رام نرائن اور انگریزوں نے شکست فاش کھائی مانگریہا انھوں نے محض ڈاکٹر فڈن بعض زخمیوں کو ساتھ لے کر صبح و سلامت واپس ہوئے۔ بادشاہ نے غلام شاہ درحیم خاں و مرلی و ہر وغیرہ کو جو گرفتار ہو کر آئے تھے ازراہ قوازش خلعت دے کر رہا کر دیا۔

سیرالتاخرین کے قول کے مطابق یہ جنگ دھواتالے کے قریب ہوئی۔

ہسٹری آف بنگال بہار اینڈ اڑیسہ انڈر برٹش رول (HISTORY OF

BENGAL BIHAR ORISSA UNDER BRITISH RULE (صفحہ ۱۳۸)

کے مطابق موضع صمن پور میں ہوئی اور پٹنہ گزیٹر (PATNA GAZETTEER)

۱۹۲۳ء میں جگہ مذکور نہیں۔ شاہ عالم نامے میں بھی خاص جگہ مذکور نہیں۔ لیکن

گڈھی دہری میں بادشاہ کا قیام کرنا لکھا ہے۔

## (۹) قلعہ عظیم آباد پر شاہ عالم کا دوسرا حملہ اور شکست

۱۱۷۳ھ (۱۷۶۰ء - ۱۷۶۱ء)

دھواتالہ کی شان دار فتح کے بعد بادشاہ نے بنگالے کا رخ کیا۔ اس اشارہ میں میرن اور میجر کیلاڈ کے ادھر آئے کی خبر بھی معلوم ہوئی۔ شاہ عالم نے میرن کو ملا لینے کی غرض سے کاظم بیگ کو بھیج کر میرن کو بہت کچھ جاہ و منصب کی توقع دلائی۔ لیکن غالباً انگریزوں کی موجودگی کے سبب یہ کوشش رائیگاں ہوئی۔ میرن نے شاہ عالم کے پیام کے جواب میں کاظم بیگ پیغام بر کو قتل کر ڈالا۔

شاہ عالم تھوڑی ہی دُور گیا تھا کہ ۹ فروری ۱۷۶۱ء کو میرن اور میجر کیلاڈ کی فوج سے مقابلہ ہو گیا۔ پہلے ہی حملے میں میرن جس نے کبھی کوئی معرکہ نہ دیکھا تھا زخمی ہو کر بھاگ چلا تھا لیکن انگریزی توپوں نے شاہی فوج کو پس پا کیا۔ شاہ عالم پلٹ کر پھر بہار آیا اور تین دن یہاں قیام کر کے جنگل کی راہ سے مرشد آباد کی طرف روانہ ہوا۔ میرن کو بھی اس کی بھنک پہنچی۔ اس نے فوراً میر جعفر کو آگاہ کیا اور خود بھی دھیرج نرائن برادر راجا رام نرائن کو ساتھ لے کر مرشد آباد روانہ ہوا۔ اس اثنا میں مرہٹے بھی بنگالے کے قریب بادشاہ سے مل گئے تھے۔ لیکن مخالفوں کے بندوبست اور کثرت افواج کا حال معلوم کر کے یا کسی اور سبب سے شاہ عالم نے مرشد آباد پر چڑھائی نہ کی اور پھر بہار کی طرف معاونت کی۔ اس عرصے میں حین لا عظیم آباد میں وارد ہوا۔ انگریز اور میرن شاہ عالم کے

۱۷۶۱ء شاہ عالم نامہ صفحہ ۱۳۵

۱۷۶۱ء سیرالتاخرین جلد ۲ صفحہ ۳۶۱۔ شاہ عالم نامہ صفحہ ۱۳۲۔

تعاقب میں بنگالے جا چکے تھے۔ اس لیے راجا رام نرائن نے متفکر ہو کر جعفر نامی ایک شخص کو جس کے مکان میں لاندہ کو رکھ کر اسے وارہ چکا تھا اس کا مانی الغمیر دریافت کرنے کی غرض سے اس کے پاس بھیجا۔ لاندہ موصوف نے تمام استفسار کے جواب میں یہ شعور پڑھا۔

اور احذر کنید کہ نادل شکستہ ایم خاکسترایم و بر سر آتش نشستہ ایم اور اپنا یہاں رہنا بے سود سمجھ کر بہار کی طرف چلا گیا۔ اسی وقت بادشاہ بھی بہار واپس آیا تھا، اس نے لافرائیسی کو قلعہ عظیم آباد کا محاصرہ کرنے کا حکم دیا۔ راجا رام نرائن اور شتاب رائے نے حتی المقدور سپاہ فراہم کر کے مدافعت کی۔ لیکن جین لالا اور زین العابدین خان نے پڑ در پڑ جھڑکے دیوار میں رخسہ کر دیا۔ بلکہ کامگار خاں کی فوج کے کچھ لوگ قلعے میں داخل بھی ہوئے اور طرفین کو یقین ہوا کہ اب یہ قلعہ مفتوح ہوا چاہتا ہو۔

اتفاقاً علی الصباح گنگا کے پار کچھ سپاہی نظر آئے۔ پہلے سے معلوم تھا کہ خلوہم حسین خاں فوجدار پورنیہ بادشاہ کی مدد کو آئے والا ہے۔ گنگا کے پار سپاہیوں کی جھلک دیکھ کر اہل قلعہ کے ہاتھ پاؤ پھول گئے۔ لیکن بغور دیکھنے پر بعض لوگوں نے جن میں غلام حسین خاں مولف سیر المتاخرین بھی تھے معلوم کیا کہ انگریزی فوج ہے۔ انھوں نے اسی وقت ڈاکٹر فلرٹن کو اطلاع دی۔ اور ڈاکٹر موصوف نے کشنیوں کا بندوبست کر کے فوج کو عبور کرایا۔ اب معلوم ہوا کہ کپتان رینڈ فرلی ٹاکس (جس کی قبر باقی پورا حاطہ عدالت میں پورب جانب ہے) دوسو مفت گورے اور ایک دیسی پلیٹن اور دو توپیں ساتھ لے کر تیرہ دن میں بردوان سے یہاں آیا ہو۔ اس کے آنے سے اہل قلعہ اور انگریزوں کی جان میں جان آگئی۔

۲۹ اپریل ۱۷۶۰ء کو کپتان ناکس نے اچانک بادشاہ کی فوج پر حملہ کیا۔  
بادشاہ محاصرہ چھوڑ کر کچھ دُور ہٹ گیا اور تیسرے دن کامگار خاں کے ساتھ  
مان پور (منٹل گیا) کی طرف چلا گیا۔ مرہٹوں کی فوج بھی جو ہلسہ کے قریب  
تھی اپنی جگہ سے ہٹ گئی۔

## (۱۰) بیر پور کی جنگ اور خادم حسین خاں کی شکست

۱۱۷۳ھ (۱۷۶۰ء)

شاہ عالم کے جانے کے بعد ہی خادم حسین خاں فوجدار پورنیہ آٹھ  
دس ہزار آدمیوں کے ساتھ عظیم آباد کے سامنے گنگا کے پار آ پہنچا۔ بادشاہ کے  
جانے کے بعد عظیم آباد میں انگریزوں کو کوئی خیر خشر نہ تھا۔ خادم حسین خاں کے  
آنے پر کپتان ناکس نے راجا رام نرائن سے کچھ فوج گنگا پار بھیجنے کو کہہ دیا اور  
شباب رائے سے یہ مشورہ ہوا کہ انگریزی فوج تھوڑی ہو اس لیے بہتر یہ کہ بجائے  
جنگ کرنے کے شب غلہ مار کر خادم حسین خاں کو نہزم کر دیا جائے۔ رام نرائن  
کے جماعہ دار اپنی مختصر جماعت کو خادم حسین خاں کے لشکر کے مقابلے میں محض حقیر  
تصور کرتے تھے۔ انھوں نے شباب رائے کو بھی کپتان ناکس کا ساتھ دینے سے  
منع کیا۔ لیکن شباب رائے نے دو تین سو سو افراد راہم کر کے کپتان کی صحبت اختیار  
کی اور دونوں ڈیرہ دو ہزار فوج کے ساتھ آدھی رات گئے گنگا پار جا کر قرب خون

۱۷۶۰ء میرالقاویں جلد ۲ صفحہ ۳۶۳۔ ریاض السلاطین صفحہ ۲۷۹ DISTRICT

۱۹۲۲ء صفحہ ۳۰۔ مرہٹوں کا مقام ہلسہ میں GAYETTER, PART NA

ریاض السلاطین میں مذکور ہے۔

کے قصد سے خادم حسین خاں کی خیمہ گاہ کی طرف روانہ ہوئے لیکن اتفاق سے ہرکارہ راستہ بھول گیا۔ اس لیے شرب خون کے ارادے سے باز آکر کپتان کو ایک جگہ ٹھہر جانا پڑا۔ تھوڑی دیر کے بعد خادم حسین خاں کا لشکر نمودار ہوا۔ ابھی صبح بھی نہ ہوئی تھی کہ اس لشکر کی پورش سے کپتان کی بن گاہ میں بھور ہو گئی۔ قریب تھا کہ انگریزی فوج میں سخت انتشار پیدا ہو لیکن کپتان ناکس اور شتاب رائے نے نہایت استقلال سے قدم جما کر توپوں سے گولہ باری شروع کرائی۔ خادم حسین خاں نے اپنے بخشی میر افضل کو ایک بارگی پوری فوج سے حملہ کرنے کا حکم دیا۔ جوں ہی سوار آگے بڑھے انگریزی فوج نے گولیوں کی ہوجھاڑ سے ان کو جوڑ اور نکما کر دیا۔ بالآخر خادم حسین خاں کی نا تجربے کار اور تھکی ماندی فوج اپنے پرانے حذوں سے انگریزی توپوں اور بندوقوں کا مقابلہ نہ کر سکی اور سوائے تدبیر کے سبب نہ ہزم ہو کر تباہی کی طرف بھاگ گئی۔ اس کے چار سو آدمی مقتول ہوئے۔ اور تین ہاتھی اور چار ضرب توپیں بھی انگریزوں کے ہاتھ آئیں۔ شام کے قریب جب کپتان اور شتاب رائے واپس آئے تو پہلے کسی نے ان کی فح کا یقین نہ کیا لیکن بعد کو واقعہ خود ہی ظاہر ہو گیا۔ حقیقتاً اسی جنگ سے بادشاہ کا نواہ اور انگریزوں کا عروج شروع ہوتا ہے۔

## (۱۱) خادم حسین خاں کا تعاقب اور میرن کی موت

### ۱۱۶۳ھ (۱۷۶۰ء)

جس وقت خادم حسین خاں پورنیہ سے روانہ ہوا تھا میرن اور کرنل کیلاڈ

بھی عظیم آباد کی طرف آ رہا تھا۔ ان کے یہاں آنے سے پہلے ہی خادم حسین خاں شکت کھا کر اطراف ترہت میں روپوش تھا، اس لیے یہ دونوں خادم حسین خاں کے تعاقب میں روانہ ہوئے۔ اوبالی صاحب لکھتے ہیں کہ میرن کی فوج معرکے کے وقت ہمیشہ لڑنے والوں سے ایک میل پیچھے رہا کرتی تھی۔

بہر کیف انگریز اور میرن کے لشکر سے خائف ہو کر خادم حسین خاں نے فرار کی راہ تلاش کی لیکن بنی اسرائیل کے گردہ کی طرح سانسے گندک ندی اور عقب میں دشمن کی فوج تھی۔ بے سرو سامانی میں ندی کو عبور کرنا محال تھا۔ اس لیے عالم حیسب میں خادم حسین خاں زندگی سے ہاتھ دھو کر سر پہ صحرا روانہ ہوا۔ پیچھے پیچھے میرن بھی تعاقب میں بڑھتا آتا تھا۔ اتفلق سے دو گھڑی رات گزرنے پر سخت بارش اور طوفان شروع ہوا۔ میرن نے بڑے خیمے کو چھوڑ کر ایک چھوٹی راوٹی میں شب بسر کرنے کا تہیہ کیا۔ تھوڑی رات گزرنے پر بجلی گری اور میرن مع چند رفقاء کے ہلاک ہوا۔ میرن کے شاخیرین میں مذکور ہو کر میرن کے سر میں گدی کی طرف پانچ چھو باریک سوراخ ہو گئے تھے اور تمام جسم نیلا ہو گیا تھا۔ قریب میں تلوار تھی اس میں بھی تین سوراخ تھے۔

میرن نے مرشد آباد سے چلتے وقت کسی معتمد کو خفیہ حکم دیا تھا کہ گھسیٹی بیگم اور آمنہ بیگم (سراج الدولہ کی خالہ اور ماں) کو جہاں گیر نگر سے مرشد آباد لے جانے کے حیلے سے کشتی پر بٹھا کر نزع ندی میں غرق کر دینا۔ جب یہ عورتیں

کشتی پر سوار ہوتیں اور ان کو ڈبوئے جانے کا یقین ہوا تو گناہوں سے توبہ کر کے انھوں نے دُعا کی کہ خدا میرن سے بدلے لے لیا اس پر کشتی بجلی گری اتفاقاً اسی شب یا اس کے بعد ہی میرن پر بجلی گری ۔

تیسرا ازادہ مظلوماں کہ ہنگام دُعا کر دیں اجابت از در حق بہر استقبال می آید میرن نے ایک فہرست میں ڈیڑھ دو سو آدمیوں کے نام لکھ رکھے تھے کہ خادم حسین خاں کے تعاقب کے بعد ان کو بھی ہلاک کرے۔ لیکن کاتب قدرت نے پہلے خود اسی کی زندگی کا دفتر تمام کر دیا۔ کیلاٹ نے میرن کی موت کو غنی رکھنے کے خیال سے اس کی آنتیں نکلوا کر دفن کرا دیں اور مجھے کو ہاتھی پر رکھوا کر اس کی بیماری کا بہانہ کر کے بنگالے بھجوا دیا۔

## (۱۲) میر جعفر کی معزولی اور میر قاسم علی کی امارت

۱۱۶۳ھ تا ۱۱۷۱ھ (۱۷۶۳-۶۱ء)

میر جعفر کا امور نظامت سے غافل رہنا اور ہند کو رہ چکا ہو۔ میرن کے جوان مرنے سے تمام کاروبار اور بھی ابتر ہو گیا۔ اس وقت کلاہو بھی ولایت چلا گیا تھا اور ہنری ونسٹرٹ (HENRY VANSETTART) انگریزی کپنی کا افسر اعلیٰ تھا۔ میر جعفر نے اپنے داماد میر قاسم علی پسر میر مرتضیٰ حسین بن اتیار خاں (خاص تخلص) کو جو مہابت جنگ کے وقت میں شہامت جنگ کی سرکار میں چند سواروں کا

۱۱۶۳ھ تا ۱۱۷۱ھ جلد ۲ صفحہ ۲۶۸ کے مطابق یہ واقعہ ۱۹ ذی قعدہ ۱۱۶۳ھ شب پنجشنبہ کا ہے۔

(۲ جولائی ۱۱۶۳ھ) اس وقت میرن کی عمر کہیں سال تھی۔ ماثر الامرایں اس واقعے کی تاریخ

”بناگہ برق افتادہ بہ میرن“ لکھی ہے۔ ۱۲

۱۱۶۳ھ  
۱۱۶۳ھ تا ۱۱۷۱ھ جلد ۲ صفحہ ۲۶۹۔



افسر تھا اور اسی زمانے سے ہر جگہ آمد و رفت اور رسم و رنج رکھتا تھا۔ بعد  
زمانے میں ضلع رنگ پور کا فوج دار مقرر ہوا تھا۔ بہ ضرورت چند بار صاحب  
موصوف کے پاس ٹکٹے بیجا۔

میر قاسم میر جعفر کا چچا تھا صاحب موصوف سے بیان کو بہ انگریزوں  
کو اس وقت تک میر جعفر سے نصف رقم موعود بھی وصول نہ ہوئی تھی اس لیے  
ان کو ایسے مشتاق امارت کی حاجت تھی جو باقی رقم فوراً ادا کر دے۔ میر قاسم کاٹھ  
کا پورا نکلا۔ انگریزوں نے میر جعفر سے جو قول و قرار کیے تھے ان کو بالائے طاق  
رکھ کر میر قاسم سے معاملات طو کر لیے اور اربعہ اثنی عشر روزہ و شنبہ کو  
میر جعفر کو معزول کر کے میر قاسم کو بہار و بنگلے و اڑیسہ کی منظمات پر مبنی  
کیا۔ نئے نواب نے اپنے لیے نصیر الملک اتیار الدولہ (میر قاسم علی خان بہادر  
نصرت جنگ کا خطاب پسند کر کے بادشاہ سے اس کی درخواست کی اور اسی  
طرح اپنے قرابت مندوں اور مقربوں کو بھی خطابات سے سرفراز کیا۔ نظامت  
پر قابض ہوتے ہی میر قاسم نے میر جعفر اور میرن کے ملازموں۔ مساجدوں  
حتی کہ لیزوں اور رندوں سے بھی تمام زموں جو انھوں نے بطور انعام حاصل  
کیے تھے بہ تشدد واپس لیے اور اس لوٹ کھسوٹ سے ڈیڑھ برس کے اندر ۴۰  
کافی رپڑ فراہم کر کے پاہ کی تنخواہ اور انگریزوں کی باقی ادا کر دی اور اپنے رفیق و وزیر  
نواب علی ابراہیم خاں کو نئی فوج کی بھرتی کے لیے مامور کیا اور گریگوری (GREGORY)  
نامی ایک ارمنی کو سردار بنا کر یورپین اصول پر قواعد کی تعلیم شروع کرا دی۔

۵۔ سیرالتاخرین جلد ۲ صفحہ ۲۷۶ و HISTORY OF BENGAL BIHAR

GRISSAUNDER BRITISH RULE صفحہ ۱۳۶ تا ۱۴۱ اسے ماخوذ ہوا حالات

سے وار لکھے جائیں گے۔

## ۱۲۰ جنگِ سیوان (بہار) اور عظیم آباد میں شاہِ عالم کی

تسخت نشینی ۱۷۶۲ء (۱۱۶۱ھ)

شاہِ عالم کا ان پور (گیا) کی طرف جانا اوپر مذکور ہو چکا ہے۔ اس وقت قلعہ عظیم آباد کے باہر اطراف گیا تک تمام علاقے بادشاہ کے قبضے میں تھے اور شاہی علی قلعے کے دروازے تک اگر مال گزری وصول کرتے تھے۔

۳۱ دسمبر ۱۷۶۲ء کو میجر کارنک انگریزی فوج بمعینہ عظیم آباد کا افسر مقرر ہو کر آیا۔ اس نے بادشاہ کا مع فوج اس قدر قریب رہنا خودوش جان کر جنگ لڑائی کی اور ۱۵ جنوری ۱۷۶۳ء کو فوج آراستہ کر کے ابنِ جعفر خاں سے کوچ کیا۔ قصبہ بہار سے نویل دھن موضع سیوان کے قریب شاہِ عالم کی فوج سے مقابلہ ہوا۔ بادشاہ کی خستہ حال فوج نے ہر چند بہادری دکھائی لیکن بالآخر منہزم ہو کر پس پا ہوئی اور جین لافرنایسی بھی انگریزوں کے ہاتھ لگا گیا۔ شاہِ عالم نے پھر گیا کی طرف معاودت کی۔ اس وقت تک کا فائدہ انہیں نہا ہی فوج کا کفیل تھا۔ لیکن اس شکست کے بعد اس نے بھی ترکِ رقابت لی۔ اس اثنا میں شجاع الدولہ نواب وزیر نے اودھ سے بادشاہ کو عرض داشت بھیجی کہ یہاں آپ کے نام کا سکہ جاری ہو گیا جلد تشریف لائیے کہ امور سلطنت درست کر لیے جائیں۔ انگریز پہلے سے صلح کے جو یا تھے اور راجا شتاب رائے کے ذریعے سے پیام بھی دے چکے تھے لیکن شاہِ عالم نے کامگار خاں کے کہنے سے ٹال دیا تھا اب

شاہ عالم نے خود شتاب رائے کو بلوا کر صلح کی گفتگو چھیڑی۔ انگلیز جانتے تھے کہ احمد شاہ ابدالی اور تمام امرائے ہندستان شاہ عالم کو تخت سلطنت کا وارث تسلیم کر چکے ہیں اور اگرچہ بعض معرکوں میں بادشاہ نے شکست کھائی ہو، لیکن امن اور فائدے کی صورت صلح میں ہے۔ انہی اسباب کی بنا پر یہ مجرمانہ خود جا کر شاہ عالم کے پاس حاضر ہوا اور نہایت عزت اور احترام کے ساتھ بادشاہ کو عظیم آباد لے آیا۔ شاہی لشکر بیٹھے پور کے تالاب کے قریب فرود ہوا اور انگریزی فوج باقی پور کی چھاؤنی میں ٹھہری۔ ۱۲ مارچ ۱۷۵۷ء کو کھل زار بارش کی انگریزی کوٹھی میں تخت نشینی کا انتظام ہوا۔ کھلے کی میز پر منہ پھائی گئی۔ انگلیز صاف ہانڈ کر مودب کھڑے ہوئے اور شاہ عالم نے شاہانہ وضع سے جلوں کیا۔ میر قاسم ناظم بنگالہ نے بھی حاضر ہو کر ایک ہزار اشتر فیاں نذر دیں۔ بادشاہ نے ہر ایک کو علی قدر مرتبہ خلعت دیا۔ راجا رام نرائن اور راجا بلجھ بھی شرف یاب ہوئے۔

رسومات کے بعد دوسرے کمرے میں جا کر بہار و بنگالہ و اڑیسہ کے کاغذات پیش ہوئے۔ تینوں صوبوں کا شاہی خراج مبلغ چوبیس لاکھ روپے سالانہ مقرر ہوا اور میر قاسم نواب ناظم نے بلا عذر یہ رقم سکاری۔ اس وقت اسی قدر معاملات طے کر کے شاہ عالم نے چند دن قلعے میں قیام کیا اور آخر ذیقعد ۱۱۷۷ھ کو اودھ کی طرف روانہ ہوا۔

یہ کوٹھی انیون گودام کے نام سے مشہور ہے۔ اس میں آٹھ پچھم جانب گنگا کے قریب وہ گرو جس میں شاہ عالم تخت نشین ہوا، نقاب تک موجود ہے۔ انیون گودام کی عمارتوں میں فی الحال سرکاری چھاپے خانہ اور سروے آفس وغیرہ ہے۔

## ۱۳۱ رام نرائن جنرل کوٹ اور میر قاسم کا معاملہ

شاہ عالم کے جیلے پر میر قاسم نے راجا رام نرائن سے صوبے کے محاصل کا محاسبہ چاہا۔ رام نرائن جیلے حوالے کرنے لگا۔ اتفاقاً اسی زمانے میں دہلی علیہ السلام جنرل آئر کوٹ (EYRE COOTE) انگریزی فوج کا سردار مقرر ہو کر عظیم آباد آیا تھا۔ رام نرائن نے محاسبہ سے بچنے کے لیے جنرل مذکور سے ارتباط پیدا کیا اور خفیہ میر قاسم کی شکایتوں سے اس کے کان بھرے شروع کیے۔ یہاں تک کہ ایک دن جنرل کو یقین دلایا کہ نواب انگریزی لشکر پر چھاپہ مارنے کا قصد رکھتا ہے۔ ناوان جنرل نے اس کو باور کر کے اپنی فوج آراستہ کی اور اچانک نواب کی خرگاہ میں چلا آیا۔ نواب اس وقت خواب راحت میں تھا اور اس کی فوج بھی غافل پڑی تھی۔ جنرل پر رام نرائن کی فتنہ انگیزی کا حال کھلا تو نہایت پشیمان ہوا اور اپنے ایک ماتحت کو معذرت کے لیے چھوڑ کر واپس گیا۔ میر قاسم کو جنرل کی یہ حرکت بہت بری لگی۔ اس نے کلکتے کی کونسل میں اس کی شکایت لکھ بھیجی کونسل نے جنرل کو واپس بلالیا۔ اور میر قاسم کو لکھا کہ رام نرائن کے معاملے میں تم خود مختار ہو۔ اب میر قاسم نے جمع خرچ کا حساب طلب کر کے دیکھا تو بعض خیانتوں کا پتا چلا۔ رام نرائن نے مرثیہ کا محاسبہ کم کرنے کی

(۲۵۵ کا بقیہ ماضیہ)

PATNA GAYET: EER ۱۳۱۱ م ۱۳۱۱ BENGAL BIHAR ORISSA

۱۹۲۶ء صفحہ ۳۳ سے ماخوذ ہے۔ سیر المتاخرین میں مفصل طور پر مذکور ہے۔

۱۵ سیر المتاخرین جلد ۲ صفحہ ۳۹۲۔

غرض سے بعض متصانیوں کو روپوش کرا دیا۔ لیکن میر قاسم نے رام نرائن کے گھر سے سات لاکھ روپے نقد اور تھینا اسی قیمت کی جنس برآمد کر کے لے لی باقی رقم لوگوں کے گھروں میں چھپا دی گئی تھی ان کا کچھ پتہ نہ ملا۔ مرلی دھر بہکارہ منٹارام مہاجن اور بعض سعلے دار بھی جو رام نرائن کے شریک تھے گرفتار ہو کر مجبوس ہوئے۔ راجا شتاب رائے بھی لپیٹ میں آ گیا تھا۔ لیکن یہ ہلات خاص جواب دہ نہ تھا اس لیے اس نے اپنی داشت سے آب رو قائم رکھی۔ انگریزوں نے بھی اس کے حقوق خدمات کے لحاظ سے اس کو نجسات دلوائی اور اس کا معاملہ انگریزی کونسل کے فیصلے پر موقوف رکھا گیا۔ شتابائے عرصے تک کلکتہ میں اپنے مقدمے کی پیروی میں پریشان رہا آخر کونسل نے اس کو بے تصور قرار دیا لیکن میر قاسم کی حکومت سے نکل جانے پر مجبور کیا۔ میر قاسم نے شاہی سند منگو کر رہتاس کی قلعہ داری عظیم آباد کی دیوانی اور مہمسم الدولہ کی جاگیر جو شتاب رائے کے انتظام میں تھی اپنے دخل میں لے لی۔

## ۱۱۵) صوبے کے جنوبی علاقوں اور بھوج پور کا انتظام

عظیم آباد میں خاطر خواہ بندوبست کر کے میر قاسم نے نوبت رائے کو نائب مقرر کیا اور خود جنوبی علاقوں میں کام گارخاں (نرہت سمائے) بنیلونگہ و فتح سنگھ اٹکاری اور بشن سنگھ زمیندار پوی کو مطیع کرنے کے لیے روانہ ہوا۔ کام گارخاں پہاڑی علاقوں میں جا چھپا اور بشن سنگھ بھاگ کر بنارس چل دیا۔ بنیلونگہ و

فتح سنگھ گرفتار ہو کر عظیم آباد میں مجبوس کیے گئے۔ اس کے بعد بھوج پور کے راجا نے بھی اطاعت قبول کی۔ میر قاسم نے مدت، امید پوران ملا قوں سے مال گزاری وصول کی۔

## (۱۶) میر قاسم کی طرزِ حکومت اور حسن تدبیر

ایک انگریز مورخ کا بیان ہے کہ میر قاسم کی فادرسی اور انصاف بہترین حکام اسلا کے رویہ کے مطابق تھا۔ سیر المتاخرین کا بیان ہے کہ اگرچہ میر قاسم سپاہ بنگالے کی بے وفائی اور عام طور پر مشاہیر ملک کی بے اعتباری کو دیکھ کر اخذ مال اور قتل و قید میں بے باک تھا لیکن ملکی معاملات اور انفصال قضایا اور قعدروانی علماء میں بے نظیر تھا۔ ہفتے میں دو روز خود برسر عدالت مدعی و مدعا علیہ کا اظہار سنتا تھا اور کسی کی مجال نہ تھی کہ رشوت لے کر کچھ جھوٹ سچ لگا سکے۔ تحقیقات کے بعد خود مقدمے کو فیصل کرتا تھا۔ اور حکم کی تعمیل کے لیے فوراً سزا دل تعینا کیے جاتے تھے۔

میر جعفر نے نام کی نوابی کو معراج سمجھا تھا۔ لیکن میر قاسم باقاعدہ حکومت کرنا چاہتا تھا۔ اس نے ہر طرف پورا بندوبست کر کے قلعہ مونگیر میں سکونت

۱۷ سیر المتاخرین جلد ۲ صفحہ ۳۹۶ تا ۳۹۸۔

HISTORY OF BENGAL BIHAR ORISSA UNDER ۱۷

BRITISH RULE صفحہ ۱۳۵

۱۸ سیر المتاخرین جلد ۲ صفحہ ۳۹۹۔

اختیار کی اور گرگین ارمنی کی نگرانی میں نوپ بندوق اور اسلمہ جنگ بنانے کے کارخانے قائم کیے۔ اور باضابطہ فوج بھرتی کر کے ماہ بہ ماہ تنخواہ ادا کی۔ اس کے بعد بادشاہ کو نذر بھیج کر اعلیٰ منصب و خطاب کی استدعا کی۔ اجماعاً ۱۱۶۷ھ میں شاہ عالم نے حسب درخواست منصب ہشت ہزاری اور خطاب ”نواب عالی جاہ“ عنایت کیا۔

## ۱۱۷۱ بتیا سے نیپال کی طرف فوج کشی ۱۱۷۱ھ (۱۷۵۳ء)

مالی جاہ نے بتیا کے علاقے پر تسلط پایا تھا اور گرگین نے مٹا تھا کہ نیپال میں بڑی دولت ہو۔ اس نے بعض پادریوں سے جو اس طرف سے ہو آئے تھے کچھ حالات دریافت کر کے عالی جاہ کو نیپال پر فوج کشی کے لیے ابھارا۔ عالی جاہ نے گرگین کو تھوڑی فوج کے ساتھ کوچ کا حکم دیا اور بتیا کے انتظام کا بہانہ کر کے خود بھی اس طرف روانہ ہوا۔ خود عالی جاہ نے بتیا میں قیام کیا۔ اور گرگین نیپال کی طرف روانہ ہوا۔ مقام کوانی پور کے قریب پہنچ کر گرگین کے سپاہیوں نے گھاٹی سے گزرنا چاہا۔ لرے (GURKHAS) مزاحم ہوئے۔ لیکن سپاہیوں نے کسی طرح پہاڑ کی ایک چوٹی پر قبضہ کر لیا۔ گرگین نے رات کوجوم کر کے بطور شب خون حملہ کیا۔ طرفین سے تیر و بندوق چلنے لگی بالآخر گرگین خان کا لشکر منہزم ہو کر افتان و خیزاں واپس آیا۔ اس شکست سے گرگین

۱۷۵۳ اسی زمانے سے اب تک مولکیہ میں لومہ کی چیزیں بنتی ہیں۔ اور بندوق بھی تیا کی جاتی

ایسا پیشان ہوا کہ عالی جاہ کو منجھ دکھانا نہ چاہتا تھا۔ عالی جاہ کو حال معلوم ہوا تو نواب علی ابراہیم خاں کو بھیج کر اس کو بلوا لیا اور فوراً عظیم آباد کی طرف کوچ کرنے کا حکم دیا۔

## ۱۱۸۔ عالی جاہ اور انگریزوں کی مخالفت (۱۷۶۳ء)

عالی جاہ نے بیدار مغزی اور ہوشیاری سے اپنے سب کام بنالیے اور تینوں صوبوں میں حکومت و صولت قائم کر لی لیکن انگریزوں سے اس کی نہ بنی۔ اس کا منصب یہ تھا کہ انگریزی کمپنی کے ملازم نواب کو اپنا بندہ بے دام بنائے رکھنا چاہتے تھے اور عالی جاہ کو اپنی جاہ و منصب کا خیال تھا۔ کمپنی کے علاوہ کمپنی کے ملازم انگریز بھی اپنا خاص تجارتی مال بلا محصول ادھر ادھر لے جاتے تھے۔ بتیا جانے سے پہلے عالی جاہ نے مونگیر میں ہنری ونسٹر کمپنی کے افسر اعلیٰ سے عند الملاقات اس بات کی شکایت کی اور افسر مذکور نے وعدہ کیا کہ اس بارے میں مناسب حکم جاری کیا جائے گا۔ چنانچہ خود اس کا قول تھا کہ شاید ہی کوئی دن گزرتا ہو گا کہ کمپنی کے ملازم من ادنیٰ ادنیٰ باتوں پر حیل نکال کر نواب کی حکومت کی پامالی اور اس کے علوں کو گرفتار کر کے اس کی توہین کرتے ہوں گے۔ بہر حال مسٹرونسٹرٹ کی خواہش تھی کہ کسی طرح یہ معاملہ آپس کی رضامندی سے طے پا جائے لیکن کلکتے کی کونسل نے ناحق کمپنی کے ملازموں

۱۵ سیرالتاویس جلد ۲ صفحہ ۳۰۵۔

HISTORY OF BENGAL BIHAR ORISSA UNDER

BRITISH RULE صفحہ ۱۳۷۔



کی طرف داری کی۔ اِدھر عالی جاہ نے اپنے گماشتوں کو حکم دیا تھا کہ کونسل کا حکم آنے تک کسی جیلے سے کمپنی کے مال کے سوا اور مال کو روک رکھنا۔ عالی جاہ کے گماشتوں نے روک ٹوک شروع کی تو اس ۱۷۷۱ء نامی نے جو ۱۷۷۲ء سے پٹنہ کی کوٹھی کا افسر اعلیٰ تھا اور عالی جاہ سے ذاتی عناد رکھتا تھا اور عالی جاہ کے آدمیوں کو گرفتار کر لیا۔ بتیا سے واپس ہوتے ہوئے عالی جاہ کو اس کا سال معلوم ہوا تو سخت جھلایا اور اپنے آدمیوں کو انگریزی گماشتوں کی گرفتاری کا حکم دے دیا۔ غوہ گل ناز باغ کے قریب گنگا کو عبور کر کے عظیم آباد آیا اور سٹراس سے ملاقات نہ کر کے سیدھا باغ جعفر خاں میں آکر مقیم ہوا۔ اور نوبت رائے کو برطریٹ کر کے سیر مہدی علی خاں کو عظیم آباد میں نائب مقرر کیا۔ اور خود مونگیر روانہ ہوا۔

ونسٹرٹ اور وارن ہیٹنگس نے (جو بعد میں گورنر جنرل ہوا) کونسل سے عالی جاہ کے حسب خواہ فیصلہ کرانے کی کوشش ضرور کی لیکن کونسل کا فیصلہ عالی جاہ کے خلاف ہوا اور کمپنی نے اپنے گماشتوں کی رہائی اور انگریز ملازموں کو محصول سے معاف رکھنے کے لیے یلیغ اصرار کیا۔ عالی جاہ نے آزدہ ہو کر سرے سے محصول ہی کو اٹھا دیا اور چوں کہ دیسی تاجر بھی محصول اٹھ جانے سے برابر متفق ہوتے تھے۔ اس لیے انگریزوں کو یہ امر بھی نہایت شاق ہوا۔

۱۷ سیر المتاخرین جلد ۲ صفحہ ۵۲۵ ۲۰۶۵۔

۱۷ سیر المتاخرین جلد ۲ صفحہ ۵۰۸ HISTORY OF BENGAL

BIHAR ORISSA UNDER BRITISH RULE صفحہ ۱۵۱

## ۱۱۹) قلعہ عظیم آباد پر انگریزوں کا قبضہ کرنا اور اسی دن

بے دخل ہونا ۱۱۹۳ھ (۱۷۶۳ء)

مسٹر اس نے چیئر نکال کر عالی جاہ کو لکھا کہ میرے سپاہی دیوان محلے کی کھڑکی سے شہر میں جا کر چھپ جاتے ہیں اس لیے اس دروازے کو بند کرنا چاہیے۔ ہر چند عالی جاہ کی طرف سے اس کو کھلا رکھنے کے لیے معقول وجوہ پیش کی گئیں۔ لیکن اس اپنی بات پر اڑ گیا۔ بالآخر عالی جاہ نے کھڑکی بند کرادی اور اس جگہ ایک چبوترہ بنوا کر توپ چڑھا دی۔ اس کو یہ نیا شگوفہ ہاتھ لگا۔ اس نے کونسل کو لکھ بھیجا کہ اب جنگ کے لیے آمادہ ہو اس لیے مجھ کو بھی جنگ کی اجازت دی جائے۔ کونسل نے اس کی درخواست کے مطابق جنگ کی اجازت دے دی۔

انہی دنوں میں کونسل کی طرف سے گفتگو کے لیے دو انگریز مسٹر امیٹ اور نے نامی عالی جاہ کے پاس مونگیر لائے تھے۔

ابھی کوئی گفتگو طر نہ پائی تھی کہ انگریزوں کی ایک کشتی جس میں اور سامان کے علاوہ پانچ سو بندو قیں کلکتے سے عظیم آباد بھیجی گئی تھیں مونگیر کے قریب پہنچی۔ بندو قیں بھیجنے سے انگریزوں کے ارادے کا حال کھل گیا۔ عالی جاہ نے مسٹر امیٹ کو رخصت دے دی لیکن مسٹر نے کو یہ کہہ کر روک لیا کہ جب تک انگریز میرے گماشتوں کو رہا نہ کریں گے تم نہیں جا سکتے۔ امیٹ نے چلتے وقت اس کو

لے شہر کا صدر راستہ چھم دروازے سے تھا۔ دیوان محلے کے موڑ پر جہاں سے سرگ دھن

کہڑ لگئی ہو۔ ایک معمولی سا کٹرے دار دروازہ لگا ہوا تھا۔ ۱۲

قلعہ بھیجا کہ معاملہ دگرگوں ہو تم سے جو کچھ بہن پڑے کرنا۔ اس تو ایسے موقعے کی تاک ہی میں تھا اس نے ڈاکٹر فلرٹن کو جو حصار شہر کے اہمہ بخشی گھاٹ میں رہتا تھا فوراً اپنے پاس بلالیا اور دوسرے ہی دن (۱۲ ذی الحجہ ۱۲۷۱ھ مطابق ۱۵ جون ۱۸۷۳ء) علی الصباح انگریزی فوج کی پانچ کمپنیاں اور تین دیسی پٹنیں ساتھ لے کر اچانک محلہ نوذر کٹرہ (دیوان محلے کی کھڑکی کے قریب تھا) اور چھم دروازے سے دھاوا کر کے قلعہ عظیم آباد پر قبضہ کر لیا۔ میر مہدی نائب صوبے دار اور فوج متعینہ حصار قلعے نے توپ اور بندھنوں کی آواز سے بیدار ہو کر مقابلہ کیا لیکن جلدی میں کچھ بنائے نہ بنی اس لیے تھوڑی سی لڑائی کے بعد قلعہ چھوڑ کر مونگیر کی راہ لی۔ اس کی فوج نے میدان خالی پا کر شہر میں لوٹ بچاوی اور دوپہر ہوتے ہوئے کتنے گھروں کو تباہ کر دیا۔ اس نے قلعے کے حصار پر توپیں لگا دیں۔ لیکن امین خان نامی میر مہدی کے جانے پر بھی عمارت پہل ستون میں بند ہو کر مدافع پر آمادہ رہا۔ میر مہدی قلعے سے نکل کر فتوحہ تک پہنچا تھا کہ اس کو عالی جاہ کی فرستادہ فوج مل گئی۔ اس فوج کو ساتھ لے کر پھر عظیم آباد واپس آیا تو دیکھا کہ انگریزوں کی فوج کچھ تو لوٹ کھسوٹ میں لگی ہوئی اور کچھ شراب پی پی کر بے اطواریاں کر رہی ہے۔ عالی جاہ کو فوج سے یکایک حملہ کر دیا اور سہ پہر ہوتے ہوئے تمام انگریزی فوج قلعے سے بھاگ کر اپنی کوٹھی میں چلی گئی۔ نواب کی فوج نے کوٹھی پر توپ چلائی شروع کی تو انگریزوں نے محل زار بارخ سے نکل کر باقی پور میں پناہ لی۔ لیکن یہاں بھی پیچھا نہ چھوٹا۔ آخر بھاگ کر چھپرہ کی طرف چلے گئے۔ سمرٹھ نامی پور میں افسر نے

۱۔ سیر المتاخرین جلد ۲ صفحہ ۴۱۵۔

۲۔ سمر دجرس یا فرانسسی فزاد تھا۔ اصل نام والٹر ریٹاڈیا رینہارڈٹ تھا۔ ہندستان

جو اس وقت عالی جاہ کی طرف سے بکسر میں مقیم تھا ادھر جا کر مقام مانجھی کے قریب ان انگریزوں کو گرفتار کر لیا۔

(۲۰) میر جعفر کی دوبارہ مسند نشین اور عالی جاہ اور انگریزوں

## کی جنگ ۱۷۶۳ء (۱۷۶۳ء)

عالی جاہ اور انگریزوں کی مخالفت اس حد کو پہنچ گئی تھی کہ طرفین کے لیے سوائے جنگ کے کوئی چارہ کار نہ تھا۔ عالی جاہ نے احکام جاری کیے کہ انگریز جہاں پائے جائیں قتل کیے جائیں۔ ایسٹ مونگیر سے مرشد آباد آکر گرفتار ہووا، اور اس کا سر کاٹ کر عالی جاہ کے پاس بھیجا گیا۔ انگریزوں نے معزول شدہ نواب میر جعفر کو دوبارہ مسند نشین کیا اور عالی جاہ سے انتقام لینے کو ایک زبردست فوج تیار کی اور جنگ کر کے مرشد آباد پر قبضہ کر لیا۔ جب انگریزی فوج صوبہ بہار کی طرف بڑھی تو عالی جاہ نے راج محل کے قریب ادھوانا نامی مقام میں

(۱۷۶۳ء کا بقیہ حاشیہ)

آکر کبھی انگریزوں کے ساتھ اور کبھی ان کے خلاف فرانسیسیوں کی طرف سے لڑتا رہا۔ انھیں لوگوں نے سمبھرا (SOMBERA) کہنا شروع کیا جس کو ہندوستانیوں نے سمروکریا اس وقت میر قاسم کی فوج کے ایک دستے کا افسر تھا میر قاسم کی شکست کے بعد بادشاہِ دہلی کا ملازم ہوا۔ اور جاگیر حاصل کر کے نوابوں کی طرح زندگی بسر کی۔

۱۷۶۳ء ادھوانا راج محل کے جنوبی پہاڑوں سے جاری ہو کر گنگا میں ملا جو اس کے کنارے پر خارا دیکھنے درختوں کا جنگل تھا۔ اور بجز ایک پل کے دوسری راہ ادھر سے گزرنے کی نہ تھی۔ سیر المتاخرین جلد ۲ صفحہ ۲۲۳۔

جو سب سے زیادہ مستحکم اور محفوظ مقام تھا اپنی فوج متعین کر دی۔ یہاں عالی جاہ کی فوج کے ارنی یا یورپین ملازموں نے دغا کر کے شکست دلوادی۔ اب انگریز حکمت سے کٹوا تک قابض ہو گئے۔ عالی جاہ نے گھبرا کر مونگیر سے عظیم آباد کی راہ لی۔ اس کے چلے آنے پر قلعے دار مونگیر نے انگریزوں سے کچھ رپے لے کر یہ قلعہ بھی ان کے حوالے کر دیا۔

من از بیگان گان ہرگز نہ نالم کہ با من آں چہ کرد آں آشنا کند

## (۲۱) راجا رام نرائن اور جگت سیٹھ وغیرہ کا قتل

(۱۶۶۳ء)

عالی جاہ نے راجا رام نرائن، فتح سنگھ و بنیاد سنگھ وغیرہ کو پہلے سے قید کر رکھا تھا۔ انگریزوں سے مخالفت ہونے پر جگت سیٹھ، سروپ چند اور راج بلہ وغیرہ جو خفیہ انگریزوں کی سازش میں تھے۔ اور ان میں سے بعضوں نے انگریزوں کے نام خطوط بھی لکھے تھے عالی جاہ کے حکم سے قید کر لیے گئے تھے۔ عالی جاہ نے مونگیر سے بارہ کے قریب پہنچ کر راجا رام نرائن کے گلے میں ریت کا گھڑا بندھوا کر گنگا میں غرق کر دیا۔ اور جگت سیٹھ، سروپ چند راجا راج بلہ، فتح سنگھ و بنیاد سنگھ وغیرہ کو بھی قتل کر دیا۔

۱۷ ریاض السلاطین صفحہ ۳۸۲

۱۷ سیر المتاخرین جلد ۲ صفحہ ۳۳۱۔

۱۷ سیر المتاخرین جلد ۲ صفحہ ۳۲۲۔ و ریاض السلاطین صفحہ ۳۸۵

## (۲۲) انگریز اسیروں کا قتل ۱۱۶۶ھ (۱۷۶۳ء)۔

جنگ سیٹھ وغیرہ کے قتل ہونے تک مالی جاہ نے کسی مصلحت سے  
 پٹنہ میں انگریز اسیروں کو رہنے دیا تھا۔ عظیم آباد پہنچ کر اس کو انگریزی فوج کے  
 اڈہ آئے کا انا بیٹھ پیدا ہوا۔ اس وقت اس نے انگریز اسیروں کے قتل کا حکم  
 دیا۔ ۵ اکتوبر ۱۷۶۳ء کو سمرو نے حاجی احمد کی حویلی میں ان قیدیوں کو نہایت  
 بے رحمی سے بندوں کی گولیوں کا نشانہ بنایا۔ اور اسی طرح بعض انگریز جن میں  
 مجروح اور مریض بھی تھے چھل ستون میں قتل کیے گئے۔ صرف ڈاکٹر فلرٹن  
 (FULLERTON) سابق میں مالی جاہ کا سعالج رہنے کی رعایت سے چھوڑ دیا  
 گیا۔ ویسی سپاہیوں نے بے پارے قیدیوں کو قتل کرنا عار سمجھ کر اس کام  
 سے انکار کیا۔ تب سمرو نے یہ کام خود اپنے ذمے لیا۔ مقتولوں کی تعداد میں  
 اختلاف ہے۔ ادالی صاحب نے اپنی تاریخ میں ان کی تعداد ۱۹۸۸ اشخاص  
 تک بتائی ہے۔ لیکن ہٹارکیل ریکارڈس کمیشن کے جلسے (دسمبر ۱۹۳۷ء) میں سر  
 ایوان کاٹن۔ ام۔ اے نے ایک مضمون پڑھا جس میں بیان کیا تھا کہ اکثر اشخاص  
 کے نام غلطی سے شامل ہو گئے ہیں اور صرف باون اشخاص کا مارا جانا سرکاری

لہ حاجی احمد برہمیت جنگ کی حویلی مٹا کر ڈھ میں اس جگہ تھی جہاں اب انگریزوں کا گورستان  
 ہے۔ اس کی کچھ زمین پیچھ جانب ہسپتال میں بھی شامل ہو گئی ہے سیر المتاخرین جلد ۲

صفحہ ۲۲۹۔ اور HISTORY OF BENGAL BIHAR ORISSA

صفحہ ۱۵۳

HISTORY OF BENGAL BIHAR ORISSA UNDER

BRITISH RULE صفحہ ۱۶۰

اور غیر سرکاری کاغذات سے ثابت ہوتا ہے۔

## (۲۳) عالی جاہ کا صوبہ بہار سے نکلنا ۱۱۷۷ھ (۱۷۶۳ء)

عالی جاہ کو انگریزی فوج بہ ماتحتی میجر اڈس دیوینا کس عظیم آباد کی طرف آنے کی خبر ملی تو اقل ڈاکٹر فلرٹن کو بلوا کر صلح کی خواہش ظاہر کی لیکن ڈاکٹر مذکور نے صاف کہہ دیا کہ معاملہ اس حد کو پہنچ چکا ہے کہ صلح کی امید نہیں کی جاسکتی۔ اس کے بعد فلرٹن نے چند دن ولندیزیہ کوٹھی میں قیام کیا۔ اور خفیہ کشتی کا انتظام کر کے گنگا پار جا کر انگریزوں سے جا ملا۔

جب انگریز مونگیر سے عظیم آباد کی طرف روانہ ہوئے عالی جاہ نے بارغ جعفر خاں سے اٹھ کر قصبہ پھلواری میں قیام کیا۔ انگریزی فوج کچھ اور قریب آئی تو عالی جاہ ہٹ کر بکرم چلا گیا۔ آخر ۲۸ اکتوبر ۱۷۶۳ء کو انگریزی فوج نے عظیم آباد پہنچ کر معروف گنج میں غلیل کی حوٹلی کے پاس گولہ باری شروع کی۔ قلعے کے اندر سے کچھ یوں سی مدافعت ہوتی رہی۔ بالآخر ۵ نومبر ۱۷۶۳ء کو قلعے کی دیوار میں رخنہ کر کے انگریزی فوج شہر میں داخل ہو گئی۔ میر ابو علی عالی جاہ کا چچا زاد بھائی چند ہزار سپاہ کے ساتھ قلعے کی حفاظت کے لیے متعین تھا۔ انگریزوں کے پہنچتے ہی قلعہ چھوڑ کر اس بدعاسی سے بھاگا کہ اس کے اکثر سوار چلے میں غرق ہو کر ہلاک ہو گئے۔ عالی جاہ اس شکست سے مضطرب ہو کر بکرم سے جب علی پور اور محب علی پور سے تلو تھو (رہتا اس کے قریب)

لہ ولندیزیہ سے ہالڈرز اور ڈچ مراد ہیں۔ ان کی کوٹھی محاذ بن گھاٹ سے متصل پچھم نہایت خوش نمائنی ہوئی تھی جو ولندیزیہ کے سینے کے نام سے مشہور ہے۔ پ. دریا اس کے بعض کھنڈر اب تک موجود ہیں۔

چلا گیا۔ لیکن یہاں بھی قدم نہ جا۔ آخر انگریزوں کے تعاقب سے خائف ہو کر کرم ناسہ ہمدی کے پار شجاع الدولہ ازب وزیر اودھ کی حدود سلطنت میں چلا گیا۔

## ۱۲۴) عالی جاہ۔ نواب وزیر اور بادشاہ کا متحد ہونا

۱۱۶۴ھ (۱۷۶۴ء)

انگریزوں سے آن بن ہونے پر مونگیر ہی سے عالی جاہ نے شجاع الدولہ نواب وزیر سے آس لگا کر خط کتابت شروع کی تھی لیکن شجاع الدولہ نے اس امر کو زیر تجویز رکھا تھا۔ اب خود بنارس پہنچ کر عالی جاہ نے اپنے خان سانا میر سلیمان کو یاد دہانی کے لیے روانہ کیا۔ اس وقت بادشاہ اور نواب وزیر دونوں الہ آباد کی طرف تھے۔ ناسہ و پیام کے بعد عالی جاہ نے خود بھی ان سے ملاقات کی اور بعض قیمتی تحائف دے کر دونوں کو اپنا مددگار بنایا اور شجاع الدولہ کی ماں کو بھی بعض قیمتی زیورات بولا کھڑپڑ سے کم کے نہ تھے۔ تحفہ دے کر باں بیٹے کا رشتہ قائم کیا۔ شجاع الدولہ نے انگریزوں سے جنگالہ دیہا کی حکومت منتشر کر کے عالی جاہ کو دیہے کا وعدہ کیا لیکن اس وقت بندیل کھنڈ کی ہم درمیش تھی اس لیے پہلے اس کو سر کر لے کا عذر پیش کیا۔ اس ہم کے خواہ مسر ہونے پر شجاع الدولہ اور بادشاہ فورج لے کر عالی جاہ کے ساتھ بنارس آئے۔

۱۱۶۴ھ تاخون جلد ۲ صفحہ ۲۲۲ PATNA DISTRICT GAZETTEER

۱۹۲۶ء صفحہ ۲۳۲ اور HISTORY OF BENGAL BIHAR ORISSA

صفحہ ۱۵۵ میں بھی کسی قدر اختصار کے ساتھ مذکور ہے۔



اور دینا ہو گا۔ قول و قرار کے بعد بادشاہ نواب وزیر اور مالی جاہ کا متحدہ لشکر بنارس سے صوبہ بہار کی طرف روانہ ہوا۔

## (۲۵) آخری جنگ عظیم آباد ۱۱۶۷ھ (۱۷۶۴ء)

میر جعفر اور انگریزوں کی فوج جو مالی جاہ کے تعاقب میں کرم ناسہ ندی تک گئی تھی اس کے بنارس چلے جانے پر کسٹھیں مقیم تھیں۔ بادشاہ اور نواب وزیر کے آسے کی خبر مل کر بھکارنگ سخت ہراساں ہوا اور اپنی فوج لے کر کسٹھ سے عظیم آباد چلا آیا۔ بادشاہ اور نواب وزیر کی فوج جس کی تعداد چالیس ہزار سے کم نہ تھی اور اس میں پانچ ہزار کے قریب نادر شاہ اور احمد شاہ ابدالی کی پس ماندہ فوج کے مخل میں بھی شامل تھے لاٹ کھسوٹ کرتی ہوئی قصبہ پھلواری تک چلی آئی یہاں متعدد کنوئیں ہونے پر بھی اتنی بڑی فوج کے لیے جو کئی میل تک پھیلی ہوئی تھی پانی کافی نہ ہوا۔ اس لیے نئے کنوئیں بنوانے کی حاجت ہوئی۔

اس لشکر کے حدود عظیم آباد میں داخل ہونے کے قبل تک لوگ انگریزوں سے بیزار ہو کر بادشاہ اور نواب وزیر کی خیر مناتے تھے لیکن اب ان کے لشکر کی دست برد سے تنگ آ کر انگریزوں ہی کے حق میں دملے خیر کرنے لگے۔

تو نے جو قہر خدا یاد دلایا مومن  
شکوہ جو ربتاں دل سے فراموش ہوا

۱۱۷۳ھ (۱۷۶۳ء) کو شجاع الدولہ نے بیٹھے پلار کے  
 قلعہ کے پاس فوج آساتی تھی۔ دوسری طرف مہاراجہ اور میر جعفر کی  
 فوج کا ایک دستہ افضل خاں کے باغ کے قریب متعین تھا۔ اور باقی فوج  
 حصار شہر کے قریب تھی۔ شجاع الدولہ نے موقع پا کر باقی پلار سے باغ جعفر خاں  
 تک پرے جمادیہ۔ اور اس شدت سے حملہ کیا کہ تیسری یورٹ میں قریب  
 تھا کہ انگریزوں کے قدم اکھڑ جاتے۔ مگر عالی جاہ نے باوجود امرار کے ذرا  
 بھی پیش قدمی نہ کی بلکہ سمر کو بھی شجاع الدولہ کے پاس جانے نہ دیا۔ انگریزوں  
 نے موقع پا کر اسی وقت قدم جمالیہ اور شجاع الدولہ کو پس پایا۔ شاید اس  
 جنگ میں شجاع الدولہ کو کوئی زخم بھی لگا تھا۔ اس کی اس نے چنداں پروا  
 نہ کی لیکن عالی جاہ کی بزدلانہ حرکت اس کو سخت ناگوار ہوئی۔ جنگ کا کوئی  
 قطعی فیصلہ نہ ہونے پایا تھا کہ شجاع الدولہ نے دسویں دن کوچ کر کے بکسوں  
 مقام کیا۔ اس وقت انگریزوں نے بھی تعاقب کا خیال نہ کیا۔ اس جنگ میں  
 میر مہدی نے عالی جاہ کی رفاقت ترک کر کے انگریزوں کی سمیت اختیار کی۔

## (۲۶) بکسر کی جنگ ۱۱۷۳ھ (۱۷۶۳ء)

اگست ۱۷۶۳ء میں بکسر منرو (جو بعد کو سرکٹر منرو ہوا) انگریزی فوج کا  
 سہارا بن کر آیا۔ ۲۷ اکتوبر ۱۷۶۳ء کو اس نے بکسوں شجاع الدولہ سے جنگ کر کے  
 کرم ناسہ ندی تک پورے صوبہ بہار پر قبضہ کر لیا۔ اس معرکہ میں انگریزی فوج

کے سات ہزار آدمیوں میں سے تقریباً ایک ہزار آدمی مجروح یا مقتول ہوئے۔  
اس جنگ میں بادشاہ کو حقیقتاً مالی جاہ کے معاملے سے کوئی دل چسپی نہ تھی  
اس لیے وہ انگریزوں سے صلح کرنے کو آمادہ تھا۔ مگر اس وقت شجاع الدولہ کی  
مرضی کے بغیر صلح ممکن نہ تھی۔

## (۲۷) عالی جاہ کی تباہی اور موت

بکسر کی شکست کے بعد شجاع الدولہ نے واپس جا کر عالی جاہ سے گیارہ لاکھ  
رپڑ ناہوار کے حساب سے مصارف جنگ کا مطالبہ کیا اور بادشاہ کی طرف سے بھی  
نظامت کے بقایا کا تقاضا شروع کیا اور عمر کو بھی بہکا دیا کہ اپنی اور سپاہ کی تنخواہ  
طلب کرے۔ اس نیک حرام نے عالی جاہ کو گھیر لیا۔ رپڑ موجود نہ تھے۔ مجبوراً عالی جاہ نے  
عمل سراسر اشرفیاں وغیرہ منگو کر اس سے جان چھڑائی اور کہا کہ فی الحال میں تم کو  
نہ کر نہیں رکھ سکتا اس لیے اسلحہ وغیرہ سامان جو تم کو دیا گیا ہے سوائے کرود۔ اس  
نے بے باقی سے جواب دیا کہ ہتھیار جس کے ہاتھ میں ہو اسی کا ہے۔

نواب وزیر کا مطالبہ ادا نہ ہوا تھا اس لیے عالی جاہ کے وزیر علی ابراہیم خاں  
نے عالی جاہ کی تہی دستی کا عذر کر کے ہملت مانگی اور اجازت چاہی کہ عالی جاہ بنگالے  
جا کر رپڑ کا بندوبست کرے لیکن شجاع الدولہ نے ایک نہ مانی اور فوراً رپڑ ادا کرنے  
کے لیے اصرار کیا۔ رپڑ موجود نہ تھے اس لیے عالی جاہ اور اس کے رفیقوں نے

۱۹۲۶ء صفحہ ۲۵ اور DISTRICT GAZETTEER PATNA

HISTORY OF BENGAL BIHAR ORISSA UNDER

BRITISH RULE صفحہ ۱۵۷۔ ۱۶ سیرالتاخریں جلد ۲ صفحہ ۲۳۲

گیرے کپڑے پہن کر درویشوں کی سی وضع بنائی۔ شجاع الدولہ کو معلوم ہوا تو اس نے خود اگر عالی جاہ کو کہہ سن کر اس کے کپڑے بدلوائے لیکن رُپڑ وصول ہونے کی کوئی صورت نہ ہوئی تھی اس لیے میر سلیمان وغیرہ عالی جاہ کے ملازموں کو ملا کر اس کا مال و اسباب اٹھوا لیا اور خود عالی جاہ کو بھی قید کر لیا۔ اور اس کے رفیقوں کے پاس جو کچھ تھا وہ بھی ضبط کر لیا۔

جب شجاع الدولہ اور انگریزوں میں صلح کی گفتگو شروع ہوئی۔ اس وقت انگریزوں نے چاہا کہ عالی جاہ کو ان کے حوالے کر دیا جائے لیکن شجاع الدولہ نے کسی مصلحت سے یا شاید اس سبب سے کہ اس کے قید رکھنے میں کوئی نفع نہ تھا عالی جاہ کو ایک منگڑے ہاتھی پر سوار کر کے رخصت کر دیا۔ یہ غریب ادھر ادھر مارے پھرنے کے بعد شاہ جہان پور پہنچا۔ اس کی تند مزاجی یا دوبارہ کے سبب رفتہ رفتہ اس کے مصائبوں نے بھی ترک رفاقت کی۔ بالآخر ۱۱۹۱ھ میں موضع کوتوالی (دہلی کے قریب کوئی غیر معروف مقام) میں نہایت کس پرسی اور بے سروسامانی کی حالت میں انتقال کیا۔

۱۱۹۱ھ میں تاریخین جلد ۲ صفحہ ۲۴۴ تا ۲۴۵ چھپے میں نواب منیر الدولہ اور مہاراجا شتاب رائے کی دسلط سے انگریزوں اور شجاع الدولہ اور بادشاہ کے درمیان یہ صلح طے پائی تھی۔

۱۱۹۱ھ میں تاریخین جلد ۲ صفحہ ۲۵۷۔

۱۱۹۱ھ میں تاریخین جلد ۲ صفحہ ۸۹ موضع کوتوالی کا ذکر آثار الامرا کے انگریزی ترجمے میں علی دروہا کے حالات کے سلسلے میں فٹ نوٹ میں مذکور ہو۔

## ۱۲۸۱ میر جعفر کی وفات اور اس کے جانشینوں کا حال

۱۲ شعبان ۱۱۷۵ھ بمطابق ۱۷۶۱ء کو میر جعفر نے مرشد آباد میں انتقال کیا۔ اصحاب کونسل (کلکتہ) نے رپڑ لے کر اس کے جہول القصب بیٹے میر جہلوری کو نغم الدولہ کے لقب کے ساتھ مندر نشین کیا۔ نوجوان ناظم بنگالہ و بہار و اڑیسہ کا وظیفہ چھ لاکھ رپڑ سالانہ مقرر ہوا۔ اس نے خوش ہو کر کہا کہ اب خدا کے فضل سے میں جتنی طوائیفوں کو چاہوں رکھ سکتا ہوں۔ نغم الدولہ کی طرف سے میر محمد رضا خاں مظفر جنگ نائب ناظم مقرر ہوا اور صوبہ بہار میں میر محمد کاظم خاں (برادر میر جعفر خاں) نائب ہو کر کام کرنے لگا۔ اور دھیرج نرائن برادر راجا رام نرائن اس کا دیوان مقرر کیا گیا۔ راجا شاپ رائے جو مالی جاہ کے وقت میں خارج البلد ہوا تھا پھر اپنی سابق حیثیت سے عظیم آباد چلا آیا۔

۲۲ ذیقعد ۱۱۷۹ھ کو نغم الدولہ نے انتقال کیا اور انگریزوں نے اس کے بھائی سیف الدولہ کو اس کا جانشین کیا۔ ماہ ذی الحجہ ۱۱۷۹ھ میں سیف الدولہ نے بھی انتقال کیا اور اس کا چھوٹا بھائی مبارک الدولہ مندر نشین ہوا۔ میر جعفر کے وقت سے جو انگریزی تسلط شروع ہوا تھا یہاں تک بڑھا کہ ناظم بنگالہ کی حکومت بالانتقلال انگریزی حکومت ہو گئی اور ناظران بنگالہ محض نام کی نوابی کو بھی قیمت جان کر باعث فخر سمجھتے رہے۔

۱۷ HISTORY OF BENGAL BIHAR ORISSA UNDER

BRITISH RULE صفحہ ۱۰۱۔

۱۷ سیرالتاخرین جلد ۲ صفحہ ۴۶۵۔ ۱۷ سیرالتاخرین جلد ۲ صفحہ ۴۶۶۔

# باب نوزدہم

## انگریزی حکومت بحیثیت دیوانی

(۱) انگریزی کمپنی کو دیوانی ملنا اور لارڈ کلائیو کا بندوبست  
۶۵-۱۷۶۷ء

۱۷۶۵ء (۱۷۶۵ء) میں کلائیو لارڈ کلائیو ہو کر ہندستان واپس آیا۔ اس دفعہ کمپنی نے اس کو مدارالہام بنا کر تمام امور کی اصلاح کے لیے متعین کیا تھا۔ اس زمانہ میں عظیم آباد کی انگریزی کوشی میں اور اسی طرح بنگالے میں بھی کمپنی کے ملازموں نے ناجائز ذریعوں سے پورے لے کر نظم میں فتور پیدا کر دیا تھا۔ پٹنہ کی کوشی کا افسر بھی اس قسم کی نازیبا حرکت کا مرتکب ہوا تھا۔ کلائیو کے آنے کی خبر سے ہراساں ہو کر اس نے خودکشی کر لی۔ انگریزی انتظام کی خرابی اس حد کو پہنچی ہوئی تھی کہ سیرالٹاؤن کا بیان ہو کہ حکام نے رعایا کے حالات پر کچھ توجہ نہ کی اور اپنے مقرر کیے ہوئے عاملوں کے ہاتھوں خلق کی ایذا رسانی اور تباہی

۱۷ دیوانی کے متعلق صوبہ کی مال گزاری (ردنیو) کا حکم سیرالٹاؤن اور نظامت کے متعلق حکومت کا نظم و نسق تھا۔

۱۷ سیرالٹاؤن جلد ۲ صفحہ ۶۴۴ DISTRICT GAZETTEER PATNA

۱۹۲۶ء صفحہ ۳۵۔

دہر بادوی کا تماشا دیکھا کیے۔

کلاپو نے عظیم آباد اگر سیر محمد کاظم نائب ناظم اور شتاب رائے اور دھیرج نرائن سے ملاقات کی اور ان تینوں کی صلاحیتوں کا موازنہ کر کے شتاب رائے کو ساتھ لے کر الہ آباد روانہ ہوا۔ اس وقت شاہ عالم الہ آباد ہی میں مقیم تھا۔ کلاپو نے شتاب رائے کی وساطت سے گفتگو طے کر کے بنگالہ و بہار و اڑیسہ کی دیوانی مبلغ چھبیس لاکھ روپے سالانہ پر لکھوالی۔ بادشاہ کو نواب ناظم اور صوبے داروں سے شاہی خرچ پر شکل وصول ہوا کرتا تھا اور انگریزوں سے باقاعدہ وصولی کا اعلیٰ نان تھا۔ اس لیے یہ کام بہت جلد اور نہایت آسانی سے طے پا گیا۔ اس وقت بادشاہ نے شتاب رائے کو ہمارا جاکا خطاب عنایت کیا اور وجہ اہتمام الدین نے اپنی کتاب ”شگرف نامہ ولایت“ میں لکھا ہے کہ شاہ عالم نے دیوانی عطا کرنے کے ساتھ کلاپو سے یہ وعدہ لیا تھا کہ ہندوستان میں بادشاہت قائم کرے میں انگریزی فوج امداد کرے گی۔ اور اگرچہ یہ شرط لکھی ہوئی تھی لیکن ہر ایک کو منظور تھی۔ چوں کہ فوجی امداد کمپنی کے لیے بعض قباحتوں سے خالی نہ تھی اس لیے یہ ضروری معلوم ہوا کہ بادشاہ انگلینڈ سے اس کی منظوری لے لی جائے۔ شاہ عالم نے نواب منیر الدولہ اور راجا شتاب رائے کو کلاپو کے ساتھ کلکتہ روانہ کیا اور ان دونوں نے بادشاہ کی جانب سے شاہ انگلینڈ کے نام ایک خط کا مسودہ درست کیا اور کپتان سوئن ٹن (SUINTON) اس خط کو لے جانے کے لیے متعین ہوا اور اعتصام الدین بھی بادشاہ کی جانب سے ولایت جانے کو مقرر ہوا۔ یہ مشورہ کونسل کے خاص خاص ارکان

کے سوا اوروں سے مخفی رکھا گیا تھا۔ جہاز پر سوار ہونے کے ایک ہفتے بعد کپتان مذکور نے اعتصام الدین کو اطلاع دی کہ شاہ عالم کا خط کلايو نے اپنے پاس رکھ لیا ہے اور آئندہ سال وہ خط مع شاہی تحائف ساتھ لے کر خود ولایت آئے گا۔ اعتصام الدین یہ سن کر سخت آزرده ہوا۔ آخر ولایت پہنچ کر ڈیڑھ برس انتظار کرنے کے بعد کلايو وہاں پہنچا۔ لیکن شاہ جارج ثالث کے لیے جو شاہی تحفے ساتھ لے گیا تھا اس کو کلايو نے بجائے شاہ عالم کے خود اپنی طرف سے بادشاہ بیگم کے نذر کر دیا اور تحائف کے ساتھ لاکھ روپے نقد بھی لے گیا تھا۔ اس کا بھی کلايو نے کوئی ذکر نہ کیا اور کپتان سوئٹن ٹن نے اعتصام الدین سے کہا کہ تمہارا خیال صحیح تھا۔ کلايو نے ہم لوگوں کو دھوکا دیا اور شاہی خط کا کچھ پتہ نہ چلا۔ ایک مورخ نے لکھا ہے کہ ”پلاسی کے ہیرو اور امین چند کے دوست (یعنی کلايو) کے دتیرے کو پیش نظر رکھتے ہوئے یہ بیان بالکل قابل یقین معلوم ہوتا ہے“

## (۲) صوبہ بہار میں دیوانی کا نظم

لارڈ کلايو نے دیوانی حاصل کرنے پر میر محمد کاظم خاں کو معزول کر کے دھیرج نرائن برادر راجا سام نرائن کو نائب صوبے دار مقرر کیا اور میر محمد کاظم خاں کے لیے ایک لاکھ روپے سالانہ وظیفہ مقرر کر دیا۔ انگریزوں کی طرف سے عظیم آباد پٹنہ میں ہمارا جانشاہ رائے نائب دیوان ہوا اور کام کرانے کے لیے یہ دستور قرار پایا کہ قلعہ عظیم آباد کے صدر کمرے میں ایک منہ بند دروازہ لگایا جائے اور اس کے سامنے ایک کرسی رکھی گئی۔ مندر پر جانشاہ رائے



اور دھیرج نرائن کی نشست ہوتی تھی اور کرسی پر مسٹر ڈلٹن (افسر اعلیٰ کوٹھی  
عظیم آباد) اجلاس کرتا تھا۔ جو پروانے یا احکام صادر ہوتے تھے پہلے دھیرج نرائن  
اس کے حاشیے پر دستخط کرتا تھا پھر اس کے پشت پر (نواب ناظم کی ہر کے نیچے)  
شباب رائے "دیدہ شد" لکھ کر دستخط کرتا تھا اور آخر میں مسٹر ڈلٹن کے دستخط  
ہوتے تھے۔ کچھ دنوں اسی طور پر کام جاری رہا لیکن دھیرج نرائن کی غفلت  
شعاری اور شاید بعض خیانتوں کے سبب شباب رائے اس سے برگشتہ  
خاطر ہو گیا۔ کلاؤ کو دھیرج نرائن کی بدلیاقتی کا حال معلوم ہوا تو اس نے  
نواب مظفر جنگ محمد رضا خاں نائب ناظم کو محاسبہ کے لیے عظیم آباد بھجوایا۔  
مظفر جنگ نے بعض خیانتوں کا پتہ لگایا اور دھیرج نرائن کو معزول کرادیا۔  
اتفاق سے دوسرے ہی سال ڈلٹن بھی تبدیل ہو گیا اور طامس رمبولڈ  
اس کا قائم مقام ہوا۔ اسی زمانے میں شاہ عالم نے نواب منیر الدولہ رضاقلی  
خان کو اپنا نائب بنا کر عظیم آباد بھیجا تھا۔ ۱۷۶۷ء میں لارڈ کلایو بھی ولایت  
چلا گیا اور ہنری ویرسٹ اس کی جگہ پر کینی کا گورنر ہوا۔

### (۳) کونسل کا انتظام ۱۷۶۸ء تا ۱۷۸۰ء

۱۷۶۸ء سے ۱۷۶۹ء تک ہمارا جانشاب رائے اور مسٹر رمبولڈ  
نے مل کر کونسل کا نظم جاری رکھا لیکن اسی سال رمبولڈ کے ولایت جانے پر  
جیمس الگزنڈر نامی اس کا قائم مقام ہوا۔

## (۴) قسط ۸۳ (۱۷۷۰ء)

مشر رہو لڑ ہی کے زمانے میں بارش کی قلت کے سبب قسط کا اندیشہ پیدا ہو گیا تھا لیکن امید تھی کہ آئندہ بارش ہونے سے کچھ پیداوار ہو جائے گی۔ اگست ۱۷۶۹ء میں تھوڑی بارش ہو کر موقوف ہو گئی اور تمام زراعت خشک ہو کر رہ گئی۔ جنوری ۱۷۷۰ء میں غلہ اس قدر کم یا ب ہو گیا کہ روزانہ فاقے سے پچاس پچاس موتیں ہونے لگیں۔ شباب رائے نے الکزنڈر انسرکلاں کو اس کی اطلاع دی اور صاحب موصوف نے خود بھی دیکھ کر گورنر کو حالات کی اطلاع دی اور ضلع میں احکام صادر کیے کہ مال گزاری میں بجائے ایک من کے پچیس سیر غلہ وصول کیا جائے۔ شباب رائے نے قسط زدوں کی امداد کے لیے دو لاکھ روپے منظور کرنے کی تحریک کی تھی۔ اس زمانے میں مسٹر ویرسٹ کے چلے چلنے پر مسٹر جان کارٹر کینی کا گورنر تھا۔ اس کی حکومت نے یہ تو تسلیم کیا کہ قسط کی ممانعت ضروری ہو لیکن حکام کی تحریک پر عمل درآمد کے متعلق کوئی صاف حکم نہ دیا۔ آخر مہاراجا شباب رائے نے اور حتی المقدور مقامی انگریزوں اور ولندیزی (ڈچ) لوگوں نے فاقہ کشوں کی امداد کی اور کثیر خلقت کو فاقے کی موت سے بچایا۔ دانا پور میں بھی فوج کے انسروں اور فرانسیسی تاجروں نے چندے فراہم کیے اور اپنی جیب سے خیرات کی لیکن اس پر بھی فاقے سے روزانہ مرنے والوں کی تعداد خاص عظیم آباد پٹنہ میں ڈیڑھ سو نفوس تک پہنچ گئی تھی اور اطراف و نواح کا حال اس سے بدتر تھا۔ الکزنڈر نے کینی کے خرچ سے فاقہ کشوں کی امداد کے لیے تین سو اسی روپے روزانہ تقسیم

کو نام شروع کیے۔ اس رقم میں سے سوڑ پڑ شباب رائے اپنے ہاتھ سے تقسیم کرتا تھا۔ حکام کی رپورٹ کے مطابق خاص شہر عظیم آباد میں اس قحط سے ایک لاکھ جانیں تلف ہوئیں۔

اس قحط کے متعلق لارڈ مہون (MAHON) کتاب رایز آف دی انڈین امپائر (صفحہ ۹۷) میں لکھتا ہے کہ پڑوہ نشین عورتیں اپنی اور اپنے بچوں کی جانیں بچانے کے لیے سربازار بھیک مانگتی تھیں اور روزانہ سڑکوں پر ہزاروں نفوس مرتے تھے۔ جن کی لاشیں کتے، گیدڑ اور گدھ کھا جاتے تھے۔ ہندی میں لاشوں کی کثرت سے مچھلی بھی کھانے کے لائق نہ رہی تھی اور بطین بھی مردار کھانے کے سبب انسان کی خوراک کے لائق نہ تھیں۔ اکثر جگہوں کی نصف آبادی اور عام طور پر تمام علاقوں میں ایک تہائی آبادی اس قحط سے گم ہو گئی۔ قحط زندہ دیہاتوں سے شہر میں آئے تھے اور یہاں بھی خوراک نہ ملنے پر ان کی آہ و زاری نہایت درد انگیز تھی۔ اعلیٰ ذات کے برہمنوں کو ادنیٰ شدر کے ساتھ مل جل کر رہنے میں کوئی امتیاز باقی نہ رہا تھا۔

## ۱۵۔ نظامت کے متعلق کونسل کی تحقیقات ۱۷۷۷ء

۱۷۷۷ء میں گورنر اور کونسل نے تحقیقات شروع کی کہ کس کس طور پر کیا کیا مدین نظامت میں وصول ہو ا کرتی ہیں۔ اس سلسلے میں وسٹنٹ نے مرشد آباد میں بعض خیانتوں، یا ناروا عمل درآمد کا پتہ لگایا۔ کونسل نے بدگیاں

ہو کر صوبہ بہار میں شتاب رائے کے انتظام کو بھی ایسا ہی قیاس کیا اور عظیم آباد  
 ٹنٹہ میں روئیہ کونسل قائم کرنے کا حکم دیا۔ الگزٹڈر کونسل کا صدر قرار پایا اور  
 رابرٹ پالک اور جان ونسٹرٹ ممبر ہوئے۔ شتاب رائے اپنے عہدے پر  
 بحال رہا۔ لیکن مال گزاری وغیرہ کے معاملے میں اس کو کونسل کی متابعت  
 کرنی پڑی۔ اس زمانے میں مال گزاری کی وصولی کے لیے مال گزار مقرر تھے۔  
 قاعدے کے مطابق پیداوار میں نصف رعایا کا حق ہوتا تھا لیکن مال گزاروں  
 نے زیادتی اور زبردستی سے وصولی کے اتنے ابواب قائم کر لیے تھے کہ غریب  
 رعیت کو بجائے نصف کے ایک چوتھائی بھی بشکل ہاتھ آتی تھی۔ کونسل قائم  
 ہوتے ہی رعایا نے شکایتیں پیش کیں۔ کونسل نے تحقیقات کے بعد ۵ نومبر  
 ۱۸۷۱ء کو حکم دیا کہ مال گزار کے پٹے میں یہ شرط شامل کر دی جائے کہ فی من  
 کم از کم ساڑھے سترہ سیرغلہ رعایا کے لیے ضرور چھوڑ دینا ہوگا۔

## ۶. دیوانی کا براہ راست انتظام اور مظفر جنگ اور شتاب رائے پر الزام (۱۸۶۱-۱۸۶۲ء)

۱۸۶۱ء میں رچرڈ بارول (R. BARUELL) کونسل کا صدر ہوا۔  
 پچھہ دوسرے سال ۱۸۶۲ء میں جان گراہم (J. GRAHAM) نامی مقرر  
 ہوا۔ اسی سال ۱۸۶۲ء کمپنی کے ناظموں نے ولایت سے احکام نافذ کیے کہ  
 دیوان ہونے کی حیثیت سے کمپنی دیوانی کا سرشتہ خود اپنے ہاتھ میں رکھے۔  
 حکم پاتے ہی گورنر کارٹر (CARTER) نے مرثا آباد میں لوہاں مظفر جنگ

محمد رضا خاں کو دس سال سے نائب ناظم تھا، اور عظیم کلمہ میں ہمارا جانتا تھا۔ اسے  
کوہر طرف کر دیا۔ اور ان پر خیانت کا الزام لگا کر عزم شدہ میں مظفر جنگ کو لے  
اس کے ایک چینی کے بعد شتاب رائے کو کلکتہ طلب کیا۔ جان و نشتر سے  
ذاتی ارتباط کے سبب شتاب رائے کی حراست کے لیے ایک کمپنی پناہیوں کی  
یہ کہہ کر ساتھ کر دی کہ یہ تمھاری محافظت کے لیے ہو۔ اس کے روانہ ہونے پر انگریزی  
حکم کا فارسی ترجمہ کر کے اعلان کر دیا گیا کہ ہمارا جانتا شتاب رائے کوہر طرف کیا گیا اور  
اس کے عوض میں کمپنی کے حکام کام کریں گے۔

کلکتہ میں مقدمہ رو بہ کار ہوئے پر شتاب رائے بے جرم ثابت ہوا اور  
انگریز اس معاملے میں بدسلوکی سے پیش آنے کے سبب عود پشیمان ہوئے۔  
تلافی یافتات کے لیے راجا مذکور کو ایک اقرار نامہ لکھ کر دے دیا کہ جو کچھ الزام  
تھے محض غلط ثابت ہوئے اور اس کو خلعت فاخرہ دے کر پھر اس کے سابق  
عہدے پر بحال کیا۔ لیکن یہ سب اس وقت ہوا کہ رسوائی اور پریشانی اور کلکتہ  
کی آب و ہوا سے اس غریب کے دماغی اور جسمانی قوی بالکل خراب ہو چکے تھے۔  
اور ضعف معده کے سبب راجا مذکور نہایت نحیف و لاغر ہو گیا تھا۔ پہلے جس  
قد انگریزوں کا مدراج تھا اب اسی قدر ان کا شاکی ہو گیا۔ اور آخر ایک سال  
کے اندر ہی شدہ میں مر گیا۔

شتاب رائے کے واپس آنے کے بعد شدہ میں مظفر جنگ بھی الزام  
سے بری ہو کر مرشد آباد واپس آیا۔

## دہ رائے راجا راجا کلیان سنگھ نائب دیوان

ہمارا اجاں شتاب رائے کے مرنے پر اس کا نوجوان بیٹا کلیان سنگھ رائے دیوان کے لقب کے ساتھ پچاس ہزار روپے سالانہ تنخواہ پر نائب دیوان مقرر ہوا اور راجا خیالی رام اس کا نائب ہوا۔

## (۸) کونسل کا درخواست ہونا اور صوبہ بہار کا قہر

۱۸۵۳ء میں جامع ہرسٹ اور طاس لین کے بعد دیگرے پنڈی ریونیو کمیشنل کے صدر مقرر ہوئے۔ اس کے بعد ۱۸۵۴ء میں رابرٹ پالک اور ۱۸۵۵ء میں اسحاق بیچ اور ۱۸۵۶ء میں ایوان لا اور ۱۸۵۷ء میں ولیم میکول کونسل کی صلاحیت پر امور ہوئے۔ اس اثنا میں دارن ہنگس جو ۱۸۵۸ء تک گورنر تھا ۱۸۵۹ء میں گورنر جنرل کے عہدے پر ممتاز ہوا۔

گورنر جنرل ملکو کو عظیم آباد کی کونسل کا نظم کچھ تشفی بخش نظر نہ آیا اس لیے اس کے موقوف کر دینے کا حکم دیا۔ اس کا ایک سبب یہ بھی ہوا کہ سٹریٹنگ نامی افسر کا ایک محرر رشوت لے کر اکثر معاملات کو درہم دبر ہم کر دیتا تھا اور راجا کلیان سنگھ اور راجا خیالی رام نے اس کی شکایت گورنر جنرل کو لکھ بھیجی۔ ۱۸۶۰ء فروری ۱۸۶۰ء کو عظیم آباد پنڈی کی کونسل درخواست کر دی گئی اور بجائے اس کے ولیم میکول روینیو چیف کے عہدے پر مقرر ہوا اور سٹرا معالت دیوانی کالج اور سٹرا لو فوج مارڈ مجسٹریٹ اور سٹریٹ پول کلکٹر محکمہ محصول و جنگی حقارت۔

لے چھوڑ دیں ریول جج اسی کا آباد کیا ہوا ہے۔

۱۱ اگست کو ولیم میکسول ریونیو چیف نے انتقال کیا۔ اس لیے دو ہفتے تک جیس لندن نے نامی اس کی جگہ پر کام کرتا رہا۔ اور اس کے بعد ولیم آگسٹس بروک نامی ریونیو چیف ہو کر پٹنہ آیا۔

راجا خیالی رام نے راجا کلیان سنگھ کو آمادہ کیا کہ صوبہ بہار کا تعہد اپنے نام لکھوایا جائے۔ خیالی رام کلیان سنگھ کا خط لے کر کلکتہ پہنچا اور وارن ہسٹنگس سے مل کر مبلغ انتیس لاکھ اکیس ہزار ایک سو سات روپے سالانہ پر صوبہ بہار کا تعہد لکھوایا۔ اس کے قبل تک انگریزوں کو مال گزاری کے اٹھائیس لاکھ روپے سالانہ وصول ہوتے تھے اس لیے گورنر جنرل نے اس بندوبست کو خوشی منظور فرمایا۔ اس معاملے میں کلیان سنگھ اور خیالی رام دونوں شریک تھے تعہد تو بہت آسانی سے لکھوایا گیا۔ لیکن علاقوں کا بندوبست دشواری سے خالی نہ تھا۔ ہر چند مال بھی مقرر کیے گئے اور بہتیرے زمینداروں کے ساتھ بھی بندوبست کیا گیا لیکن بروقت مال گزاری وصول نہ ہوئی۔

## (۹) راجا چیت سنگھ والی بنارس کی بغاوت

سور اتفاق سے اسی سال ۱۷۸۰ء میں راجا چیت سنگھ نے بغاوت کی۔ اس وقت وارن ہسٹنگس اپنی میم کو عظیم آباد پٹنہ میں چھوڑ کر خود بنارس گیا۔ راجا چیت سنگھ کو راجا نکاری کے خاندان سے گہرے تعلقات تھے۔ علاوہ اس کے انگریزی حکام مال گزاری کے معاملے میں سختی کا برتاؤ کرتے تھے اور وارن ہسٹنگز راجا چیت سنگھ سے بعض رقیس وصول کرنا چاہتا تھا۔ اور اس زمانے میں سارے ہند میں ایک پہل چلی ہوئی تھی اس لیے صوبہ بہار کے نادار زمیندار چیت سنگھ کے ہمدرد تھے۔

ہوا تھا۔ چیت سنگھ کے کارنامے نفید صوبہ بہار میں بغاوت پھیلانے کی کوشش کر رہے تھے۔ ضلع غلیظ آباد پٹنہ کے اکثر زمین دار جن کے قتلے مال گزاری باقی رہ گئی تھی اس ہنگامے میں شریک ہونے کو تیار ہو گئے۔ انھی میں راجا اقبال علی خاں پسر نواب کامگار خاں باقی مال گزاری کی علت میں گرفتار تھا۔ غلام آباد سے کسی طرح نکل کر اس نے چند ہزار سپاہ فراہم کی اور اپنے علاقوں کے ارد گرد تمام غدر پھیلادیا۔ اس بد امنی اور غارت گری نے کلیان سنگھ اور خیالی رام کی امیدوں کا خاتمہ کر دیا۔ تنہد کے مطابق دوسری قسط وصول نہ ہونے پر سکام نے رپوٹ کی کہ کلیان سنگھ ذی حیثیت شخص ہو اس سے قسط وصول ہو جائے گی۔ لیکن خیالی رام سے اندیشہ ہو کہ علاقوں میں غارت گری کر کے اس کا الزام چیت سنگھ کے سر رکھے۔ حکام اعلیٰ نے کلیان سنگھ کا اقتدار ملحوظ رکھ کر اس پر صرف تنہا جاری رکھنے کی ہدایت کی۔ لیکن خیالی رام کی مجبوسی کا حکم دیا۔ ۲۱ نومبر ۱۸۵۷ء کو میجر ہارڈی نے سپاہ بھیج کر خیالی رام کے گھر پر پہرے بٹھادیے۔ اور پھر ۲ جنوری ۱۸۵۷ء کو اس کو گھر میں بھی رہنے نہ دیا۔ اور حویلی بیگان میں لا کر نظر بند رکھا۔ کلیان سنگھ نے کسی طرح بندوبست کر کے پچاس ہزار روپے فی الفور ادا کیے اور حکام نے رفتہ رفتہ علاقوں کو واپس لینا شروع کیا۔

۱۷ دسمبر ۱۸۵۷ء کی کتاب میں اقبال علی خاں کو اکبر علی خاں لکھ دیا ہو۔ لیکن اقبال علی خاں صحیح نام ہو۔ ۱۷ دسمبر بیگان بخشی محلے سے اُترا اور گنگا سے دھن ہو۔ پرانی عمارتوں میں اب صرف گنگا کے کنارے ایک محکمہ شیشے کا کھنڈر باقی ہو۔ ۱۷ اسی سلسلے میں بھوج پور کے راجا کبراجیت سنگھ کو زمینداری سے بے دخل کر کے انگریزوں نے سزا دل بٹھادیے اور نرسنگھ راجا سرس و کیشو کو زمینداری سے بے دخل کر کے نظر بند کر دیا، اور راجا بکھو نے پچیس ہزار روپے مالکانہ کے گورنمنٹ سے طلب کیے تھے۔ اس میں سے تائیس ہزار روپے (بقیہ نوٹ صفحہ ۳۸۶ پر)



## ۱۱۰) ولندیز (ڈچ) کے کارخانے کی ضبطی ۱۷۸۱ء

۱۷۸۱ء میں انگریز ہندستان میں فرانسیسی-ڈچ-مرہٹہ اور حیدر علی سے برسرِ جنگ تھے۔ اسی سلسلے میں گورنر جنرل نے ڈچ ایسٹ انڈیا کمپنی کی جاویداد ضبط کر لینے کا حکم صادر کیا۔ عظیم آباد پٹنہ میں ولندیز (ڈچ) کی نہایت شان دار کوٹھی گنگا کے کنارے موجود تھی جس میں توپیں بھی لگی رہتی تھیں اور کسی قدر سپاہ بھی تھی۔ مسٹر میکسول مینیو چیف نے حکم پاتے ہی مسٹر ہٹیل کو اس کوٹھی پر قبضہ کر لینے کے لیے متعین کیا۔

۱۷۸۱ء کو مسٹر ہارڈی افسر فوجی نے اس کوٹھی کو داخل میں لاکر روینو چیف کے حوالے کر دیا۔ ڈچ کمپنی کے اعلیٰ افسروں سے چلکا لکھوا کر روینو چیف نے ان کو آنا کر دیا لیکن کمپنی کے اور ملازم قید کر لیے گئے۔ ولندیز کمپنی انگریزی کمپنی کو دس ہزار روپے سالانہ نذرانہ دے کر تجارت کے لیے افیون خرید کرتی تھی۔ کوٹھی کی ضبطی کے وقت کمبل نامی انگریز ٹھیکے دار کے چھیانوے ہزار روپے افیون کی قیمت کی بابت ڈچ کمپنی کے ذمے باقی تھے۔ ضبطی کے بعد یہ رقم انگریزوں نے ادا کی اور کوٹھی کے مکانات بھی ٹھیکے دار مذکور کے مصرف کے لیے چھوڑ دیے گئے۔ اس وقت سے ولندیز کی تجارت مستقل طور پر بند ہو گئی۔ اگرچہ اس قوم کے لوگ اس کے بعد بھی چند سال تک عظیم آباد پٹنہ میں مقیم تھے۔ اور شاید ۱۷۸۶ء کو بعض شرائط پر (صفحہ ۳۸۵ کا بقیہ نوٹ ملاحظہ ہو)

روینو چیف نے واجب الادا تسلیم کیے تھے لیکن بالآخر روینو کیٹی نے تمام دعوے کو رد و باطل کر دیا۔ کلیان سنگھ نے ٹکامی کے راجا زرجیت سنگھ اور تربہت کے راجا مادھو سنگھ کے ساتھ بھی یہی کیا تھا۔

ان کی کوٹھی بھی اس کے قبضے میں دے دی گئی تھی۔

### (۱۱) سگہ و خزانہ (۱۶۸۱-۱۷۸۶ء)

ایسٹ انڈیا کمپنی کی حکومت کے ابتدائی زمانے میں ہندستان کے اور شہروں کی طرح صوبہ بہار کے شہروں اور قصبوں میں بھی سلطان دہلی کے سگے رائج تھے۔ لیکن عام طور پر بازاروں میں خرید و فروخت خمر ہر یعنی کوڑیوں کے ذریعے سے ہوتی تھی یا گورک پوری پیسوں سے جو ٹھیکریوں کی طرح محلے موٹے تانبے کے ٹکڑے بغیر کسی مہر سند یا نقش و نگار کے ہوتے تھے۔ دیہات والے ان پیسوں کو لوہیا بھی کہتے تھے۔

وزنی ہونے کے سبب ایک بار برداری کے بل پر پندرہ بیس روپے سے زیادہ کی کوڑیاں لے جانا دشوار ہوتا تھا۔ اور گورکھ پوری پیسے بھی قریب قریب اسی طرح بوجھل ہوتے تھے۔

۱۷۸۱ء میں انگریزی حکومت نے نئے سگے جاری کرنے کا اعلان کیا۔ اور مندرجہ ذیل تانبے کے سگے جاری کیے:-

۱۔ مدسیر جو ڈبل پیسے (یعنی ٹکا ہو) کی طرح تھے اور روپیے کے تیس ہوتے تھے۔ ایک مدسیر ایک سو ساٹھ کوڑیوں کے برابر ہوتا تھا۔

۲۔ فلوس جو معمولی رائج الوقت پیسے کے برابر تھے اور روپے کے چوٹھ ہوتے تھے۔

۱۷۸۵ء میں انگریزوں نے فرانسیسیوں کی جاہداد کے متعلق بھی تحقیقات کی لیکن صوبہ بہار میں فرانسیسیوں کی کوئی جاہداد پائی نہ گئی (دیکھو صفحہ ۳۲۰ برٹش انڈیا ڈکشن آف بہار)

۱۲ نیم فلوس جیسا کہ نام سے بھی ظاہر ہے، ادھیلہ کے طور پر تھے۔  
۱۳ پاؤ فلوس جو بیس کوڑیوں کے برابر ہوتے تھے۔ اور ٹپڑ کے دو سو چھپن  
ہوتے تھے۔

سرکاری اخراجات میں جو جو ٹی بیگنان میں خواجہ کٹاں گھاٹ اور بنشی گھاٹ  
کے درمیان واقع تھا، یہ پکے فروخت کے لیے موجود رہتے تھے۔ ملکیت کی نکال  
کے سرکاری ٹپڑ سے اسٹی ٹپڑ کا سیر مقرر تھا۔ اور ایک من پیسوں کی قیمت اسٹی  
ٹپڑ تھی۔

رجنلڈر ہینڈ کی کتاب سے معلوم ہوتا ہے کہ مدو سیر اور فلوس زیادہ رائج  
ہوئے۔ لیکن نیم فلوس اور پاؤ فلوس کو رعایا نے زیادہ رائج ہونے نہ دیا۔  
۱۴ مئی ۱۷۸۷ء کو مسٹر بروک روڈینو چیف نے رپوٹ کی کہ صراف اور عوام  
چھوٹے پیسوں کو لینے سے قطعی انکار کرتے ہیں۔

## (۱۲) غلہ اور اجناس کا نرخ (۱۷۸۷ء)

اب سے ڈیڑھ سو برس پہلے صوبہ بہار میں غلوں کا کیا نرخ تھا، اس  
کی کیفیت بھی دل چسپی سے خالی نہیں۔ اس لیے رجنلڈر ہینڈ کی تحریر سے  
۱۵ رجنلڈر ہینڈ (R. HAND) آرہ میں ڈپٹی کلکٹر تھے۔ ان کی کتاب میں ۱۷۸۷ء  
سے ۱۷۸۸ء تک کے حالات سرکاری کاغذات سے مستنبط ہیں اور اس کا نام ہے

(EARLY BRITISH ADMINISTRATION OF BIHAR-  
1781-1785)

۱۶ ۱۷۸۷ء کے قریب ابن بطوطہ بنگالے آیا تھا۔ اس نے اپنے سفر نامے میں جو نرخ لکھا

۱۷ ۱۷۸۷ء کے نرخ سے بھی ان اناج۔ مثلاً ایک بھیر کی قیمت (بقیہ نوٹ صفحہ ۳۸۹ پر)

۸۱-۸۲ء کا نرخ مختصراً اس مقام پر نقل کیا جاتا ہے۔

- ۱ چاول باسنتی اکٹیس سیر سے چھتیس سیر تک فی رُپیہ۔
- ۲ چاول معمولی (ازرقنم سیلہ وغیرہ) سیٹیس سیر سے ایک من اٹھارہ سیر تک فی رُپیہ۔
- ۳ چاول سُرخ ایک من انیس سیر سے ایک من بائیس سیر تک فی رُپیہ۔
- ۴ گندم ایک من سولہ سیر سے ایک من بائیس سیر تک فی رُپیہ۔
- ۵ جوئن من پانچ سیر سے تین من سات سیر تک فی رُپیہ۔
- ۶ جنیرادو من پانچ سیر فی رُپیہ۔
- ۷ ارہر ڈھائی من فی رُپیہ۔
- ۸ وال ارہر ایک من انیس سیر سے ایک من بائیس سیر تک فی رُپیہ۔
- ۹ کھساری چار من ڈیڑھ سیر سے چار من ساڑھے سات سیر تک فی رُپیہ۔
- ۱۰ وال کھساری تین من چھتیس سیر فی رُپیہ۔
- ۱۱ کابلی سرود من چھبیس سیر سے تین من چار سیر تک فی رُپیہ۔
- ۱۲ چنے۔ ڈھائی من سے دو من چوبیس سیر تک فی رُپیہ۔
- ۱۳ ماش۔ دو من ڈھائی سیر سے دو من چھبیس سیر تک فی رُپیہ۔
- ۱۴ مونگ ایک من پونے چھو سیر سے ایک من سوا اٹھ سیر تک فی رُپیہ۔
- ۱۵ مسورہ دو من پونے ستائیس سیر فی رُپیہ۔
- ۱۶ وال سور۔ ایک من پونے تیس سیر فی رُپیہ۔

(صفحہ ۳۸۸ کا بقیہ نوٹ ملاحظہ ہو۔)

۷ رُف چار آئے بنانا ہے۔ اور یہ کہ ایک تہہ سٹو درجے کا اسی اہل دیوال سے ساٹھ دس بارہ رُپا  
من نہایت آرام سے ایک سال تک بسر کر سکتا تھا۔

- ۱۷ تیس (اسی) ایک من بتیس سیر فی رُپیہ -  
 ۱۸ سروس - ڈیڑھ من سے ایک من سوا بتیس سیر تک فی رُپیہ -  
 ۱۹ ارنڈی - ایک من پینتیس سیر فی رُپیہ -  
 ۲۰ نل - ایک من نو سیر فی رُپیہ -  
 ۲۱ پوستہ - ایک من چھو سیر فی رُپیہ -  
 ۲۲ ننگہ فی من دوڑ پڑ دو آنے سے دوڑ پڑ پانچ آنے تک -

## (۱۳) ترہت میں نیل کی باقاعدہ کاشت ۱۷۸۲ء

بہارو بنگالے میں نیل کے چود (INDIGO FERATINCTORIA) سے رنگ بنانا قدیم زمانے سے رائج تھا۔ لیکن ۱۷۸۲ء کے پہلے کسی نے تجارتی طور پر اس کام کو نہ کیا تھا۔ ۱۷۸۲ء میں مسٹر گرانڈ منطفو لوکار کلکٹر ہو کر آیا تو اس نے تجارتی طور پر نیل کی کاشت اور رنگ بنانے کی تحریک کی۔ تھوڑی ہی مدت میں حکام ضلع کی ہمت افزائی سے بہتیرے انگریزوں نے اضلاع ترہت سارن، چپارن اور دربھنگہ میں کوٹھیاں بنا کر باقاعدہ تجارت شروع کر دی۔ غریب کاشت کاروں نے نیل کی گرم بازاری دیکھ کر اپنی زمینوں کا آٹھواں حصہ اسی کاشت کے لیے وقف کر دیا۔ اور چند سال کے اندر نیل والے انگریزوں کی ستراسی بڑی بڑی کوٹھیاں قائم ہو گئیں اور تخمیناً تین لاکھ بیگہ زمین میں نیل کی کاشت ہونے لگی۔ اس زمانے میں یورپ میں نیل کا رنگ بہارو بنگالے سے پہنچتا تھا اور اندازہ کیا گیا ہے کہ تقریباً دو لاکھ من نیل صوبہ بہار سے ہر سال روانہ ہوتی تھی جس کی قیمت فی من دو سو روپے سے

زیادہ ہوتی تھی۔ ہندستان کی اس تجارت کو دیکھ کر امریکہ والوں نے بھی نیل بنا کر یورپ بھیجنا شروع کیا۔ یہاں تک کہ پچاس برس کے اندر یورپ میں ضرورت سے زیادہ نیل پہنچنے لگا جس کا لازمی نتیجہ یہ ہوا کہ نرخ کم ہونے لگا۔ اور ہندستان کے تجارت کو بجائے غیر معمولی منافع کے نقصان کی صورت نظر آنے لگی۔ اس خسارے کو دیکھ کر بعض نیل والے صاحبوں نے نیشکر کی کاشت شروع کی اور شکر بنانے کے کارخانے کھولے لیکن اس میں بھی ان کو بہت کامیابی نہ ہوئی۔

اتفاق سے سترہویں صدی کے لگ بھگ بیر (BAYER) نامی جرمنی کے باشندے نے الکترے سے نیل کا رنگ لگانا ایجاد کیا۔ ابتدا میں یہ رنگ نیل سے گراں فروخت ہوتا تھا لیکن رفتہ رفتہ ان کی تجارت کو ایسی ترقی ہوئی کہ نیل والوں کو کارخانے بند کر دیے پڑے۔ اور سترہویں صدی سے تو ہندستان کے بازاروں میں جرمنی کے رنگ کے سوا دوسرا رنگ دکھائی نہ دیتا تھا۔ ۱۹۱۳ء میں صوبہ بہار میں گویا نیل کی کاشت قریب قریب سو قوف ہو گئی۔ اور اس وقت نیل کی قیمت سو سو روپیہ فی من سے زیادہ نہ تھی۔

نیل والے انگریز جن کو ترہٹ کے رہنے والے نیل والا یا نیلہا کہتے تھے حکام ضلع کی پشت پناہی کے بھروسے پر کسانوں اور عوام سے نہایت سختی اور فرعونیت کا سلوک کرتے تھے۔ یہاں تک کہ بعض کو ٹھیلوں کے سامنے سے اگر کوئی شریف ہندستانی گزرنا چاہتا تو اس کو خواہ مخواہ نیل والے صاحب کو سلام کرنا اور اپنی سواری سے اتر کر گزرنا ہوتا تھا۔ اس لیے لوگ ان سے سخت بیزار تھے۔ اور جب ان کے کارخانے بند ہوئے تو کسی کو بھی افسوس نہ ہوا بلکہ ۱۹۱۶ء میں بعض لوگوں نے ان کے خلاف صدائے احتجاج بلند

کرنے پر کمر باندھی۔

۱۹۱۳ء میں یورپ کی جنگ عظیم شروع ہونے پر جرمن کے رنگ کی تجارت بند ہو گئی۔ اس وقت اگر صوبہ بہار کے لوگ نیل کے کارخانے جاری کرتے تو بہت منافع حاصل کر سکتے تھے کیوں کہ اس وقت نیل میں چار گونہ اور پانچ گونہ منافع ہو سکتا تھا لیکن کسی نے اس طرف توجہ نہ کی۔ انگریزوں نے جرمنوں سے رنگ بنانے کا نسخہ اور ترکیب معلوم کر لئے یہ تجارت اپنے ہاتھ میں لینے کا قصد کیا ہوتا تھا اگر حکومت کی طرف سے دلائی، رنگ کی فروخت کم کرنے کی تدبیر کی جائے اور بہار و بنگالے میں پھینچل کی کاشت شروع ہو تو ملک کی بہبودی کی امید ہو۔

### (۱۳) تعہد ٹوٹنے پر علاقوں کا بندوبست ۱۸۶۳ء

۱۸۶۳ء میں جان شور ہتھم بندوبست نے پٹنہ آکر تمام علاقوں کو جو راجا کلیان سنگھ اور خیالی رام کا تعہد ٹوٹ جانے پر واپس لے گئے تھے، اس دفعہ تین سال کے لیے متفرق لوگوں کے ساتھ بندوبست کر دیا۔ یہ وہی سر جان شور ہیں جو بعد کو ۱۸۹۳ء سے ۱۸۹۵ء تک گورنر جنرل کے عہدے پر ممتاز رہے۔ اور کسی شاعر نے ان کے زمانے میں کلکتہ کے حالات کے بیان میں یہ شعر کہا تھا۔

آب شور و زین سرا سر شور  
شورِ فرماں روا سے کلکتہ

## (۱۵) قحط کے آثار اور گولہ گھر کی تعمیر ۱۸۸۲ء

۱۸۸۲ء کے قحط کی یاد ابھی بھولی نہ تھی کہ ۱۸۸۳ء میں بارش کی قلت کے سبب پھر قحط کا اندیشہ پیدا ہو گیا۔ اس زمانے میں سر جان شورٹلنڈ افسر تھے۔ انھوں نے غلے کی درآمد و برآمد کے محصول کو اٹھادیا اور ضلع سارن و تربہت سے غلہ باہر لے جانا ممنوع تھا، اس حکم کو منسوخ کر دیا۔ اور کونسل میں رپوٹ کی کہ قحط کے انداد کے لیے غلہ رکھنے کی ایک کوٹھی بنوانے کی ضرورت ہے۔ اسی رپوٹ کی منظوری پر ۱۸۸۳ء میں گولہ گھر تیار ہوا جو ابھی سے پہلے کی صورت کی ایک عجیب و غریب عمارت باقی پور میں موجود ہے۔ اس میں غلہ رکھنے کی کبھی نوبت نہ آئی۔ فی الحال شہر میں شارع عام پر فاصلے کے نشان کے لیے جو پتھر لگے ہوئے ہیں، ان میں میلوں کا شمار اسی گولہ گھر سے دکھایا گیا ہے۔ شہر ہر کہ ۱۸۸۳ء میں مہاراجا جنگ بہادر والی نیپال نے اپنے ٹٹو کو گولہ گھر کے زیتون سے سسے تک پہنچا دیا۔

## (۱۶) ضلع بہار مقرر ہونا ۱۸۸۶ء

سورجیوں کی سلطنت کے زمانے تک قصبہ بہار ہی اس صوبے کا صدر مقام تھا۔ اکبر کے زمانے میں سرکار بہار مقرر ہوئی۔ اس میں ضلع پلاموں، گیا، ہزاری باغ اور مونگیر کے بعض حصے بھی شامل تھے ۱۸۸۶ء میں حکام انگریزی نے ضلع بہار قرار دیا جس نے حدود کم و بیش سرکار بہار



کے مطابق تھے۔ لیکن ضلع کا صدر مقام بجائے بہار کے گیا قرار پایا۔ اٹلس لا نامی اس ضلع کا پہلا کلکٹر مقرر ہوا۔ اس وقت باقی پورا اور شہر پٹنہ کو چھوڑ کر تمام علاقے گیا کے مجسٹریٹ کے تحت میں تھے۔ اور ان علاقوں کے مقدمات گیا ہی میں فیصل ہوتے تھے۔

۱۷۹۸ء میں بہار و فتوحہ میں ڈکیتی اور چوری کے سانحے بہ کثرت وقوع میں آئے۔ اور گیا کا مجسٹریٹ دوری کے سبب بروقت ضروری انداد نہ کر سکتا تھا۔ بعض داروغہ بھی چوروں سے ساز باز رکھتے تھے۔ ان وجوہ سے ۱۷۹۸ء میں فتوحہ گیا کے محکمہ فوج داری سے علیحدہ کر کے خاص پٹنہ کی فوج داری میں شامل کر دیا گیا۔

۱۷۹۹ء میں کمپنی نے حکومت کا نظم و نسق نواب ناظم ہنگالہ سے لے لیا تھا۔ پٹنہ میں اول اول فرانس گرانڈ (FRANCIS GRAND) بجائے فوج دار کے مجسٹریٹ مقرر ہوا لیکن یہ بعض بدکرداریوں کے سبب بظرف کیا گیا۔ اور ۱۷۹۲ء میں ہنری ڈگلز HENRY DOUGLAS اس کی جگہ پر مقرر ہوا۔ اسی زمانے سے لفظ فوج دار متروک ہوا۔ اور بجائے اس کے لفظ مجسٹریٹ رائج ہوا۔

## (۱۷) صوبہ بہار میں زمین داریاں اور بندوبست دوا می ۱۷۹۰ء کا حال

انگریزی حکومت نے زمین داریوں کے بندوبست اور سرکاری مال گنوار کی تشخیص کے متعلق قدیم بادشاہی غائبی کے خلاف جو اصول ایجاد کیے وہ

خاص بہار و بنگالے کے حالات پر مبنی ہیں۔ اور چوں کہ بہار و بنگالے کی آبادی میں فی صد چند آدمیوں کے سوا تمام نفوس ایسے ہیں جن کی اوقات زمین داری اور کاشت کاری پر منحصر ہے، اس لیے اس بیان میں کسی قدر تفصیل ضروری معلوم ہوتی ہے۔

زمانہ قدیم سے یہ دستور چلا آتا تھا کہ ملک کی تمام زمینیں بادشاہ کی ملک بھی جاتی تھیں۔ اور بادشاہ کو ان کی پیداوار میں ایک جز یا اس کے عوض نقد وصول کر لینے کا حق حاصل تھا۔ یہی حقیقت اکثر ملکی یا فوجی ضرورتوں کے لیے یا مذہبی امور یا خیرات کے کاموں کے لیے شاہی فرمان کے ذریعے جاگیردار یا التماذار وغیرہ کے نام حسب ضرورت منتقل کر دی جاتی تھی جس کی کیفیت مندرجہ ذیل اصطلاحوں سے ظاہر ہوگی۔

جمع طومار بادشاہی و جمع طومار تخصیص (یعنی اقسام جاگیر خالصہ شاہی اور غیر خالصہ جس میں اور اقسام جاگیر شامل تھیں)۔

۱۔ جاگیر سرکار عالی (جو نظامت کے اخراجات اور محکمہ دیوانی و فوجداری کے جاری رکھنے کے لیے ضروری تھی)۔

۲۔ جاگیر بندہائے عالی بارگاہ (اس کو دیوانی سے تعلق تھا)

۳۔ جاگیر امیر الامرا (سپہ سالار اور فوجی مصارف کے متعلق تھی)

۴۔ جاگیر فوج داران (فوج دار اپنے علاقے میں بہ طور مجسٹریٹ کے ہوتے

تھے)

۵۔ جاگیر منصب داران (منصب داروں کو اپنے علاقے میں امن قائم

لے کر یا انہوں کے بیان سے پایا جاتا ہے کہ راجا چندر گپت کے زمانے میں پیداوار کی ایک چوتھائی

حکومت کو وصول ہوتی تھی جو پٹنی پتر کا انتظام اور چندر گپت کے حالات میں مذکور ہے۔

رکھنے کے لیے سوار و پیادے رکھنا ہوتا تھا۔

۴۔ مدد معاش (مذہبی کاموں کے لیے آمدنی وقف کی جاتی تھی)  
۵۔ سالیانہ داران (کسی قابلیت یا کارگزاری کے سبب بہ طور وظیفہ کوئی رقم مقرر کر دی جاتی ہو)

۶۔ زمین داران (کاشت کاروں سے مال گزاری وصول کر کے شاہی خزانے میں داخل کرنے والوں کے لیے جو محنتانہ یا اجرت یا کمیشن مقرر تھا تھا۔ اس کی تعداد عموماً اصل مال میں دس فی صد سے پندرہ فی صد تک ہوتی تھی)

۷۔ التما (اکثر درویشوں، پیروں، عالموں، شیوخ طریقت اور سخاۃ نشینوں کو خانقاہ کے مصارف یا کسی تعلیمی خرچ کے لیے یا حاجت مندوں کی حاجت روائی کے لیے جاگیریں ہوتی تھیں)

۸۔ روزینہ داران (مذہبی کام کرنے والوں کے خرچ کے لیے جو رقم مقرر ہوتی تھی)

۹۔ نوارہ (جنگی کشتیوں کو نوارہ کہتے تھے۔ ان کے فراہم رکھنے کے لیے بھی خرچ کی ایک ضروری مدقام کر لی گئی تھی)

۱۰۔ احشام عملہ (کسی افسر یا حاکم کے اعزاز و وقار کے لیے ظاہری شان و شوکت کے ساز و سامان مراد ہیں)

۱۱۔ کھیدا (جگلوں میں ہاتھیوں کو پکڑنے کے لیے جو اہتمام ہوتا ہو اس کو کھیدا کہتے ہیں)

(واقع ہو کہ تیول بھی ایک طور کی جاگیر ہی کو کہتے تھے جو شہزادوں کے خرچ کے لیے دی جاتی تھی)

زمینوں کی پیداوار میں حکومت کا جو حصہ ہوتا ہوا اسی کو سرکاری مال کہتے ہیں۔ قدیم زمانے میں یہ مال بھائے نقد کے جنس کی صورت میں بھی ادا کیا جاتا تھا۔ لیکن مال گزاری کی رقم وقتاً فوقتاً حکومت کی طرف سے مقرر ہوتی تھی۔

۱۷۵۷ء چار صدیوں کے اندر بہار و بنگالے میں اس طور کا شاہی بندوبست اول اول اکبر کے زمانے میں ۱۵۸۵ء کے قریب راجا ٹوڈ مل دیوان نے کیا دوسرا بندوبست جو غالباً تریہی تھا، شہزادہ شجاع کی صوبے داری کے زمانے میں ۱۶۵۸ء کے قریب واقع ہوا اور تیسرا بندوبست نواب مرشد قلی خاں کی صوبے داری میں اورنگ زیب کی وفات کے بعد ۱۷۰۷ء میں وقوع میں آیا۔ ملاحظہ ہو۔

(EARLY REVENUE HISTORY OF BENGAL AND FIFTH REPORT BY F.D. ASCOLI M.A.)

لیکن اس بیان سے یہ نہ سمجھنا چاہیے کہ ایک بندوبست سے دوسرے بندوبست کے درمیان اس بارے میں کوئی کارروائی عمل میں نہ آئی ہوگی کیوں کہ مغلیہ سلطنت قائم ہونے پر اکبر کے زمانے میں ۱۵۷۹ء میں شاہی دیوان کا عہدہ قرار پا چکا تھا۔ اور بادشاہی دیوان کی طرح ہر حاکم صوبہ کے ساتھ بھی دیوان مقرر ہوتا تھا۔

۱۷۵۷ء واضح ہو کہ اکبر سے بہت پہلے شہزادے زمین کی اقسام وال گزاری کے متعلق بہت سے آئین بنائے تھے جو اکبر کے زمانے میں بھی جاری رہے اور بعض صورتوں میں اب تک جاری ہیں۔

۱۷۵۷ء دیوان کا خاص کام یہ ہوتا تھا کہ اول ہر قسم کی آمدنی وصول کر کے شاہی خزانے میں داخل کرے اور زمینوں کے بندوبست پیداوار اور مال گزاری اور اخراج شاہی وغیرہ کا معقول انتظام رکھے اور تمام جاگیریں اور انعام وغیرہ جو شاہی حکم سے دیے جاتے تھے یا جو معارف شاہی حکم سے ہوتے تھے ان کے متعلق تمام کارروائی اور جمع و خرچ کا نظم رکھے۔

زمین کی پیداوار میں شاہی حصہ یا مال گزاری "کو اصل کاشت کار سے وصول کر کے شاہی خزانے میں داخل کرنے والے زمین دار ہوتے تھے۔ سلطان مغلیہ کے عہد میں ان کی قانونی حیثیت کمیشن ایجنٹ یا ٹھیکے دار کی سی تھی۔ جو موامعات ان کے ساتھ بندوبست کیے جاتے تھے اس میں سے شاہی مال گزاری دینے کے بعد تخمیناً آٹھواں حصہ ان کا حصہ نہ ہوتا تھا۔ لیکن حقیقت یہ لوگ اس سے بہت زیادہ رقم حاصل کر لیتے تھے۔ جب تک شاہی خزانے میں مال گزاری قسط بہ قسط وصول ہوتی رہتی تھی، اس وقت تک حکومت کی طرف سے کوئی پھیڑ چھاڑ نہ ہوتی تھی بلکہ ایک مدت تک زمین دار رہنے کے بعد یہ لوگ اپنے حقوق کو مستقل یا موروثی قرار دے کر منتقل کرنے کا مجاز سمجھتے تھے۔ لیکن حکومت نے حق زمین داری کو موروثی یا مستقل حقیقت قرار نہ دیا تھا اور وقت پر مال گزاری ادا نہ کرنے پر اکثر زمین داریاں چھین لی جاتی تھیں۔ مثلاً ترہٹ کا علاقہ در بھنگ کے راجا کے ساتھ ایک لاکھ رپڑ سالانہ سرکاری مال پر بندوبست کیا گیا تھا۔ راجا مذکور نے شاید کچھ ناسل رقم رعایا سے لے کر دہالی یا اسی قسم کا کوئے شہ ہونے پر نواب علی وردی خان نے راجا مذکور کو بجائے زمین دار کے محض مال گزار بنا دیا۔ اور چند موامعات اس کے لیے چھوڑ کر سرکاری مال گزاری پر دو فی صد اس کا حق الامنت مقرر کر دیا۔ اسی طرح عالی جاہ میر قاسم علی خاں نے بھی کئی زمین داریاں چھین لی تھیں۔

بہر حال حکومت کی باگ انگریزوں کے ہاتھ میں آنے سے پہلے ہی سلطنت مغلیہ کے اصول نظم و نسق درہم دبر ہم ہو چکے تھے۔

۱۷۶۵ء کے بعد انگریزوں نے اول سالانہ بندوبست کیا لیکن کچھ

مغید ثابت نہ ہوا زمین دار آئندہ سال کی توقع نہ رکھتے تھے۔ اس لیے ایک سال کی مدت میں جس قدر ممکن تھا حاصل کر لینا چاہتے تھے۔ اور کاشت کار بھی جانتے تھے کہ شاید آئندہ سال نئے زمین دار سے سروکار رہے۔ اس لیے بے پروائی کرتے تھے اکثر بندوبست ایسے لوگوں کے ساتھ کیا گیا جن کو پہلے سے زمین داری و کاشت کاری کا ذاتی تجربہ نہ تھا۔ اور تمام باتوں کا نتیجہ یہ ہوا کہ حکومت کو مال گزاری وصول کرنے میں دقتیں پیش آئیں۔ اور حاجت کا تقاضا تھا کہ مال گزاری وقت پر وصول ہو کرے۔ ایک سالہ بندوبست سے کام نہ چلنے پر تین سالہ بندوبست شروع کیا گیا۔ کچھ دن مرشد آباد اور پٹنہ کی کونسلوں کے ذریعے نظم جاری رہا اور مال گزار و عامل مقرر کر کے انتظام جاری رکھنے کی کوششیں عمل میں آئیں لیکن بالآخر ۱۸۶۷ء میں گورنر آف ڈائرکٹر نے دہ سالہ بندوبست کرنے کی ہدایت کی اور یہ بھی حکم دیا کہ وہ سالہ بندوبست کر کے مال گزاری کی رقم مستقل طور پر قرار رکھی جائے۔

لارڈ کارنوالس نے ۱۸۶۷ء تک ایک سالہ بندوبست جاری رکھا اور اس کے بعد دہ سالہ بندوبست مقرر کر دیا۔ یہی دہ سالہ بندوبست ۱۸۶۳ء سے بندوبست دوامی قرار پایا۔ بندوبست دوامی کی تجویز میں انگلینڈ کے وزیر اعظم ولیم پٹ کی رائے کو خاص طور پر دخل تھا۔ جس وقت لارڈ کارنوالس کی تحریک انگلینڈ میں ڈپلکٹروں کے پاس پہنچی ان لوگوں کو بہار و بنگالے کے حالات کا اس قدر تجربہ نہ تھا کہ اس مسئلے میں کوئی صحیح رائے قائم کرتے۔ مزید برآں سر جان شور کی صلاح بندوبست دوامی کے خلاف تھی اور ان کی صلاح کو اکثر ڈائرکٹر برٹمی وقعت کی نگاہ سے دیکھتے تھے۔ آخر سر ڈائرکٹر اس

صدر نے یہ تحریک کی کہ اس اہم مسئلے میں وزیراعظم سے صلاح لینی چاہیے۔ وزیراعظم نے دس دن تک اس مسئلے پر ہر پہلو سے غور و خوض کر کے بندوبست دوامی کی منظوری کی صلاح دی۔

اس ملک میں اب تک یہ مسئلہ زیر بحث ہو کر بندوبست دوامی گورنمنٹ اور پبلک کے حق میں مفید ہو یا مضر۔ اس میں شک نہیں کہ بندوبست دوامی سے گورنمنٹ نے اپنے مال میں اضافہ کرنے کے متعلق اپنا ہاتھ کاٹ ڈالا لیکن اس سے بھی انکار نہیں کیا جاسکتا کہ اس بندوبست کی بدولت زمینداروں نے گورنمنٹ کی بہت کچھ حمایت کی جس سے گورنمنٹ کو استقلال حاصل کرنے میں مدد ملی۔ البتہ یہ ضرور ہو کہ اس دوامی بندوبست نے ہزاروں زمین داروں کو ناکارہ بنا رکھا ہو۔ اور کاشت کاروں کو بھی کوئی خاص فائدہ نہ پہنچا اور راقم کے خیال میں بندوبست دوامی سے زمینوں کی آبادی میں کوئی خاص ترقی نہ ہوئی۔

سلطنت مغلیہ کے آخری زمانے میں صوبے داروں نے زمین کے مال کے علاوہ آمدنی کے اور بھی ابواب قائم کر لیے تھے بلکہ اول اول ابواب مرشد قلی خاں نے ابواب وصول کیے جو علی وردی خاں اور میر جعفر خاں کے زمانے تک قائم رہے۔ میر قاسم نے اس پر کیفیات اور توفیر کا اضافہ کیا۔ کیفیات سے سابق ابواب میں اضافہ مراد ہو۔ اور توفیر سے کسی نئی آمدنی پر تشخیص مراد ہو۔ انگریزی حکومت میں ایک نئی چیز انکم ٹیکس ہو۔ ہزار روپے سے زیادہ سالانہ آمدنی پر دوپائی فی روپہ کے حساب

نے آج تک اکثر زمین دار یا ان کے ملازم رعایا سے اتنی قسم کے ابواب ناجائز وصول کرتے ہیں کہ ان کی فہرست کو ایک دفتر چلے رہا ہے۔

سے گورنمنٹ وصول کر لینی ہوگی۔ چاہے وہ آمدنی نوکری سے حاصل ہو یا تجارت وغیرہ سے۔ ابتدا میں یہ ٹیکس خاص ضرورت سے عائد کیا گیا تھا۔ لیکن اب اس کے موقوف ہونے کی امید نہیں۔ حالانکہ راقم کے علم میں کوئی شخص اس کو خوشی سے ادا نہیں کرتا۔

بہر کیف بندوبست و دومی کا حکم صادر ہونے پر ضلع بہار میں حسب ذیل پرگنات بندوبست کر دیے گئے۔

- (۱) پرگنہ راج گیر بنام بجلی علی خان برادر نواب علی ابراہیم خان۔
- (۲) پرگنہ بسوک دبیم پور بنام کریم قلی خاں وغیرہ دربار نواب منیر الدولہ (۱۸۷۱ء میں یہ پرگنہ نواب موصوف کی جاگیر میں تھے)
- (۳) پرگنہ تلمارہا بنام میر محمد باقر علی خاں (جو نواب سراج الدولہ کی بہن کی اولاد سے تھے)
- (۴) حصص پرگنہ شاہ جہان پور دبیم پور بنام شیخ فیض اللہ مورث علی چودھری ظہور صاحب ساکن اسلام پور (سابق میں یہ بھی نواب منیر الدولہ کی جاگیر میں تھا)
- (۵) پرگنہ اوکڑی دسوت بنام راجا مترجیت سنگھ۔
- (۶) پرگنہ سوڑھا بنام راجا جسونت سنگھ (ساکن دھڑہرہ)
- (۷) پرگنہ بیکٹ پور بنام بانو ادونت سنگھ۔
- (۸) پرگنہ غیاث پور چند شخصوں کے نام بندوبست ہوا تھا لیکن دو تین برس کے اندر واپس لیا گیا۔ اس میں اکثر التمغا اور جاگیریں وغیرہ تھیں۔ لے ڈیڑھ ہزار سے زیادہ آمدنی پر چار پائی فی روپیہ اور اسی طور پر ٹیکس کی رقم میں اضافہ ہوتا ہے جس سے آمدنی کا ایک حصہ گورنمنٹ کے خزانے میں پہنچ جاتا ہے۔



(۹) پرگنہ سائڈ ۱۶۹۲ء میں دوبارہ بعض زمین داروں کے ساتھ بندوبست کیا گیا۔ اس پر بھی نصف کے قریب علاقے جو جاگیرداروں اور التمغا داروں کے قبضے میں تھے بندوبست سے چھوٹ گئے۔

### (۱۸) پراونشیل کورٹ آف اپیل ۱۶۹۳ء

۱۶۹۳ء میں پٹنہ میں اور اسی طرح ڈھاکہ کے میں پراونشیل کورٹ آف اپیل یعنی حکام صوبے کے فیصلوں کے خلاف درخواستوں کی سماعت کے لیے عدالتیں قائم ہوئیں لیکن ۱۶۹۳ء میں یہ عدالتیں بند کر دی گئیں۔

### (۱۹) ترہٹ و چیمپارن کی طرف انگریز اور گورکھوں کا معاملہ ۱۶۸۹ء تا ۱۸۱۶ء

میر قاسم کانپال پر فوج کشی کرنا مذکور ہو چکا ہے اس کے دو برس بعد گورکھوں نے کموان پور کے زمین دار کو مغلوب کر کے رفتہ رفتہ ترائی کے اکثر علاقوں پر قبضہ کرنا شروع کیا۔ اور ان کے راجا پر تھوڑی نوائے ضلع چیمپارن میں ہائیس مواضعات پر دخل جمایا۔ اس کے چند سال بعد گورکھوں کی چڑھائی سے خائف ہو کر کاٹھ مانڈو کے نوار راجا نے انگریزوں سے مدد چاہی۔ انگریزوں نے میجر کینلاخ (MAJOR KINLOCH) کے تحت میں ایک مختصر فوج روانہ کی لیکن اس سے کوئی خاطر خواہ نتیجہ پیدا نہ ہوا۔ بلکہ گورکھوں نے کاٹھ مانڈو پٹن اور بھٹ گاتو وغیرہ پر قبضہ کر لیا۔ اور

نیپالیوں کو شہنشاہ چین کی طرف رجوع کرنا پڑا۔ گورکھوں نے بودھ مذہب کی بعض چیزوں کی توہین بھی کی تھی۔ اس لیے شاہ چین نے گورکھوں کے مقابلے کے لیے بارہ ہزار سپاہ روانہ کی۔ ۱۷۹۲ء میں چین کی فوج باوجود راہ کی صعوبت اور بعد کے - کاٹھمانڈو سے بارہ کوس پر پہنچ گئی۔ اس وقت گورکھوں نے مجبوراً شاہ چین کے ماتحت رہنا قبول کر کے صلح کر لی۔ لیکن انگریزوں سے بھی ایک تجارتی معاہدہ کر لیا۔ انگریز قبل سے تجارتی حدود پیمان کے خواہاں تھے۔ چنانچہ ۱۷۸۱ء میں دارن ہیٹنگس نے مکوان پور کے راجا کا علاقہ اور چیمپارن کے بائیس موامضات گورکھوں کے تحت میں ہونا تسلیم کر لیا تھا۔ اور ایک فیل بطور نذرانہ ہر سال پینا قبول کر کے صلح کی تھی۔

۱۷۸۱ء میں گورکھوں اور انگریزوں کے درمیان ایک اور معاہدہ مقام دانا پور میں قرار پایا۔ جس کی شرطوں کے مطابق کاٹھمانڈو میں انگریزی سفیر (ریزیڈنٹ) متعین ہوا۔ اور انگریزوں کی سرحد میں ڈاکہ دینے والوں اور بد معاشوں کی گرفتاری کے متعلق قانونی عمل درآمد طو پایا۔ اور انگریزوں نے ایک ہاتھی سالانہ نذرانہ لینا اٹھا دیا۔ لیکن گورکھوں نے تمام شرائط کی پابندی نہ کی اور انگریزی سفیر کی توہین کرتے رہے۔ اس لیے ۱۸۰۳ء میں لارڈ ولزلی گورنر جنرل نے اس معاہدے کو منسوخ کر دیا۔

اس کے بعد گورنمنٹ کو ترہت کے کلکٹر کی رپورٹ سے معلوم ہوا کہ ۱۷۸۱ء سے ۱۸۱۲ء کے درمیان گورکھوں نے دوسو موامضات پر قبضہ کر لیا۔ اس لیے ۱۸۱۳ء میں لارڈ ہیٹنگز (LORD HASTINGS) نے گورکھوں کو ان موامضات سے ہٹ جانے کو لکھا لیکن گورکھوں نے اس

کی کچھ پروانہ کی۔ دوسرے سال انگریزوں نے متفرق گھاٹیوں سے نیپال پر  
 بڑھائی کر دی۔ گورکھوں نے نہایت بہادری سے مقابلہ کیا لیکن نومبر ۱۸۱۵ء  
 میں مقام سگولی ضلع چپارن میں انگریز اور گورکھوں کے درمیان صلح کی ٹھیر  
 گئی۔ گورکھوں نے اس وقت تک کوئی ایسی شکست نہیں کھائی تھی۔ اور  
 صلح نامہ کے رو سے ان کو ترائی کے علاقے انگریزوں کے حوالے کر دینا ہوتا  
 تھا۔ اس لیے نیپال کے دربار نے اس کو منظور کیا اور ۱۸۱۶ء میں دوبارہ  
 جنگ چھڑ گئی۔ اس دفعہ جنرل اکثر لونی نے چپارن کی طرف سے بیس ہزار  
 فوج روانہ کر کے نیپال پر چڑھائی کر دی۔ اور بعض مقاموں پر قبضہ کر کے  
 کاٹھمانڈو پر حملہ کرنے کا تہیہ کیا۔ گورکھوں نے مجبور ہو کر سگولی والے صلح نامے  
 کو قبول کر کے دستخط کر دیے۔ اسی صلح نامے کی رٹ سے کامیوں کے علاقے  
 جن میں شملہ، نینی تال اور مسوری بھی شامل ہیں انگریزوں کے قبضے میں  
 آ گئے۔ گورکھوں کو سکھ سے بھی دست بردار ہونا پڑا اور اس وقت سے کاٹھ  
 مانڈو میں مستقل طور پر انگریز رزیڈنٹ رہنے لگا۔

## ۱۲۰) کاشت کاری اور عام اقتصادی حالات کی تحقیقات

۱۸۰۶ء تا ۱۸۱۳ء

انگریزی حکومت میں اول اول ۱۸۰۶ء میں لارڈ مٹو گورنر جنرل کے  
 حکم سے ڈاکٹر فرانسس بکائن (FRANCIS BUCHANAN) نے صوبہ بہار  
 و بنگالے میں کاشت کاری اور عام اقتصادی حالات کے متعلق تحقیقات شروع

۱۸۰۶ء ہسٹری آف بنگال بہار اینڈ اڑیسہ انڈر برٹش اول صفحہ ۶۳۲۔

کی۔ صوبہ بہار میں اضلاع پورنیہ بھائل پور بہار (جس میں حصص پٹنہ۔ گیا۔  
مونگیر بھی شامل تھے) شاہ آباد میں سفر کر کے ضروری حالات قلم بند کیے۔  
ان کی رپورٹیں جو پچیس جلدوں میں ہیں۔ وزیر ہند کے دفتر میں موجود ہیں۔  
اور اب ان کا بیشتر حصہ متفرق ضلع کے حالات میں علیحدہ علیحدہ شائع ہو گیا  
ہر جو بکانن ہٹلن کے جرنل کے نام سے موسوم ہو۔

(۱) ضلع پورنیہ کے حالات میں صاحب موصوف نے لکھا کہ ایک پتہ  
اس علاقے میں ایک بڑی رقم بھی جاتی ہے۔ کیوں کہ یہ کاشت کاری کے  
مزدوروں کی دو مہینے کی تنخواہ کے برابر ہے اور یہاں دو پیسے ایک خدمت گار  
کی یومیہ تنخواہ ہوتی ہے۔ لیکن یہ سکہ بھی یہاں زیادہ دستیاب نہیں بعض  
جگہ غربا کو نمک تک دستیاب نہیں ہوتا۔ اور اس کے عوض میں یہ بعض  
لکڑیوں کی خاک کو کھانوں میں ملا کر کھاتے ہیں۔ غلاموں کی خرید و فروخت  
کا عام رواج ہے۔ اور لڑکے اور لڑکیاں اپنے بن و سال کے مطابق پانچ روپے  
سے بیس روپے تک فروخت ہوتے ہیں۔ غربا کا کوئی پرسان حال نہیں ہوتا۔  
جب یہ مرنے لگتے ہیں تو ان کو راستے کے قریب چھوڑ دیتے ہیں۔ اور اگر  
کوئی غریب اچانک مر جائے تو اس کی لاش کو خفیہ طور پر ایسی جگہ پھینک  
دیتے ہیں جہاں کتے ان کو کھا جاتے ہیں۔“

(۲) ضلع شاہ آباد کے متعلق بھی قریب قریب یہی حالات لکھے ہیں۔ یہاں  
بھی لڑکے پندرہ روپے کو اور لڑکیاں بیس روپے کو فروخت ہوتی تھیں۔ اور لوگ  
غریبوں کو مرنے وقت بستی سے باہر پھینک آتے تھے۔ ایک مرد خدمت گار  
کی تنخواہ کھانے اور کپڑے کے علاوہ آٹھ آنے سے ایک روپیہ تک ماہوار ہوتی  
تھی۔ کاشت کاروں کے مکانوں میں بجائے کھڑکیوں اور دروازوں کے

مونکے اور کھلے ہوئے شکاف بنے ہوئے تھے۔

## (۲۱) فارسٹ صاحب کے چشم دید حالات ۱۸۲۲ء

۱۸۲۲ء میں فارسٹ صاحب نے عظیم آباد پٹنہ کی سیاحت کی اور یہاں کے چشم دید حالات کے سلسلے میں لکھا ہے کہ "عظیم آباد نہایت قدیم شہر اور صوبہ بہار کا دار الحکومت ہے۔ شہر کے گرد دیوار اور خندق ہی جو مرمت نہ ہونے کے بسبب خراب ہو گئی ہے۔ ایک گرجا رومن کتھولک عیسائیوں کا ہے اور ایک مدرسہ مسلمان شیوخ کا ہے۔ اور انگریز بھر ٹینٹس قوموں کی تجارتی کوٹھیاں ہیں۔ قلعے کے آثار ہنوز باقی ہیں۔ عیسائیوں کے گورستان میں ایک ستون ان انگریزوں کی یادگار میں بنایا گیا ہے۔ جو ۱۶۶۳ء میں بے رحمی سے قتل کیے گئے۔"

## (۲) ضلع پٹنہ مقرر ہونا ۱۸۲۵ء

۱۸۲۵ء میں حکام انگریزی نے پٹنہ کو خاص ضلع مقرر کیا۔ اس وقت پرگنہ بہار پر گنہ راج گیر اس ضلع میں شامل نہ تھے۔ یہ پرگنہ عرصہ دراز کے بعد ۱۸۶۵ء میں (قدر کے آٹھ برس بعد) ضلع پٹنہ میں شامل کیے گئے۔

۱۸۳۲ء و ۱۸۳۶ء میں ضلع پٹنہ کے مشرقی حدود سے بعض حصص خارج ہو کر ضلع مونگیر میں شامل کر دیے گئے۔ موجودہ حدود نقشوں سے ظاہر

۱۵ دیکھو فور الاگ دی مجھ و مارٹنز ایسٹن انڈیا مطبوعہ ۱۸۳۲ء

ہوں گے۔

## (۲۳) ۱۸۳۳ء کا زلزلہ

۹ ربیع الثانی ۱۲۳۹ھ مطابق ۲۶ اگست ۱۸۳۲ء کو شدید زلزلہ واقع ہوا۔ اس کی کیفیت حضرت شاہ ابوالحسن فردکی یادداشت میں مذکور ہے جس کا ترجمہ یہ ہے۔

تاریخ ۹ ربیع الثانی ۱۲۳۹ھ مطابق ۱۲ جمادی اول ۱۲۳۹ھ پہلے ۹ تاریخ کی رات کو اس شدت کا زلزلہ ہوا کہ مکانات گر گئے۔ شہر مداس سے بنارس تک تمام اضلاع اور ہنس اور نیپال کے پہاڑ کے حامن میں اور برم پور اور بہار وغیرہ ہر جگہ یہی حال ہوا۔ ۸ تاریخ کو دوپہر سے تھوڑا تھوڑا لرزہ شروع ہوا۔ ہنوز اقم کی تاریخ شائع نہ ہوئی تھی کہ ۵ جنوری ۱۹۳۲ء مطابق ۲۸ رمضان ۱۳۵۲ھ روز دوشنبہ کو دن کے دو بج کر دس منٹ پر شدید زلزلہ واقع ہوا جس سے شہر موگلیہ بالکل تباہ ہو گیا۔ مظفر پور، دربھنگہ سیتا مرہی اور بعض اضلاع میں بے شمار مکانات نہدم ہو گئے۔ اور زمین پھٹ کر پانی اور آبخرات کے ساتھ ریگ اور بالوفوارے کی طرح نکلے جس سے بعض مداخلات میں ذرا مٹی زمین ریگستان اور جھیل کی طرح نظر آنے لگے۔ اور کھیتوں کی کوئی شناخت باقی نہ رہی۔ خاص عظیم آباد پٹنہ میں اکثر مکانات گر گئے یا شق ہو کر رہ گئے۔ شاہ آباد، گیا اور دوسرے شہروں میں بھی یہی حال پیش آیا۔ اور نیپال سے بھی اسی قسم کے واقعے کی خبریں ملوئیں۔ اس زلزلے سے تخمیناً دس بارہ ہزار اشخاص ہلاک اور مجروح ہوئے۔ خفیف لرزہ تادم تحریر ۲ مارچ ۱۹۳۲ء محسوس ہوتا رہتا ہے۔

ہوا۔ پھر سات کوپانچ بار زلزلہ ہوا اس کے بعد ایک بار شدید زلزلہ ہوا۔ ایک گھڑی بعد پھر اس سے زیادہ شدید زلزلہ ہوا اور دیر تک محسوس ہوا۔ اور اس کے بعد سے یادداشت کی تاریخ یعنی ۲۵ ربیع الثانی تک تھوڑا تھوڑا زلزلہ محسوس ہوتا رہا۔ کبھی کبھار زیادہ بھی ہوا جس سے طاق پر سے بعض چیزیں نیچے آگئیں اور حقے سے چلم گر پڑی۔“

حضرت فرد کے بھائی جناب شاہ محمد ابوالحیات اور ان کے بھانجے شاہ محمد وصی احمد کی یادداشتوں میں بھی جو کتب خانہ مجیبہ پھلادی شریف میں موجود ہو۔ اس زلزلے کا حال کسی قدر تفصیل کے ساتھ مندرج ہو۔  
اس زلزلے کی تاریخ مولوی ابوتراب صاحب نے یوں کہی تھی۔

(۱) قواتر زلزلہ (۲) بیاری لوزہ شد زیریں را سال  
مذکورہ بالا یادداشتوں کے علاوہ جرنل آف دی ایشیاٹک سوسائٹی بنگالے کے پڑا لے پرچے میں بھی ۲۶ اگست ۱۸۳۳ء کو شدید زلزلہ واقع ہونا بعض ضروری تفصیل کے ساتھ مذکور ہو۔

(۲۴) ۱۸۳۷ء میں فارسی زبان کا رواج اٹھا دیا جانا

لارڈ اکلینڈ کی حکومت کے زمانے میں ۱۸۳۷ء میں عدالتوں اور محکموں سے فارسی زبان کا رواج اٹھا دیا گیا۔

## (۲۵) پٹنہ کے وہابیوں کی سرگزشت ۱۲۳۳ھ تا ۱۲۳۵ھ

گزشتہ صدی میں ایک بڑا واقعہ جو وہابیوں کی بغاوت کے نام سے مشہور ہے۔ اس کو صوبہ بہار پٹنہ کی تاریخ سے خاص تعلق ہے۔ بارہویں صدی ہجری کی ابتدا میں عبدالوہاب نامی لیڈر کی تعلیم سے نجد میں ایک مذہبی فرقہ قائم ہوا جس کا منشاسلمانوں میں غور و رسم و رواج باطل اعتقادات اور اہل ملام پرستی کو دہرا کرنا تھا۔ ہندوستانی حاجیوں نے حج سے واپس آکر ہندوستان میں بھی اس کا چرچا پھیلایا۔ اور رائے بریلی میں سید احمد صاحب نے جو ایک ذی اقتدار اور مشہور و معروف عالم، باعمل تھے۔ مسلمانوں میں مذہبی اصلاح اور تبلیغ و اشاعت شروع کی۔ اتفاقاً اسی زمانے میں سکھوں کے جتنے سے پنجاب میں مسلمانوں کو ایذا پہنچ رہی تھی اور مسلمانوں کے مذہبی فرائض ادا کرنے میں بھی سخت روک ٹوک ہوتی تھی۔ اس لیے سکھوں کے خلاف جہاں کا فتویٰ صادر ہوا ۱۲۳۲ھ کے قریب حج کو جاتے ہوئے سید احمد صاحب کا قافلہ عظیم آباد پٹنہ میں وارد ہوا۔ اس وقت مولوی ولایت علی ساکن صادق پٹنہ نے جو اس زمانے میں تارک الدنیا ہو کر فقیرانہ وضع سے لکھنؤ میں رہتے تھے۔ اور سید احمد صاحب کے ارادت مندوں میں تھے۔ اپنے قرابت مندوں کو لکھنؤ بھیجا کہ سید صاحب پٹنہ جا رہے ہیں ان سے ارادت حاصل کرنی چاہیے۔ سید احمد صاحب کے پٹنہ آنے پر مولوی ولایت علی کے علاوہ مولوی عنایت علی مولوی شاہ محمد حسین، مولوی الہی بخش و مولوی احمد اللہ (پسر مولوی الہی بخش)، ساکنان صادق پور پٹنہ جو اس زمانے میں خود بھی علم و فضل میں شہرت رکھتے تھے۔ سید احمد صاحب سے ملے لیکن اس وقت سید احمد صاحب نے



چند دن قیام کر کے بنگالے کی طرف کوچ کیا۔

۱۲۲۵ھ میں سید احمد صاحب کا قافلہ حج سے واپس ہو کر متعدد کشتیوں پر پانچ چھ سو مریدوں کے ساتھ پٹنہ میں مدرسہ گھاٹ کے پاس وارد ہوا۔ سید احمد صاحب نے اس دفعہ صادق پور میں قیام کیا، اور علماء صادق پور کا سارا خاندان حلقہ اوارت میں داخل ہوا۔ اس زمانے میں ہندوؤں کے رسم و رواج کے اثر سے مسلمان شرفاء بیواؤں کی شادی کو سخت معیوب سمجھتے تھے۔ سید احمد صاحب کا تلقین سے عظیم آباد پٹنہ میں اقل اقل صادق پور کے خاندان میں ایک بھوہ کا عقد ہوا اور یہ جاہلانہ رسم توڑی گئی۔

سید احمد صاحب نے مولوی ولایت علی و مولوی عنایت علی و مولوی شاہ محمد حسین کو اپنا خلیفہ مقرر کیا۔ اور بنجاب کے مسلمانوں کی امداد کے لیے ضروری سامان فراہم کرنے کی تاکید کی۔ جب سید احمد صاحب کا قافلہ روانہ ہوا مولوی ولایت علی و مولوی عنایت علی و مولوی طالب علی و مولوی باقر علی بھی ہمراہ ہوئے۔ پھر کچھ اور لوگ بھی ان سے جا ملے۔ سید احمد صاحب نے افغانان کا سفر کیا۔ اس وقت مولوی ولایت علی و مولوی عنایت علی بھی معیت میں موجود تھے۔

مولوی ولایت علی و مولوی عنایت علی و مولوی شاہ محمد حسین نے اپنی جدوجہد سے ایک بڑی جمعیت فراہم کر لی اور تمام بنگالہ و بہار کے لیے عظیم آباد پٹنہ کو اپنی تنظیم کا صدر مقام قرار دیا۔ مریدوں کی اعانت سے کثیر رقم بھی جمع ہو گئی۔ اس کے بعد ۱۲۳۱ھ (۱۸۲۷ء) کے قریب سید احمد صاحب نے سکھوں کے خلاف اعلان جنگ کر دیا۔ ۱۲۳۲ھ (۱۸۲۸ء) کے قریب سید احمد صاحب نے پشاور پر قبضہ کر لیا۔ لیکن دوسرے سال

(۱۸۵۳ء) میں سیندا احمد صاحب ایک معرکے میں شہید ہوئے۔ کچھ مدت کے بعد مولوی ولایت علی و مولوی عنایت علی نے پٹنہ کے علاقوں سے ایک جمعیت فرما کر کے پنجاب پر چڑھائی کی۔ اور دریائے سندس کے بائیں جانب ملک پنجاب کو کشمیر کی سرحد تک فتح کر لیا۔ سکھوں نے ہزیمت اٹھا کر انگریزوں کا سہارا پکڑا۔ انگریزوں نے ان مولویوں کو اطلاع دی کہ سکھوں کے سردار غلاب سنگھ سے ہم سے معاہدہ ہو۔ اس لیے تم ان کی مخالفت نہیں کر سکتے۔ اس سے سکھوں کے علاوہ انگریزوں سے بھی مخالفت پیدا ہو گئی۔ انگریزی فوج سکھوں کی طرف داری میں وہابیوں کی جمعیت کو ہزیمت کرنے لگی۔ یہاں تک کہ ۱۸۵۴ء میں ان کو تمام مفتوحہ علاقوں سے بے دخل کر دیا۔ مولوی ولایت علی و مولوی عنایت علی بھی گرفتار کر کے پٹنہ لائے گئے اور چار برس تک کوئی باغیانہ حرکت نہ کرنے کے لیے ہر ایک سے دس دس ہزار روپے کا چمچکا لیا گیا۔ اس مدت کے گزرنے پر مولوی عنایت علی نے پھر ایک جمعیت قائم کر کے پنجاب پر دھاوا کیا۔ لیکن انگریزوں نے شکست فاش دی۔ اس معرکے میں کرم علی درزی ساکن دانا پور متعدد ساتھیوں کے ساتھ قتل ہوا۔

۱۸۵۴ء میں ولیم ٹیلر نامی پٹنہ میں کشن کے عہدے پر ممتاز تھا۔ تذکرہ صادقہ میں لکھا ہے کہ بعض نو دولت رؤسائے شہر کشن کی نظر میں خیر خواہ بننے کی غرض سے یا کسی اور سبب سے مولویوں کے خلاف جھوٹے بیانات لگایا کرتے تھے۔ چنانچہ کشن نے ۱۸ جون ۱۸۵۴ء کو مولوی احمد اللہ و مولوی شاہ محمد حسین ساکنان صادق پور اور مولوی واعظ الحق ساکن بخشہ محلہ کو

ملقات کے بہانے سے اپنی کوٹھی میں بلوا کر نظر بند کر لیا۔ اور اس کے بعد ہی تمام اہل شہر سے ہتھیار بھی رکھوا لیے۔ ان مولویوں کو تین تین مہینے نظر بند رکھنے کے بعد دوسرے حکام کے ذریعہ تحقیقات کرنے پر گورنمنٹ کو معلوم ہوا کہ یہ لوگ محض شبہ پر گرفتار کر لیے گئے ہیں۔ اس لیے گورنمنٹ نے ان کو آزاد کر دیا۔ اور ولیم ٹیلر کشن کو معتبوب کر کے ملازمت سے برطرف کر دیا۔ لیکن نوکری چھوٹنے پر بھی اس نے پٹنہ کو نہ چھوڑا اور یہیں رہ کر وکالت کا پیشہ شروع کیا۔ نئے کشن نے تلافی مافات کے لیے مولوی احمد اللہ کو ڈیپٹی کلکٹر کے عہدے پر جو اس زمانے میں ہندوستانوں کے لیے غیر معمولی عزت کی نوکری تھی۔ بحال کیا۔ اور اسی طرح مولوی واعظ الحق کو بھی عہدہ دیا گیا۔ لیکن مولوی احمد اللہ نے کچھ دنوں کے بعد استعفا دے دیا۔ اور مولوی واعظ الحق نے مکے کو ہجرت کی۔ اور وہیں انتقال کیا۔ اپنی اولاد کو جائیداد حوالے کرنے کے بعد جو کچھ نقد ساتھ لے گئے تھے اس سے مکے میں مکان بنوا کر غریبا، حجاج، اور طالب علموں کے لیے وقف کر دیا۔

ان واقعات کے بعد ہی ۱۸۵۶ء کا غدر پیش آیا جو آئندہ اوراق میں علیحدہ مذکور ہوگا۔ غدر کے کئی برس بعد ۱۲ شعبان ۱۲۸۵ھ مطابق ۱۸۶۳ء کو یکایک الگزمند نامی مجسٹریٹ پٹنہ اور پارسن نامی سپرنٹنڈنٹ پولس ضلع انبالہ (پنجاب) نے بعض افسروں اور کانٹابلوں کے ساتھ آکر مولوی احمد اللہ و مولوی یحییٰ علی کے مکان کا محاصرہ کیا۔ پھر مکان کے اندر گھس کر ادھر ادھر دیکھا۔ اور مولوی عبدالرحیم و میاں عبدالغفار سے بعض سوالات کر کے واپس گئے۔ لیکن تیسرے دن پھر بطور اول آکر مکانوں میں جس قدر خطوط یا قلمی کتابیں پائیں اٹھا کر لے گئے۔ اور

مولوی عبدالرحیم دہلوی بچی علی کو بھی گرفتار کر کے حوالات کا حکم دیا مولوی بچی علی سے دس ہزار روپے کی ضمانت طلب کی گئی۔ اور علامہ حکیم عبدالحمید اسپر مولوی احمد اللہ نے اس کی فراہمی کا سامان بھی کیا لیکن چند دنوں کے بعد یہ حکم ہی منسوخ کر دیا گیا۔ اسی سلسلے میں ہندستان کے مختلف حصص میں اور بھی گرفتاریاں عمل میں آئی تھیں۔ ۲۶ رمضان ۱۳۲۵ء کو گرفتار شدہ لوگ انبالے بھیج دیے گئے اور گیارہ ملزموں پر جن میں پانچ اشخاص پٹنہ کے رہنے والے تھے بغاوت کا مقدمہ قائم ہوا۔ مذکورہ صادقہ صفحہ ۶۶ میں لکھا ہوا کہ پولیس نے زبردستی سے کسی طرح جرم ثابت کرایا۔ اور صدر الدین نامی ایک لڑکے کو وحشی محمد جعفر کے مکان میں رہتا تھا۔ سکھا پڑھا کر شہادت میں پیش کیا تھا لیکن اجلاس پر آکر یہ لڑکا سکھائی ہوئی بات بھول گیا۔ اور جرح میں کچھ اور کہ دیا۔ اس پر اسی رات کو پولیس نے اس قدر مارا کہ صدمے سے وہ لڑکا مر گیا۔

جرم ثابت ہونے پر جج نے مولوی بچی علی وحشی محمد جعفر و محمد شفیع کے حق میں پھانسی کا حکم دیا۔ اور باقی مجرموں کے لیے جس دوام بہ عبور دریائے شور تجویز کیا۔ لیکن عدالت عالیہ نے پھانسی کے حکم کو تبدیل کر کے جس دوام کر دیا۔ ۲۵ مئی ۱۳۲۵ء میں پٹنہ میں مولوی احمد اللہ پر بغاوت کا مقدمہ قائم کیا گیا اور جج نے ان کے لیے پھانسی کا حکم دیا لیکن عدالت عالیہ نے اس کو تبدیل کر کے جس دوام کر دیا۔ مولوی احمد اللہ کی ساری جائیداد بھی جس میں وہ جگہ بھی تھی جہاں اس وقت پٹنہ سٹی میونسپلٹی کا دفتر ہو۔ اور اسی کے پاس غامدانی ہڑواڑ بھی تھی ضبط کر لی گئی۔

آمالی صاحب اپنی تاریخ (صفحہ ۷۱۳) میں لکھتے ہیں کہ ان ضبط شدہ جائیداد

سے شہر کو درست کرنے کا کام لیا گیا۔  
 سرکا حکم ہونے پر تمام قیدی (۱۱ جنوری ۱۸۶۶ء) کو جزیرہ انڈمان  
 بھیج دیے گئے۔

## ۱۲۶) امیر خان و حشمت داد خان کا مقدمہ ۶۸-۱۸۶۹ء

خاندان صادق پور کے ارادت مندوں میں امیر خان و حشمت داد خان  
 وغیرہ تاجران چیرم (ساکنان محلہ عالم گنج پٹنہ) بڑے دولت مند اور ذی اقتدار  
 تھے۔ ۱۸۶۸ء میں حکام کو کسی ذریعہ سے معلوم ہوا کہ یہ لوگ بھی سرحد کے  
 مسلمانوں سے ساز باز رکھتے ہیں اور جہاد کے لیے چندے فراہم کرتے ہیں۔  
 ۱۸۶۹ء میں حکام نے سات آدمیوں کو گرفتار کر لیا۔ گرفتار شدہ لوگوں  
 کی جانب سے درخواستیں پڑنے پر بالآخر پرنسپ نامی جج نے پانچ  
 آدمیوں کے لیے مزائے جس دوام تجویز کی اور مضبوطی جاندا کا بھی حکم دیا  
 مگر بعد میں ہائی کورٹ نے صرف امیر خان اور ایک شخص کے حق میں یہ  
 سزا بحال رکھی اور باقی لوگوں کو غلطی دی۔

متذکرہ بالا مقدمات سے صادق پور کے خاندان کا نمول جاتا رہا۔ اور  
 امیر خان وغیرہ کی تجارت پر بھی تباہی آئی۔ ۱۸۶۹ء میں جزیرہ انڈمان میں  
 ان قیدیوں میں سے صرف چھ اشخاص زندہ رہ گئے تھے جن میں مولوی  
 عبدالرحیم میاں عبدالغفار و مولوی تبارک علی خاص پٹنہ کے رہنے والے  
 لے حالانکہ شہر کی حالت ناگفتہ بہ جو اور سرحدوں اور گلیوں کی نجس اور نحس صورت  
 اس کی شاہد ہے۔

تھے۔ ان کے اہل و عیال کی جانب سے درخواستیں گزرنے پر لاڈلڑپن گورنر جنرل نے ان کے مقدمے کے کاغذات ملاحظہ کر کے رہائی کا حکم صادر فرمایا۔ اور سنہ ۱۲۹۴ھ کو جزیرہ انڈمان میں مولوی احمد اللہ کا انتقال ہو چکا تھا۔ اور مولوی بھٹی علی نے اس کے قبل وہیں انتقال کیا تھا۔

ان واقعات کے بعد صاوق پور کے خاندان والوں نے سرکاری ملازمت اختیار کر لی۔ اور بعضوں نے گورنمنٹ سے خطاب بھی پائے۔ اب یہ لوگ بجائے وہابی کے غیر مقلد یا اہل حدیث کہے جاتے ہیں۔

## ۱۲۷) خواجہ حسین علی خاں پر بغاوت کا الزام ۱۸۴۸ء

سنہ ۱۸۴۸ء میں عظیم آباد پٹنہ کے ایک مشہور و معروف رئیس خواجہ حسین علی خاں پر بغاوت کا الزام عائد ہوا۔ حکام کو کسی ذریعے سے خبر پہنچی کہ خواجہ صاحب نے دانا پور کی دیسی فوج کو بغاوت کے نیچے ابھارا ہے۔ حکام نے یہ باقرنامی کو قوال اور داروغہ میرن جان کو خواجہ کی گرفتار کے لیے تعینات کیا۔ کچھ دنوں تک خواجہ صاحب کا کچھ پتہ نہ ملا۔ اس عرصے میں بمبھڑیٹ نے زیادہ سختی کے ساتھ گرفتاری کے احکام جاری کیے۔ بالآخر خواجہ صاحب نے از خود حاضر ہو کر حکام کو مطمئن کر دیا۔ اور انھوں نے بھی خواجہ صاحب سے کوئی پر خاش نہ کی۔

۱۷) خواجہ صاحب کے خاندانی حالات کسی قدر کتاب کیفیت العارفين مولفہ

حضرت شاہ عطاء حسین صاحب گیاوی میں مذکور ہیں۔

## (۲۸) صوبہ بہار میں تار برقی اور ڈاک خانے کی ابتدا

۱۸۵۲ء

مارچ ۱۸۵۲ء میں اول اول کلکتہ سے آگرہ تک صوبہ بہار ہو کر تار برقی کا سلسلہ قائم ہوا۔ اور بذریعہ تاریخ خبریں ۱۱ سال ہوئے لگیں۔ اور پہلے جو مراسلت دنوں اور مہینوں میں ہوتی تھی لمحوں میں طو پائے لگی۔ اسی سال ڈاک خانے بھی کھولے گئے۔ اور بذریعہ ڈاک خطوط آنے جانے لگے۔ پوسٹ کارڈ یعنی کھلا پرچہ صرف ایک پیسے میں اور بند لفافہ جس کا وزن نصف نولے سے زیادہ نہ ہو۔ دو پیسے میں بھیجا جاتا تھا۔

## (۲۹) پٹنہ میں باغیوں کی ایک شورش ۱۸۵۶ء

مندرجہ بالا سطریں وہاہیوں کی سرگزشت اور چند واقعات مذکور ہو چکے ہیں۔ جن سے لوگوں کے جذبات کا اندازہ ہو سکتا ہو۔ ۳ جولائی ۱۸۵۶ء کو اچانک پادری کی حویلی یعنی رومن کتھالک گرجا کے احاطہ کے متصل نگلی سے ساٹھ ستر آدمیوں کا ایک گروہ سبز جھنڈا لہراتا اور نقارے کے ساتھ یا علی کا نعرو بلند کرتا ہوا شاہراہ پر آکر پورب کی طرف روانہ ہوا۔ راہ میں شہر کے نچے لفنگے بھی ساتھ ہو لیے اور تھوڑی دیر میں سارے شہر میں ہل چل مچ گئی۔ حکام نے خبر پاتے ہی فوراً سکھوں کی پلٹن کو طلب کیا اور وہ حکم پاتے ہی آہنچی۔ لیکن اس کے قبل ڈاکٹر لائل سپرنٹنڈنٹ افیون گودام نے نیچے کر کے اغنی اس سے مرعوب ہو کر بھاگ جائیں گے۔ گھوڑے پر

سوار ہو کر ان کا تعاقب کیا۔ اس عرصے میں مفسدوں کا گروہ پھر ہٹے تک پہنچ گیا تھا۔ اسی جگہ کسی طرف سے ایک گولی آکر صاحب موصوف کے لگی جس سے روح فوراً پرواز کر گئی۔ ہنگامہ کچھ اور بڑھنے والا تھا لیکن عین وقت پہ سکھوں کی پلٹن پہنچ گئی اور باغی ادھر اُدھر منتشر ہو گئے۔ ان میں سے ایک شخص مارا گیا۔ لیکن اس کی شناخت نہ ہوئی کہ کون تھا۔ اور امام الدین نامی لکھنؤ کا رہنے والا بھی پکڑا گیا۔

دوسرے دن گورہٹ میں پیر علی (لکھنوی) کتب فروش کی دکان میں تلاشی ہوئے پر بعض بغاوت انگیز تحریریں دستیاب ہوئیں اور اس کے بعد پیر علی بھی گرفتار کر لیا گیا۔ حکام نے خان بہادر دیوان مولا بخش سی۔ اس۔ آئی۔ ڈپٹی مجسٹریٹ کو مزید تحقیقات سپرد کی۔ اور نقارہ بجائے والے کی شناخت پر نندو کھار۔ حاجی جان۔ گھسیٹا خلیفہ اکھاڑہ۔ اصغر علی۔ بدھن۔ اوصاف حسین مع برادران اور شیخ عباس وغیرہ چند اشخاص گرفتار ہوئے۔ اور ان سب کو مع پیر علی کتب فروش پھانسی دی گئی۔ اور آخر میں شناخت کنندہ نقارہ بجائے والے کو بھی پھانسی دی گئی۔

### ۳۰۱) داروغہ وارث علی اور مولوی علی کریم کی گرفتاری

انہی واقعات کے سلسلے میں تربہت کی طرف حکام نے نیل کے لنگرینڈ تاجروں کی مدد سے داروغہ وارث علی کو بھی گرفتار کرایا۔ اس کے پاس کوئی خط برآمد ہوا جو اس نے بغاوت کے مادے میں مولوی علی کریم زمین دار موضع دھڑی ضلع پٹنہ کو لکھا تھا۔ اس خط کے سبب مولوی علی کریم کی گرفتاری



کی تدبیر عمل میں آئی۔ آخر میں داروغہ وارث علی کو پھانسی دی گئی۔ مشہور ہے کہ پھانسی کے وقت اس نے پکار کر کہا کہ کوئی ایسا ہے کہ بادشاہِ دہلی کو اس کی خبر کرے!

## ۱۳۱) صوبہ بہار میں ۱۸۵۷ء کے غدر کے واقعات

۱۸۵۷ء کا مشہور غدر، برہمنی کو میرٹھ سے شروع ہوا جب کہ سپاہی باغی ہو کر دہلی کی طرف دھاوا کیا۔ لیکن ان واقعات کو صوبہ بہار سے چنداں تعلق نہیں۔ اس زمانے میں بنگالہ بہار کے شامل تھا اور بنگالے میں بارکھلے (کلکتہ) اور صوبہ بہار میں دانا پور کی فوجی چھاؤنیاں (کنٹونمنٹ) دومرکزی مقام تھیں۔ دانا پور کی چھاؤنی میں گوروں کی ایک پلٹن اور توپ خانے کے علاوہ دیسی توپ خانہ اور کٹ و مٹ و منڈ کی دیسی پلٹیں موجود تھیں۔ چون کہ ۱۸۵۷ء میں سنتال پرگنہ میں سنتالیوں نے بغاوت کی تھی اس لیے انگریزوں نے ایک دیسی رسالہ احتیاطاً مقام روہنی میں متعین کر رکھا تھا اور اس کا ایک دستہ دیسی پلٹن کے ساتھ مقام بوسی ضلع بھاگل پور میں اور بعض دستے دیوگھر اور رام پور ہاٹ میں بھی متعین تھے۔ اسی طرح چھوٹا ناگ پور کی حفاظت کے لیے ایک مختصر پلٹن مقام ڈورنڈا (جوراپنچی کا ایک حصہ) میں رکھی گئی تھی۔ اور اس کے دستے مقام ہزاری باغ چائے باسہ (نگھہجوم) اور پربیا میں متعین تھے۔ نیپال کی سرحد کے اطراف کی حفاظت کے لیے مقام سگولی ضلع چپارن میں ایک رسالہ متعین تھا۔ بغاوت کے اسباب کئی طور پر بیان کیے جاتے ہیں۔ ان میں ایک خاص سبب یہ تھا کہ اس

زمانے میں (ENFIELD) کے کارخانے کی جو بندوقیں فوج میں سنبھلی تھیں ان کے کارٹوس پر ایک چکنا کاغذ منڈھا ہوا ہوتا تھا۔ اور ان کارٹوسوں کو بندوق میں لگانے وقت ان کے سروں کو سپاہی دانتوں سے نوچ کر اٹھاتے تھے۔ سپاہیوں کو معلوم ہوا کہ اس چکنے کاغذ میں سوراخ اور گائے کی چربی لگائی جاتی ہو۔ اس لیے نہ سلمان ان کو پھوڑ سکتے تھے نہ ہندو۔ اس بارے میں فوجی افسر بھی سپاہیوں کی تشفی نہ کر سکے۔ کیوں کہ خود ان کو خبر نہ تھی کہ کس قسم کی چربی استعمال میں لائی گئی تھی۔ اور گورنمنٹ کی جانب سے جب ان کارٹوسوں کا دینا بند کر دینے کے متعلق یا اس کے علاوہ جو کاروائی ہوئی وہ بعد از وقوع ہوئی اس لیے شک رفع نہ ہوا۔

بہر کیف مادھون کے اوّل ہفتے میں دانا پور کی سپاہ نے بذریعہ خط پٹنہ کی پولس کو اطلاع دی کہ عنقریب پٹنہ پر دھاوا کیا جائے گا تم لوگ بھی آمادہ رہو کہ خزانہ ہاتھ سے نہ جائے۔ یہ خط حکام کے ہاتھ لگ گیا۔ مسٹر ٹیلر کشر نے حتی المقدور جھجھو باغ کی کوٹھی کو منظم کر کے اس کی دیواروں میں بندوق چھپانے کے لیے ریزن بنوائے۔ اور تمام علاقوں میں انگریز حکام کو لکھ بھیجا کہ پٹنہ پہلے آؤ۔ مگر ان کو اکثر انگریز اس کوٹھی میں جمع ہو گئے۔ اس وقت انگریز سخت خطرے میں تھے۔ خصوصاً اس سبب سے کہ یہاں پہرے پر جو نجیب مقرر تھے ان کی وفاداری پر پورا اعتماد نہ تھا۔ اور میرجوس افسر رسالہ مقام سگولی کی مرسلہ فوج بھی ایسی تھی کہ چند دنوں کے بعد باغی ثابت ہوئی۔ لیکن کپتان ریڈے کے بھیجے ہوئے

TWENTYEIGHTYEARS IN INDIA BY W. TAYLER

رہے سپاہیوں کی موجودگی سے انگریزوں کی جان میں جان آئی۔  
 ۱۱ اپور کی فوج ایک بوٹے تجھے کار افسر جنرل لائٹ کے تحت میں  
 تھی۔ سپہ سالار افواج نے جنرل مذکور کو لکھ بھیجا کہ گوروں کی فوج مختصر  
 دانا پور پہنچے گی۔ اس کے پہنچنے پر دیسی پلٹنوں سے ہتھیار لے لینا اور ان  
 کو سمجھا دینا کہ تمہارے ساتھ کوئی برائی منظور نہیں بلکہ خود تمہارے حق میں  
 یہ تدبیر بہتر ہو۔ اس لیے کہ تم خود فتنہ و فساد سے محفوظ رہو گے۔ اور اگر  
 اس سمجھائے پر بھی یہ ہتھیار دینے سے انکار کریں تو بہ زور لے لینا۔ اس  
 حکم کے چند دنوں کے بعد ۲۳ جولائی کو گوروں کی فوج پہنچ گئی۔ اس کے  
 بعد ۲۵ جولائی کو دیسی فوج کے سلاح خانے سے بندوق کی ٹوپیاں  
 نکلوا کر انگریزی پلٹن کی میگنیزین میں رکھوا دی گئیں اور دیسی سپاہیوں کو  
 بھی حکم دیا گیا کہ بندوق کی ٹوپیاں جو ان کے پاس ہیں داخل کر دیں۔  
 سپاہیوں نے اس حکم کی تعمیل سے انکار کیا تو گوروں نے ان پر گولیاں  
 چلا دیں۔ اتفاق سے اس وقت جنرل بھی موجود نہ تھا۔ سپاہی چھاؤنی سے  
 نکل کر سون ندی کے پار بابو کنور سنگھ زمین دار جگدیش پور کے گروہ سے  
 جا ملے۔

چار دن کے بعد انگریزوں نے فوج کا ایک دستہ جس میں پچاس  
 سکھوں کو شامل کر کے چار سو آدمی تھے بدریے اسٹیم آرہ کی طرف روانہ  
 کیا۔ ۲۹ جولائی کی شام کو یہ لوگ اسٹیم آرہ سے اتر کر قصبہ آرہ کی طرف روانہ  
 ہوئے۔ نصف شب کے قریب اچانک باغیوں کی جمعیت سے مقابلہ  
 ہو گیا۔ باغیوں کی کثرت نے انگریزوں کی فوج کو سخت ہزیمت پہنچائی۔  
 ان کے ڈیڑھ سو آدمی مقتول اور اسی قدر مجروح ہوئے۔ صرف پچاس

ساتھ آدمی کسی طرح صحیح سلامت پہنچے۔

آرہ میں مطبر لوائل نامی ریلوے انجنیئر نے ایک بنگلہ تعمیر کرایا تھا غدر کے آثار شروع ہوتے ہی لوائل نے رسد کا سامان فراہم کر کے بنگلہ کو اینٹوں سے گھیر کر حتی الوسع محفوظ کر لیا اور نواشتخاص یور وہین اور چھی بومہ شین اور تین ہندستانی اور ان کے علاوہ پولس کے پچاس مسلح سپاہی اسی گھر میں پناہ گزین ہو گئے۔ باغیوں نے چند بار اس پر حملہ کرنے کا قصد کیا ایک بار ایک چھوٹی ٹوپ بھجے اسے لگا دی۔ اور گولیاں چلا کر ان کو ڈراتے رہے۔ لیکن محصورین کی ہوشیاری اور شن تدبیر کے سبب باقاعدہ حملہ کرنے کی جرأت نہ کر سکے۔ آخر سات دن میں ۲ اگست ۱۸۵۷ء کو ونٹ آرنامی فوجی افسر نے دو سو انگریز سپاہ اور چند ضرب توپیں لے جا کر کنور سنگھ کے آدمیوں کو جن کی تعداد دو ہزار کے قریب تھی شکست دے کر بھگا دیا اور محصورین نے تھلکے سے رہائی پائی۔ اسی بنگلہ کو آرہ ہوس کہتے ہیں اور اس کو اس قدر تاریخی اہمیت حاصل ہو گئی ہو کہ ۱۹۱۲ء میں شہنشاہِ جارج پنجم نے آرہ اگر اس کا معائنہ کیا۔ آنر (V. EYRE) نے اپنی ملک میں تین سو سپاہ اور منگو کر مقام جگدیش پور میں کنور سنگھ کے گڑھ پر قبضہ کر لیا۔ بابو کنور سنگھ نے اپنے ساتھیوں کو لے کر اعظم گڑھ کی راہ لی اور وہاں پہنچ کر بعض معرکوں میں بہادرانہ جنگ کی۔ لیکن بابو امر سنگھ برادر کنور سنگھ نے شاہ آباد کے جنوبی علاقوں میں پہنچ کر انگریزوں سے مقابلے کا ہتھیار کیا۔ اور اس عرصے میں بھاگل پور کے نمبر ۵ کے آدمی بھی اگر اس سے مل گئے۔ چند ماہ کے بعد ماہ اپریل ۱۸۵۸ء میں کنور سنگھ نے اعظم گڑھ سے واپس آکر پھر جگدیش پور پر قبضہ کر لیا۔ انگریزوں نے ایک

فوج بس میں چار سو سپاہ تھی، کنور سنگھ کے مقابلے کو روانہ کیا۔ لیکن کنور سنگھ نے اس کو شکست فاش دی۔ اس وقت کنور سنگھ کی عمر تیس سال کے قریب تھی اور سابق معرکے میں شاید زخم بھی کھائے تھے۔ انگریزوں کو شکست دینے کے بعد کنور سنگھ نے انتقال کیا۔ اور باغیوں کے گروہ نے بابو امر سنگھ کو سردار بنا کر اپنی جمعیت کو ترقی دینی شروع کی۔ امر سنگھ کے علاقوں میں جنگل اس قدر تھا کہ انگریزوں کے تختینے کے مطابق تین لاکھ بیس ہزار میل دائرہ چھوہفتے کام کرنے پر اس کو کاٹ کر صاف کر سکتے تھے۔ ایک عرصے تک انگریز بابو امر سنگھ کے گروہ سے مقابلہ نہ کر سکے لیکن بالآخر بڑی زحمت کے بعد اولاً سراپڈوڑ ڈلگار ڈال اور بعد میں جنرل ڈگلز نے ان کو منتشر کیا۔ جب انگریزوں کی سات ہزار فوج نے سات متفرق مقاموں سے ان کو گھیرنا شروع کیا تو باغیوں کا گروہ کاٹھور پہاڑیوں کی طرف بھاگ کر بالکل درہم برہم ہو گیا۔

مسٹر ٹیلر نے غدر کے آثار شروع ہوتے ہی ضلع کے انگریز حکام کو چٹنے چلے آنے کی ہدایت کی تھی۔ اس کی تعمیل میں صنف مظفر پور اور بارہ کے حکام نے سبقت کی اور گیا کے ٹکڑے شہر سے چند میل جا کر پھر گیا کی طرف مراجعت کی۔ دانا پور کی باغی فوج کا گیا کی طرف ۱۱ شن کر اس نے پھر یہاں سے روانہ ہونے کا ارادہ کیا۔ اس کے روانہ ہوتے ہی خزانے کے پہرے والے بھیبوں نے باغی ہو کر دھم مچادی اور جیل خانے کے قیدیوں کو رہا کر کے لوٹ مار شروع کر دی۔ اس وقت بھاگل پور کے رسالے کے باغی سپاہی بھی گیا پہنچ کر ان باغیوں سے مل گئے تھے۔

دو ہفتے کے بعد گیا پر حکام کا قبضہ ہو گیا۔ لیکن اس کے بعد بھی عیسے تک باغیوں نے فتنہ و فساد کا سلسلہ جاری رکھا۔

سگولی ضلع چپارن میں سپاہیوں کے باغی ہونے پر مو تیاری رچی جانے لگی اور سارن کے انگریز حکام کو بھی دو ہفتے تک اپنے مقام سے ہٹ کر رہنا پڑا۔ ان علاقوں میں حکام کی غیبت میں مولوی محمد واجہ منصف نے بڑے استقلال سے اس قائم رکھا۔

ضلع منظر پور میں بھی رسالے کے پیچہ سپاہی باغی ہو گئے لیکن یہاں پہرے والوں نے مستقل مزاجی سے کام لیا اور باغی سپاہ کی کچھ بن نہ آئی۔

ہزاری باغ رنجی چانباہ وغیرہ متعدد مقاموں میں باغیوں نے فتنہ و فساد برپا کر رکھا تھا اور جنگلی کول بھی ان کے اثر سے جا بجا قتل و غارت میں مشغول تھے۔ لیکن حقیقتاً باغیوں میں سوائے شاہ آباد کے کسی جگہ کوئی تنظیم نہ تھی اس لیے ان کو کام یا بی نہ ہوئی۔ ان کی لوٹ مار کے سبب عوام کو بھی ان کے ساتھ کوئی ہمدردی نہ تھی۔ بہر حال ایک سال کے اندر ہی انگریزوں نے غدر کے ہنگامے کی پورے طور پر روک تھام کر دی (صوبہ بہار کے غدر کے واقعات کی مزید تفصیل کے لیے ہر ضلع کا گزیٹور اور پٹنہ کمشنری کے متعلق سٹریٹلر کی کتاب "سوسوہ" پٹنہ کرائس)

اور ٹوٹنی ایٹ ایرس ان انڈیا PATNA CRISIS, AND, TWENTY

EIGHT YEARS IN INDIA اور مالی صاحب کی تاریخ دیکھنی

سے گو رمنٹ نے ان کی غارت کے صلے میں خاص پنشن بھی مقرر کی تھی جو ان کی زندگی تک جاری رہی۔

(۳۲) صوبہ بہار میں ایسٹ انڈین ریلوے ۱۸۶۲ء

۱۸۵۴ء میں صرف ہوڑہ اسٹیشن سے ہوگی تک بنگالے میں ریل جاری ہوئی تھی۔ غدر کے زمانے میں ضلع برہمان تک ریل جاری تھی لیکن راستہ بنانے اور لوہے کی پٹریاں بچھانے کا کام صوبہ بہار کی حدود تک پہنچ گیا تھا۔ ۱۸۶۲ء میں صوبہ بہار ہو کر کلکتہ سے بنارس تک ریلوے جاری ہو گئی۔

## باب ہستم

سلطنت برطانیہ کی براہ راست حکومت

(۱) انگریزی کمپنی کا انجام

۱۶۶۰ء میں پہلے پہل دو انگریز تاجروں کا ہٹنہ آنا۔ مقرب خان صوبے دار کے زمانے کے حالات میں مذکور ہو چکا ہے۔ ۱۶۳۸ء میں انگریزی کوٹھی مقام سورت کی جانب سے پڑ منڈی نامی انگریز آٹھ چھکڑوں پر پارے سیما کے پیچے اور سیندور لاد کر تجارت کے لیے آگرے سے ہٹنہ

آیا۔ اُمالی صاحب نے اپنی تاریخ (صفحہ ۴۲) میں لکھا ہے کہ اس کا پٹنہ آنا ایک غلطی کے سبب تھا۔ یعنی مہر نے غلطی سے خط میں بجائے سامنے مقام کے جو پٹیلہ کی ریاست میں ہے، پٹنہ لکھ دیا تھا۔ بہر کیف ایک ہندین پٹنہ میں رہ کر پٹرمنڈی نے کمپنی کے ہتھموں کو لکھ بھیجا کہ یہاں کاروبار کھولنے میں سخت زیر باری کا اندیشہ ہے۔ اس لیے کمپنی نے اس وقت کوئی انتظام نہیں کیا لیکن جب بنگالے میں انگریزی تجارت قائم ہو گئی تو ۱۶۵۷ء میں پٹنہ میں بھی تجارتی کوٹھی کھولی گئی۔ اس زمانے میں پٹنہ سے ہزاروں من شورہ باروت بنانے کے لیے ولایت جانے لگا اور اس کے علاوہ بھوٹیوں (یعنی بھوٹان کے رہنے والے جو موسم سرما کے ادائل میں یہاں آکر اپنے ملک کی چیزیں فروخت کرتے تھے) سے مشک کے ٹلے اور بعض جڑی بوٹیاں دوائیں بنانے کے لیے تجارتی طور پر خریدی جانے لگیں۔ اور افیون اور لاه کی تجارت سے بھی انگریزوں کو بڑا منافع ہونے لگا۔ ۱۶۶۳ء سے ۱۶۸۷ء تک جاب چارنک (GOB CHARNOCK) بانی شہر کلکتہ) پٹنہ کی کوٹھی کا منتظم تھا۔ انگریزوں کی شورے کی تجارت ایسی بڑھی چڑھی تھی کہ روزانہ سیکڑوں کشتیاں شورے سے لدی ہوئی گنگا میں نظر آتی تھیں۔ انگریزوں کے علاوہ اوروپین قومیں شل ڈچ وغیرہ بھی انگریزوں کے پہلے سے یہاں تجارت کرتی تھیں۔ محلہ تین گھاٹ سے پچھم ولن پیز کا پٹنہ اور محلہ معروف گنج میں لپ دریا ڈیش کوٹھی کی جگہ جہاں اس کے بانی مارجن ہنڈرک برنیر کی قبر بھی موجود ہے، انہی تاجروں کی یادگار ہے۔ ۱۶۶۳ء کے قریب نواب شایستہ خاں صوبے دار نے انگریزوں کو شورے کی تجارت کرنے سے روک دیا۔ اور سٹریٹیکا منتظم کو بھی قید



کر لیا تھا۔ اور انگریز تاجروں کے اور مال تجارت پر ساڑھے تین فی صد کے حساب سے محصول لگادیا۔ لیکن پھر کسی طرح تصفیہ ہو گیا۔ ۱۶۸۸ء میں شایستہ خاں دوبارہ صوبے دار ہو کر آیا تو انگریزوں سے جزیے کا مطالبہ کیا۔ اور ان کے انکار کرنے پر ان کے مال کی ضبطی اور اعمال کی محبوس کا حکم دیا۔ آخر انگریزوں نے بجائے نقد کے کچھ گھوڑے وغیرہ سامان دے کر تصفیہ کر لیا۔

۱۶۸۲ء میں شہزادہ عظیم الشان کی حکومت میں شاہی عاملوں نے کمپنی کے کارندوں کو بعض مطالبات نہ دینے کے سبب گرفتار کر کے چھو سات ہفتے تک مقید رکھا اور ان کا مال بھی قرق کر لیا۔ اس واقعے کے بعد ۱۶۸۷ء میں کمپنی نے پٹنہ سے اپنے کارپردازوں کو واپس بلا لینے کا ارادہ کر لیا تھا لیکن پھر کچھ سوچ سمجھ کر تجارت کو جاری رکھا۔ ۱۶۸۷ء میں اورنگ زیب کے مرے پر انگریزوں کو پھر نئے مطالبات جاری ہونے کا اندیشہ پیدا ہوا۔ اس لیے کمپنی نے کارپردازوں کو ہدایت کی کہ پٹنہ میں فی الفور جس قدر رشورہ دستیاب ہو سکے لے کر چلے آؤ۔ مگر اس کے بعد تخت کی وراثت کا جھگڑا طر ہو جانے پر انگریزوں کو بھی اطمینان ہو گیا۔

۱۶۸۲ء میں پٹنہ میں فرخ سیر کی تخت نشینی کے وقت نواب سید حسین علی خاں نے نذرانے کی ایک فہرست تیار کی اور انگریزی کوٹھی سے بائیس ہزار روپے بادشاہ کے لیے وصول کیے۔ اور اس کے علاوہ ساڑھے چھ ہزار روپے خاص اپنے لیے بھی بطور نذر وصول کیے۔ ڈچ کمپنی کے منتظم ”وین ہورن“ نے نذرانہ دینے سے انکار کیا تو اس کا مال قرق کر لیا گیا۔ آخر دو لاکھ روپے دے کر اس نے پیچھا چھڑایا۔

ایسٹ انڈیا کمپنی نے ۱۷۹۰ء میں ملکہ الزبتھ سے فرمان حاصل کر کے جاری ہوئی تھی۔ ۱۸۵۷ء کے غدر کے بعد تجارتی کاروبار بند کر دیا گیا۔ اور کمپنی کے تمام مفتوحہ علاقے ملکہ وکٹوریہ کی مملکت میں شامل ہو کر براہ راست انگریزی سلطنت کے زیر فرمان ہو گئے۔ یکم نومبر ۱۸۵۸ء کو ملکہ وکٹوریہ کے مشہور اعلان کے بعد کمپنی کا دور دورہ ختم ہو کر ملکہ وکٹوریہ کی حکومت کا آغاز ہوا۔ ۱۸۵۸ء ملکہ کے زمانے سے انگریزی حکومت کو ترقی ہوتی رہی اور عام طور پر ان کا قلم رہا۔

### (۳) ۱۸۵۳-۵۴ء کا قحط

۱۸۵۳ء میں صوبہ بہار اور شمالی بنگالے کے بعض حصے میں قحط کے آثار نمایاں ہوئے۔ گورنمنٹ نے اس دفعہ قحط کے دفعیہ کا پورا انتظام کیا۔ برہما سے چاول منگو کر قحط زدوں کی امداد کی۔ بنگالہ چھوڑ کر صرف صوبہ بہار میں تین لاکھ چالیس ہزار ٹن چاول منگوا یا گیا۔ (ایک ٹن ساڑھے ستائیس من کے برابر ہوتا ہے) اور سات آٹھ مہینے تک حاجت مندوں کو نفٹ اور بعض صوبوں میں محض کم قیمت پر غلہ تقسیم کیا گیا۔ اس بندوبست میں گورنمنٹ نے نہ کسی کروڑ روپے خرچ کیے اور لاکھوں نفوس کو فلتے کی موت سے بچالیا۔

(۳۱) پرنس آف ولینز یعنی ولی عہد سلطنت برطانیہ

کی آمد ۱۸۶۶ء

۱۸۶۶ء میں ملکہ وکٹوریہ کے بڑے صاحب زادے (جو بعد کو شہنشاہ اڈورڈ ہفتم کے لقب سے بادشاہ ہوئے) اپنی شہزادگی کے زمانے میں ہندستان کی سیروسیاحت کو تشریف لائے۔ اس وقت پٹنہ کو بھی رونق بخشی۔ اس زمانے میں سر رچارڈ ٹمپل لفٹنٹ گورنر صوبہ بنگالہ و بہار اور مسٹر شکاف کشنراضلاع پٹنہ تھے۔ اس موقع پر حکام کی خوش نظمی اور رؤسائے شہر اور زمین دار اور عوام الناس کا خیر مقدم قابل دیدہ تھا۔ اس تشریف آوری کی یادگار میں پٹنہ میں بہار اسکول آف انجینئرنگ قائم ہوا جو اس صوبے کی ایک بڑی تعلیم گاہ ہے۔ اور اب ترقی کر کے اسکول سے کالج بن گیا ہے۔

(۳۲) ۱۸۹۶-۹۷ء کا قحط

۱۸۹۶ء میں بارش کی قلت اور نیز خلاف موسم پانی برسنے سے قحط کا اندیشہ پیدا ہوا۔ ۱۸۹۶ء میں اکثر اضلاع صوبہ بہار میں قحط کے آثار نمایاں ہو گئے۔ لیکن ریلوے کی موجودگی کے سبب خاص ضلع پٹنہ میں غلے کی کمی محسوس نہ ہوئی۔ مگر نرخ کی گرائی کے سبب غریبوں نے سخت مصیبت اٹھائی۔ خاص ضلع پٹنہ کا حال مظفر پور و دربھنگہ وغیرہ کی بہ نسبت پھر بھی

بہت مستقیم تھا۔ حکومت کی طرف سے قحط کے انسداد اور قحط زدوں کی امداد میں کوئی کمی نہ تھی۔

## ۱۵) ۱۹۰۰ء کا طاعون

۱۸۹۶ء میں بمبئی کی طرف طاعون کی وبا شروع ہوئی اور دو برس کے بعد یہی وبا بہار و بنگالے میں پھیل گئی۔ تادمخوں کی رو سے اول اول ایسی وبا گیارھویں صدی ہجری میں جہاں گیر بادشاہ کے عہد میں ملک دکن میں آئی تھی اور ۱۲۸۶ء میں آگرہ میں بھی اس سے بہت موتیں ہوئیں۔ تیزک جہاں گیری اور منتخب اللباب (خانی خان) میں وبا کی کیفیت یہ لکھی ہے کہ اول چننے اپنے سوراخوں سے نکل کر مستانہ دارادھر ادھر دوڑ کر وقتاً مرجاتے تھے۔ اور انسانوں کا یہ حال ہوتا تھا کہ اول بغل یا چڑے یا گلے کے اوپر گٹھی نمودار ہوتی تھی اور اس کے ساتھ شدید تپ آجاتی تھی۔ بعض مریض اول ہی روز اور بعض دو ایک دن کے اندر مرجاتے تھے۔ ۱۹۰۰ء میں صوبہ بہار میں بھی طاعون کی بجنسہ یہی کیفیت تھی۔ اس صوبے میں یہ وبا کئی سال تک رہی اور تیس لاکھ نفوس ضائع ہوئے۔

## ۱۶) ۱۹۰۱ء کا سیلاب

مشہور ہے کہ بارھویں صدی ہجری کے آخر میں شیخ علی حزمین شاعر نے

برسات نے موسمِ اہمِ عظیم آباد پٹنہ میں جلد اور گنگا کے چٹھاؤ کو دیکھ کر کہا کہ میں اس شہر میں نہیں رہ سکتا۔ کیوں کہ اگر سیلاب آئے تو کسی طرف مفر کی صورت نظر نہیں آتی اور اسی کے بعد گجہر اگر بنارس کی راہ لی اگرچہ شہر والوں نے کبھی سیلاب سے بہت زیادہ نقصان نہیں اٹھایا لیکن اس ضلع میں واقعی اس قدر سیلاب آیا کیے ہیں کہ شیخ موصوف کا خوف کچھ بے جا نہ تھا۔

ستمبر ۱۹۰۱ء میں سون اور گنگاندی میں بے یک وقت سیلاب آنے سے ضلع پٹنہ کے بعض حصے میں لوگ سخت مبتلائے آفت ہوئے۔ قصبہ منیر کے قریب اور دیگھا گھاٹ کے آس پاس تمام زمینیں تہ آب ہو گئیں۔ اور قصبہ باڑہ کے نوات میں بھی تمام عالم آب نظر آئے۔ جن غریبوں کے مکان نشیب میں واقع تھے انھوں نے کئی دن تک تہلکہ میں بسر کی گورنمنٹ کی رپورٹ کے مطابق دو سو ستاون بستیوں کو نقصان پہنچا اور تخمیناً ایک ہزار گھر بیٹھ گئے۔ بڑی خیریت ہوئی کہ دو ہی دن میں سیلاب کم ہو گیا۔ لیکن اس مدت کے اندر بعض جانیں بھی تلف ہوئیں۔ اور جو لوگ گنگا کے دیاروں میں بسے ہوئے تھے ہانس اور تختوں کے سہارے بہتے ہوئے میوں میل کے فاصلے پر کسی طرح زندہ نکالے گئے۔

(۲) پٹنہ میں لارڈ کرزن کی آمد ۱۹۰۳ء

۱۹۰۳ء میں لارڈ کرزن وائسرائے و گورنر جنرل نے پٹنہ آکر بذریعہ حاشیہ ۲۳۳ پر

اسٹیمر گنگا سے شہر کا نظارہ کیا۔ حقیقتاً گنگا سے شہر کا نظارہ نہایت دل کش ہوتا ہے۔ اور جن لوگوں نے کشتی سے اس خوش نما منظر کو نہیں دیکھا ہو وہ اس کے لطف سے نا بلد ہیں۔ ۱۹۰۵ء میں لارڈ کرزن نے مقام پوسا میں ذرا عتی تعلیم گاہ کی بنیاد قائم کی۔

## ۸) نکل سلور کے نئے اسکے ۱۹۰۴ء تا ۱۹۲۰ء

۱۹۰۰ء میں حکومت نے اول اول نکل کی انٹی حاری کی۔ اس کے قبل تک چاندی کی دوٹی اور تانبے کے ڈبل پیسے (ٹکاپے) کے درمیان میں کوئی سکہ کبھی جاری نہ ہوا تھا۔ نکل دھات رنگت میں چاندی اور رانگے سے مشابہ ہے۔

۱۹۱۱ء و ۱۹۱۹ء میں بجائے چاندی کی دوٹیوں اور چوٹیوں کے نکل کی دوٹیاں اور چوٹیاں جاری ہوئیں جو اکتی کی طرح اب تک جاری ہیں۔ ۱۹۱۹ء و ۱۹۲۰ء میں نکل کی اٹھنٹیاں بھی جاری ہوئیں لیکن یہ اٹھنٹیاں اب جاری نہیں اور اتفاقاً کہیں دیکھنے میں آتی ہیں۔ گورنمنٹ نے نکل کی دوٹیاں جاری کرنے کے بعد چاندی کی چھوٹی دوٹیاں جاری کرنا بھی بند کر دیا ہے۔

(صفحہ ۴۳۳ کا حاشیہ)

۱۷، ۱۸ جنوری ۱۹۰۳ء کو لارڈ کرزن نے اوریل پبلک لائبریری کا ملاحظہ کیا۔ اس کے آٹھ برس پہلے ۳، ۴ اپریل ۱۸۶۵ء کو نارڈرپن وائسرائے یہاں تشریف لائے تھے۔

## ۱۹۱۰ء مظفر پور میں بمب کا واقعہ ۱۹۰۸ء

۱۹۰۸ء میں دونوں جوان بنگالیوں نے مظفر پور میں ایک فٹن گاڑی پر اچانک بمب پھینکا۔ جس سے دو یورپین عورتیں (سزکینڈی اور ان کی لڑکی) ہلاک ہو گئیں۔ بنگالیوں کا قصد ان عورتوں کے مارنے کا نہ تھا۔ انھوں نے کنگس فورڈ صاحب جج کو مارنے کے لیے یہ حرکت کی تھی لیکن وہ بچ گئے اور یہ دو عورتیں ہلاک ہو گئیں۔ انھوں نے اس کے قبل کنگس فورڈ صاحب کو ہلاک کرنے کے لیے یہ تدبیر بھی کی تھی کہ ایک کتاب میں بمب رکھ کر بذریعے ڈاک اس کے پاس روانہ کیا۔ وہ بمب اس طرح کا تھا کہ کتاب کھولتے ہی پھٹ پڑے۔ حسن اتفاق سے صاحب موصوف نے پارسل لے کر اس کو بغیر کھولے رکھ دیا۔ اور اس عرصے میں خفیہ پولس کو اس پارسل کا حال معلوم ہو گیا۔ اور اس نے پارسل کو لے کر بمب کو منافع کرایا۔ جج صاحب سے بنگالیوں کو بغض کا سبب یہ تھا کہ جب ۱۹۰۵ء میں لارڈ کرزن نے زور زبردستی سے بنگالے کو دو حصوں میں تقسیم کر دیا۔ اور اس بارے میں بنگالیوں کی نارضا مندی کی کچھ پروا نہ کی تو بنگالیوں نے شورش انگیز کارروائیاں شروع کیں۔ بعض نوجوانوں نے بمب اور ریولور (بتیجہ) سے انگریز حکام کو ہلاک کرنے پر کمر باندھی۔ کنگس فورڈ صاحب جج نے کلکتہ میں مجسٹریٹ رہ کر بعض اخبار والوں کو حکومت کی بُرائی شائع کرنے کے جرم میں سزا دے دی تھی۔ اس لیے ان بنگالیوں نے ان کو مارنے کا مقصد کرادہ کر لیا۔

بہر کیف مظفر پور کے واقعے میں بمب پھینکنے والوں میں ایک شخص

نے خود کشی کر لی۔ اور دوسرے مجرم کو جس کا نام خودی رام پوس تھا پھانسی دی گئی جس داروغہ نے عورتوں کے قاتل کو گرفتار کیا تھا اس کو بھی ایک ظالم نے اچانک کلکتہ میں سربراہ تینجہ سے ہلاک کر دیا۔

## (۱۰) صوبہ بہار کا بنگالے سے جدا ہونا ۱۹۱۱ء

پلاسی کی جنگ کے بعد سے انگریزی حکومت میں ۱۹۱۱ء تک صوبہ بہار بنگالے کے شامل رہا۔ اگرچہ ابتدا میں کچھ مدت تک خاص صوبہ بہار کے لیے علیحدہ نائب ناظم بھی مقرر ہوئے جس کی کیفیت اپنی جگہ پر مذکور ہو چکی ہے۔

۱۲ دسمبر ۱۹۱۱ء کو صوبے کی قسمت نے پلٹا لیا۔ موجودہ حکمران شہنشاہ جارج پنجم نے دارالحکومت دہلی میں تاج پوشی کے موقع پر اعلان کیا کہ صوبہ بہار مع چھوٹا ناگ پور و اڑیسہ بنگالہ سے علیحدہ کر کے بجائے خود ایک صوبہ قرار دیا جائے گا۔ اسی حکم کے مطابق ۱۹۰۵ء کی تقسیم بنگالے کی کارروائی بھی مسترد و منسوخ قرار پائی۔ جدید صوبہ بہار و اڑیسہ کے لیے پٹنہ دارالحکومت مقرر ہوا۔ اور قدیم آبادی سے کئی کوس پچھم ہائی کورٹ، سکریٹریٹ گورنمنٹ ہاؤس اور سرکاری ملازموں کے رہنے کے مکانات کی بنیادیں قائم کی گئیں۔ انگریزی عہد میں لارڈ کلايو کے زمانے سے ۱۹۰۵ء تک جو انگریز فرماں روا ہوئے ان کی کیفیت اس جدول سے ظاہر ہوگی۔

۱۔ اس زمانے میں سر علی امام وائسرائے کی کونسل کے ممبر تھے اس لیے صوبے کی تقسیم

میں انھوں نے بھی اپنے رسوخ سے کام لیا۔



## جدول نمبر ۱

۱۱۱) گورنر بنگالہ ۱۶۵۸ء تا ۱۶۶۳ء

|                            |                            |
|----------------------------|----------------------------|
| ۱. لارڈ کلايو ۱۶۵۸ء        | ۵. لارڈ کلايو دوبارہ ۱۶۶۵ء |
| ۲. جان زيفانيہ ہولول ۱۶۶۰ء | ۶. ہنری ديبريلٹ ۱۶۶۶ء      |
| ۳. ہنری وينٹارٹ ۱۶۶۰ء      | ۷. جان کاریئر ۱۶۶۹ء        |
| ۴. جان سپز ۱۶۶۳ء           | ۸. ویرن ہٹنگس ۱۶۶۲ء        |

## جدول نمبر ۲

۱۱۲) ۱۶۶۴ء تا ۱۸۵۴ء بحیثیت گورنر و گورنر جنرل

|                                        |                             |
|----------------------------------------|-----------------------------|
| ۱. ویرن ہٹنگس ۱۶۶۳ء                    | ۱۱. جان اڈم ۱۸۲۳ء           |
| ۲. سر جان میکفرسن ۱۶۸۵ء                | ۱۲. لارڈ اہرسٹ ۱۸۲۳ء        |
| ۳. لارڈ کارنوالس ۱۶۸۶ء                 | ۱۳. ولیم پٹروٹھ بیلی ۱۸۲۸ء  |
| ۴. سر جان شور و فوف لارڈ ٹینووتھ ۱۶۹۳ء | ۱۴. لارڈ ولیم بنٹک ۱۸۲۸ء    |
| ۵. سر الفرڈ کلاک ۱۶۹۸ء                 | ۱۵. لارڈ مککاف ۱۸۳۵ء        |
| ۶. مارکوس ویلزلی ۱۶۹۸ء                 | ۱۶. لارڈ اکلینڈ ۱۸۳۴ء       |
| ۷. لارڈ کارنوالس دوبارہ ۱۸۰۵ء          | ۱۷. لارڈ البرو ۱۸۳۲ء        |
| ۸. سر جارج ہارلو ۱۸۰۵ء                 | ۱۸. لارڈ ہارڈنج (اول) ۱۸۲۳ء |
| ۹. لارڈ ٹنٹو (اول) ۱۸۰۷ء               | ۱۹. لارڈ ڈیہووزی ۱۸۴۴ء      |
| ۱۰. مارکوس آف ہٹنگس ۱۸۱۳ء              |                             |

## جدول نمبر ۳

## (۱۳) لفٹنٹ گورنر بنگالہ مع بہار ۱۸۵۳ء تا ۱۹۱۱ء

|                           |                               |
|---------------------------|-------------------------------|
| ۱۔ سر فرڈرک ہالڈے ۱۸۵۳ء   | ۱۱۔ سر چارلس الیٹ ۱۸۹۰ء       |
| ۲۔ سر جان پٹر گرانٹ ۱۸۵۹ء | ۱۲۔ لارڈ نیکڈ ایل ۱۸۹۳ء       |
| ۳۔ سر سیل بیڈن ۱۸۶۲ء      | ۱۳۔ سر الکونڈر میکنزی ۱۸۹۵ء   |
| ۴۔ سر ولیم گرے ۱۸۶۶ء      | ۱۴۔ سر چارلس سیل سیٹونس ۱۸۹۶ء |
| ۵۔ سر جارج کیبل ۱۸۶۱ء     | ۱۵۔ سر جان وڈبرن ۱۸۹۸ء        |
| ۶۔ سر چارڈ ٹپیل ۱۸۶۳ء     | ۱۶۔ سر جیمس بورڈلن ۱۹۰۲ء      |
| ۷۔ سر ایلی ایڈن ۱۸۶۶ء     | ۱۷۔ سر اینڈرو فریزر ۱۹۰۳ء     |
| ۸۔ سر ریورس طامن ۱۸۸۲ء    | ۱۸۔ سر ایڈورڈ بیکر ۱۹۰۸ء      |
| ۹۔ سر سٹوارٹ ہیلی ۱۸۸۶ء   | ۱۹۔ سر ولیم ڈیلوک ۱۹۱۱ء       |

## (۱۴) شہنشاہ جارج پنجم کی آمد ۱۹۱۲ء

دربار دہلی کے اختتام پر بادشاہ نے نیپال کی سیر کا عزم کیا اور شاہی راہ میں پٹنہ آگرنگا سے پار ہوتے ہوئے شہر کے دلکش و پُر فضا منظر کی سیر فرمائی۔ اس موقع پر عدالت گھاٹ میں اور اسی طرح گنگا کے پار ہزاروں آدمی نہایت خلوصانہ عقیدت مندی سے بادشاہ کی زیارت کو جمع ہوئے تھے۔ بادشاہ نے پٹنہ میں اور نیٹیل پبلک لائبریری اکتب نماز خدا بخش خاں سی۔ آئی۔ ای۔ کو بھی رونق بخشی۔ اور اس کتب خانے میں دیوان مانتھ

کے ایک قدیم نسخے پر اپنے دستخط بطور یادگار چھوڑے اس کتاب پر جہاں گیر بادشاہ سے اس وقت تک پیار بادشاہوں کے دستخط قبل سے موجود تھے۔ یہ کتب خانہ دنیا میں قلمی کتابوں کا بہترین ذخیرہ ہے۔ اسی سال پٹنہ میں اول اول کانگریس کا سالانہ جلسہ منعقد ہوا۔

## (۱۵) ۱۹۱۳ء کا سیلاب

۱۱ اگست سے ۱۱ اگست ۱۹۱۳ء تک ضلع پٹنہ میں مسلسل بارش ہوئے سے سخت سیلاب آیا۔ اسی اثنا میں اطراف گیا و ہزاری باغ میں بھی بارش ہوئی تھی جس سے تمام چھوٹی ندیوں میں اور نیز گنگا میں پانی بھر آیا۔ اس سیلاب سے قصبہ باڑہ کے اطراف میں چالیس آدمی اور تقریباً ساڑھے پانچ سو مویشی ہلاک ہو گئے۔ سرکاری رپورٹ کے مطابق تیس ہزار تین سو ساٹھ مکانات کو کم و بیش نقصان پہنچا۔ اور چند جانیں بھی تلف ہوئیں۔ گورنمنٹ نے تیرہ ہزار روپے بطور امداد فی الفور تقسیم کیے۔ اور بعد کو ڈیڑھ لاکھ روپے بطور تقاوی کاشت کاروں کو قرض دیے۔

## (۱۶) عدالت عالیہ اور دارالعلوم کا افتتاح ۱۹۱۶ء تا

۱۹۱۶ء

فروری ۱۹۱۶ء میں لارڈ ہارڈنج وائسرائے و گورنر جنرل ہند نے پٹنہ آکر باقاعدہ ایک شان دار جلوس کے ساتھ پٹنہ ہائی کورٹ کا افتتاح

کیا۔ ۱۹۱۷ء میں پٹنہ یونیورسٹی (دارالعلوم) بھی قائم ہوئی۔

## ۱۱۷۱ ضلع شاہ آباد کا بلوہ ۱۹۱۷ء

۲۸ ستمبر ۱۹۱۷ء کو ضلع شاہ آباد میں ایک ایسا بلوہ ہوا جس کی مثال اس صوبے کی تاریخ میں کم تر ملے گی۔ ہندوؤں نے ایک زبردست خفیہ سازش کر کے اول موضع ابراہیم پور اور اس کے قریب دو مضافات میں مسلمانوں پر اچانک حملے کیے۔ اور دفعتاً مسلمانوں کے سینکڑوں گھروں لے لیے۔ اور بعض مسلمانوں کو بھی خراب کر ڈالا۔ ان کے اندر بلوائیوں کی جمعیت پچاس ہزار کے قریب پہنچ گئی۔ اب انھوں نے موضع پیر اور اس کے گرد و نواح میں بلوہ شروع کر دیا۔ اور چند دنوں کے اندر ایک سو انتیس بستیوں کو اس طرح تباہ کر ڈالا کہ کہیں ایک تنکا تک گھر میں نہ چھوڑا۔ اور قرآن اور مساجد کی توہین میں بھی کوئی دقیقہ باقی نہ رکھا۔ پندرہ سو مربع میل کے اندر صرف چودہ بستیاں ایسی تھیں جن کو مسلمانوں نے کسی طرح اپنی جانوں پر رکھیں کر محفوظ رکھا۔ شاہ آباد سے بڑھ کر یہ بلوہ ضلع گیا کی حدود تک پھیل گیا تھا۔ اور بد معاشوں نے اپنی جمعیت کو قوی کرنے کے لیے تمام گرد و نواح میں اس مضمون کے پرچے تقسیم کیے کہ مسلمانوں کو ہر طرح مٹاؤ۔ اور اس میں بنگالیوں اور جرمنوں کی مدد پہنچے گی۔ بعض ہندو زمین دار کو بھی صوبے کی حکمرانی کے لیے ابھارا تھا۔ چون کہ ۸ اگست ۱۹۱۷ء سے یورپ میں جنگ عظیم جاری تھی۔ اور ملک ہند میں فوج کی تعداد غیر معمولی طور پر کم ہو رہی تھی۔ اس لیے بلوائیوں نے

یہ بھی افواہ اڑائی کہ انگریزوں کی فوج سب کی سب جنگ میں کھپ چکی ہو اور اب انگریزی حکومت کا خاتمہ ہوا چاہتا ہو۔

بہر کیف جب حکام نے واقعی فوج منگوائی تو بلوایوں کو سوائے فرار کے کوئی چارہ نہ تھا۔ لیکن اس سترہ اٹھارہ دن کی مدت میں ہزاروں مسلمان بے خانناں ہو گئے اور ان کے ننگ و ناموس کو بے حد صدمہ پہنچا۔ اور بعض جانیں بھی ہلاک ہوئیں۔ بلوایوں کی مخالفت بہ ظاہر مسلمانوں سے تھی۔ اس لیے انھوں نے جا بجا ٹیلی گراف کے تار توڑنے کے سوا گورنمنٹ کی کسی بلک پر دست درازی نہ کی۔

اس بیان سے یہ نہ سمجھنا چاہیے کہ اس ضلع کے تمام ہندو بلوایوں میں شامل تھے۔ بلکہ یہ حرکت محض جاہل بد معاشوں کی تھی۔ اور بعض شریف نفس ہندوؤں نے خود اپنے گھروں میں مظلوم مسلمانوں کو پناہ دی افسوس ہو کہ اس بلوے کے حقیقی اسباب اور اس کے اصلی بانی مہانی کے نام ظاہر نہ ہوئے یا شاید خود گورنمنٹ کو بھی تحقیق نہ ہوئی۔

(۱۸) پرنس آف ویلز (شہزادہ ولی عہد) کی آمد ۱۹۲۱ء

۱۹۲۱ء میں شہزادہ ولی عہد سلطنت برطانیہ نے پٹنہ تشریف لاکر دو دن یہاں قیام فرمایا۔ باقی پور کا وسیع میدان خوش نماخیموں اور شامیانوں سے آراستہ کیا گیا۔ اور بڑی دھوم دھام سے دربار منعقد ہوا۔ صوبے کے زمین داروں اور رؤسائے شرف ملازمت حاصل کیا لیکن اس زمانے میں گاندھی جی کی تحریک ترک موالات کے سلسلے میں شہزادہ

کے استقبال سے کنارہ کش رہنے کا بھی ایما تھا۔ اور جس شہر میں شہزادہ پہنچتا تھا وہاں ہر تال چٹائی جاتی تھی۔ اس لیے پٹنہ میں بھی لوگوں نے دبا کی شرکت سے احتراز کیا۔ اور صرف وہی لوگ حاضر ہوئے جو حکام سے دیل رکھتے تھے۔ عام طور پر ڈکان داروں نے ڈکانیں بند رکھیں۔ گاڑی بانوں اور یکے والوں نے گاڑی اودھ کیے نہ چلائے۔ اور سڑکوں پر عجب سناٹا اور اُداسی رہی۔

ترک موالات کی تحریک کے ساتھ نشہ خواروں کو نشے کی چیزوں ترک کرنے کی بھی تاکید تھی۔ اور اس سے گورنمنٹ کے محکمہ آب کاری کو نقصان پہنچانے کے ساتھ اخلاقی فوائد متصور تھے۔ اس لیے بالعموم لوگوں نے اس تحریک کا ساتھ دیا۔ دیہاتوں میں خصوصاً ترہت اور چمپارن کی طرف ترک موالات کی تحریک کا بہت زور رہا۔ دوسرے سال ۱۹۲۳ء میں شہر گیمپا میں کانگریس کا سالانہ جلسہ منعقد ہوا۔

## (۱۹) ۱۹۲۳ء کا سیلاب

اگست ۱۹۲۳ء میں سون ندی میں یکایک سیلاب آیا۔ ۱۹ اگست کو سون کے پانی کی سطح مقام ڈہری میں ۲۴۳ ر ۹۰ فٹ تک پہنچ گئی۔ سابق زمانے میں بڑے بڑے سیلاب کے وقت بھی پانی کی سطح اس سیلاب سے ڈیڑھ فٹ پست رہی تھی۔ اتفاقاً اس سیلاب کے وقت گنگا میں پہلے سے سیلاب موجود تھا۔ اور اس کی سطح بھی سابق زمانے کے سیلاب سے ایک ہاتھ زیادہ بلند تھی۔ اس سیلاب سے منیر سے دانا پور تک تمام

دیاروں اور نشیب زمینوں میں عالم آب نظر آنے لگا جس سے دس ہزار مکانوں کو نقصان پہنچا۔ دانا پور اور گیا کے درمیان نہر کا پانی کناروں کو کھنگالتا ہوا چاروں طرف پھیل گیا۔ دانا پور اور دیگھلے کے درمیان پانی گنگا کے کنارے سے سڑک پر چڑھ آیا۔ اور صوبے کا نو آباد دار الحکومت بھی سیلاب کے اثر سے محفوظ نہ رہا۔ دانا پور میں حکام نے بروقت جہاز اور کشتیوں کا بندوبست کر کے بہت لوگوں کو دیاروں سے خشکی پر پہنچوایا۔ اس دفعہ صرف چار آدمی اور سو ڈیڑھ سو مویشی تلف ہوئے۔ سون کے کناروں پر بستیوں میں پانی اندر گھس آیا۔ ادرآرہ میں بھی بعض محلوں میں گھروں کے اندر کئی فٹ بلند پانی جمع ہو گیا۔ جس سے مکانوں کو سخت نقصان پہنچا۔ گورنمنٹ اور پبلک نے حتی المقدور معیبت زدوں کے ساتھ ہمدردی کا سلوک کیا۔

## ۱۹۱۲ء سے ۱۹۳۰ء تک گورنروں کا ذکر

۱۹۱۲ء میں صوبہ بہار واٹیسہ بنگالے سے علیحدہ ہو کر بنجائے خود ایک صوبہ قرار پانے پر سرچارلس بیلی نے لفٹنٹ گورنر مقرر ہو کر ۱۹۱۵ء تک حکومت کی۔ سرچارلس بیلی کے بعد سر ڈورڈ گیٹ اور پھر ۱۹۱۸ء میں سر ڈورڈ لیونج بحیثیت قائم مقام لفٹنٹ گورنر ہوئے۔ ۱۹۲۰ء میں بنگالے کے مشہور و معروف بیرسٹر لارڈ سنہا آف رائے پور کو صوبہ بہار واٹیسہ کی گورنری عنایت ہوئی۔ ۱۹۱۹ء میں مسٹر ٹنگو وزیر ہند اور لارڈ چسفورڈ وائسرائے ہند کی سیاسی اصلاحات جاری ہونے پر حاکم

صوبہ بجائے لفٹنٹ گورنر کے گورنر لقب سے مخاطب ہونے لگے۔  
ہندوستانیوں میں لارڈ سنہا کے سوا اب تک کسی کو لارڈ کا خطاب  
حاصل نہیں ہوا۔ اور گورنری کا عہدہ بھی اول اول انھی کو ملا۔ لارڈ  
سنہا نے صحت کی خرابی کے سبب یا کسی اور مصلحت سے قبل از وقت  
استعفا دے دیا۔ کچھ مدت تک سری سیندر نے قائم مقامی کی ان کو  
سابق میں پٹنہ کے کلکٹر رہنے کے سبب یہاں کی لوہری واقفیت حاصل  
تھی۔

۱۹۲۳ء میں سر سرنی دیلر اور ان کے بعد ۷ اپریل ۱۹۲۷ء سے  
سر ہنری اسٹیفینس گورنر ہوئے۔ جو اس وقت تک اپنے عہدے پر قائم  
ہیں۔

## (۲۱) بعض حادثوں کا ذکر ۱۹۳۲-۳ء

۳۰ اکتوبر ۱۹۳۲ء کو سر علی امام (بیرسٹر) نے جو صوبہ بہار کے نہایت  
معزز لیڈر اور شاہیر ہند سے تھے اور داندسٹرائے کی کونسل کے ممبر اور حیدر آباد  
دکن میں صدر اعظم رہ چکے تھے۔ رانچی میں انتقال کیا اور ۱۹ اپریل ۱۹۳۳ء  
کو ان کے چھوٹے بھائی حسن امام (بیرسٹر) جو ہند کے بہترین قانون دانوں  
میں تھے اور کلکتہ ہائی کورٹ کے جج بھی رہ چکے تھے۔ اور ۱۹۲۱ء میں لندن  
میں ہند کے مسلمانوں کے نماینے ہو کر ترکی کی صلح کی کانفرنس میں شریک  
ہوئے تھے انتقال کیا۔ حسن امام صاحب ۱۹۱۸ء میں کانگریس کے  
صدر بھی منتخب ہوئے تھے۔



## (۲۲۱) شدید زلزلہ ۱۹۳۳ء

۱۵ جنوری ۱۹۳۳ء مطابق ۲۸ رمضان ۱۳۵۲ھ دن کے دو بجے ایک خوف ناک زلزلہ آیا۔ جس نے شہر مونگیر کو بالکل تباہ کر دیا اور دھینگہ سیٹامڑھی اور لمحقہ علاقوں میں صد ہا مکانات منہدم ہو گئے۔ جگہ جگہ زمین شق ہو گئی اور پانی کے ساتھ ریت مٹی فوارے کی طرح زمین سے نکلی اور سطح پر پھیل گئی جس سے بعض مواقع میں زراعتی زمین ریگستان نظر آنے لگی اور کھیتوں کی شناخت باقی نہ رہی۔ عظیم آباد پٹنہ، شاہ آباد میں بھی بہت سے مکانات گرے اور جان و مال کا سخت نقصان ہوا۔ زلزلے کا اثر ملک بہار کے باہر بھی دوردور تک محسوس ہوا لیکن بہار میں تخمیناً دس بارہ ہزار اشخاص ہلاک ہوئے اور تمام صوبے میں عام تاراجی پھیل گئی۔ یہ اسی قسم کی سماوی آفت تھی جیسی ۱۸۳۳ء میں نتوا برس پہلے بہار پر نازل ہوئی تھی اور جس کا حال اپنے مقام پر تحریر کر دیا گیا ہے۔

## (۲۲۲) تبدیل وزارت ۱۹۳۴-۳۳ء

۱۹ جون ۱۹۳۳ء کو سر محمد فخر الدین نے انتقال کیا۔ یہ ۱۹۳۱ء سے علی التواتر وزیر تعلیمات مقرر ہوتے آئے تھے۔ ان کے انتقال کے بعد خان بہادر سید محمد حسین جو صوبے کی کونسل کے نہایت تجربے کار ممبر تھے وزیر تعلیمات مقرر ہوئے لیکن خان بہادر نے چند ماہ کے اندر ہی انتقال کیا اور ان کی جگہ پر ۱۰ جنوری ۱۹۳۴ء کو سید عبدالعزیز صاحب بیرسٹر

جو عرصہ دراز سے کونسل کے ممبر اور مسلمانوں کے لیڈر بھی تھے، وزیر تعلیمات ہوئے۔ جدید اصلاحات کے نفاذ تک عزیز صاحب کی وزارت قائم رہی اور اس مدت میں تعلیم کے علاوہ صنعت و حرفت میں نمایاں ترقی ہوتی رہی ان کے ہرول عزیز ہونے کا بڑا سبب یہ بھی ہو کہ ان کی ذاتی فیاضی سے ہر سال جاڑوں کے موسم میں موتیا بند کے سینکڑوں مریض پنجاب کے مشہور ٹھاکرستے آنکھیں بنو کر بصارت حاصل کرتے ہیں۔ اس زمانے میں عزیز صاحب کے مکانات خاصے ہسپتال بن جاتے ہیں۔

## ۱۲۴۱ جدید اصلاحی قانون کا نفاذ اور کانگریسی حکومت کا آغاز ۱۹۳۶-۱۹۳۹ء

سائنس کیشن کی تجاویز اور گول میز کانفرنس کے مشوروں پر غور کرنے کے بعد انگریزی پارلیمنٹ نے ہند کی حکومت کے لیے جدید اصلاحی قانون منبھٹ کیے جو ۱۹۳۵ء کا گورنمنٹ آف انڈیا ایکٹ کہا جاتا ہے۔ اس کی رو سے صوبے کی مجلس کو قانون سازی اور حکومت میں ایک حد تک آزادی حاصل ہو گئی۔ انگریزی پارلیمنٹ کے اصول پر صوبے میں دارالعلوم اور دارالامرا کی جگہ لیجس لیٹو اسمبلی اور لیجس لیٹو کونسل مقرر ہوئی۔ بہار اسمبلی کے ممبروں کی تعداد ۱۵۲ اور کونسل کے ممبروں کی تعداد ۲۹ ہے۔ ان جدید اصلاحات کے سلسلے میں اڑیسہ جو ۱۹۱۲ء سے صوبہ بہار کے شامل تھا۔ علیحدہ ہو کر جداگانہ صوبہ قرار پایا، صوبہ بہار کے ساتھ چھوٹا ناگ پور بدستور ضم رہ گیا۔

ممبروں کے انتخاب کے وقت صوبے کے ہر ایک فرقے نے حصہ لیا۔ اور منتخب شدہ اشخاص میں کانگریس والوں کی تعداد کثیر تھی۔ اس لیے گورنر نے اولاً انھیں کو حکومت کا انتظام جاری کرنے کو کہا، لیکن انھوں نے وزارت قبول کرنے سے پہلے گورنر سے اس بات کی طمانیت چاہی کہ وہ اپنے ذاتی اختیارات سے کام نہ لے گا۔ کچھ عرصے تک گفت و شنید ہوتی رہی اور اس اثنا میں محمد یونس صاحب بیرسٹر پٹنہ نے مختلف فرقوں کے ذی بیعت اشخاص کو ساتھ لے کر کافی جمعیت فراہم کر کے وزارت قائم کر لی۔ چند ماہ تک یہ وزارت سرگرمی سے کام کرتی رہی۔ بعد کو گورنر نے اپنے ذاتی اختیارات کو عمل میں نہ لانے کا وعدہ کر لیا اور صوبہ بہار میں کانگریسی وزارت قائم ہو گئی اور بابو سری کرشن سنہا وزیر اعظم ہوئے۔

گورنر کے ذاتی اختیارات میں کم تعداد والے فرقوں کے حقوق کی نگرانی و حفاظت ایک اہم اور ضروری بات تھی۔ اختیارات کو عمل میں نہ لانے کا وعدہ کرنے سے غیر کانگریسی گروہوں، بالخصوص مسلمانوں کی انھیں کھل گئیں۔ انھوں نے سمجھ لیا کہ انگریزی حکومت کانگریسی گروہ کی اکثریت سے اس قدر مرعوب ہو رہی ہے کہ ان کے مقابلے میں دوسروں کے حقوق کی ذمہ داری سے جی چراتی ہو۔ گورنر کی اس حرکت سے انگریزی حکومت کا اعتماد کم ہو گیا اور اسی وقت سے مسلم لیگ نے اپنی طاقت بڑھانی شروع کر دی۔

کانگریس والوں نے انتخاب کے وقت ووٹ حاصل کرنے کی غرض سے کاشت کاروں سے بڑے بڑے وعدے کیے تھے جن سے ان کو توقع تھی کہ کانگریسی حکومت زمین داریوں کو مٹا کر تمام حقوق کاشت کاروں

کو تفویض کر دے گی، اب وزارت ہاتھ آتے ہی ایک طرف بٹے بٹے ہندو زمین دار اور دوسری جانب سے کاشت کار دباؤ ڈالنے لگے۔ کانگریس والے حقیقتاً دونوں فریقوں کے زیر اثر تھے۔ اس کش مکش میں انھوں نے چند قوانین جاری کیے جن کی رٹ سے مال گزاری (لگان) میں تخفیف ہو گئی اور زمین داریاں بھی قائم رہیں۔ مال گزاری کی تخفیف کے علاوہ انھوں نے زمین داروں پر ٹیکس بھی لگا دیے۔ حقیقتاً ان کی یہ کاروائیاں ناقص تجربے کاری اور گھبراہٹ کا نتیجہ تھیں۔ ضرورت اس بات کی تھی کہ زمین دار اور رعیت کے حقوق کی پوری چھان بین کی جاتی اور ہر ایک کے حقوق منفع طور پر جٹا دیے جاتے۔ لیکن کانگریس والوں سے ایسا اہم کام کرنے کی صلاحیت اور جرأت ظاہر نہ ہوئی۔

کانگریس والوں نے اپنے اصول پر تعلیم جاری کرنے کے لیے ودیا مندر کھولنے کا قصد کیا اور اس کے ساتھ ساتھ آزدو زبان سے فارسی اور عربی الاصل الفاظ کو نکال کر ان کی جگہ پر ہندی الاصل الفاظ رکھ کر ہندوستانی زبان رائج کرنے کا ارادہ کیا لیکن مسلمانوں کی مخالفت کے سبب اس میں کامیابی نہ ہوئی تاہم اس زمانے میں اسکولوں کے نصاب کی جو کتابیں اردو میں شائع ہوئیں ان میں بہتیرے ہندی الاصل الفاظ داخل کر دیے گئے جو مسلمانوں کے محاوروں اور روزمرہ میں مستعمل نہیں۔ مسلمانوں نے گمان کیا کہ جس طرح بعض قوموں نے دوسری قوموں کی تہذیب و تمدن کو مٹانے کے لیے اول زبان ہی پر ستم توڑا ہو۔ اسی طرح کانگریس والے اردو کو بدل کر خالص ہندوؤں کی زبان رائج کرنے کی تدبیریں کر رہے ہیں کیوں کہ زبان تو مختلف انسانوں کے میل جول سے خود بن جاتی ہے۔ کوئی زبان کسی خاص

گروہ کی خواہش سے مروج نہیں ہوئی۔

مسلم لیگ نے کانگریسی حکومت پر یہ الزام بھی عائد کیا کہ اس نے صوبہ بہار میں متعدد موقعوں پر مسلمانوں کے ذاتی و تمدنی و مذہبی حقوق کو پامال کر دیا۔ اس بارے میں مسلم لیگ نے الزامات کی کیفیت شائع کی اور بنگالے کے وزیراعظم ابوالقاسم فضل الحق صاحب نے ۱۹۳۹ء کے آخر میں فرد الزامات شائع کی جس میں ہر ایک الزامی واقعہ کی روئےداد درج کر کے کانگریس والوں سے جواب طلب کیا اور گورنمنٹ سے ان کی تحقیقات کے لیے شاہی کمیشن مقرر کرنے کی استدعا کی گئی۔ بات کچھ اور بڑھنے والی نظر آتی تھی لیکن یہیں تک ہو کر ختم ہو گئی۔

۳ ستمبر ۱۹۳۹ء کو یورپ میں جنگ شروع ہوئی اور انگریزی حکومت نے اہل ہند کے لئے اس کے بغیر اس جنگ میں ملک ہند کی شرکت کا اعلان کیا۔ کانگریس نے اسے اولاً انگریزوں سے اس جنگ کے مقاصد پوچھے پھر ۲۲ اکتوبر ۱۹۳۹ء کو تمام وزارتوں کو مستعفی ہونے کی ہدایت کی وزارت کے مستعفی ہونے پر گورنر نے حکومت اپنے ذمے لے لی اور تادم تحریر یہی صورت قائم ہو (۲۰ جولائی ۱۹۴۲ء)

کانگریس وزارت کے مستعفی ہونے پر مسلم لیگ کے زیر اثر ہر ایک صوبے میں مسلمانوں نے یوم نجات کی خوشیاں منائیں۔

(۲۵) صوبہ بہار میں آل انڈیا مسلم لیگ کی جلسہ ۱۹۳۸ء

دسمبر ۱۹۳۸ء کے آخری ہفتے میں سید عبدالعزیز صاحب بیربر ٹرکی سی

سے آل انڈیا مسلم لیگ کا جلسہ منعقد ہوا جس میں ہند کے ہر ایک صوبے کے مسلمانوں نے شرکت کی۔ ہمد علی جندھ ہر سکندر حیات، سواراؤنگنڈیا خاں اور فضل الحق کو دیکھنے کے لیے خلقت کا وہ ہجوم تھا کہ دو قدم راستہ چلنا دشوار تھا۔ اس موقع پر نمائش گاہ بھی تیار کی گئی تھی جس میں صوبہ بہار کے علاوہ دوسرے صوبوں سے بہتری اشیاء نمائش کے لیے آئی تھیں۔ پٹنہ میں مسلمانوں کا ایسا مجمع کم تر دیکھنے میں آیا ہو۔

## ۱۲۶۱) رام گڑھ میں آل انڈیا کانگریس کا جلسہ ۱۹۳۷ء

وزارت سے مستعفی ہونے پر صوبہ بہار کے کانگریسی لیڈروں نے چھوٹا ناگ پور کے علاقے میں کانگریس کا جلسہ کرنے کی تحریک کی۔ چھوٹا ناگ پور کے علاقوں میں زیادہ تر جگلی قومیں مثل کول۔ سنتال۔ کھڑیا۔ اراؤں اور بھونیاں وغیرہ آباد ہیں جو ہند کے قدیم باشندوں کی یادگار سمجھی جاتی ہیں۔ کانگریس والوں نے ان میں کانگریسی خیالات پیدا کرنے کی غرض سے یا شاید اس سبب سے کہ رام گڑھ کے راجا نے کانگریس کی خروگاہ تیار کرنے کے لیے زمین اور کئی لاکھ بانس اور لکڑیاں بلا معاوضہ پیش کی تھیں۔ رام گڑھ کو اس جلسے کے لیے چن لیا۔ ۱۹ مارچ ۱۹۳۷ء جلسے کا دن قرار پایا اور اس روز گاندھی جی، جواہر لال نہرو اور ابوالکلام آزاد صدر جلسہ اور مختلف صوبوں کے کانگریسی لیڈر اس مقام پر جمع ہو گئے۔ کانگریس والوں نے نا تجربے کاری سے اس جلسے کے لیے ایسی جگہ منتخب کی تھی جو نشیب میں واقع تھی۔ اتفاق سے عین جلسے کے

وقت سخت بارش ہوئی۔ چند منٹ میں حاضرین جلسہ شکنوں تکلفاتی میں تتر بتر ہونے لگے۔ خطبہ صدارت بھی پڑھنے کی نوبت نہ آئی اور محض رسمی طور پر جلسے کی کاروائیوں کی منظوری کا اعلان کر کے جلسہ برخاست ہوا۔

## (۲۷) کانگریسی گروہ کا علی الرغم دوسرا جلسہ

کانگریس والوں نے بعض سابق کاروائیوں کے سبب کانگریس والوں کا ایک گروہ گاندھی جی اور ان کے پیروں سے ناراض ہو گیا تھا۔ اس گروہ کے لیڈر بابو بھاس چندربوس نے اسی روز رام گڑھ میں دوسرے مقام پر علیحدہ جلسہ کیا۔ یہ جلسہ بارش شروع ہونے سے پہلے ہی ختم ہو چکا تھا۔ اس لیے اس میں وہ بھگدرادر بے لطفی نہ ہوئی۔ بہر کیف یہ پہلا اتفاق تھا کہ کانگریس میں پھوٹ پڑنے کے سبب علی الرغم دوسرا جلسہ منعقد ہوا۔

## (۲۸) مردم شماری ۱۹۳۱ء

اس سال مردم شماری کی رپورٹ سے ظاہر ہوا کہ صوبہ بہار میں مسلمانوں کی تعداد اکتالیس لاکھ چالیس ہزار تین سو تالیس (۴۱،۴۲،۲۱۱) اور ہندوؤں کی تعداد دو کروڑ اٹھ لاکھ پندرہ ہزار تین تالیس ہے۔

(۲۵۹۱۵۰۳۳)

## (۲۹) در بھنگہ میں زنا ربندی کی تقریب ۱۹۴۱ء

۱۶ فروری ۱۹۴۱ء کو صوبہ بہار کے سب سے زیادہ دولت مند اور ہند کے سب سے بڑے زمین دار ہمارا جادو در بھنگہ نے اپنے بھتیجے رونی چند کی زنا ربندی کی۔ اس تقریب میں صوبے کے گورنر سر تھامس اسٹوارٹ اور چیف جسٹس پنڈت ہائی کورٹ اور اکثر حکام اعلیٰ و رؤسا و مشاہیر مدعو تھے۔ ہند کے والیان ملک میں ہمارا جاج پور، ہمارا جادھول پور، ہمارا جاکوچ بہار، ہمارا جاتری پورہ اور ہمارا جاسور بھنج بھی شریک تھے اور ان میں اکثر ہوائی جہاز کے ذریعے آئے تھے۔ مہانوں کی تواضع میں لاکھوں رُپے صرف کیے گئے اور کئی دن تک جشن ہوتا رہا۔ طرح طرح کے کھیل تماشے اور سینما دکھائے گئے۔ خلقت کا وہ ہجوم تھا کہ ریلوے کمپنی کو روزانہ متعدد گاڑیاں چلانی پڑیں۔ اس موقع پر متونی ہارانی کی یادگاریں اہل در بھنگہ نے غریبوں کی بود و باش کے لیے جو گھر بنانے کی تجویز کی تھی اس کا بنیادی پتھر گورنر بہار نے رکھا۔

## (۳۰) قصبہ بہار شریف اور اطراف میں شدید فساد

۱۹۴۱ء

۲۷ اپریل ۱۹۴۱ء کو قصبہ بہار اور گرد و اطراف کے ہندوؤں نے مسلمانوں پر حملے کیے۔ اس فساد میں بے قصور مسلمان ہلاک ہوئے اور ان کے گھر لٹ گئے۔ تمام واقعات کی تفصیل طوالت سے خالی نہ ہوگی۔ مختصر یہ ہے



کہ فساد کسی ماحص محلے تک محدود نہ تھا بلکہ دیہاتوں میں بھی لوٹ مار کے لیے خفیہ ساز باز کا پتلا مٹتا ہو۔ وخیانہ حرکتوں کی شدت کا اندازہ اس سے ہو سکتا ہے کہ ایک ظالم نے ایک مسلمان بچی کو جس کی عمر چار سال کے قریب ہوگی ظالمانہ طور پر مار ڈالا۔ راقم کو معتبر لوگوں سے معلوم ہوا کہ بعض غریب اور کس پیرس اشخاص مجبوریوں سے اپنی مظلومیت کی فریاد بھی حکام تک نہ پہنچا سکے۔ حکام ضلع کی کاروائی کا دار و مدار اکثر ماتحتوں کی رپورٹ پر ہوتا ہو۔ وہ خود ذاتی طور پر لوگوں کے صحیح حالات و جذبات سے واقفیت رکھنے کے ذرائع نہیں رکھتے اور پیش بینی و پیش قدمی سے عاجز رہتے ہیں، لہذا فساد کا قبل از وقوع اسناد نہیں کیا جاتا۔ ۱۹۱۷ء میں ضلع آہرہ کے فسادات کے بعد سے اس وقت تک ایسے کئی ہنگامے ہو چکے ہیں۔ اس سے بڑا نقصان یہ ہوا کہ ہندو مسلم اتحاد کی امیدیں خواب پریشان ہو گئیں۔ اس سال ہندو ہمایہا نے جلسے کے لیے شہر بھاگل پور کو متوجہ کیا تھا لیکن وہاں بھی ہندو مسلم فساد رونما تھا۔ اس لیے گورنمنٹ نے امتناعی احکام جاری کیے تھے۔

## (۳۱) جدید تحریکات ۱۹۴۲ء

جنگ کے معاملے میں کانگریس نے گورنمنٹ کی کوئی حمایت نہیں کی تھی اور مسلم لیگ نے مسلمانوں کو جنگ میں مدد دینے سے تو نہیں روکا لیکن لیگ والوں کو داسرائے کی کونسل میں شریک ہونے سے باز رکھا تھا جس سے گورنمنٹ کسی قدر حیرت میں پڑ گئی تھی اور بعض غیر کانگریسی پلیڈر برٹش گورنمنٹ کو توجہ دلا رہے تھے کہ موجودہ رکارڈوں کو دہرائے کے

لیجے گورنمنٹ ہی کی جانب سے تحریک ہونی چاہیے۔ ان حالات کی بنا پر برٹش گورنمنٹ نے اپریل ۱۹۴۲ء میں سر اسٹافورڈ کریپس کو جو دوس میں برٹش سفارت کے کام نہایت سیاق اور کام یابی کے ساتھ انجام دے چکے تھے۔ جدید تحریکات پیش کرنے کی غرض سے دہلی روانہ کیا۔ ان جدید تحریکات کی رو سے صوبوں کو پوری آزادی حاصل ہوتی تھی، اور ہند کی مرکزی حکومت کو بھی اختیار حاصل ہوتا تھا کہ برٹش حکومت کی متابعت سے علیحدہ ہو سکے لیکن جو وہ جنگ کے ختم ہونے تک داسرائے کی کونسل کو داسرائے کی متابعت لازمی تھی۔ کچھ عرصے تک گفتگو اور ناسو و پیام ہونے پر کانگریس نے اس طرز حکومت کو قبول کرنے سے صاف انکار کر دیا اور مسلم لیگ نے بھی اس بنا پر منظور نہ کیا کہ گورنمنٹ نے پاکستان کے اصول کو صریحاً قبول نہ کیا تھا۔ بعض کانگریسی لیڈران تحریکات سے کوئی اختلاف نہ رکھتے تھے لیکن گاندھی جی نے ان کا خیال بدل دیا۔ کانگریس نے حال اور مستقبل کے فرق کو مٹا دینے پر اصرار کیا اور تمام اختیارات کا فوری مطالبہ پیش کیا۔ سر اسٹافورڈ کریپس نے نیل مرام واپس گئے، اور کانگریس والے حکومت کو معطل بنادینے کی تدبیریں سوچنے لگے۔

## (۳۲) کانگریسی لیڈروں کی گرفتاری پر باغیانہ فسادات

۱۹۴۲ء

۸ اگست ۱۹۴۲ء کو بمبئی میں آل انڈیا کانگریس کمیٹی نے یہ اعلان کیا کہ انگریزوں کو حکومت سے دست بردار ہو کر اس ملک سے نکل جانا چاہیے

اس کے بعد ہی وائسرائے کی کونسل کے فیصلے کے مطابق گاندھی جی اور دوسرے کانگریسی لیڈروں کی گرفتاریاں عمل میں آئیں۔ ۹ اگست کو ان گرفتاریوں کی خبریں ریڈیو کے ذریعے سے پٹنہ میں وصول ہوئیں۔ کانگریسی اخباروں نے معاً خبر کے پرچے شائع کیے اور مقامی کانگریس والوں نے ہڑتال چلانے کی تدبیریں شروع کیں اور بہار نیشنل کالج کے طلباء نے انگریزی حکومت کے رویتے پر اظہارِ نفرت کرتے ہوئے جلوس نکالا۔

۱۰ اگست کو پھر کانگریس والوں اور کالج کے طلباء نے زیادہ شدت کے ساتھ مظاہرے جاری رکھے اور عوام ان اس کو ہڑتال مچانے پر ابھارا۔ ہندوؤں نے اپنی اپنی دکان بند کر دی اور بعض مسلمانوں نے نقص امن اور لوٹ مار کے اندیشوں سے دکانیں بند کر دیں۔ طلباء اور کانگریسی گروہ انقلاب زندہ باد، 'بند و مسلم ایک ہوں'، 'کرو یا مرو'، انگریز نکل جاؤ ہمارا دیس ہمارا گھر ہم کو دو' اور ازیں قبیل صدائیں بلند کرتے ہوئے گشت لگاتے رہے اور کچھڑوں، دفتروں اور اسکولوں کی حاضری سے منع کرتے رہے۔

۱۱ اگست کو کانگریس والے اور کالج کے طلباء تخمیناً پانچ ہزار اشخاص کے گروہ کو ساتھ لے کر گورنمنٹ سکریٹریٹ (دیوان خانہ) پر قبضہ کرنے یا کانگریسی جھنڈا نصب کرنے کی غرض سے مشرقی مدولنڈے پر پہنچ گئے۔ حکام اعلیٰ پولس انسر نے ان کو سمجھا بھجا کہ اس حرکت سے باز رکھنے کی کوشش بلیغ کی تخمیناً ڈھائی تین گھنٹے تک گفت و شنید ہوتی رہی۔ آخر پانچ بجے شام کے قریب اس گروہ کو منتشر کرنے کے لیے سواروں کو دھاوا کرنے کا حکم دیا۔ سواروں نے گروہ کو منتشر اور پس پا کر دیا لیکن کچھ دؤر ہٹ کر اس گروہ نے جمعیت فراہم کر لی اور سکریٹریٹ کی طرف قدم بڑھائے۔ اور اس

اشنا میں پولس افسر اور سپاہیوں کو تھرا اور ڈھیلوں سے مضروب کیا۔ حکام نے پھر اس گروہ کو ہٹنے کی تاکید کی اور متواتر بھایا کر نہ ہٹنے کی صورت میں گولیاں چلائے کا حکم دیا جائے گا مگر کانگریس والوں نے ایک نہ مانی اور آگے بڑھنے کا قصد ظاہر کیا۔ اب سپاہیوں نے حکم پاتے ہی گولیاں چلائیں۔ راقم کو معتبر اشخاص سے معلوم ہوا کہ سات اشخاص بندوق کی گولیوں سے ہلاک ہوئے اور پچیس زخمی ہوئے۔ باقی گروہ نے منتشر ہو کر فی الفور فرار کیا۔

چند منٹ کے اندر اس واقعہ کی خبر جہر میں پہنچ گئی۔ جن لوگوں نے اب تک کاروبار جاری رکھا تھا دروازے بند کر کے گھروں میں گھس گئے اور تمام بازاروں میں شہر خموشاں کی سی خاموشی طاری ہو گئی۔

۱۲ اگست کو محلہ قدم لٹوان میں ایک جلسہ منعقد ہوا جس میں انگریزی حکومت کے خلاف تقریریں کی گئیں۔ اس موقع پر کئی ہزار آدمی جمع ہوئے تھے اور خلقت کا اس قدر ہجوم تھا کہ راستے میں آمدورفت دشوار تھی۔ مقرروں کی پرجوش تقریروں سے متاثر ہو کر بعض اشخاص نے نازیبا حرکتیں شروع کر دیں۔ اور ہندوستانیوں کے سرے انگریزی ٹوپی اور گلے سے نکٹائی (رابطہ) چھین کر پھینک دی۔ بعض مسلمانوں نے مسلم لیگ والوں کو بھی کانگریس کا شریک حال ہو جانے کا مشورہ دینا چاہا لیکن پھر کچھ سوچ کر سکوت اختیار کیا۔

اب ہندوؤں نے ہر ایک جگہ آمدورفت اور خبر رسانی کے راستے اور ذرائع سد و فہدم کرنے کے لیے تمام صوبے میں جا بجاریں کی پٹریاں اٹھا دیں۔ ریل کے ڈبے توڑ ڈالے۔ انجنوں کو بزور گرودیا۔ سڑکوں پر درختوں

کے تنے اور پتھروں کے ڈھیر لگا دیے۔ پلوں کو خراب کر دیا۔ تار توڑ ڈالے  
ڈاک خانوں اور تار گھروں کو لوٹ لیا اور آگ لگا دی۔ ریلوے کے گوداموں  
اور دفاتروں کو لوٹ لیا۔ اسکولوں اور گورنمنٹ اور میونسپلٹیوں کے دفاتر  
میں آگ لگا دی اور بعض بے قصور لوگوں کے گھر بھی لوٹ لیے۔ اس  
طائف الملوکی میں کچھ عرصے تک اہل شہر کو بازار سے کھلنے کی چیزیں بھی  
دستیاب نہ ہو سکیں۔

ان واقعات کو دیکھ کر گورنمنٹ نے شہر پٹنہ میں فوجی پہرے بٹھائیے  
اور عام راستوں پر بغیر پاسپورٹ (تجربہ) آمد و رفت ممنوع ہو گئی، گوئے  
سپاہیوں نے شہر کی صفائی شروع کی اور جس کسی کو پایا بلا امتیاز اس کام  
میں شریک کر لیا۔ بعض معزز اور خطاب یافتہ اشخاص بھی جو اتفاقاً سامنے  
آگئے تھے گوروں کے ساتھ کام کرنے پر مجبور ہوئے کچھ لوگوں نے شہر سے  
نکل کر دیہاتوں کی ماہلی اور سواریوں کا باقاعدہ انتظام نہ ہونے کے سبب  
سخت زحمتیں اٹھائیں۔ شہر اور اطراف پٹنہ کے علاوہ صوبے کے ہر ایک  
شہر اور سب ڈویژن سے اسی قسم کے واقعات کی اطلاعات وصول ہوئیں۔  
اور حسب ضرورت گورنمنٹ نے ہر ایک مقام پر فوج کے دستے روانہ کیے۔  
اور پولیس اور فوج کے پہرے بٹھائے۔ بایں ہمہ باغیوں نے سینکڑوں مقام  
پر ریلوے اسٹیشنوں، ڈاک خانوں، تار گھروں، سرکاری و نیم سرکاری  
دفاتروں، اسکولوں اور تھانوں کو نقصان پہنچایا۔

اس قسم کے واقعات اور صوبوں میں بھی ہوئے لیکن اس میں کوئی  
شک نہیں کہ ان کی شدت اور کثرت صوبہ بہار میں بہت زیادہ تھی بعض  
مقام پر ان ظالم باغیوں نے ایسی ہیشیانہ حرکتیں کیں جن سے ہر ایک

نیک نفس انسان کا دل ہل جاتا ہے۔ انھوں نے ستیاگرھی ر ضلع مظفر پور کے سب ڈویژنل انسپکٹر پولیس انپکٹر کو مع دو چہرہ سیوں کے ہمراہ گھیر کر محض اس جرم پر مار ڈالا کہ انھوں نے کانگریسی بننے سے انکار کیا تھا۔ صرف موٹر ڈرائیور جس کو انھوں نے اپنی دانست میں مار کر مارنے میں چھوڑ دیا تھا کسی طرح زندہ بچ گیا۔ اسی ضلع میں ان شہریروں نے میناپور کے تھانے دار کو پکڑ کر اس پر کراس تیل ڈال کر زندہ جلا دیا۔ اور ضلع پورنیمہ میں روپولی کے تھانے دار اور دو کانسٹیبلوں کو بھی جلا دیا اور پٹنہ کے قریب ہی ریل کے مسافروں میں ہوائی جہاز کے دو افراد کو جو ملک کینڈا (امریکہ) کے رہنے والے تھے وحشیانہ طور پر مار ڈالا۔

ریلوے پر باغیوں نے جو حملے کیے ان کی مدافعت کے سلسلے میں گورنمنٹ نے ہوائی جہازوں سے بھی مشین گن چلوائی۔ ضلع پٹنہ میں گریپ کے قریب (بہار شریف سے بارہ میل دھن) اور ضلع مونگیر میں پر سراہ اور ہمیش کھونٹ اسٹیشنوں کے درمیان اور ضلع بھاگل پور میں بھاگل پور اور صاحب گنج کے درمیان باغیوں کے گروہ پر ہوائی جہازوں سے مشین گنیں چلای گئیں۔

بہر کیف یہ فساد کوئی معمولی فساد نہ تھا۔ باغیوں کو غالباً خفیہ طریقے پر یہ معلوم تھا کہ ان کو کیا کرنا ہو کیوں کہ ہر ایک صوبے میں اور ہر ایک مقام پر ایک ہی قسم کی حرکتیں عمل میں آئیں۔ گورنمنٹ گاندھی جی اور کانگریسی لیڈروں کو ان فسادات کا بانی مہائی ٹھہراتی ہے۔ کانگریسی لیڈر اس وقت قید میں ہیں اس لیے ان کا بیان تو معلوم نہیں لیکن گاندھی جی کے جو خطوط و اسرائے کے پاس گئے تھے ان سے ظاہر ہے کہ وہ خود کو اور کانگریس

کو قابل الزام سمجھنے سے انکار کرتے ہیں۔

نادان باغیوں نے شاید یہ سمجھا تھا کہ موجودہ جنگ کی کشمکش میں ان فادات سے گھبرا کر گورنمنٹ کانگریس کی بات مان لینے پر مجبور ہوگی۔ لیکن ہر ذی شعور جانتا ہے کہ ایسے ہنگاموں سے نقصان کے سوا کوئی کامیابی نہیں ہو سکتی خصوصاً اس حالت میں کہ سرکاری ملازم اور پولیس اور فوج اور ملک کی دوسری قوتیں باغیوں کے ساتھ دتھیں اور سلمان من حیث تمام ان کی تحریکوں سے قطعاً الگ ہیں۔

۱۹۴۲ء

باغیہ حرکات اور جرائم کا سلسلہ مہینوں تک جاری رہا لیکن ۲۲ ستمبر

سے صوبے میں عام طور پر امن کی صورت نظر آنے لگی اور اسی تاریخ کو شہر سے فوجی پہرہ اور پابندیاں اٹھا دی گئیں۔

### (۳۳) موجودہ حالات ۱۹۴۳ء

فی الحال ہر ایک مقام پر حکام کی تمام توجہ جنگ میں ہر ایک طرح کی امداد دینے پر مبذول ہو رہی ہے۔ ملک ہند اب تک میدان جنگ نہیں بنا ہے لیکن ملک برہما، سنگاپور اور جزائر انڈمان پر قابض ہونے کے بعد جاپانیوں نے کلکتہ، چاٹ گام اور خلیج بنگالہ کے بعض ساحلی مقاموں پر ہوائی جہاز سے گولے گرا کر کچھ مکانوں کو نقصان پہنچایا اور بعض بے قصور لوگوں کو ہلاک کیا ہے۔ اور صوبہ آسام کی سرحد پر بھی چھیڑ چھاڑی ہوئی۔ ان واقعات سے ظاہر ہے کہ جاپان والے اس ملک پر بھی چڑھائی کرنے کا قصد رکھتے ہیں لیکن اب تک جرأت نہ کر سکے۔ بہر کیف صوبہ بہار بھی

اس خطرے سے بہت قریب ہے۔

بعض اہل الرائے کا گمان ہے کہ غیر مسلم فرقوں میں کچھ اشخاص ایسے بھی ہیں جو جاپان کی حکومت کو مددگار بنا کر انگریزی حکومت کا امتیصال کرنا چاہتے ہیں اور یہ نہیں سمجھتے کہ ناخدا شناس اور ناخدا ترس جاپانیوں سے بھلائی کی کوئی توقع ہو ہی نہیں سکتی اور اہل چین چھو برس سے ان کی شرارتوں کا تلخ تجربہ اٹھا رہے ہیں۔ عوام الناس کو اس کا بھی یقین ہے۔ بابو سہاس چندربوس کلکتہ سے خفیہ فرار کر کے جرمنوں اور جاپانیوں کی پناہ میں ہیں۔ واللہ اعلم۔ اس سال گورنمنٹ نے تانبے کے نئے پیسے جاری کیے جو سابق پیسے سے چھوٹے ہیں اور ان کے بیچ میں گول سوراخ ہے۔

صوبہ بہار میں سٹو بوس پھر اپنی وزارت قائم کرنے کے لیے سلسلہ جنبانی کر رہے ہیں لیکن اب تک کوئی کام یابی کی امید نہیں بندھی ہے۔ ۲۱ مئی ۱۹۳۳ء کو اور صوبوں کی طرح صوبہ بہار میں بھی تونس کی فتح کی خوشیاں منائی گئیں۔ خاص پٹنہ میں کچھ زیادہ دھوم دھام مچی اور غربا کو کپڑے بھی تقسیم کیے گئے۔

ملک میں نہ کوئی جنگ واقع ہوئی ہے اور نہ قحط لیکن خلقت ایسی تباہ حال ہو رہی ہے جس کی مثال پہلے کبھی دیکھنے یا سننے میں نہیں آئی تھی۔ غربا میں کثیر تعداد ایسے اشخاص کی ہے جو دو دن میں ایک وقت کھانا مل جائے کو غنیمت جانتے ہیں۔ چاول تیرہ آنے کو ایک سیر اور آٹا دس آنے کو ایک سیر ملتا ہے۔ غریب مزدور جو آٹھ دس آنے روزانہ مزدوری کرتے ہیں اپنے اہل و عیال کی پرورش سے عاجز نظر آتے ہیں۔ کپڑے بھی اس قدر گراں ہیں کہ غربا تو درکنار اوسط درجے کی حینیت والے بھی پٹھے پٹانے



کپڑوں پر کڑا کر رہے ہیں۔ گورمنٹ نے جا بجا سرکاری ملازموں اور عوام انسان کے لیے غلے کی دکانیں بھی کھلوائی ہیں۔ لیکن ہر ایک متنفس ان سے فائدہ نہیں اٹھا سکتا اور جس غریب کے پاس کچھ سرمایہ باقی نہ رہا ہو اس کے لیے فاقہ مستی کے سوا کوئی چارہ کار نہیں۔ شہروں میں روزانہ فاقوں سے موتیں بھی ہو رہی ہیں اور دیہاتوں کا بھی یہی حال ہے۔

ان مصیبتوں کے بہت سے اسباب ہیں جن میں راقم کے خیال میں ایک بڑا سبب یہ بھی ہے کہ ابتدا میں گورمنٹ نے چیزوں کا نرخ مقرر کیا اس کو دیکھ کر مہاجنوں اور آرٹھٹ والوں نے غلے خرید کر گھروں میں چھپانا شروع کر دیا اور نرخ کو گرا کر لے کر لے گئے۔ یقین ہے کہ اس وقت بھی ہر ایک جنس کثیر مقدار میں لوگوں نے چھپا رکھی ہے جس کا پتہ لگانے سے گورمنٹ عاجز ہے۔

ایک بڑی مصیبت یہ آپڑی ہے کہ بازاروں میں رُپیہ کا خردہ نہیں ملتا۔ کچھ عرصے سے گورمنٹ نے اڈورڈ ہفتم اور جارج پنجم کے رُپے کا رواج اٹھا دیا ہے لیکن ان رُپوں میں چاندی کی مقدار زیادہ ہے اور فی الحال چاندی گراں قیمت ہو گئی ہے اس لیے مہاجنوں نے ان رُپوں کو بھی چھپا رکھا ہے بلکہ راقم کو یہ بھی معلوم ہوا ہے کہ بعض مہاجن اپنے ملازموں کو رُپے کے خردے لے کر دیہاتوں میں اس غرض سے بھیجتے ہیں کہ پُرانے رُپے بارہ آئے کو خرید لائیں اور یہی رُپے زیورات بنانے کے لیے مساروں کے ہاں چاندی کی قیمت پر فروخت کیے جاتے ہیں۔ رُپے کا خردہ نہ ملنے کے سبب خرید و فروخت نہایت دشوار ہو گئی ہے۔ بلکہ ریل کا ٹکٹ لینے میں بھی سخت دقت پیش آتی ہے۔



## خاتمہ (۳۴)

الحمد للہ کہ اس کتاب میں ۱۳۲۰ء قبل مسیح سے ۱۹۴۲ء مطابق ۱۳۶۲ھ تک گدیہ پاٹلی پتر، بہار و عظیم آباد پٹنہ کے سلسلے وار تاریخی حالات اتمام کو پہنچے اور راقم کی بارہ برس کی محنت ٹھکانے لگی۔ موجودہ زمانے میں ہر گوشے کے حالات روزانہ اخباروں کے ذریعے سے معلوم ہوتے رہتے ہیں اور سال بہ سال ضروری حالات سرکاری رپورٹوں میں شائع کیے جاتے ہیں لیکن گزشتہ واقعات کے متعلق ایسی کوئی تاریخی کتاب موجود نہ تھی جس میں ہمارے صوبے کے مکمل تاریخی حالات مستند تاریخوں کے حوالے سے مرتب کیے گئے ہوں۔

خیریں تراز حکایتِ مانیت قصہ  
تاریخ روزگار سراپا نوشتہ ایم

راقم  
فصح الدین بلخی

# کتب جن کے حوالے سے تاریخ مرتب کی گئی ہے

(۱) طبقات ناصری (ابو عمر شہباز الدین سراج حمزہ جانی) مطبوعہ اشیا ملک سوسائٹی

بنگالہ ۱۸۹۳ء

(۲) تاریخ سالار مسعود غازی مطبوعہ نول کشور لکھنؤ

(۳) تاریخ آئینہ اودھ مولفہ سید ابوالحسن

(۴) تاریخ فیروز شاہی مولفہ ضیاء الدین برنی مطبوعہ اشیا ملک سوسائٹی بنگالہ ۱۸۹۲ء

(۵) تاریخ فیروز شاہی مولفہ شمس سراج عقیف (ایضاً) ۱۸۸۷ء

(۶) وسیلہ شرف مولفہ شاہ فرزند علی صوفی منیری

(۷) تذکرۃ الکرام مولفہ شاہ کبیر الدین احمد دانا پوری

(۸) آثار شرف مولفہ قاضی سید نور الحسن

(۹) تاریخ فرشتہ مولفہ محمد قاسم فرشتہ مطبوعہ لکھنؤ

(۱۰) اکبرنامہ مولفہ علامہ ابوالفضل ایضاً

(۱۱) آئین اکبری ایضاً ایضاً

(۱۲) منتخب التواریخ مولفہ عبدالقادر بدایونی مطبوعہ اشیا ملک سوسائٹی بنگالہ جلد ۱

۱۸۹۶ء و جلد ۲ ۱۸۹۵ء

(۱۳) طبقات اکبری مولفہ خواجہ نظام الدین احمد بخش مطبوعہ اشیا ملک سوسائٹی بنگالہ

(۱۴) مآثر الامرا مولفہ شہنواز خان مطبوعہ اشیا ملک سوسائٹی بنگالہ

(۱۵) تزک جہاںگیری مطبوعہ فشی نول کشور لکھنؤ

(۱۶) جہاںگیرنامہ مولفہ معتمد خان ایضاً

(ب)

- (۱۷) بادشاہ نامہ مولفہ ملا عبدالحیہ لاہوری مطبوعہ ایشیاٹک سوسائٹی بنگالہ
- (۱۸) عمل صالح (شاہ جہاں نامہ) مولفہ محمد صالح کنبو مطبوعہ ایشیاٹک سوسائٹی بنگالہ
- (۱۹) عالم گیر نامہ سوانح محمد کاظم بن محمد امین بخشی مطبوعہ ایضاً ۱۸۶۵ء
- (۲۰) مائثر عالم گیری مولفہ متعدد خان مطبوعہ ایضاً ۱۸۶۵ء
- (۲۱) منتخب اللباب مولفہ ہاشم خاں (خانی) مطبوعہ ایضاً ۱۸۶۹ء
- (۲۲) سیر المتاخرین مولفہ غلام حسین خان طباطبائی مطبوعہ اکھنؤ
- (۲۳) ریاض الساطین مولفہ غلام حسین خاں زید پوری مطبوعہ ایشیاٹک سوسائٹی بنگالہ
- (۲۴) شاہ عالم نامہ مولفہ غلام علی خان مطبوعہ ایشیاٹک سوسائٹی بنگالہ
- (۲۵) تذکرہ اوقہ مولفہ مولوی عبدالرحیم صادق پوری

۱. کتاب ہما بھارت پچاپ کلکتہ

اور کتابوں کے نام اصل مضمون کے ساتھ پائے جا بس گے۔

چاپ شدہ کتب و رسائل

---

15. **Martins Eastern India** ( Published 1838 )
  16. **District Gazetteer, Patna** by Omally ( 1924 )
  17. **Twenty-eight years in India** by W. Taylor
  18. **Journal of the B & O Research Society** 1917  
1918. 1925.
  19. **Encyclopaedia Britannica** 11th Ed.
  20. **Dynasties of the Kalhng** by F. E. Pargiter (1915)
  21. **History of Bengal Bihar & Orissa under British Rule** by Omally ( 1926 )
  22. **Memoirs of Gaur & Pandia** by K. S. Abid Hossain  
Khan, Edited by Stapleton M. A.
  23. **Coins of India** by C. J. Brown.
  24. **History of India as told by its own historians**  
by Elliot & Dawson.
  25. **Chotanagpur** by Bradly Birt I. C. S
  26. **History of Aurangzeb** by Sir J. N. Sarkar
  27. **'Asoka'** by V. A. Smith ( 1920 )
-

# **ENGLISH BOOKS**

1. Buddhist India by Dr. T. W. Rhys Davids L. I.d., Ph. D. 5th. Ed 1917.
2. Early History of India by Dr. V. A. Smith (1924)
3. Ancient Geography of India by Gen. Sir A. Cunningham.
4. Dialogues of Budha ( T. W. Rhys Davids )
5. Ancient India as described by Megasthanes & Arrian by J. W. Mc. Crindle M. A.
6. On the Travles of Yunan Chwang by T. Watters.
7. Discovery of the exact site of Asoka's classical capital of Pataliputra by Lt. Col Waddel (1912)
8. Buddhist Records of the Western world by Prof. Beal.
9. Fa Hian's Travels by Prof. G. Lagge (1886)
10. Stewart's History of Bengal.
11. Taverner's Travels ( Published London 1684 )
12. Travels in the Moghal Empire by Francoi Bernier
13. Early British Administration of Bihar by R. Hand.
14. Early Revenue History of Bengal & Fifth Report by F. D. Ascoli M. A.

# ہماری زبان

انجمن ترقی اُردو اہند اکا پندرہ روزہ اخبار

ہر مہینے کی پہلی اور سولہویں تاریخ کو شائع ہوتا ہے  
چند سالانہ ایک ٹرپیہ فی پرچہ ایک آنہ

## اُردو

انجمن ترقی اُردو اہند اکا سہ ماہی رسالہ

جنوری، اپریل، جولائی اور اکتوبر میں شائع ہوتا ہے  
اس میں ادب اور زبان کے ہر پہلو پر بحث کی جاتی ہے تنقیدی اور محققانہ مضامین خاص  
تیار رکھتے ہیں۔ اُردو میں جو کتا ہیں شائع ہوتی ہیں، ان پر تبصرہ اس رسالے کی ایک خصوصیت  
ہے۔ اس کا حجم ڈیڑھ سو صفحے یا اس سے زیادہ ہوتا ہے قیمت سالانہ محصول ڈاک وغیرہ ملا کر ساڑھے پونے  
بیکہ انگریزی (آٹھ ٹرپیہ) عثمانیہ نمونے کی قیمت ایک ٹرپیہ بارہ آنے (دو ٹرپیہ) عثمانیہ

## رسالہ سائنس

انجمن ترقی اُردو اہند اکا ماہانہ رسالہ

اگر انگریزی مہینے کی پہلی تاریخ کو جامعہ عثمانیہ حیدرآباد سے شائع ہوتا ہے  
اس کا مقصد یہ ہے کہ سائنس کے مسائل اور خیالات کو اُردو دانوں میں مقبول کیا  
جائے۔ دنیا میں سائنس کے متعلق جو جدید انکشافات وقتاً فوقتاً ہوتے ہیں، انہیں یا ایجادیں  
ہو رہی ہیں ان کو کسی قدر تفصیل سے بیان کیا جاتا ہے اور ان تمام مسائل کو حتی الامکان  
صاف اور سلیس زبان میں ادا کرنے کی کوشش کی جاتی ہے۔ اس سے اُردو زبان کی  
ترقی اور اہل وطن کے خیالات میں روشنی اور وسعت پیدا کرنا مقصود ہے۔ رسالے میں  
معدود بلاک بھی شائع ہوتے ہیں قیمت سالانہ صرف پانچ ٹرپیہ انگریزی (چھ ٹرپیہ) عثمانیہ  
خط و کتابت کا پتہ: متمدن مجلس ادارت رسالہ سائنس، جامعہ عثمانیہ حیدرآباد۔ دکن

انجمن ترقی اُردو اہند (دہلی)

# مشاہیر یونان و روم (حصہ اول و دوم)

وطن پرستی اور بے نفسی - عزم و جواں مردی کی مثالوں سے اس کا ہر ایک صفحہ معمور ہے۔ قیمت حصہ اول مجلد چار روپیہ (لکھ ۱) بلا جلد تین روپیہ (سے ۱) حصہ دوم مجلد تین روپیہ (سے ۱) بلا جلد دو روپیہ آٹھ آنے (سے ۱)۔



# کتاب الہند (البیرونی) حصہ اول و دوم

البیرونی کی اس معرکہ آرا تصنیف کے ترجمے کی کئی مختلف اداروں نے کوشش کی لیکن تنوع علمی موضوعات اور دقیق مسائل کی بہتیت کے سبب اس کی تکمیل سے قاصر رہے، سات سال کی محنت کے بعد متعدد ماہرین علم سے رجوع کر کے انجمن اس کتاب کا قابل اطمینان ترجمہ کرائے میں کامیاب ہو گئی، قیمت حصہ اول مجلد تین روپیہ آٹھ آنے (سے ۱) بلا جلد تین روپیہ (سے ۱) حصہ دوم مجلد لکھ ۱ بلا جلد سے ۱۔

چلنے کا پتہ

انجمن ترقی اُردو (ہند) دہلی



